مرزها و برادری

مرزها و برادری
ایران و چالش هویت آذربایجانی

برندا شیفر

ترجمه:
یاشار صدقیانی آذر

مرزها و برادری
ایران و چالش هویت آذربایجانی

نویسنده: دکتر برندا شیفر
ترجمه: یاشار صدقیانی آذر
ویراستار: سئودا محسنی نمین
ناشر: اولوس، نشریه دانشجویی دانشگاه تهران
صفحه آرایی: افسانه رحیمیان
طرح روی جلد: آتابای تیکان‌تپه‌لی
چاپ: اول، ۱۳۸۵
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

آذربایجان اوشاقلارینا ایتحاف اولونور

تقدیم به فرزندان آذربایجان

فهرست مطالب

اشاره‌ای به آذربایجان شناسی..... ۱۱
درباره مؤلف.....۱۸
نقشه آذربایجان..... ۲۰
سپاسگزاری..... ۲۲
نویسه‌گردانی..... ۲۴
مقدمه..... ۲۷

فصل اول آذربایجانیها تا ۱۹۲۰

ریشه‌های پذیرفته شده آذربایجان.....۴۲
حکومت آذربایجانی در ایران: نفوذ شیعه در مردم ایران..... ۴۴
تقسیم آذربایجان..... ۴۶
تأثیر حاکمیّت استعماری روسیه بر هویّت ملّی آذربایجانی در شمال.....۴۸
جدل بر سر هویّت ملّی ۵۲
عصر انقلابی، ۲۰- ۱۹۰۵ ..... ۵۴
رشد هویّت آذربایجانی: استقرار جمهوری دموکراتیک آذربایجان ۵۹
هویّت در ایران ۶۱
پیوندها و تأثیرات متقابل در طرفین آراز ۶۴
نتیجه‌گیری..... ۶۶

فصل دوم آذربایجان تحت سلطه شوروی و رژیم پهلوی

مسئله هویت در آذربایجان ایران..... ۷۴
آسیمیلاسیون در هویت ایرانی، فارسی..... ۷۴
جنگ جهانی دوم، خودمختاری آذربایجان و احیای مجدد روابط..... ۷۷
دوران انقلاب اسلامی..... ۸۱
آذربایجان شوروی، قانونی کردن هویت ۸۶
سیاستهای ناسیونالیستی مسکو و تهران ۸۹
پیوندهای بین آذربایجانیها..... ۹۲
نتیجه‌گیری ۹۴

فصل سوم انقلاب اسلامی و آذربایجان

تبریز انقلابی..... ۱۰۳
جمهوری اسلامی..... ۱۰۶
نسیم بهاری انقلاب اسلامی توصیف ازلی از هویت آذربایجانی..... ۱۰۸
سازمانهای سیاسی آذربایجانی..... ۱۱۲
شورش تبریز..... ۱۱۶
آیت‌ا... شریعتمداری شخصیتی مسلمان ـ آذربایجانی و ایرانی..... ۱۲۱
پیوند با آذربایجان شوروی و بازتاب آن در انقلاب..... ۱۲۳
آذربایجان شوروی در پرتو انقلاب ایران..... ۱۲۸
نتیجه‌گیری..... ۱۳۱

فصل چهارم میان دو انقـــلاب

جستجوی مداوم هویت ملی در آذربایجان شوروی..... ۱۳۸
تأثیر فضای باز سیاسی(Glasnost)..... ۱۳۹
گذر به جنبش رسانه‌ای..... ۱۴۳
هویت ترکی..... ۱۴۸
خیزش به سوی استقلال..... ۱۴۹
تشدید درگیری..... ۱۵۲
درگیری مرزی و ژانویه سیاه(قارا یانوار)..... ۱۵۳

سرکوب در ایران..... ۱۵۸
تأثیر جنگ ایران و عراق بر هویت آذربایجانی..... ۱۵۸
علاقه به زبان و ادبیات آذربایجانی..... ۱۵۹
پیوندهای آذربایجانیها..... ۱۶۳
نتیجه‌گیری..... ۱۶۷

فصل پنجم جمهوری خودمختار آذربایجان

سرآغاز استقلال..... ۱۷۴
بیان تاریخ..... ۱۷۵
مفاهیم جدید هویت آذربایجانی..... ۱۷۸
هویت ترک ۱۷۹
هویت اسلامی سکولار ۱۸۱
جهت‌گیریهای خارجی..... ۱۸۲
بازگشت به هویت دولتی با تأکید بر آن..... ۱۸۳
تأثیر استقلال آذربایجان شمالی بر آذربایجان ایران..... ۱۸۶
احیای فعالیت ادبی آذربایجانی در ایران..... ۱۸۷
تأثیر شگرف تلویزیون ترکیه..... ۱۹۱
تغییر حدود و نام استانها و عکس‌العمل آذربایجانیها به آن..... ۱۹۲
«ترک خر»، دیگر هرگز!..... ۱۹۷
فعالیت سیاسی..... ۱۹۹
تهران و چالش آذربایجانی..... ۲۰۳
پافشاری بر هویت ایرانی..... ۲۰۵
روابط: از تماس تا تعامل..... ۲۰۷
حسرت شمال برای نیمه دیگر..... ۲۱۳
دیدگاه دو آذربایجان به همدیگر..... ۲۱۸
نتیجه‌گیری..... ۲۱۹

فصل ششم ملاحظاتی در مورد ایران و فرضیه هویت

ریشه‌های هویت آذربایجانی ۲۲۷
سقوط دیوار دیگر: احیا پیوندها؟..... ۲۳۲

ملاحظاتی در مورد هویت مشترک..... ۲۳۲
دغدغه های ایران..... ۲۳۶
پیوست: جمعیت آذربایجان ۲۴۱
کتابنامه..... ۲۴۵
نمایه (فهرست اعلام)..... ۲۵۰

اشاره ای به آذربایجان شناسی

تحولات گسترده بعد از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵)- خصوصا در دهه‌های پایانی قرن بیستم- به هم تنیدگی و پیچیدگی رخدادها و مسائل جهانی و منطقه‌ای را به وضوح نمایان کرد. در گستردگی این تحولات، منطقه قفقاز و خاورمیانه به پرتنش‌ترین و چالش برانگیزترین نقطه جغرافیای انسانی و اقتصادی مبدل گشت. از این رو ضرورت شناسایی هستی تاریخی- فرهنگی و سیاسی– اقتصادی چنین جغرافیایی بیش از پیش مورد توجه محققان، پژوهشگران و خصوصا دولتهای قدرتمند و ذی نفوذ قرارگرفته است. ضمن اینکه تحولات عظیمی چون عدم پایداری و ثبات دولتهای منطقه به دلیل کودتاها و انقلابهای متعدد، وقوع انقلاب در سال ۱۳۵۷ و فروپاشی رژیم دیکتاتوری و استقرار نظام دینی در ایران، مبارزات مسلحانه کردهای ایران برای دست یافتن به حاکمیت ملی، مبارزات مدنی آذربایجانیها برای دستیابی به مطالبات سرکوب شده، جنگ هشت ساله عراق و ایران، جنگ عراق و کویت، جنگ خلیج، مبارزات مسلحانه کردهای ترکیه برای کسب مطالبات فرهنگی و سیاسی، و فروپاشی بهت انگیز نظام هفتاد ساله کمونیسم شوروی و متعاقب آن استقلال ۱۵ جمهوری و استقرار حاکمیت ملی ملتها بر آن، تهاجم ارمنستان به جمهوری آذربایجان و اشغال بخشی از اراضی آن، تهاجم روسها به چچن و اشغال خونین و سرانجام ظهور و سقوط طالبان در افغانستان، اشغال آن کشور توسط نیروهای آمریکایی و متحدانش، سقوط صدام دیکتاتور عراق با حمله آمریکا و اشغال آن کشور،کشمکشها و درگیریهای مداوم در لبنان و فلسطین، انقلابات مخملین اوکراین، گرجستان و تهدید مداوم ایران و سوریه از طرف غرب و...

که در نیم قرن اخیر در این منطقه از جهان رخ داده است و تداوم چنین رخدادهایی، بر تقویت روز افزون تحقیق و پژوهش در چند و چون آن افزوده است.

بدین ترتیب در اینجا قبل از هر چیز نگاهی گذرا به پیشینه تاریخی تحقیق و پژوهش در چنین منطقه‌ای از جهان می‌پردازیم تا علل و عوامل شکل‌گیری مطالعات و تحقیقات متعدد، در حوزه‌های جامعه شناختی، روانشناختی، فرهنگ و اقتصاد چنین جغرافیایی روشن شود.

تحقیق و تفحص در احوال سایر اقوام و ملل در ابتدا از طرف ممالک اروپایی (غربی) شروع شده و شاید سفرنامه‌ها را بتوان اولین شکل تحقیق تاریخی، فرهنگی و اجتماعی به حساب آورد. (البته این شناخت تنها از طرف غربیها در باره شرق اتفاق افتاد و تا حال نیز ادامه دارد.) با این حال شرق شناسی (orientalisme) به طور گسترده و علمی با گسترش فن دریانوری در پرتقال و اسپانیا که باعث نفوذ تدریجی اروپاییها در مشرق زمین شد، آغاز گردید. «از همین زمان (یعنی قرن پانزدهم) مطالعه درباره شرق کاملا لازم شد و همزمان با به زانو درآمدن شرق در برابر غرب روز به روز بر اهمیت آن افزوده شد. زیرا تردیدی نیست که اروپاییان برای بهره‌برداری کامل از آسیا و آفریقا می‌بایستی کاملا از خصوصیات این دو قاره اطلاع می‌یافتند.[1] با این وجود اروپاییها به صورت جدی از قرن هفدهم و هیجدهم به بعد، به شناسایی شرق دست زدند و متعاقب آن شرق شناسی در غرب به اقسام گوناگون تقسیم بندی شد و هر دولت قدرتمند اروپایی برای خود شیوه و اسلوب خاصی را برگزید و هر یک بنا به ضرورت زمانی و مکانی به تحقیق و تفحص در سرزمینها، فرهنگها و کشورهای عموما شرقی دست زدند. چنانچه پژوهشهای شرق شناسان انگلیسی، بیشتر در حوزه کشورهایی چون هند، ایران، افغانستان و... متمرکز است، شرق شناسی فرانسوی بیشتر به کشورهای شمالی قاره آفریقا نظر دارند و مستشرقان آلمانی، ایتالیایی، روسی و... هر یک در نقطه‌ای از شرق به ظرافت و دقت تمام در کُنه فرهنگ و مناسبات اجتماعی و پتانسیلهای اقتصادی و سیاسی و ژئوپولتیک آن، به کنکاش مداوم دست زدند. «البته در اواسط قرن بیستم بر اساس تغییراتی که در صحنه سیاسی– اقتصادی جهان صورت گرفت، خصوصا بعد از جنگ جهانی دوم شرق شناسی اروپایی جای خود را به شرق شناسی آمریکایی داد.»[2]

---

۱. عدل، شهریار. مجله کتاب سال شانزدهم مهر و آذر ۱۳۵۲

۲. تکمیل همایون، ناصر. روند تاریخی پژوهشهای ایرانی، دفتر مطالعات سیاسی وبین‌المللی. تهران ۱۳۶۹، ص۱۲۴

ممالک محروسه ایران نیز در گردونه مطالعاتی شرق شناسی جای خود را باز کرد و از بطن این تحقیقات «ایرانشناسی» پدیدار شد. بنابراین در بررسی ماهیت ایرانشناسی هم باید آن را به عنوان زیر مجموعه حوزه شرق شناسی مورد توجه قرار داد. بدین معنا که در بحث ایران شناسی نیز می‌بایست به «ضرورت سیاسی» بودن تحقیقات توجه جدی کرد. چرا که محقق غربی بیشتر بر اساس ضرورت و احتیاجات دولت متبوع خود و به فراخور زمان و بستر سیاسی و اقتصادی جهان به انتخاب و یا به قبول تحقیق در فرهنگ اقوام و ملتها دست می‌زند. در طول دو سه قرن اخیر این تحقیقات بیشتر با اهدافی چون استعماری و شناختی انجام می‌پذیرد.

شرق شناسی با هدف استعماری با پیش فرض "شرق در خدمت غرب" در قرن هیجدهم و نوزدهم معمول بود. شرق شناسی با هدف شناختی نیز در قرن بیستم و بیست یکم توجه جدی محققان را به خود جلب کرده است،که این امر با پیدایش و گسترش علوم در ممالک غربی از جمله تاریخ، هنر، جامعه شناسی، مردم شناسی و... می‌تواند مرتبط باشد.

تحقیقات ایران شناسان را نیز می‌توان در هر دوی این نوع شناسایی و پژوهش قرار داد. به طور نمونه می‌توان تحقیقات و پژوهشهای افرادی چون ادوارد براون، خانم لمبتون، ریچارد کاتم و بسیاری دیگر را نام برد که با وجود تحقیقات وسیع و گاها بدیع و منحصر به فرد در حوزه‌های مختلف جامعه ایرانی، باز در هر یک از این تحقیقات می-توان توهمات و تحریفاتی را شناسایی کرد که عمدتا آگاهانه و توام با شناخت، در لابه‌لای نوشته‌هایشان وارد فضای علمی و تحقیقاتی کردند. چنانچه ادوارد براون با وجود اینکه در سلسله حکومت ترکان قاجار از طرف دولت انگلیس برای مطالعه فرهنگ، تاریخ و ادبیات ایران مأمور شده بود، و می‌دانست که در ایران اقوام گوناگونی با زبانهای متفاوتی زندگی می‌کنند، با این حال ایشان کتاب چهار جلدی خود درباره تاریخ ادبیات فارسی را به نام تاریخ ادبیات ایران عنوان می‌کند. در صورتی که در تاریخ ادبیات ایران می‌بایست تاریخ ادبیات همه اقوام مورد بررسی قرار گیرد. براون با ایجاد چنین تحریف آشکاری باعث شده است که حکومتهای عصر حاضر ایران نیز آگاهانه تاریخ ادبیات زبان فارسی را حتی در کتابهای درسی، تاریخ ادبیات ایران معرفی کنند. یا ریچارد کاتم کارمند ارشد سفارت آمریکا در ایران (۱۳۳۷-۱۳۳۵) نیز در کتاب خود-*ناسیونالیسم در ایران*- پیوسته از نگاه شوونیستهای فارس در باره ناسیونالیسم در ایران سخن به میان آورده است و جالب اینکه ریچارد کاتم خود به

صراحت تمام حمله وحشیانه ارتش شاهنشاهی در آذرماه سال ۱۳۲۵ که به کشتار بیش از ۲۵۰۰۰ نفر از مردم آذربایجان و قلع و قمع و تاراج آن سرزمین منجر شد، را « نجات آذربایجان» می‌نامد و می‌نویسد: «بعد از نجات آذربایجان، موقعیت این خطه به حالت پیشین بازگشت. مطبوعات ترکی آذربایجانی و چاپخانه‌های آن نابود شد و زبان رسمی بار دیگر فارسی شد. بار دیگر ارتش و زمینداران بزرگ بر آذربایجان و نمایندگی آن در مجلس شورای ملی مسلط شدند و سیاست عمومی فساد، کاهلی و بی‌خبری تداوم پیدا کرد.»[1] کاتم چنین فضایی را نجات آذربایجان تلقی می‌کند. و بر همین اساس به آذربایجان می‌نگرد.

ضمن اینکه آذربایجان جز ناچیزی از تحقیقات مستشرقان و محققان غربی را به خود اختصاص داده است. از این رو به جرأت می‌توان گفت که آذربایجان شناسی تا به امروز هیچ وقت به طور جدی مورد توجه قرار نگرفته است. این امر در داخل ایران با محدودیتهای فزاینده‌ای همراه است و به شدت در برابر هرگونه تحقیق و انتشار در حوزه آذربایجان مانع تراشی می‌کنند. تا جایی که در نظام جمهوری اسلامی نیز با وجود تلاشهای محققان آذربایجانی برای ایجاد بنیاد آذربایجان شناسی، هیچگونه اجازه‌ای به این امر داده نشد. اما سؤال اساسی که در این بین مطرح می‌شود این است که چرا آذربایجان شناسی در غرب و یا از طرف محققان غربی هم، تاکنون مورد توجه جدی قرار نگرفته بود؟ چه عواملی باعث شده بود که محقق غربی را بر شناسایی واقعیات زندگی آذربایجانی و کنه فرهنگ و مناسبات اجتماعی و پتانسیلهای اقتصادی آن سوق نداده بود؟

پاسخ به این پرسشها را می‌توان در دو رویکردی که تاکنون به حوزه آذربایجان توجه دارد، پیدا کرد.

رویکرد اول- رویکرد غیر واقع گرایانه: این رویکرد بعد از شکست مشروطیت مطرح و در زمان رضاشاه به شدت پیگیری شد. در این رویکرد آذربایجان به تعریف هویت ایرانی– فارسی قلمداد شد. و اولویت اصلی بر به هیچ انگاشتن هر آنچه غیر از فرهنگ و زبان فارسی در آذربایجان است، استوار بود. در تحقیقاتی که در حوزه‌های عموما زبان، فرهنگ و پیشینه تاریخی آذربایجانیها انجام پذیرفت با استفاده از تحریفات و

---

۱. کاتم، ریچارد. ناسیونالیسم در ایران. ترجمه احمد تدین، چاپ دوم ۱۳۷۸ ص ۱۵۴

جعلیات گسترده سعی کردند تا پیشینه تاریخی هویت آذربایجانی را با چالشهای عمده-ای مواجه سازند. چرا که دولت رضاشاه در تلاش بود تا بر اساس نظام دولت—ملت مدرن، دولت ملی ادعایی خود را بر اساس فرهنگ، زبان و قومیت فارس استوار سازد. از این رو وجود هرگونه زبان و فرهنگی غیر از زبان و فرهنگ فارس محکوم به فنا و نابودی شد و چنین شد که افرادی چون کاظم‌زاده ایرانشهر، ذبیح الله بهروز، تقی ارانی، محمود افشار یزدی، احمد کسروی، ملک‌الشعرای بهار، پرویز ناتل خانلری و بسیاری دیگر به یک باره دست به تألیفات غیرعلمی، همراه با تحریف و جعل در حوزه زبان و فرهنگ و پیشینه تاریخی آذربایجان زدند، تا با القای بی‌ریشه بودن زبان و فرهنگ ترکی و متزلزل کردن هویت آذربایجانی زمینه را برای استحاله و ادغام آنان در زبان و فرهنگ قوم فارس مهیا کنند. این رویکرد که به افراطی‌ترین شکل خود عمل کرد و به صورت آشکار جزئی از سیاستها و برنامه‌های دولتهای سده اخیر ایران شد.

رویکرد دوم- رویکرد واقع گرایانه: این رویکرد به صورت متعادل و منطقی رویدادهای حوزه آذربایجان را مورد توجه قرار می‌دهد. مسئله متن بودن واقعیات موجود در آذربایجان را مطرح می‌کند. از نقطه نظر این رویکرد، واقعیات معاصر ناشی از پیشینه تاریخی است. تحقیقات و تألیفات افرادی چون پروفسور محمد تقی ذهتابی، پروفسور دکتر جواد هیئت، رحیم رئیس نیا، صمد سرداری نیا و... از این رویکرد به آذربایجان پرداخته‌اند. خانم دکتر برندا شیفر را نیز می‌توان در این رویکرد قرار داد.

ورود محققین غربی به حوزه آذربایجان شناسی می‌تواند به کشف و شناسایی هر چه بیشتر آذربایجان منجر شود. چرا که فضا برای پژوهش و تحقیق برای محققان آذربایجانی همان طور که خود شیفر بدان واقف است، بسیار مشکل و چه بسا به مرگ محقق نیز بیانجامد. اما برای محقق غربی که به پشتوانه و حمایت دول متبوع خود اقدام به پژوهش در ممالک شرقی می‌نماید، فضای نسبتا مناسبی برایش مهیا می‌شود. نویسنده اثر مذکور نیز به عنوان محقق غربی از این قاعده مستثنی نیست.

خانم دکتر برندا شیفر محقق دانشگاه هاروارد آمریکا و صاحب نظر در حوزه قفقاز و خاورمیانه رساله دکترای خود را درباره مسائل گوناگون آذربایجان انتخاب کرده است. شاید بتوان خانم شیفر را نخستین محققی دانست که به صورت گسترده و وسیع به آذربایجان معاصر پرداخته است.

قبلا از شیفر تنها چند مقاله در خصوص آذربایجان و وقایع سیاسی و اجتماعی آن به فارسی و ترکی منتشر شده بود و این کتاب دیدگاه نویسنده‌ای را بازگو می‌کند که در

طی چندین سال اخیر تمامی رخدادها و اتفاقات حول و حوش آذربایجان و منطقه قفقاز را پیگیری کرده است.

نویسنده با وجود آن که رویکردی واقع‌گرایانه به مسائل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آذربایجان دارد اما برخی دیدگاههایش نیز که در نوع تحلیل وی تأثیرگذار بوده‌اند، از واقعیت موجود جامعه ایران قدری فاصله دارد. به طوری که خانم شیفر در مقدمه کتاب خود «مرزها و برادری»، ایران را جامعه‌ای چند قومی به حساب می‌آورد که «قریب به ۵۰ درصد شهروندان آن اصالتا فارس نیستند.» چنین دیدگاهی آن هم در ابتدای ورود به بحث نشان می‌دهد که دکتر شیفر با آگاهی و شناختی که از نظام دولت– ملت مدرن دارد، و بر اساس چنین نظامی، سیطره زبانی و فرهنگی یک قوم ضرورتی اجتناب ناپذیر است، فرض را بر این گذاشته که در ایران نیز نظام دولت–ملت مدرن مستقر است. حال آن که چنین برداشتی دور از واقعیت جامعه ایرانی است. چرا که نه ایران بر اساس نظام جدید دولت–ملت اداره می‌شود و نه جمعیت فارس زبانها بیش از نصف جمعیت غیرفارس‌زبانها است. در مطالعه فصلهای کتاب چنین برداشتهایی را به وضوح می‌توان مشاهده کرد. از جمله اینکه شیفر گاهی جامعه ایران را متشکل از گروههای قومی به حساب می‌آورد، گاهی متشکل از گروههای ملی.

شیفر قومیتهای ساکن ایران را غیر از قوم فارس به عنوان اقلیت می‌شمارد و مدعی است که این اقلیتها با هم‌قومیهای خود در کشورهای همجوار ایران موقعیت حساسی را برای دولت ایران به وجود آورده است. ضمن اینکه تنشهای قومی در ایران را در ارتباط با تحولات هم‌قومیهای خویش در آن سوی مرزها می‌داند. حال آن که قوم فارس نیز با هم‌قومیهای خویش در افغانستان خصوصا استان هرات هم مرز هستند. در ایران تمامی اقوام با هم‌قومیهای خویش در کشورهای همجوار همسایه هستند از فارس زبانها گرفته تا کردها و از ترکها گرفته تا بلوچ ها.

با این حال برندا شیفر کمتر واقعه و رخدادی را از نظر انداخته که در تاریخ معاصر آذربایجان نقش بازی کرده است. او ابتدا در تلاش برای تعریف هویت آذربایجان رفته و آن را در سه عنصر ترک، آذربایجانی و مسلمانی در نوسان یافته است.

بدون شک شیفر به ظرافت به یکی از مهمترین دغدغه‌های آذربایجانی که همانا هویت اوست، دست گذاشته است. در سده معاصر که سده هویت خواهی است، هویت آذربایجانی هنوز به پایداری و ثبات خود دست نیافته است. عنصر ناپایداری اگرچه به

پیشینه تاریخ فرهنگ و زیست قوم ترک قدمت دارد اما این امر در جهانی که هژمونی از آن مدرنیته است، قدری تأمل بر انگیز، و کنکاش در فرهنگ و حیات اجتماعی و سیاسی آذربایجانی را بسیار ضروری می‌نماید. اگرچه دلایلی چون عدم رشد ناسیونالیسم آذربایجانی در جهانی که ناسیونالیسم رشد فزاینده‌ای به خود گرفته، آرمان خواهی جهان وطنی بسیاری از گروههای پیشرو آذربایجانی، عقب‌ماندگیهای اقتصادی و موارد دیگر را می‌توان در این روند مؤثر دانست. چرا که در سالهای ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۵ گرایش افراطی روشنفکران آذربایجان به باستان‌گرایی هخامنشی و ساسانی پارس به مثابه ایران پرستی، گرایش به انترناسیونالیسم مارکسیستی در بین سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۶۲ و سرانجام گرایش به انترناسیونالیسم اسلامی در بعد از انقلاب ۱۳۵۷ اکثریت نیروهای آذربایجانی را در ایدئولوژیهای جهان وطنی به بازیچه گرفت و آنها هیچ فرصتی برای بازگشت به خویشتن و تعریف هویت خویش پیدا نکردند. اگرچه در بین این سالها روشنفکران کم شماری بر هویت آذربایجانی خویش تأکید می‌کردند. اما در چنین فضایی پیکره هویت آذربایجانی، ناتراشیده شکسته می‌شد. و دوباره سازی آن پیکره تا به امروز نیز با وجود دادن هزینه‌های فراوان نتوانسته شکل بگیرد و هویت ناپایدار آذربایجانی به پایداری و ثبات خود دست یابد. برندا شیفر در اثر فوق به درستی بر این ناپایداری هویت آذربایجانی دست گذاشته است.

ائلمیرا ملک‌زادگان

درباره مؤلف

خانم دکتر برندا شیفر مدیر تحقیقات برنامه مطالعاتی کاسپین در کالج کندی دانشگاه هاروارد می‌باشد.
شیفر متخصص و صاحب نظر مسائل خاورمیانه، قفقاز، سیاست ایران در منطقه دریای خزر، روابط ایران و روسیه، سیاستهای قومی ایران و مناقشه قاراباغ کوهستانی می‌باشد.
وی در چندین دانشگاه خاورمیانه تدریس می‌کند.
همچنین در مؤسسه تحقیقاتی Harry.S.Truman به تحقیق و پژوهش در امور جنگ و صلح مشغول است.
شیفر نویسنده کتاب:

Partner in weed: the strategic relationship of Russia and Iran (Washington Institute for Near East policy, 2001)

ایشان چندین مقاله راهبردی در مورد منطقه دریای خزر نوشته که مورد استفاده دولت آمریکا نیز قرار گرفته است.
و اثر دیگر وی کتاب:

The Iimits of Culture: Foreign Policy, Islam and The Caspian

که توسط دانشگاه MIT در سال ۲۰۰۳ منتشر شده است.

KAZAKHSTAN
RUSSIA
Caspian Sea
GEORGIA
Ganja
ARMENIA
AZERBAIJAN
Baku
Yerevan
NAGORNO-KARABAGH
Araz
NAKHCHIVAN
TURKEY
Mount Savalan
Astara
Tabriz
Ardebil
AZERBAIJAN
Urmiya
Lake Urmiya
Zenjan
Qazvin
AZERBAIJAN
Tehran
IRAQ
IRAN
0 50 100
miles
Qom

سپاسگزاری

افراد بسیاری با ارائه نظرات و منابع متعدد در نوشتن این کتاب مرا یاری کردند. مایلم تشکر قلبی خویش را از پروفسور دیوید منشاری و پروفسور یاکوو روی به خاطر راهنمایی‌شان ابراز نمایم. همچنین مراتب قدردانی خویش را از اساتید برجسته‌ای چون پروفسور رونالد گریگورسانی، پروفسور تادئوس سوتیو چوسکی و پروفسور یروانـد آبراهامیان به خاطر ارائه نظرات سازنده ابراز نمایم. پروفسور آبراهامیان منابع متعددی از جمله دوره کامل روزنامه خلق مسلمان در اختیارم قرار دادند. پروفسور نصیب نصیبلی مانند معلمی دلسوز اکثر منابع حیاتی را در اختیارم قرار داد. همچنین از دکتر علیرضا اصغر زاده، امیر حبیب آذرسینا، دکتر حسن شریعتمداری و بسیاری افراد دیگر تشکر می‌نمایم. چرا که این افراد اطلاعات مفیدی در مورد وقایع آذربایجان و ایران در اختیارم قرار دادند. از پروفسور هاملت عیسی خانلی، رئیس دانشگاه خزر باکو، به خاطر مطالعه دست نوشته‌ها و ارائه نظرات سازنده تشکر می‌نمایم.

همچنین از مرکز Belfer Center for Science and International Affairs و اساتید این مرکز چون گراهام آلیسون، استون میلر و ملیسا کار تشکر و قدردانی می‌نمایم.

استاد تام دی وال، نظرات ارزشمندی ارائه کرد و همچنین از پروفسور گابریل شیفر، پروفسور نیکی کدی، پروفسور جرراد لیباردین، پروفسور آزاد عایشه رولیچ، حافیظ

پاشایف- سفیر جمهوری آذربایجان در آمریکا- که مرا در ادامه کار تشویق نمود و با جنبه‌های بسیار مهم فرهنگ و تاریخ آذربایجان آشنا ساخت، تشکر می کنم.

از خانم میریام آوینس ویراستار ارشد و مدیر ارشد ویرایش -کارن موتلی، سین لین جونز، امیلی گود هی، آرمان گریگوریان و صبا ام وین محقق و ویراستار برجسته Indexer extradinair و جان جرنان تشکر می‌نمایم.

از؛

Harry S.Trumen Research Institue for the Advancement of peace at the Hebraw University of Jerusalim and Raymond and Jenine Bollag Fund

تشکر می‌نمایم. این افراد نیز در امر انتشار و آماده‌سازی کتاب یاری نمودند. ایوان سیگال، روشن قولی‌اف، میرزا میکائیلی، ائلشن علی‌اکبروف، حسن جوادی، گول بَنیز، جاوید و ظهراب صفر علی‌اف در باکو، و همچنین جین گرین هود و آرتور هوز در کمبریج مرا در راه آماده سازی اثر فوق یاری رساندند. و مایلم تشکر ویژه خود را از یهودا، یائل و امری شیفر ابراز نمایم.

برندا شیفر

کمبریج - ماساچوست

اشاره:

ملاحظاتی درباره نویسه‌گردانی* و اصطلاحات

تحقیق در این کتاب بر پایه منابع اولیّه‌ای که عمدتا به زبانهای ترکی آذربایجانی، فارسی و روسی بوده‌اند، استوار است. منابع آذربایجانی با سه الفبای مختلف نوشته شده‌اند: لاتین، کریل و عربی. در آذربایجان شمالی و در طی دوره مورد تحقیق، اغلب الفبای کریل برای زبان آذربایجانی استفاده می‌شد. الفبای لاتین در جمهوری جدید آذربایجان مورد استفاده است. در ایران، آذربایجانیها برای نوشتن زبان خود از الفبای عربی استفاده می‌کنند. برای اینکه به محقّقین در مکان‌یابی منابع اصلی کمک شود، سیستمهای نویسه‌گردانی جداگانه‌ای برای هر الفبا مورد استفاده قرار گرفته است. درنتیجه برخی کلمات و اسامی آذربایجانی در اشکال گوناگون ظاهر می‌شوند.

بین نویسه‌گردانی مورد استفاده در متن و پاورقیها نیز تفاوتهایی وجود دارد. در متن، بسیاری از اسامی غیرانگلیسی، اصطلاحات، نامها و نوشته‌ها به صورت فونوتیکی مورد ارجاع واقع می‌شوند، بنابراین خوانندگانی که با زبانهای ترکی آشنا نیستند، می‌توانند متن را به راحتی بخوانند.

در پاورقیها، تلفّظ صدای Ə آذربایجانی با ä نشان داده می‌شود. بسیاری از ارجاعات به متون آذربایجانی مکتوب با الفبای عربی، در پاورقیها بدون ارایه دقیق حروف صدادار ظاهر می‌شوند، چون متون اصلی فاقد نمادهایی برای حروف صدادار می‌باشد. برخی اسامی خاص و مکانها که املای شناخته شده‌ای در انگلیسی دارند، همچون اسامی علی‌اف (Aliyev) و باکو (Baku) از نسخه اصلی آذربایجانی نویسه‌گردانی نشده‌اند. در زبان ترکی آذربایجانی، این شهر «باکی» نامیده می‌شود. املای اسامی برخی شخصیّتهای مهم که در سایر آثار آکادمیک موجود بوده‌اند، به همان صورت حفظ شده و این مسئله موجب برخی ناسازگاریهای املایی در این نوشته گردیده است. به عنوان مثال، در برخی از

---

* نویسه گردانی عبارتست از نقل عین کلمه یا تلفّظ عبارتی از زبانی به زبان دیگر

موارد برای یک تلفّظ دو املا وجود دارد؛ نمونه آن ژورنالهایی هستند که با نویسه-گردانیهای معیّنی شناخته شده‌اند، مثل Ädäbiyyat vä Incäsänät از علی بیگ حسین زاده و شیخ حسین نجف، که با همان روشهای شناخته شده در متن و پاورقی مورد استناد قرار خواهند گرفت.

بسیاری از اسامی جغرافیایی مناطق آذربایجانی نشین، مطابق با تلّفظ آذربایجانی نوشته می شوند. اصطلاح رود «آراز» بر «ارس» فارسی یا «آراکس» روسی ترجیح داده می‌شود؛ «اردبیل» (به کسر دال) بر «اردبیل» فارسی (به فتح دال) ترجیح داده می‌شود*. «ساوالان» نه «سبلان»؛ و کلمه «شاماخی» بر «شئماخا»ی روسی ترجیح داده می‌شود.

انتهای اسامی خاص مورد اشاره به صورتهای متفاوت ظاهر می‌شوند. مثلاً «میرزا فتحعلی آخوندزاده» نویسنده و متفکّر سیاسی قرن نوزدهم ایران، در آذربایجان «آخوندوف» نامیده می‌شود، یعنی با پسوند روسی. برخی اشخاص، پسوند نامشان را در عکس‌العملی آگاهانه نسبت به هویّت خود تغییر داده‌اند. به عنوان مثال «نصیب نصیب‌زاده» اندیشمند اهل باکو که اولین سفیر جمهوری آذربایجان در ایران بود، فامیلی خود را با جایگزینی یک پسوند ترکی به جای فارسی به «نصیبلی» تغییر داد.

تا اوایل دهه ۱۹۹۰، بسیاری از آذربایجانیهای ایران خود را ترک می‌نامیدند. برخی از محقّقان و خود آذربایجانیها این گروه را ترکهای آذربایجان نامیدند، با تأکید بر اینکه این گروه اساسا ترک هستند و هویّت آذربایجانی، سایه‌ای از هویّت ترکی است. با این حال در طی این تحقیق مشخص شد که عبارتی که برای اشاره به خود به کار می‌رود، لزوما نمودی از هویّت نیست، به جز در مورد افراد با تحصیلات بالا و آذربایجانیهای برخوردار از آگاهی سیاسی. من کلمه‌ای را به کار برده‌ام که عموما امروزه توسّط آذربایجانیها استفاده می‌شود و بسیار خنثی تلقی می گردد؛ یعنی «آذربایجانی».

در این کتاب، اصطلاحات آذربایجان شمالی و جنوبی بدون بار سیاسی و تنها برای اشاره به مناطق شمال و جنوب رود آراز مورد استفاده قرار می گیرند. از زمان تقسیم سیاسی آذربایجان در ۱۸۲۸، منطقه شمال رود آراز به امپراطوری روسیه پیوست؛ دوره کوتاه جمهوری دموکرات آذربایجان را (۱۹۲۰–۱۹۱۸) تجربه کرد؛ سپس به جمهوری آذربایجان شوروی تبدیل شد؛ و از ۱۹۹۱ دوباره به عنوان جمهوری آذربایجان استقلال یافت. درحال حاضر جنوب آراز جزو ایران است. استفاده آذربایجانیها از اصطلاح شمال و

---

* برخلاف نظر دکتر شفر، حالت مکسور در فارسی رایج است. حالت مفتوح که در ترکی به کار می رود، از ریشهء «اَرَتَه» سومری مشتق شده است.

جنوب، همیشه با بار سیاسی همراه نیست. مثلاً آیت ا... شریعتمداری که اکیدا از تمامیّت ارضی ایران دفاع می‌کرد، استانهای آذربایجان ایران را «آذربایجان جنوبی» می‌نامید.

مقدمه

ایران جامعه‌ای چند قومی است که در آن قریب به ۵۰٪ شهروندان اصالتا فارس نیستند. با این وجود، اصطلاحات «فارس» و «ایرانی» اغلب به جای هم به کار می‌روند، همچنان که همه شهروندان اتّحاد جماهیر شوروی «روس» نامیده می‌شدند. بسیاری از اقلیّتهای قومی ایران، ترک آذربایجانی، کرد، ترکمن، عرب و بلوچ هستند. بسیاری از غیرفارسها در مناطق مرزی متمرکز شده‌اند و با شمار زیادی از هم‌قومیهای خود در مناطق مجاور پیوند دارند؛ مثل آذربایجان، ترکمنستان، ترکیه، پاکستان و عراق. سیاستهای قومی در ایران به وقایع ماورای مرزهای ایران مرتبط است.

اقلیّتهای قومی ایران و به ویژه آذربایجانیها عمیقا تحت تاثیر فروپاشی شوروی قرار گرفته و در پی بازسازی پیوندهای خویش با هم‌قومیهایشان در کشورهای جدید منتزع از شوروی سابق برآمده‌اند. در جمهوری آذربایجان که در پایان سال ۱۹۹۱ تاسیس شد، تقریبا ۹ میلیون آذربایجانی زندگی می‌کنند، امّا اکثریّت قاطع آذربایجانیها در طول رود آراز و در کشور همسایه یعنی ایران زندگی می‌کنند: تقریبا ۲۷ میلیون از جمعیت ۷۰ میلیونی ایران، آذربایجانی هستند.[1] بسیاری از آنها در چهار استان آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل و زنجان زندگی می‌کنند و بسیاری از آذربایجانیها، منطقه شمال غربی ایران را «آذربایجان جنوبی» می‌نامند. تعداد بسیار زیادی از آذربایجانیها در تهران کثیرالمله زندگی می‌کنند.

تأسیس جمهوری آذربایجان، هویّت هم‌قومیها را در آن سوی مرزهای کشور جدید به چالش کشاند و منجر به آن شد که بسیاری از آذربایجانیهای ایران، با قومیّت آذربایجانی – و نه لزوما با کشور جدید- شناخته شوند. از اوایل دهه ۱۹۹۰، تجلیّات سیاسی هویّت قومی آذربایجانی افزایش یافت. این هویّت فزاینده آذربایجانی، به طور بسیار محدود چهار استان

آذربایجانی را به جدایی از ایران و پیوستن به جمهوری جدید فراخواند، ولی بیشترمطالبات بر حقوق فرهنگی در ایران متمرکز بود.

این هویّت فزاینده بر ثبات و پایداری حکومت ایران کثیرالمله تأثیر می‌گذارد. در حقیقت، پاسخ تهران به فروپاشی شوروی و تشکیل جمهوریهای تازه مسلمان نشان داد که تهران نسبت به استقرار کشورهای قومی در مرزهای شمالی خویش حساس بوده و ممکن بود تأسیس این جمهوریها برای اقوام ایران نتایج ذیل را در پی داشته باشد. «تهران تایمز» نوشت:

«اوّلین زمینه توجّه در تهران، فقدان ثبات سیاسی در جمهوریهای تازه استقلال یافته است. شرایط بی‌ثبات این جمهوریها می‌تواند علّت جدی ناامنی در مرزهای ایران با آن کشورها باشد (بیش از ۲۰۰۰ کیلومتر). دست اجانب را می‌توان در آن جمهوریها حس کرد، به خصوص در جمهوری آذربایجان و ترکمنستان، که هدف غایی جدایی آذربایجانیها و ترکمنهای ایرانی را از طریق تحریک احساسات قومی و ملّی دنبال می‌کنند».[۲]

به رغم ترکیب چند ملّیتی ایران، تحقیقات معدودی درباره هویّت قومی یا ناسیونالیسم با در نظرگرفتن دولت مدرن ایران را مورد بررسی قرار داده‌اند.[۳] درک علّت فقدان تحقیقات معاصر درباره سیاستهای قومی در ایران دشوار است؛ آیا ایران به راستی در جلوگیری از پیوستن هویّتهای جداگانه در میان اقلیتهای قومی مختلف موفق بوده و در ترویج هویّت ایرانی به عنوان هویّت نخست اغلب ساکنان کشور توفیق یافته است؟ در این صورت ایران نمونه خوبی برای مطالعه خواهد بود. با این وجود، اگرعکس این مسأله هم صحیح باشد و فعالیّت سیاسی قومی در ایران وجود داشته باشد، باز هم مطالعه این کشور بزرگ و مؤثر به ویژه از نقطه نظر چالش امنیتی که در منطقه و فرامنطقه با آن روبروست، حیاتی می‌باشد. انحلال امپراطوریها و حکومتهای سلسله‌ای اغلب به عنوان کاتالیزور مهمّی برای رشد جدائی، ناسیونالیسم قومی یا دولت- ملّتها در میان اتباع پیشین آنها تلقّی می‌گردد.[۴] علاوه بر این، ناسیونالیسم قومی به عنوان فاکتوری عمده در زوال بسیاری از کشورها و امپراطوریهای چند ملّیتی شناخته می‌شود.[۵] در بحث ارتباط میان افول امپراطوریهای سلسله-ای و ظهور ناسیونالیسم، موارد ذیل غالبا مورد استناد قرار گرفته‌اند: امپراطوری اطریش- مجار، امپراطوری عثمانی و امپراطوری روسیه. ایران به ندرت در این لیست قرار می‌گیرد، علیرغم این واقعیت که دو سلسله ایرانی در قرن گذشته سرنگون شده‌اند.[۶]

اغلب کشورهای جدید و موجودیّتهای حکومتی سیاسی که در دهه گذشته وارد سیستم بین‌المللی شده‌اند، بیشتر مرزهایی را که به عنوان قلمرو تاریخی خود می‌شناسند، در بر نمی‌گیرند. علاوه بر این، تعداد قابل توجهی از هم‌قومیها در خارج از مرزهای کشورهای

جدید اقامت دارند که به نحو صوری یا غیر آن خواستار نمایان شدن هستند. در برخی موارد، اکثریّت قاطع هم‌قومیهای یک گروه مرکزی قومی یک کشور، در فراسوی مرزهای آن کشور یا موجودیّت سیاسی ساکنند. در موارد متعدد، هم قومیها در مجاورت کشورهای جدید زندگی می‌کنند. استقرار یک کشور قومی در مجاورت شمار زیادی از اعضای همان گروه قومی می‌تواند هویّت و رفتار سیاسی را تحت تاثیر قرار داده و به چالش بکشد و عامل مهمّی در روابط دو جانبه کشورهای همسایه باشد.[۷]

رفتار و عکس‌العمل هم‌قومیهای همجوار نسبت به استقرار یک کشور قومی، متفاوت از دیازپورای غیر همجوار است.[۸] علاوه بر این، وجود رابطه میان هم قومیها در فراسوی مرزهای کشورهای قومی، دولت را ناگزیر می‌کند تا سیاستی را در برابر آنها اتخاذ کند؛ و مسأله هم‌قومیهای خارجی، اغلب بخش مکمّل مناظره‌ای گسترده‌تر درباره روابط میان هویّت قومی در یک کشور با خود کشور می‌گردد. آذربایجانیها، به ویژه مورد مطالعاتی جذّابی از روابط میان کشورهای قومی و هم‌ملّیتی‌های آن سوی مرزهای خود به شمار می‌روند، چون بسیاری از آنها خارج از مرزهای جمهوری آذربایجان ساکنند و بیشتر این قلمرو برای آنها جزئی از آذربایجان تلقّی می‌شود.[۹]

برای مطالعه هویّت قومی، آذربایجانیهای ایران و جمهوری آذربایجان (و دولتهای سابق آن) شرایط آزمایشگاهی را تقریباً فراهم می آورند. این جوامع از سال ۱۸۲۸، یعنی هنگامی که معاهده ترکمنچای مردم و اراضی آذربایجان را میان امپراطوری روسیه (بعدها شوروی) و ایران تقسیم کرد، از هم جدا شدند. اغلب آذربایجانیهای دو طرف رود آراز، مسلمان و شیعه هستند و ترکی آذربایجانی زبان بومی آنان است.[۱۰] وابستگیهای خانوادگی در حفظ هویّت مشترک میان مردم نقش مهمّی ایفا کرده است. علیرغم تقسیم آنها بین سیستمهای سیاسی و فرهنگی کاملاً متفاوت و برغم تجربیّات تاریخی متفاوت طیّ ۱۵۰ سال [از جدایی شان]، آذربایجانیها در یک هویّت قومی عمومی سهیم و مشترکند. با این حال، بیش از ۱۵۰ سال جدایی تحت رژیمهای مختلف، تفاوتهایی را خصوصاً برای اندیشمندان سیاسی- ایجاد کرده است تا جائیکه که دو گروه به راحتی هویّتهای دولتی و قومی مختلفی را اتّخاذ می کنند. این کتاب تمایلات هویّت جمعی آذربایجانی را از زمان انقلاب اسلامی ایران، در خلال فروپاشی شوروی و اغلب اوّلین دهه جمهوری آذربایجان نشان می‌دهد (۲۰۰۰-۱۹۷۹)؛ و به هر دو جامعه، ارتباطات و تأثیرات متقابل آنها نظر دارد. تألیفات معدودی به تاریخ و سیاستهای هر دو آذربایجان پرداخته‌اند.

این کتاب نشان می‌دهد که هویّت آذربایجانی، شکل غالب هویّت جمعی آذربایجانیها در هر دو آذربایجان شوروی و خلف آن «جمهوری آذربایجان» بوده است. معدودی از

آذربایجانیهای شمال رود آراز هویّت خود را متعلّق به شوروی می‌دانند و تقریباً هیچ کس، حتّی کسانی که زبان اوّل آنها روسی است، خود را روس نمی‌داند. هویّت ترکی عنصری استوار و تجزیه‌ناپذیر از هویّت آذربایجانی شکل می‌دهد، امّا به ندرت بر ادراک آشکار آذربایجانی ارجحیّت می یابد.

در ایران، هویّت آذربایجانی همچنان به عنوان هویّت جمعی مهمّی در میان اغلب آذربایجانیها باقی مانده است. هرگاه از کنترل قدرت دولت مرکزی بر میزان آزادی بیان در ایران کاسته می‌شد؛ مثلا در طول دوره انقلاب اسلامی، آذربایجانیها مطالبات خود مبتنی بر هویّت آذربایجانی را برای حقوق گسترده فرهنگی و زبانی تقویت می‌نمودند. از منظر هویّت اولیّه، در میان آذربایجانیهای ایران تنوع زیادی وجود دارد. غیرفارسها در ایران میان هویّت ایرانی و فارسی تقسیم شده‌اند؛ آنها مشخصا با کشور و تاریخ ایرانی مشخص می‌شوند، ولی خود را فارس نمی‌دانند. برخی از آذربایجانیهای ایران، مثل کسانی که بخش قابل توجّهی از نخبگان حاکم امروز را تشکیل می‌دهند، هویّت اولیّه خود را ایرانی می‌دانند، هرچند بسیاری از این اعضا پیوندهای خود با فرهنگ و زبان قومی آذربایجانی را هم نشان می‌دهند. دیگران، شامل بسیاری از روشنفکران دوره انقلاب اسلامی، قویّا هویّت آذربایجانی را حفظ می‌کنند اما در تلاشند که هویّت دولتی خود را به عنوان ایرانی، در ایران فراقومی آینده حفظ کنند. بسیاری از این افراد هیچ تناقضی بین حفظ هویّت آذربایجانی و ایرانی نمی‌بینند. سایرین، هویّت اصلی خود را آذربایجانی می‌دانند، هرچند همه آنها مصرّانه خواستار تجلّی سیاسی آن نیستند. با این وجود، به خصوص از اوایل دهه ۱۹۹۰، تعداد کمی از آذربایجانیها در فعالیّتهای سیاسی نمایانگر هویّت اولیّه آذربایجانی خود درگیر شده بودند. این فعالیّت سیاسی برخواسته‌های نظری متعددی تأکید داشت؛ نظیر تغییر تصویر آذربایجانیها در رسانه‌ها، علاوه بر تحقق عینی حقوق قانونی؛ مثل حقّ تحصیل به زبان مادری و استفاده از زبان آذربایجانی در محاکم. این خواسته‌های نظری از خلأ میان موقعیّت برتر اقتصادی و شغلی آنها و موقعیّت پایین اجتماعی آنها در ایران نشأت می‌گیرد.

این نتیجه‌گیری که هویّت شاخص آذربایجانی در سطحی معنادار در ایران وجود دارد، دیدگاه جریان اصلی مطالعات ایرانی را به چالش می‌کشد چرا که این مطالبات مدعی هستند،آذربایجانیهای ایران «اقلیّتی ادغام شده» با اندکی «حسّ هویّت جداگانه» بوده و در هویّت ایرانی آسیمیله شده‌اند.[۱۱] فاکتور قومیّت آذربایجانی باید بخشی از مطالعات جامعه ایرانی و برآورد میزان ثبات حکومت ایران باشد. این کتاب همچنین نشان می‌دهد که فعالیّت سیاسی آذربایجانی جنبه‌ای از انقلاب اسلامی ایران بوده و عدم توانایی انقلاب در

برآوردن بسیاری از انتظارات آذربایجانیها در مورد زبان و حقوق فرهنگی، بر حمایت آنان از حکومت و هویّت ایرانی شان تأثیر[منفی] گذاشته است.

این کتاب به طور مشابه دیدگاه بسیاری از مقالات راجع به دوره شوروی را به چالش می‌کشد که جنبشها و فعالیّتهای قومی آذربایجان در ایران اساسا ساخته و پرداخته شوروی و تنها وسیله [اعمال] سیاستهای مسکو نسبت به ایران بوده است.[۱۲] در حقیقت تمایلات گسترده قومی آذربایجانی در ایران، طی قرن بیستم به دفعات و غالبا زمانی که اتحاد شوروی فعّالانه آنان را ترغیب نمی‌کرد، پدیدار شدند. به عنوان مثال این کتاب نشان می‌دهد که برخلاف بسیاری از باورهای غربی درباره دولت ایالتی ۴۶-۱۹۴۵ آذربایجان، مطالبات قومی و محلّی آذربایجان نقش مهمّی در بروز جنبش خودمختاری ایفا کرده و در سیاستهای دولت کوتاه مدّت خودمختار انعکاس یافتند.

بسیاری از آثار مهم درباره توسعه جنبشهای ملّی آذربایجانی در اتّحاد شوروی، ادّعا می‌کنند که آذربایجانیها در اواخر دهه ۱۹۸۰ و در پاسخ به چالشهای ارمنستان و منازعه بر سر کنترل منطقه قاراباغ کوهستانی، شروع به دفاع از هویّت ملّی خود کردند.[۱۳] با این وجود تجلیّات هویّت ملّی آذربایجانی به وضوح قبل از شروع گلاسنوست در شوروی و در اواسط دهه ۱۹۸۰ بروز یافت.[۱۴] هرچند مناقشه قاراباغ تأثیر عمیقی بر فعّال سازی جنبش ملّی سیاسی آذربایجانی نهاد، ولی با مبانی آن فاصله داشت.

سقوط اتحاد شوروی به تغییری معنادار در ماهیّت مرزهایی منجر شد که در حال حاضر میان کشورهای جدید و همسایه‌هایشان مثل ایران وجود دارد. بسیاری از این مرزها به مراکز مبادله همکاری و کانونهای نوآوری روشنفکرانه فعّال تبدیل شده بودند. مثلا استقلال جمهوری آذربایجان به افزایش قابل توجّه اهمیت استانهای آذربایجان ایران منجر شد. این موقعیّت جدید به مطالبه امکانات بیشتر از دولت مرکزی انجامید. مهمتر از همه، در حالی که بسیاری از همکاریهای مشترک مستقیما از باکو هدایت و تهران کنار گذاشته می‌شد، این استانها اشتیاق فزاینده‌ای به روابط خارجی محدود نشده پیدا کردند، که این امر بر روابط مرکز- پیرامون در ایران تأثیر گذاشت.

تهران، به طور سنتی به عنوان بیشترین [و اصلی ترین] محل دسترسی به منابع و هسته فعالیّتهای کشور تلقّی می‌شد. نواحی پیرامونی عموما «محروم» یا «بن بست» در نظر گرفته می‌شدند. با این وجود، تغییر شرایط نواحی مرزی، این نواحی را ارزشمند ساخت و استانهای ایران، به خصوص در طی مدت مشکلات اقتصادی، تلاش کردند تا با تقویت پیوندهای خود با کشورهای جدید، موقعیّت خود را بهبود بخشند. این امر معانی سیاسی مهمّی در خود داشت.

فصول اول و دوم، با بررسی پیشرفت هویّت آذربایجانی از قرن دهم تا آغاز قرن بیستم و پیگیری توسعه آن در رژیم های شوروی و پهلوی، پیش‌زمینه تاریخی این مطالعه را فراهم می‌آورند. فصل سوم وقایع انقلاب اسلامی، نقش آذربایجان در انقلاب و تأثیر آن بر هویّت فردی آذربایجانی در ایران و شوروی را مورد بررسی قرار می‌دهد. فصل چهارم بر سالهای ۹۱ – ۱۹۸۳ متمرکز است. فصل پنجم رابطه میان دولت و هویّت قومی در جمهوری جدید آذربایجان و چگونگی تأثیر استقلال آن بر فراسوی مرزها در ایران را بررسی می‌کند. فصل ششم تأثیر آذربایجان بر ایران را مورد بحث قرار داده و نتایج تئوریک هویّت جمعی را ترسیم می‌نماید.

ملّتها، گروههای قومی، هویّت جمعی و ملّی

در علوم سیاسی، بر سر تعریف مفاهیم پرکاربرد در مطالعه و تشریح هویّت جمعی مثل «ملّت»، «گروه قومی» و «ناسیونالیسم»، اجماع اندکی وجود دارد. بسیاری از مردم، این اصطلاحات را به جای یکدیگر و بعضا به جای اصطلاح «دولت» استعمال می‌کنند. من در این کتاب برای تعریف سه شکل هویّت سه اصطلاح مجزّا پیشنهاد می‌کنم: هویّت دولتی(رسمی)، هویّت ملّی و هویّت قومی. گاهی این اشکال هویّت، متناظر هستند و گاهی متفاوت یا حتی متضادند. اعضای مختلف یک جمع، احساسات متفاوتی نسبت به گروه دارند. به ندرت اجماع کاملی در یک جمع نسبت به درک حس یک ملت وجود دارد. غالبا، هویتهای مختلف با هم متضاد نیستند و می‌توانند متعادل و یا سازگار شوند، و بسیاری افراد آگاهی روشنی از هویت اولیّه خود ندارند. مردم به طور همزمان دارای اشکال متفاوت هویّت جمعی هستند. از آنجا که هویّتها همواره متضاد یا اولویت خواه نیستند، فرد با شناخته شدن در تعدادی از اجتماعات احساس مطلوبی به دست می‌آورد. بعضی اعضا هویّت قومی خود را اولیّه می‌دانند، در حالی که ممکن است هم قومیهای آنان نسبت به هویّت دولتی احساس وابستگی اولیّه کنند. این تنوّع در میان آذربایجانیهای ایران عمومیّت دارد. تفاوت نوع آگاهی از خود در یک جمع، پایه تعاملات قابل توجّه سیاسی است، و همچنین ادّعاهای مخالفان خارجی را که حق ملّت بودن مردم را نادیده می‌گیرند، تغذیه می‌کند.

از زمان انقلاب فرانسه، بیشتر تفکّرات غالب سیاسی غرب، اجتماع قومی- زبانی هر فرد را به مثابه هویّت جمعی اولیّه آن فرد یا ملّت می‌دانند. با این وجود، بسیاری از مردم خصوصا در کشورهای غیر اروپایی، واحدهایی غیر از اجتماع قومی- زبانی خود را به عنوان موضوع هویّت اولیّه خود ترجیح می‌دهند؛ مثلا گروههای منطقه‌ای شامل تاجیکها و ازبکها

در تاجیکستان، بسیاری [هویّتهای]دیگر را هویّت قومی مقدم می‌دارند.[۱۵] به علاوه، برخی از افراد با احساس وفاداری نسبت به حرکات ایدئولوژیک غیر قومی، به جنبشهای کمونیستی فراقومی ملحق شده و بر ضد جنبشهای ملّی گروه قومی خود فعالیّت نموده‌اند. جنسیّت می‌تواند به عنوان هویت اولیه برخی از زنان توسعه یابد، که در مقایسه با مردان گروه قومی‌شان، آنان را بیشتر از قیود قومی- زبانی با سایر زنان متحد می‌سازد.

هویت ملی

«هویّت ملّی» هویّت جمعی اولیّه فرد است، و ملّت گروهی است که فرد معمولا از آن پیروی سیاسی نخستین دارد. ملّت بر پایه یک جمع قرار دارد - مثل گروه قومی، قبیله، طایفه، جنسیّت، شهروندان عادی، یک گروه فامیلی بزرگ، ساکنان یک واحد جغرافیایی یا حاملان یک گرایش ارزشی یا ایدئولوژیکی. بنابراین اعضای یک ملّت معمولا دارای ویژگیهای رایج یا پیوند دهنده ملموس بوده و اغلب در عناصر فرهنگ مشترک، فراتر از وابستگیهای سیاسی خود سهیم‌اند. این ویژگیها، غالبا متمایز کردن هویت ملی و دیگر هویتهای جمعی مثلا هویت قومی را برای محققان دشوار می‌کند.

یک ملت، در مقایسه با گروههایی که ملّتها بر پایه آنها قرار می‌گیرند، بر عنصری از انتخاب و اولویت دلالت دارند. مردم دارای انواع هویتها هستند: جنسیّت، خانواده، قبیله، خاندان، گروه قومی، مذهب، سیستم ارزشی (لیبرال، کمونیست، زیست محیطی). ملّیت فرد، هدف هویّت جمعی است، [جمعی] که فرد به آن دلبستگی بیشتری دارد. این عامل جمعی است که در هنگام مواجهه با فشارها، بر حداکثر وفاداری ما حکم می‌راند.

رویدادهای منفرد می‌تواند تأثیری عمیق داشته باشد، و می‌تواند انتخاب هویت اولیه را تعیین نماید. در حالیکه پیوندهای تاریخی غالبا در تعیین شکل‌گیری یک ملّت تأثیری مهم دارند، هویّت ملّی می‌تواند تغییر کند (که غالبا می‌کند). به گفته رنان «یک ملّت، یک رفراندم یومیّه است».[۱۶] محققان اغلب به پیوندهای تاریخی و ملیّتهای متعارفی همچون «ایرانی» اشاره می‌کنند که بین آذربایجانیها و فارسها مشترک است، تا وجود هویّت مجزّای ملّی آذربایجانی را رد کنند. با این حال، روابط تاریخی بر انتخاب امروزین یک ملّت، فقط تأثیر می‌گذارند؛[۱۷] آن را دیکته نمی‌کنند، و شرایط جدید می‌توانند به اولویتهای هویّتی جدید فرصت بروز دهند. مثلا روسها و اوکراینی‌ها زبان یکدیگر را درک می‌کنند، هم مذهب هستند و از لحاظ تاریخی به هم وابسته‌اند. تا آنجا که اوّلین دولت روسی در

۸۶۰ م در کیف تشکیل شد. با این وجود، در قرن نوزدهم و دقیقا تحت سیستم شوروی، هویّتهای ملّی مجزای روسی و اوکراینی در کنار هم رشد یافتند.

یک ملّت با انتخاب ایجاد می‌شود و باید به همین ترتیب تعریف شود. به نظر هوگ ستون- واتسون: «یک ملّت زمانی هستی می‌یابد که تعداد قابل توجّهی از افراد یک جامعه خود را یک ملّت بدانند، و یا طوری رفتار کنند که گویی یک ملّت شکل داده‌اند. لازم نیست که همه جمعیّت این گونه احساس کنند، یا رفتار کنند، و همچنین ممکن نیست که درصد حداقلی از جمعیّتی را جزما وادار کرد تا چنین وانمود کنند. وقتی گروه قابل توجّهی به این باور برسند، دارای «شعور ملّی» خواهند بود.» [۱۸]

وقتی گروهی احساس کند که یک ملّت است، اعمال و مطالباتش مثل یک ملّت خواهد بود. بنابراین، تلاشهای آکادمیک برای ردّ «ملّیت» یک گروه معیّن با به کار بردن معیارها و تعاریف مختلف، زاید است. این واقعیت که بچه‌های والدینی که ملّیتهای مختلف دارند می‌توانند هویّت اولیّه خود را انتخاب کنند، نشان می‌دهد که هویّت ملّی گزیده شده است.[۱۹]

اندازه نیز فاکتوری است که موقعیّت یک گروه به عنوان یک ملّت را تعیین می‌کند. بنجامین اکزین در مورد تشخیص یک گروه قومی از یک ملّت می‌نویسد: «نقطه‌ای که در آن گروه قومی وارد زمینه مورد علاقه ما می‌شود آنجایی است که از ابعاد صرفا محلّی پا فراتر گذاشته و در فضای سیاسی حائز اهمیّت گردد. در این نقطه است که می‌توان عنوان ملّت یا ملّیت را به کار برد. اندازه، جنبه مهمّی از این پدیده است.» [۲۰]

ممکن است مردم سمبلهای خارجی قومی یا گروه دیگر را که ملّیت بر اساس آن بنا شده، از دست بدهند. حال آنکه آگاهی ملّی خود را با آن حفظ کنند. به عنوان مثال، زبان مادری بسیاری از رهبران جنبشهای ملّی، با زبانی که فعّالان سعی در حفظ آن دارند، یکی نیست. حقیقتا هویّت ملّی حالتی از ذهن است که ارزیابی عینی آن دشوار بوده و در برابر تغییر آسیب پذیر می‌باشد.

در نتیجه ماهیّت نوسانی هویّت ملّی، باید همه ملّتها و دولتها را نامطمئن و در برابر تغییر، آسیب پذیر تلقّی نمود. این تغییر می‌تواند به زوال یک ملّت منجر شود؛ ملّتی که ممکن است به یک کشور تبدیل شود یا در گروه دیگری استحاله گردد. نام و مرزهای تقریبی یک کشور ممکن است باقی بماند، امّا ممکن است دستخوش آنچنان تغییری اساسی شود که بتوان پرسید آیا همان کشور هنوز باقی است یا خیر؟ به علاوه به نظر می‌رسد که ملّتها

اغلب خاموشند. ملّتهای بریتانیا و فرانسه به طور گسترده به عنوان ملّت شناخته می‌شوند، امّا می‌دانیم که هویّتهای اسکاتلندی و ولزی، کورسیکان و برتون در پس زمینه تکوین می‌یابند، و حوادث می‌تواند موجب شود تا اعضای یک جمع، خویشتن خود را احیا کنند. جنبشهای سیاسی غالباً به بیداری یک چنین هویّتهای از دست رفته‌ای به مثابه یک نقطه اتّحاد در مقابل سیستم سیاسی موجود توجّه دارند. حتّی ایالات متحده با داشتن اطمینان نسبت به باور ملّی چند قومیّتی‌اش، به نظر می‌رسد که مورد هشدار مطالبات تحصیل دو زبانه قرار گرفته است، و آگاهی نسبت به آسیب پذیری بالقّوه در برابر تغییر در هویّت ملّی را نشان می‌دهد. فاکتورهای منفی مثل نسل کشی، اخراج، تبعیض یا رقابت بر سر قلمرو، در پیدایش یک ملّت دخیل هستند. اتّحاد ملّی در نتیجه فاکتورهای منفی، از تشکیل یک جمع بر اساس فاکتورهای مثبت چیزی کم ندارد. برخی متخصصان ادّعا می‌کنند که آذربایجانیها، هویّت خود را به عنوان هویّتی جدا از ایران از دست داده‌اند.[۲۱] البته، چنین نتیجه‌گیریهایی تنها در برهه مشخصی از زمان اعتبار دارند. هویّت اولیّه، حاصل متغیّر یک فرایند مداوم است.

قومیّت

در قیاس با ملّت، به نظر می‌رسد قومیّت هم خصوصیّات ذاتی و هم ارثی دارد. کسی نمی‌تواند قومیت ایتالیایی را برای خویش انتخاب نماید.، امّا می‌تواند به ملّت امریکا بپیوندد. در عین حال، قومیّت فراتر از نژاد است. فرزند یک گروه قومی که توسط خانواده‌ای از گروه قومی دیگر به فرزندی پذیرفته می‌شود، همه عناصر قومیّتی خانواده دوّم را خود به خود کسب نمی‌کند. او از همه خصوصیات گروه قومی اصلی خود نیز برخوردار نخواهد بود، مثل زبان و آداب اجتماعی که آموخته می‌شوند. همچنین، قومیّت مجموعه‌ای از رفتارها و قوانین است که شخص توسط آنها واقعیّت را محک زده و درک می‌کند که از او انتظار می‌رود تا چگونه زندگی کند.[۲۲] ممکن است که شخص نخواهد با این قوانین زندگی کند، ولی تربیت می‌شود تا چگونگی آنرا بداند. گروه قومی مجموعه‌ای از عادات است، حال آنکه ملّت مجموعه‌ای از انتخابها است. گروه قومی، عادات غذایی و نحوه گذران زندگی را برای شخص تعریف می‌کند، اینکه با چه ظروف و وسایلی می‌توان راحت‌تر غذا خورد، اینکه وقتی بزرگ شد رختخوابش را چگونه مرتّب کند و چگونه از شستشو لذّت ببرد. گروه قومی برای روابط والدین و کودک، توالی نسلها (چه کسی در خدمت چه کسی است، چه کسی خرج چه کسی را می‌دهد)، و نسبت منابع

تخصیص داده شده توسّط جامعه به تحصیل و امور اجتماعی، معیارهایی را تعیین می‌کند. فرد غالبا ازدواج فرزندش را با عضوی از گروه قومی خود ترجیح می‌دهد، یا حتّی بدان امر می‌کند. همانگونه که یک آذربایجانی ساکن تهران، وقتی که می‌کوشید تا تفاوت بین آذربایجانیها و فارسها را توضیح دهد،گفت: «البتّه ما با آنها فرق داریم، آنها برنج می‌خورند و ما سبزیجات، آنها شعر می‌نویسند و ما ترانه می‌خوانیم.»

دولتـها

دولتها عموما هویّت خود را بر پایه هویّت یک ملّت موجود بنا می‌کنند، یا ملّتی را می‌پرورانند تا از دولت حمایت کنند. به نظر می‌رسد که سنخیّت هویّت دولتی(رسمی)، ملّی و قومی، یاریگر ثبات است. ما کرارا می‌پذیریم که طرز تلقّی دولت از هویّت شهروندان، و آن هویّت رسمی که دولت به دقّت در تقویتش می‌کوشد، نشان دهنده هویّت ساکنان آن کشور است. به این ترتیب محقّقان شوروی و ایران، فرصت درک بسیاری از تمایلات شکل گرفته در این جوامع را از دست داده‌اند.

هر اندازه که اجتماع مسلّط بر یک کشور، آسیمیلاسیون اعضای گروههای اقلیّت را مجاز بداند، هویّت جمعی آن اقلیّتها تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. به علاوه میزان سازگاری هویّت قومی، ملّی و رسمی غالبا توسّط ایدئولوژیهایی که هر یک از این واحدها پذیرفته‌اند و نیز بر اساس سعه صدر هر یک در برابر دیگر هویّتها تعیین می‌گردد. این امر در مورد جوامع چند قومیّتی مثل ایالات متّحده و برزیل صدق می‌کند، که هویّت خود را بر پایه مدارای هویّتهای ملّی جزء بنا نهاده‌اند. در چنین جوامعی، دولت به ندرت هویّت ملّی شهروندان خود را می‌آزماید تا ببیند که بر پایه هویّت قومی است، یا مثلاً، بر پایه هویّت رسمی[دولتی].

ممکن است برخی دولتها تصمیم بگیرند که با اجبار شهروندان به انتخاب بین هویّت قومی خود و هویّت رسمی، بر پایه یکی از هویّتهای قومی یا گروهی که دولت را تشکیل داده‌اند، استقرار یابند. اگر گروههای دیگر، وجود «مزیّت همنشینی» با جامعه‌ای را که در گذشته رفتار ناعادلانه‌ای با گروههای اقلیّت داشته، درک کنند، هویّت و سیاست رسمی می‌تواند با هویّتهای دیگر سازگارتر شود، امّا این [سازگاری] همواره از وفاداری دیگر گروهها برخوردار نخواهد بود. خواسته «اسلواک»ها برای ترک چکسلواکی در دوران پس از کمونیسم، علیرغم پذیرش سیاست سازگاری چند قومیّتی از جانب «چک»ها، بیانگر این مساله است.

حوادثی که خارج از مرزهای یک کشور به وقوع می‌پیوندند، مثل جنگی که افرادی درگیر در آن هم قومیهایی در داخل کشور داشته باشند، یا استقرار کشوری مستقل یا دیگر واحدهای سیاسی مستقل بر پایه هویّت جمعی قومی، می‌تواند هارمونی و رابطه میان هویّتهای مختلف را به چالش کشیده و مردم را به تعیین یک هویّت رسمی و اولیّه سوق دهد.

دموکراسی و دموکراتیزه کردن یک کشور می‌تواند بر هویّت جمعی اعضای گروهها در آن کشور تأثیرات متفاوتی داشته باشد. گاهی دموکراسی و پلورالیسم در جامعه موجب سازگاری اعضای جمعیّتهای مختلف، تقویت پیوستگی بین آنها و هویّتهای آنها به همان طریق می‌شود. در شرایط دیگر، دموکراسی منجر به افزایش مطالبات افراد اجتماعات از دولت و افزایش احساس مشروعیّت در تعیین سرنوشت گردیده و به این ترتیب وابستگی آنان به دولت موجود را ضعیف می‌کند.

افراد یک ملّت همیشه به طور فعّال خواهان تأسیس یک دولت نیستند.[۲۳] یک ملّت ممکن است بخواهد بخشی از یک اجتماع سیاسی فرا ملّی باشد که با وابستگی ملّی اجزا دیگر در تضاد نباشد. از طرف دیگر، گاهی اعضای یک ملّت ترجیح می‌دهند که یک دولت ملّی مستقل داشته باشند، امّا فرصتها دستیابی به آن را ناکافی دانسته یا هزینه‌های آن را (جنگ، تحریم اقتصادی و...) بسیار بالا می‌دانند. یک ملّت اغلب در خلال «زلزله» های تاریخی برای تشکیل دولت فعال شده است وقتی مرزها و ساختارهای دولتی عمدتا به هم ریخته و فرصت تشکیل دولت به دست آید.

تاریخ و تکوین هویّت

طرز تلقّی یک گروه از تاریخ گذشته خود، وسیله مهمّی برای بیان هویّت ملّی و قومی در زمان حال است. گروهها عموما به دنبال آن هستند تا نشان دهند که دارای ریشه‌های بسیار کهن بوده و ملّتهای جدیدی نیستند. تا حدودی این بدان علّت است که ملّتهای امروزین عموما تحت شرایط کمبود منابع و رقابت به وجود آمده‌اند و به دنبال توجیه تصاحب مرزها و سمبلهای مورد منازعه هستند. هویّت ملّی جدید الاتّخاذ، به ویژه اگر خود را از طریق ناسیونالیسم نشان دهد، معمولا با ملّتهای همجوار بر سر آن منابعی وارد چالش می‌شود که هر دو طرف آنها را دارایی ملّی خود می‌دانند؛ مثل مرزها، اماکن تاریخی مورد احترام و.... این داراییها غالبا مورد ادّعای بیش از یک ملّت قرار می‌گیرند. افراد دیگر ملّتها اغلب تلاش می‌کنند تا با تخریب ادّعاها، حقوق کسانی که را هویّت ملّی‌شان را به مبارزه

طلبیده‌اند انکار کنند. به این ترتیب، موضوع نطقهای دو گروه متخاصم، اغلب عبارتست از بحث بر سر میزان قدمت ریشه‌های کهن طرف مقابل.

در ساختار رایج بین‌المللی، ملّتهای موجود بیش از ملّتهای جدیدالولاده مورد احترام و حمایت قرار می‌گیرند. این پروسه، ملّتها را برمی‌انگیزد که به گذشته خود نگاه کنند تا حق ملّت بودن خود را تصدیق نمایند. علاوه بر این، فعّالان ناسیونالیست اغلب از یک حس تاریخ مشترک و پیوندهای کهن با دوران باستان استفاده می‌کنند تا هویّت ملّی را در میان گروهی از مردم بپرورانند. از این رو، هر چه آذربایجانیها بیشتر ملّی می‌شوند، بیشتر به گذشته خود توجّه می‌کنند - مثلاً به وسیله تحقیقات باستان شناسی و تاریخ - و بر این دیدگاه تأکید می‌ورزند که دارای یک ریشه مشترک باستانی هستند.

ولی میزان تأثیر حقایق تاریخی در تکوین هویّت نباید مورد مبالغه قرار گیرد. هویّت هر ملّتی بیشتر تحت تأثیر اسطوره‌های تاریخی است تا حقایق مستحکم؛ کشف اسناد جدید معمولا هویّت گروه را متحوّل نمی‌کند.[۲۴] اهمیّت وقایع تاریخی عموما با تأثیر آنها بر توسعه و پیشرفت آینده اندازه‌گیری می‌شود. در بررسی هویّت قومی و ملّی یک گروه، باید به دیدگاه تاریخی مورد پذیرش آن گروه توجّه کنیم تا تأثیر تاریخ را دریابیم.

یادداشتها:

۱. ببینید: ضمیمه بررسی جمعیّت آذربایجانیان و سایر گروههای قومی در ایران
[در تخمین فوق، جغرافیای تاریخی آذربایجان در نظر گرفته نشده است. با بررسی منابع مختلف، جمعیّت فعلی آذربایجانیهای ایران بیش از ۳۷ درصد کل جمعیّت ایران برآورد می‌شود (جمعیّت ترکان سایر نقاط ایران در این محاسبه وارد نشده است):

- گزارش موریس کاپیتورن (فرستاده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متّحد)، بند ۸۹، جلسه ۵۸، ۱۶ آوریل ۲۰۰۲؛
- جورج. جی.اس دی و علیرضا اصغر زاده، «نگاهی به زبان، تحصیل و توسعه در کشورهای جنوب»، کانادا، تورنتو، ۲۰۰۲؛
- موسسه زبانشناسی SIL: سایت www.Ethnologue.com مدخل iran، ۱۹۹۸؛
- دیدبان حقوق بشر/ خاورمیانه، «ایران: اقلیّتهای مذهبی و قومی»، (9(7E، صص ۳۳- ۱، ۱۹۹۷؛
- ا. حسّان پور، «ناسیونالیسم و زبان در کردستان، ۱۹۸۵- ۱۹۱۸»، سانفرانسیسکو، کالیفرنیا: Mellen Research University Press، ۱۹۹۲؛
- ا. آقاجانیان، «نابرابری قومی در ایران»، ژورنال بین‌المللی مطالعات خاورمیانه: ۱۵، صص ۲۴- ۲۱۱، ۱۹۸۳؛
- یرواند آبراهامیان، «کمونیسم و کمونالیسم در ایران»، ژورنال بین‌المللی مطالعات خاورمیانه، (۴)۱، صص ۳۱۶- ۲۹۱، ۱۹۷۰؛
- ر.ف. نیروپ، «مطالعه یک کشور: ایران»، واشنگتن دی.سی.: American University Foreign Area Studies، ۱۹۷۸؛
- محمود پناهیان، «فرهنگ جغرافیایی ترکان ایران زمین»، ۱۳۵۱؛
- س.م. علی‌اف، «مساله ملیّتها در ایران معاصر»، ژورنال Central Asian Review، ۱۴، صص ۷۸- ۶۲، ۱۹۶۶.[مترجم]

۲ .Tehran Times, December 30, 1991, p.۲

۳. برخی از این تحقیقات عبارتند از: Examples include: Benedict Anderson, *Imagined Communities* (New York: Verso, 1991); Walker Connor, *Ethnonationalism: The Quest for Understanding* (Princeton, N.J.:پرینستون ن. ج.: انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۹۴)؛ آنتونی د. اسمیت، هویّت ملّی (رنو: نیویورک: انتشارات دانشگاه نوادا، ۱۹۹۱)؛ اسمیت در «تئوریهای ناسیونالیسم» (نیویورک: انتشارات هولمز و میر، ۱۹۸۳) «پرشیا» را به عنوان نمونه‌ای از «گروه فرهنگی همگن» که «(تقریباً) از نظر قومی یکنواخت» است، ارائه می‌دهد، ص ۲۲۴. در مقابل، هوگ ستون- واتسون در «ملل و دول: بررسی ریشه‌های ملل و سیاستهای ناسیونالیسم» (بودلر، کلرادو.: انتشارات وست وییو، ۱۹۷۷)، صص. ۲۵۵-۲۵۱، از خاصیّت چند قومی ایران را مورد بحث قرار می‌دهد. اما ستون- واتسون چنین نتیجه می‌گیرد که به جز اعراب و کردها، گواه محدودی بر هویّت قومی است.

٤.Anderson, *Imagined Communities,* p. 36; E.J. Hobsbawm, "The End of Empires," in Karen Barkey and Mark Von clagen, eds., *After Empire: Multiethnic Societies and Nation-Building* (Boulder, Cob.: Westview Press, 1997), pp. 12—16.

٥.Victor Zaslavsky,"The Soviet Union,"in Barkey and Von Hagen, *After Empire,* p.٨٤

٦. سقوط سلسله قاجار در ۱۳۰۰/۱۹۲۱ (رسماً در ۱۳۰۴/۱۹۲۵) و سلسله پهلوی در ۱۳۵۷/۱۹۷۹.

۷. برای مطالعه بیشتر درباره دولتهای قومی، هم‌قومیهای ساکن در خارج و سیاست خارجی ببینید:
Rogers Brubaker, *Nationalism Reframed: Nationhood and the National Question in the New Europe,* (Cambridge: Cambridge University Press, 1996); Charles King and Neil J. Melvin, eds., *Nations Abroad: Diaspora Politics and International Relations in the Former Soviet Union* (Boulder, Cob.: Westview Press, 1998); Charles King and Neil J. Melvin, "Diaspora Politics: Ethnic Linkages, Foreign Policy, and Security in Eurasia," *International Security,* Vol. 24, No. 3 (Winter 1999/2000), pp. 108—138.

۸. در این کتاب، بین دیازپورا و هم‌قومیهای نواحی مجاور مرزهای یک کشور تمایز وجود دارد؛ هم‌قومیهایی که مدت زمانی طولانی در این نواحی زیسته‌اند و آن را به عنوان زادگاه خود می‌شناسند. «دیازپورا» به گروهی گفته می‌شود که زادگاه خود را ترک کرده یا مجبور به ترک آن شده‌اند. در مورد «دیازپورا» ببینید:
Gabriel Sheffer" A New Field of Study: Modern Diaspora in International Politics" in Gabriel Sheffer, ed. Pp: 9-15
Modern Diaspora in International Politics (London: croom Helm1986)

۹. نمونه‌های مشابه عبارتند از تأثیرتأسیس حکومت فلسطینی (و متعاقب آن دولت فلسطینی) بر فلسطینیان ساکن در خارج از مرزهای آن، و تأثیر تشکیل خودمختاری کردی در عراق بر اجتماعات کرد مجاور در ایران، ترکیه و سوریه.

۱۰. این زبان به گروه زبانی اوغوز تعلّق دارد که ترکی رایج در جمهوری ترکیه، و زبان ترکمنی را نیز در برمی‌گیرد. برخی از زبانشناسان، ترکی آذربایجانی را لهجه‌ای از ترکی می دانند، در حالی که بسیاری دیگر، آن را زبانی مستقل می‌شناسند. [میزان تطابق ترکی آذربایجانی با ترکی ترکیه (استانبولی) از نظر اصوات، گرامر(صرف و نحو) و لغت بسیار بالا بوده و تفاوت بین آن دو، در حدّ اختلاف بین دو لهجه از یک زبان است؛ مثل تفاوت لهجه انگلیسی بریتانیایی با لهجه انگلیسی آمریکایی./ مترجم]

۱۱. Patricia J. Higgins, "Minority-State Relations in Contemporary Iran," *Iranian Studies,* Vol. 17, No. 1 (Winter 1984), pp. 37—71; Hooshang Amirahmadi, "A Theory of Ethnic Collective Movements and its Application to Iran," *Ethnic and Racial Studies*

۱۲. برای بررسی عمیق کوششهای شوروی جهت پروراندن تمایلات قومی آذربایجانی در ایران، ببینید:

see David Nissman, *The Soviet Union and Iranian Azerbaijan: The Uses of Nationalism for Political Penetration* (Boulder, Cob.: Westview, 1987).

۱۳. ببینید:

Mark Saroyan, "The Karabagh Syndrome and Azerbaijam I'oli tics," *Problems of Communism,* Vol. '39, No. 5 (September/October 1990), pp. 14—29; and Helene Carrere d' Encausse, *The End of the Soviet Empire* (New York: Basic Books, 1993), p. 59.

۱٤. نقش دیگری یا «تو»، در شکل‌گیری «ما» در ادبیّات مبنای هویّت جمعی مورد تأکید قرار می‌گیرد. اصلی‌ترین جنبه ساخته شدن هویّتها عبارت است از تعریف مرز بین اعضای جمع و خارجیها. افراد و گروههای همسایه در جمعی که بر تفاوت خود تأکید می‌ورزند، نقش مهمی در انعقاد هویّت ملّی یک گروه ایفا می‌کند. البته باید توجه داشت که نباید نقش خارجیها بیش از اندازه بزرگ دانسته شود، و نباید چنین فرض شود که «دیگری» مهمترین یا تنها عامل انعقاد هویّت ملّی یک گروه از مردم است. هرچند حوادث یکباره و تقابلات، خصوصاً برخورد با گروه دیگر، می‌تواند بر هویّت و شکل‌گیری یک ملت تأثیر عظیمی داشته باشد، امّا باید توجه داشت که از این عامل در خلاف جهت استفاده نشود، و همچنین نباید پنداشت که در گذشته، [وجود] «دیگری» یا تقابل، نیرویی اصلی در شکل‌گیری هویّت متعارف یک گروه بوده است، یا نباید از پیش چنین فرض شود که یک هویّت ملّی، قبل از تقابل عمده با «دیگری» شکل نمی‌گیرد.

۱۵. این نکته از مصاحبه‌های سال ۱۹۸۶ مؤلف با تاجیکان ساکن سمرقند در اؤزبکستان حاصل شده است. برخی متذکّر گردیده‌اند که تاجیکان و اؤزبکان سمرقند، از نظر اجتماعی ازدواج با یکدیگر را پذیرفته‌اند، که به نظر می‌رسد گروههای قومی آنان در هویّت پیوند دهنده دیگری با هم سهیم‌اند.

16. Ernest Renan, "What Is a Nation?" in Omar Dahbour and Micheline R. Ishay, *The Nationalism Reader* (Atlantic Highlands, N.J.: Humanities Press, 1995), p. 154. Originally appeared in *Oeuvres Completes* (Paris, 1947—1961), Vol. 1, pp. 887—907.

17. Eric Hobsbawm, Nations *and Nationalism Since 1780* (Cambridge: Cambridge University Press, 1990), P. 73.

18. Seton-Watson, *Nations and States*, p. 5.

19. Hobsbawm, *Nations and Nationalism Since 1780* (1990), *p.*45.

20. Benjamin Akzin, *States and Nations* (Garden City, N.Y.: Anchor Books, 1964), *p.*۳۷

21. Atabaki, *Azerbaijan: Ethnicity and Autonomy in Twentieth-Century Iran, p.* 182.

22. Dusan Kecmanovic, *The Mass Psychology of Ethnonationalism* (New York: Plenum Press, 1996), p. 2

23.Smith, National Identity,P 74

۲۴. درباره نقش اسطوره نیای مشترک در شکل‌گیری ملّت، ببینید:

Connor, "Ethnonationalism: Looking Backward," pp. 205—206.

فصل اوّل

آذربایجانیها تا سال ۱۹۲۰

آذربایجانیها در منطقه‌ای زندگی می‌کنند که کانون فعالیّتهای ایدئولوژیک، تقابل و سازگاری میان فرهنگهای مختلف بوده است. تا نیمه دوّم قرن نوزدهم، مرز هویّتهای آنها به عنوان ترک، آذربایجانی، ایرانی و مسلمان واضح نبود و آذربایجانیها به ندرت خود را آذربایجانی می خواندند. با نزدیک شدن به اواخر قرن نوزدهم، پیشرفت هویّت جمعی آذربایجانی تشدید شد و زمانی که هویّت ملّی برجسته آذربایجانی به عنوان یک نیروی سیاسی پدیدار گشت، به کشمکش مبدّل گردید. بحث و جدل بر سر هویّت آذربایجانی، تحت تأثیر تحولات انقلابی در همه امپراطوریهای اطراف آذربایجان، مواجهه روزافزون آنان با ناسیونالیسم ملل اطرافشان، ایده ناسیونالیسم مدرن و فعالیّتهای سیاسی جنبشهای ایدئولوژیک مختلف که در آن زمان رواج داشتند - مثل اسلامگرایی، پان ترکیسم، ناسیونالیسم ایرانی و کمونیسم- برانگیخته می‌شد.

در ربع اوّل قرن بیستم، رقابت بین این ایدئولوژیهای رقیب بعد از سقوط امپراطوری عثمانی و متعاقب آن جدائی هویّتهای مسلمان و عثمانی، و تقسیم میان هویّت فرهنگی ترکی و هویّت رسمی ترکی تشدید شد که با تاسیس جمهوری ترکیه رخ داد.

تغییر در هویّت رسمی ایران، کشمکش بر سر هویّت آذربایجانی را نیز تشدید کرد. تا استقرار رژیم پهلوی در قرن بیستم، هویّت ایرانی نه فارسی بلکه بیشتر چند قومیّتی بود. از قرن یازدهم تا ظهور رژیم پهلوی، رهبری سیاسی ایران غالباً ترکی بود و عناصر فرهنگی ترکی و فارسی، ویژگی قومی حکومت و فرهنگ کشور را تحت تاثیر قرار می‌داد. امپراطوریهای مختلف ایران با تنوّع فرهنگی تمیز داده می‌شوند.[1] در اغلب این دوره‌ها، پایتخت ایران در آذربایجان قرار داشت و از قرن یازدهم تا دهه ۱۹۲۰، تبریز مهمترین مرکز تجاری ایران بود. از زمانی که رژیم پهلوی سیاست تأکید انحصاری بر خصوصیّات و ترکیب فارسی ایران را آغاز کرد- سیاستی که تا حدّی در جمهوری اسلامی نیز دنبال شده است - هویّت آذربایجانی یا ترکی در تقابل آشکار با هویّت ایرانی قرار گرفت؛ این امر جدال بر سر هویّت ملّی آذربایجانی را در ایران تشدید نمود. همچنین، پیشرفت تکنولوژی در نیمه دوّم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، پرسش از هویّت ملّی را با اهمیّت تر ساخت. پیشرفتهای قابل توجه در زیرساختهای روسیه و ایران، بر تمرکزگرائی امپراطوریها و توانایی آنها در تاثیرگذاری بر زندگی جمعیّتهایی که قبلاً بالقوه خودمختار بودند، افزود. در موارد متعدد، تعامل بین مرکز و پیرامون به ایجاد آگاهی نسبت به تفاوتها و توسعه حسّ هویّت مشترک در

میان هم قومیهای مناطق مجاور کمک نمود، به این ترتیب مبنای توسعه هویّت مشترک مجزا از هویّت رسمی را تشکل داد. در موارد دیگر، مواجهه با مرکز به استحاله برخی اعضای اقلیّتها در فرهنگ فارسی در ایران منجر شد.

این فصل و فصل بعد، حوادث تاریخی مابین سالهای ۲۰۰۰- ۱۹۷۹ را مورد بررسی قرار می‌دهد. این فصل، امواج اصلی مهاجرت ترکان به آذربایجان در قرن دهم، استقرار سلسله صفویه در ۱۵۰۱ و اوّلین دهه‌های حکومت قاجار را در اواخر قرن نوزدهم؛ تقسیم آذربایجان در سال ۱۸۲۸، بعد از تصرّف آذربایجان شمالی توسّط روسیه، تا سال ۱۹۰۵، دوره‌ای که هویّت ملّی مجزای آذربایجانی به عنوان نیرویی سیاسی و در ادبیّات ظهور کرد؛ و دوره ۱۹۰۵ تا استقرار رژیم پهلوی در ایران و تاسیس حکومت شوروی در آذربایجان شمالی را پوشش می‌دهد. فصل دوم به دوران رژیم پهلوی در ایران، و شوروی در اواخر دهه ۱۹۷۰ نظر دارد.

ریشه‌های پذیرفته شده مردم آذربایجان

مورّخان، ترکیب قومی- زبانی مناطق شمال و جنوب رود آراز و مرزهای تاریخی آذربایجان را قبل موجهای عمده مهاجرت ترکها در قرون دهم و یازدهم مورد بحث قرار داده‌اند. بسیاری از منابع آذربایجانی ادّعا می‌کنند که بیشتر جمعیّت ترک و یا با منشا غیر فارس بوده‌اند؛ منابع فارسی عموماً مدّعی هستند که قبل از قرن دهم، مردم عموماً فارس بوده‌اند.*

این مناقشه از جانب حامیان ایدئولوژی های مختلف - ناسیونالیسم ایرانی، ترکیسم و ناسیونالیسم آذربایجانی- بلاتکلیف باقی مانده است. حامیانی که تلاش کرده‌اند تا مستندات تاریخی را دست کاری نمایند تا «حقّ» آذربایجانیها را در داشتن هویّت معیّن، یا عملکردهائی معیّن توجیه یا انکار کنند، و به عنوان پایه‌ای بر این مدّعا که آذربایجانیهای ساکن شمال و ساکن ایران از یک ملّت نیستند. به علاوه، بسیاری از محققان ادّعای خود را بر پایه آثار تاریخی احمد کسروی قرار دادند، که عقاید ایدئولوژیک و مقاصد سیاسیِ تحقیقات او درباره آذربایجان آلوده است.[۲] برخی محققان تلاش کردند تا این ایده را از

* سومریها در هزاره چهارم قبل از میلاد از آذربایجان عبور کردند؛ آراتت ها در نیمه اوّل هزاره سوّم ق.م. نخستین دولت ترک تبار را در آذربایجان تشکیل دادند؛ سپس قوتی‌ها و لولوبی‌ها و هورری‌ها و توروکوها را در پهنه‌های مختلف آذربایجان می‌بینیم؛ ماناها و اورارتوها در هزاره اوّل ق.م. در آذربایجان ساکن بودند؛ سکاها در قرن هفتم ق.م. به آذربایجان مهاجرت کردند؛ در ۴۰۰ ق.م. دولت آلبان در شمال و دولت آتروپاتن در جنوب آذربایجان تشکیل شد؛ بعد از میلاد مسیح، هونها، بلغارها، سابیرها، آغاجریها و خصوصاً خزرها، و در نهایت سلجوقیان که شاخه ای از اوغوزها بودند در قرن دهم و یازدهم وارد آذربایجان شده اند. اگر جغرافیای تاریخی آذربایجان را دایره ای با قطر تقریبی ۴۵۰ کیلومتر و به مرکز دریاچهء اورمیّه در نظر بگیریم، مشاهده می شود که این جغرافیا گاه از نظر سیاسی گسترش یافته، گاه محدود شده و گاه تقسیم یا اشغال شده است و عدم توجّه دقیق به این نکته، حضور احتمالی، مقطعی و صرفاً دولتی امثال مادها را به عنوان «بومیان آذربایجان» مشتبه می سازد، کما اینکه نه جغرافیای سکونت مادها تا کنون معیّن شده و نه ماهیّت زبان مادی مشخّص گردیده است.

ذهن بیرون کنند که جمعیتهای هر دو سوی رود آراز به یک ملّت تعلّق دارند، با این ادّعا که قسمت شمالی رود آراز جزو آن اراضی تاریخی که قرنهای متمادی «آذربایجان» نامیده شده، نیست. و مردم ساکن در این منطقه بخشی از همان مردم آذربایجان ایران نیستند. در دوره پیش از اسلام، منطقه شمال با عنوان آلبانیا یا آلبانیای قفقاز و بعد از اسلام (۶۴۳-۶۳۹م) با نام آران شناخته می‌شد.

به هر حال، چه آران موجودیّتی جدا از آذربایجان بوده و چه بخشی از آن، به نظر می‌رسد که این دو غالباً به عنوان یک منطقه با هم تعاملات فرهنگی داشته‌اند. به علاوه لااقل از زمان غلبه اسلام، در اغلب سلسله‌های مختلف منطقه به صورت یک جا اداره می‌شد و تا تقسیم آن در ۱۸۲۸، تحت تاثیرات مشابهی بود.[۳] نهایتاً مرزهای منطقه کاملاً سیّال بودند، به خصوص قبل از استقرار سلسله صفویه در سال ۱۵۰۱.

مسلمان شدن آذربایجان در زمان غلبه اعراب تحت خلافت عمر بین سالهای ۶۳۹ تا ۶۴۳ اتفاق افتاد.[۴] در آن زمان دین زرتشت هم در آذربایجان شمالی و هم در آذربایجان جنوبی رواج داشت؛ و یکی از شروط آذربایجان برای تسلیم، موافقت اعراب با حفظ حرمت آتشکده‌ها بود.[۵] غلبه بر آذربایجان القا کننده هیچ هویّت جامع اسلامی نبود. این منطقه محل قیام اجتماعی بابک در سالهای ۱۷-۸۱۶م بود که این قیام بیش از ۲۰ سال ادامه یافت. برای آذربایجانیها، بابک و قیام او هنوز نماد ایستادگی در برابر حکومت بیگانه است.[۶] قیام او در موزه‌های ملّی آذربایجان شوروی و جمهوری آذربایجان مورد تمجید قرار گرفته، و نام بابک در آذربایجان شمالی و ایران نامی رایج است.

سومین امواج عمده مهاجرت ترکان اوغوز به آذربایجان در زمان زمامداری سلسله سلجوقیان در قرن دهم و یازدهم، باعث تشکیل اکثریّت آشکار ترک گردید و اساس قومیّت آذربایجان شمالی و جنوبی را یکی کرد. جمع بیشتری از ترکان طیّ زمامداری ایلخانان مغول در قرون سیزدهم و چهاردهم، و در زمان سلسله‌های قاراقویونلو و آق قویونلوی ترکمن در قرن پانزدهم، که پایتخت آنها در آذربایجان جنوبی و شهر تبریز قرار داشت، به آذربایجان آمدند. در همان حین درآذربایجان شمالی، سلسله محلّی شیروانشاهان در قرن شانزدهم حکمرانی می‌کرد. مورّخان درباره تأسیس این سلسله تاریخهای متفاوتی را از آغاز قرن نهم ذکر نموده‌اند.

در این دوره عناصر فرهنگی ترکی و فارسی کاملاً سیّال بود. تا قرن نوزدهم، شخصیّتهای فرهنگی به زبان فارسی و آذربایجانی می‌نوشتند و در بیشتر این دوره، هیچ جدایی رسمی بین زبانهای آذربایجانی و ترکی وجود نداشت. در قرن دوازدهم، نظامی گنجه‌وی

برجسته‌ترین شاعر آذربایجانی آثار خود را به فارسی نوشت. اثر حماسی وی «خمسه»، مجموعه‌ای از پنج منظومه شامل داستانهای عاشقانه کلاسیک چون «خسرو و شیرین»، بسیار مورد احترام آذربایجانیهاست. عزّالدین حسن اوغلو هم به آذربایجانی و هم به فارسی نوشت.[۷] عمادالدّین نسیمی مؤلّف قرن چهاردهم آثار خود را به زبانهای آذربایجانی، عربی و فارسی نوشت.[۸] اما آذربایجانیها به آثار محمّد سلیمان اوغلو فضولی دلبستگی بیشتری پیدا کردند و منظومه «لیلی و مجنون» وی که در قرن شانزدهم به آذربایجانی نوشته شده، در فرهنگ ملّی معاصر آذربایجان بسیار مورد احترام قرار می‌گیرد.[۹]

حکومت آذربایجانی در ایران: نفوذ شیعه در بین مردم

استقرار سلسله صفویه در تبریز به سال ۱۵۰۱م تاثیر عظیمی بر توسعه هویّت مردم منطقه و وقایع آن زمان گذاشت. در حکومت صفویان، ایران به حاکمیّت محلّی و مرزهای بزرگتر پیش از اسلام خود بازگشت و موقعیّت خود را به عنوان قدرت مهمّ منطقه بازیافت. صفویّه مردم ایران را با بهره‌گیری از ایدئولوژی اسلام شیعی به عنوان مذهب رسمی سراسر ایران را متّحد کرد، چرا که [مذهب تشیع] با جدّیت در میان مردمی که اغلب سنّی مذهب بودند، رواج داده می‌شد.[۱۰] با اینکه ریشه‌های قومی بنیانگذار سلسله صفویه، «شاه اسماعیل» مورد بحث قرار گرفته است.[۱۱] او از اردبیل برخاسته و یک ترک زبان بومی بود،[۱۲] همان طوری که اشعار وی که به زبان ترکی آذربایجانی و با تخلّص ختائی سروده شده گواهی می‌دهد.[۱۳] شعر شاه اسماعیل، سرمشقی برای توسعه ادبیّات آذربایجانی گشت؛ زیرا وی یکی از بزرگترین نویسندگانی بود که از زبان محاوره بهره برد و عموماً از به کار بردن لغات فارسی- عربی اجتناب کرد.[۱۴] وی سلسله خود را بر پایه قدرت طوائف ترک قیزیل باش که با او همزبان بودند، بنا نهاد. در واقع این پیوندهای زبانی یکی از پایه‌های اصلی اتّحاد بین آنها را ایجاد کرد. در دربار صفوی و بخصوص در میان اوّلین فرمانروایان این سلسله، ترکی آذربایجانی غالب بود، و در این دوره لغات و دستور زبان ترکی بر فارسی تاثیر گذاشت و بالعکس.[۱۵] در دوره صفویه، ۱۲۰۰ واژه آذربایجانی وارد فارسی شد که بیشتر آنها با امور دولتی و نظامی سر و کار داشت. زمینه‌هایی که در آن زمان عمدتاً در دست ترکهای ایران بود.[۱۶] ایدئولوژی غالب این سلسله اسلام و شیعه اثنی عشری بود. علیرغم وجود این سمبل اتّحاد، تنش ترک- فارس از مشخّصات سلسله صفویه به شمار می‌رفت.[۱۷] ولی هویّت شیعه و هویّت رسمی صفویه چنان قدرتمند بود که در طول دوره-های مختلف تقابل با امپراطوری عثمانی، موارد معدودی از پناهندگی به عثمانی رخ داد،

علیرغم آن که آنان با ترکهای ایران هم‌زبان بودند.[۱۸] ظهور سلسله صفویه رویدادی مهم در توسعه هویّت ملّی آذربایجانی بود. امروزه همه آذربایجانیها، صفویه را سلسله‌ای آذربایجانی می‌دانند و در تاریخ نگاری آذربایجانی آن را سمبلی مهم از هویّت و قدرت آذربایجان می‌شمارند.[۱۹] در همان زمان، ترویج تشیّع بین مردم ایران توسط صفویه و خصومت و رقابت آنها با عثمانیها، اؤزبکها و سلسله‌های بزرگ تورک معاصرشان، آذربایجانیها را از سایر ترکان جدا کرد و بر روابط آنان با فارسها افزود. البتّه به خاطر این که مردم شمال و جنوب آراز تنها اکثریت شیعی در میان ترکان بودند، به هم وابسته گردیده و در تکوین هویّت شاخص و مشترک آذربایجانی خود سهیم شدند.

در فاصله سالهای ۱۵۱۴ و ۱۶۰۳م و همچنین از ۱۷۲۲ تا ۱۷۲۸م، تبریز و دیگر بخشهای آذربایجان مکرراً مورد حمله و اشغال عثمانیها قرارگرفت. به خاطر آسیب پذیری در برابر حملات عثمانیها، پایتخت ایران از تبریز به قزوین، و بعدها به اصفهان منتقل شد. جابجایی اخیر، زبان فارسی را در سلسله صفویه تقویت کرد، هر چند ترکی هنوز از اهمیّت زیادی برخوردار بود.[۲۰]

به دنبال سقوط سلسله صفویه در ۱۷۲۲ (۱۱۰۲ش) و قتل اوّلین جانشین آن نادرشاه در ۱۷۴۷ (۱۱۲۷ش)، پادشاهی ایران دچار هرج و مرج شد. نبود قدرت مرکزی در قرن ۱۸، منجر به آغاز دوره‌ای انجامید که گروههای مختلف بر سر قدرت به رقابت برخاستند؛ در آذربایجان جنوبی، رقبای عمده عبارت بودند از گروههای افغان، سرکردگان قاجار و سرکردگان محلی کُرد.[۲۱] در تبریز، اورمیه، زنجان، اردبیل، خوی، ماکو، قاراداغ و مراغه، خان نشینهایی به وجود آمدند.[۲۲] در آذربایجان شمالی، رهبران محلی از خلا قدرت برای تحکیم استقلال خود استفاده کرده و خانات محلی را در باکو، شکی، شاماخی، قاراباغ و نخجوان بنیان نهادند. هویّت منطقه‌ای در این دوره تقویت شد. خوانین حاکم بر ایالات شمال، اصالتاً ترک بودند.[۲۳]

حکومت مرکزی ایران در سال ۱۷۷۹ (۱۱۵۹ش)با استقرار سلسله قاجار به جایگاه اصلی بازگشت.[۲۴] تلاش قاجار برای اعمال حاکمیّت مجدّد بر خانات آذربایجان شمالی به تقابل با روسیه منجر شد، چرا که روسیه خواستار الحاق آن مناطق به قلمرو خود بود. در حکومت قاجار، آذربایجان محلّ اقامت ولیعهد گردید و تبریز با موقعیّت خاص خود در مسیر تجارت ایران با روسیه و اروپا، به بزرگترین پایتخت تجاری ایران مبدّل شد. بنابراین آذربایجانیها با خارجیها و ایده‌های آنها بیش از سایر مردم ایران تماس پیدا کردند. بسیاری

از کشورهای خارجی در تبریز کنسولگری داشتند و آذربایجانیها درصد بالایی از نمایندگان خارجی ایران را تشکیل می‌دادند.[۲۵]

در دورهٔ حکومت قاجار، زبان ترکی رایجترین زبان دربار ایران بود؛ حال آنکه فارسی، زبان عمده ادبی تلقی می‌شد.[۲۶] با این حال تنوّع زبانی از خصوصیّات دوره قاجار به شمار می‌رود.[۲۷] ضمن اینکه موقعیت زبان ترکی آذربایجانی و خود آذربایجانیها چنان برجسته بود که همه دانشجویان ایرانی که در اوایل قرن نوزدهم برای تحصیل به خارج کشور اعزام می‌شدند، آذربایجانی بودند.[۲۸] کشورهای میزبان از عدم تسلط این دانشجویان به زبان فارسی دچار تعجب و شگفتی می شدند.[۲۹]

تقسیم آذربایجان

در اوایل قرن نوزدهم، روسیه و ایران بر سرکنترل قفقاز و آذربایجان جنوبی بارها جنگیدند. ایران در اولین عملیات نظامی شکست خورد. طرفین درسال ۱۸۱۳، قرارداد گلستان را منعقد کردند و ایران بخش بزرگی از قفقاز را به روسیه واگذار کرد. بار دیگر در ۱۸۲۵رویاروئی بزرگی که روی داد و ایران مجدداً شکست خورد. در فوریه ۱۸۲۸، معاهده ترکمانچای امضا شد و ایران مابقی قفقاز را نیز از دست داد. رود آراز به عنوان مرز شناخته شد، و به این ترتیب آذربایجان تحت دو حاکمیّت درآمد. از نظر بسیاری از آذربایجانیها، این معاهده سمبل جدایی مردم بوده و احساس فرد نسبت به آن، شاخصی از هویّت ملّی گردید. بخش حاضر بر آذربایجانیهای شمال رود آراز متمرکز است، چرا که آنان به امپراطوری روسیه پیوستند، در حالیکه جنوبی‌ها تحت سلطه همان حکومت باقی ماندند.

به عنوان بخشی از معاهده ترکمنچای، روسیه حقوق اقتصادی خاصی در آذربایجان جنوبی به دست آورد، و تاثیرات خود را بر این منطقه گسترانید. علیرغم تقسیم رسمی آذربایجان، پیوندهای مستقیم بین آذربایجانیها دو طرف مرز ادامه یافت، خصوصاً به خاطر تعامل اقتصادی فعّال میان دو منطقه. به نظر می‌رسید که ایران و آذربایجان شمالی همچنان در یک فضای روشنفکری و فرهنگی باقی مانده‌اند. تأثیرات دوجانبه بسیار عمده بود، و متفکران و فعالان مهم بین مرزهای شمال و جنوب آذربایجان رفت و آمد می‌کردند. پیوندهای دوطرفه فرهنگی ادامه یافت و اشعار، ترانه‌ها و افسانه‌های مشترک در میان آذربایجانیهای دو سوی آراز بسط یافت.[۳۰] به علاوه، این جدایی به آذربایجانیها نقش انحصاری گذرگاه ایده‌ها را در میان سه امپراطوری اطرافشان بخشید. به خصوص از آنجا

که آنان می‌توانستند متون منتشر شده به ترکی و روسی را بخوانند "در بین این متون، آثار ترجمه شده‌ای از زبانهای اروپایی نیز موجود بود" و می‌توانستند افکار خود را به هم قومی هایشان در ایران انتقال دهند. همچنین می‌توانستند در امتداد ایده‌های برجسته روشنفکران ایرانی، مسلمانان امپراطوری روسیه و امپراطوری عثمانی حرکت کنند.

گروههای مسلمان در امپراطوری روسیه، اوّلین مسلمانانی بودند که تحت سیطره حاکمیّت استعماری اروپا قرار گرفتند. به عنوان بخشی از سیاست استعماری روسیه، بیشتر اختیارات تشکّلهای روحانیان مسلمان از آنان سلب شد. با رها شدن از قدرت نفوذ روحانیون، آذربایجانیها و سایر مسلمانان روسیه به پایگاه سکولاریسم و حامیان قدرتمند تحصیلات مدرن در دنیای اسلام تبدیل شدند.

در نیمه دوّم قرن نوزدهم، سه گرایش عمده در هویّت جمعی آذربایجانیها نمایان شد. اوّل، به نظر می‌رسید که اکثر فعّالان سیاسی دارای هویّتی مسلمان هستند که عمدتا فرا قومی بوده و با فضای اسلامی بزرگتری شامل ایران، قفقاز اشغال شده توسّط روسیه، و بخشهایی از امپراطوری عثمانی شناخته می‌شد. حاملان این اندیشه، اغلب بخشهای مختلف این منطقه را پوشش می‌دادند، و به نظر می‌رسید که آثار ایدئولوژیک آنها مورد توجّه همه مردم این منطقه است. آذربایجانیها می‌توانستند خود را هم ترک و ایرانی، و هم با کمی ناسازگاری، روسی بدانند. برخی از آنان همزمان یا در دوره‌های مختلف فعالیّت خود، در جنبشهای سیاسی هر سه منطقه شرکت داشتند.

دوّم، بسیاری از روشنفکران برجسته آذربایجانی صرف نظر از ماهیّت جنبش سیاسی که به آن تعلّق داشتند، طرفدار ارزشهای لیبرال بودند. بسیاری حاکمیّت اقتدارگرایانه ناشی از روحانیون را رد می‌کردند، و از آزادی اندیشه و استقرار تحصیلات و آموزش مدرن، فارغ از محدودیتهای سنّتی حمایت می‌نمودند. بسیاری از آذربایجانیها کوشیدند تا ارزشهای لیبرال را با مکتبهایی نظیر اسلامگرایی ادغام کنند، چرا که برای آذربایجانیها به عنوان روشی برای عبور از فاصله موجود در ترکیب منحصر به فرد هویّت شیعه و هویّت ترکی آنان جذابیّت داشت.

سوّم، برخی آذربایجانیها شروع به نوشتن درباره ناسیونالیسم محلّی آذربایجانی کردند. اغلب آنها هویّت فرهنگی ترکی را به عنوان جز مهمی از هویّت آذربایجانی می‌دانستند و بسیاری از آنها از هویّت ملّی آذربایجانی در این دوره که آنان را ترک آذربایجانی می‌دانست، طرفداری می‌کردند. در اواخر قرن نوزدهم، پدیدار شدن مطبوعات آذربایجانی زبان، مهمترین تجلّی ظهور ناسیونالیسم آذربایجانی به شمار می‌رود. در این دوره،

ناسیونالیسم آذربایجانی در آذربایجان شمالی برجسته‌تر شد، احتمالاً به خاطر اعمال تبعیض از جانب حکومت روسیه علیه آنان، به ویژه در زمینه اقتصادی باشد.[۳۱]

تاثیر حاکمیّت استعماری روسیه بر هویّت ملّی آذربایجانی در شمال

روسیه در پانزدهم سال از استیلای خود، سیستم خانات(حکمرانی بر قلمرو محلی) و سیستم تخصیص زمین به روش *تیول* را در بخشهایی از آذربایجان که تحت سلطه داشت، منسوخ کرد.[۳۲] این دگرگونی‌ها با برآشفتن سیستم‌های حکومت و قانون سنّتی، به پیوستگی داخلی آذربایجانیهای قفقاز کمک کرد؛ آنان دسته‌بندیهای محلّی را رها کرده و یکپارچگی اقتصادی آذربایجان شمالی را تسهیل نمودند.[۳۳]

برخلاف حاکمیّت استعماری بریتانیا و فرانسه در شرق عربی، امپراطوری روسیه به قدرت روحانیون مسلمان در مناطق تحت سلطه حمله کرده و کنترل آنها بر حوزه‌های تحصیلی و شخصی را انکار کرد. بسیاری از داراییها و مایملک روحانیون مسلمان مصادره شده و عملکردهای محاکم شریعت محدود گردید. بسیاری از مساجد و مدارس [حوزه‌ها] تعطیل شدند و انتظار می‌رفت که بقیه روحانیون نسبت به روسیه ابراز وفاداری کنند.[۳۴] اگر چه این سیاست حسّ دشمنی را در اغلب آذربایجانیها برانگیخت، امّا آنها را از ساختار دنیای اسلام و قدرت نفوذ علما دور کرده و آشنایی با تحصیلات سکولار را نیز برایشان ممکن ساخت.[۳۵]

آذربایجانیهای شمال به عنوان اتباع امپراطوری روسیه اجازه یافتند تا در مؤسسات خدمات دولتی روسیه تحصیل کنند؛ و در دهه ۱۸۴۰ گروهی از بوروکراتهای متخصص آذربایجانی ظهور کردند که به شیوه اروپایی تحصیل کرده بودند. علاوه بر این آذربایجانیها درباره دولت محدود محلّی آموخته و در آن مشارکت جستند. قانون شهری امپراطوری روسیه در سال ۱۸۷۰ که برای تشکیل انجمنهای محلی (دوما) تدارک دیده شده بود؛ انتخاب شهرداران و شورای شهر، و در سال ۱۸۷۸ در باکو، یک شورای دولت محلّی تشکیل شد. این مواجهه با خودمختاری محدود، احتمالاً بر هم‌قومیها در ایران تاثیر گذاشت؛ بعدها آذربایجانیها در تبریز نیروی محرکه انقلاب مشروطه و جنبشهای بعدی گشتند تا از دستاوردهای آن محافظت کنند.

تحصیلات روسی منجر به ظهور «طبقه روشنفکری» آذربایجانی شد،[۳۶] که این طبقه به سبک اروپایی و روسی تحصیل کرده بودند. ظهور این طبقه سکولار تحصیل کرده در چنین زمانی در جهان اسلام استثنایی بود، به خصوص در همسایگی ایران، که تنها تعداد

اندکی با این گونه تحصیلات مواجه بودند. به این ترتیب، آذربایجانیها به عنوان طلایه‌دار بسیاری از جنبشهای مهم تحوّل آفرین در این بخش از جهان اسلام ظاهر شدند. در حقیقت، دو تن از متفکّرین سیاسی اصلی که در این دوره بر ایران تاثیر نهادند، میرزا فتحعلی آخوندزاده و عبدالرحیم طالبوف، آذربایجانیهایی بودند که بیشتر زندگی و تالیفات آنها در خارج از ایران، یعنی قفقاز سپری شده بود.[۳۷] مسلمانان در آنجا فارغ از تهدیدات علما می‌توانستند تألیفاتی بسیار رادیکالتر داشته باشند، و آثار غربیان را نیز مطالعه کنند.

آذربایجانیها به عنوان مسلمان، با طرد حقّ تبدیل شدن به شهروند کامل امپراطوری روسیه، از نائل آمدن در این امپراطوری از آسیمیلاسیون فرهنگی و سیاسی جلوگیری کردند. بنابراین، بسیاری از آنان خود را بخشی از جهان اسلام می‌دیدند؛ نوشته‌های آنان بازتاب همین مسئله بود و تمایل به تمرکز بر موقعیّتی در مقیاس وسیعتر جهان اسلام و نه فقط در روسیه داشت. این ترکیب ضد رادیکالیسم و رادیکالیسم، به اضافه توجّه آنها به گرفتاریهای مسلمین درسایر نقاط، آثار سیاسی آنها را منحصر به فرد و مهم ساخت.

میرزا فتحعلی‌آخوندزاده شخصیّت ملّی مهمی در ایران وآذربایجان است. در آذربایجان، وی به عنوان بنیانگذار زبان ادبی مدرن آذربایجان تکریم می‌شود، حال آنکه در ایران به عنوان یکی از ایدئولوگهای روشنفکر پیشرو تلقی می‌گردد. آثار وی و آثار متفکران متاثر از ایشان؛ مثل ملکم خان و میرزا آقاخان کرمانی، تاثیر مهمی بر انقلاب مشروطه در ایران داشت.[۳۸] آخوندزاده یکی از برجسته‌ترین حامیان مسلمان تحصیلات سکولار بود. آخوندزاده نیاز به از بین بردن نفوذ روحانیون در بین مردم را یادآور شد. وی برای ایجاد یک تحوّل عمده در الفبای عربی تلاش کرد. وی بسیاری از آثارش را به زبان ترکی آذربایجانی نوشت، که آنها را *ترکی* می‌نامید تا ایده‌های لیبرال خود را به بهترین شکل به توده‌ها انتقال دهد.[۳۹] تصمیم او مبنی بر نوشتن به زبان ترکی آذربایجانی، سرمشق مهمّی بود که عادت شایع تالیف به فارسی را در بین نخبگان آذربایجانی شکست.

آخوندزاده در سالهای ۵۵-۱۸۵۰، اولین نمایشنامه‌های سبک اروپایی به زبان ترکی آذربایجانی را در دنیای اسلام منتشر کرد. این نمایشنامه‌ها، مشکلات جامعه آذربایجان را که او مدعی بود ریشه در خرافات و نادانی و سرکوب مذهبی دارد، به هجو کشید. آثار وی به زبان ساده محاوره‌ای آذربایجانی نوشته شده و «آینه تمام نمای آداب و رسوم آذربایجانیها» بوده است.[۴۰] این نمایشنامه‌ها اوّلین بار توسط محصلین مدارس دولتی

آذربایجان در سالهای پایانی دهه ۱۸۷۰ به روی صحنه رفت.[۴۱] بازتولید آثار وی در باکو، شاخص مهمی از پیدایی تجدید حیات فرهنگ بومی آذربایجانی بود.

مسیر زندگی و فعالیّتهای آخوندزاده، سیالیّت و اغلب چندلایگی هویّت جمعی در میان آذربایجانیهای آن دوران را عینیّت می‌بخشد. وی که به عنوان صاحب منصب تزاری خدمت می‌نمود، هنوز علاقه زیادی به فرهنگ فارسی داشت، و در آثارش عظمت ایران قبل از اسلام -که پایه و اساس توسعه ناسیونالیسم مدرن ایرانی بود- مورد تأکید قرار گرفته بود. او همچنین از واژه «وطن»، کلمه‌ای با ریشه عربی به معنی زادگاه، استفاده کرد تا هم معنی ایران و هم معنای آذربایجان را برساند، با این حال نوشته‌های وی به زبان ترکی آذربایجانی نقش عمده‌ای در برانگیختن احیای ادبی مدرن زبان و متعاقب آن، اثبات فرهنگی و ملّی هویّت آذربایجانی ایفا نمود.

عبدالرحیم طالبوف نیز که اصالتاً آذربایجانی بود، در قفقاز زندگی و کار می‌کرد، و تأثیری اساسی بر بیداری سیاسی لیبرال داشت که در ایران روی داد. او هم مثل آخوندزاده از طریق ترجمه‌های روسی و نشریات ترکی با افکار غربی آشنا شد. طالبوف در عین طرفداری از محدودیتهای قانونی، از حکومت قدرتمند مرکزی و ساختارهای یکپارچه دولتی بزرگ حمایت کرد.[۴۲] طالبوف همانند آخوندزاده با نویسندگی در امپراطوری روسیه، طرفدار کاهش نفوذ روحانیون عالی رتبه مذهبی در بین مردم عادی بود، صریحاً و قویّاً از نظام سکولار حمایت کرد.[۴۳]

طالبوف بر خلاف آخوندزاده عمدتاً به فارسی نوشت. آثار وی در ایران و قفقاز مطالعه می‌شد. در حالی که به نظر می‌رسید آخوندزاده هویّتی چندگانه دارد، طالبوف عمدتاً ایرانی شناخته می‌شد، که به گفته وی باید به عنوان یک کشور، یک ملّت و تحت یک دین متحد گردد.[۴۴] با این حال، بسیاری از ایده‌های وی تحت تاثیر دیدگاه خاص او به عنوان یک آذربایجانی بود. او فرصت کارکردن در بیرون از ایران را داشت، جایی که می‌توانست رسالات انتقادی شدید ضد مذهبی و روحانیت ستیز بنویسد.

طالبوف در انتقال افکار از آذربایجان به ایران نقش مهمی ایفاکرد؛ او در باکو اوّلین مدرسه اسلامی بر اساس قواعد مدرن سکولار را تاسیس کرد، که بعدها مدلی برای مدارس *جدیده* ایران، شامل موضوعات غربی، تکنولوژیک و سکولار در برنامه درسی شد.

رشد سریع صنایع نفت هجوم خیل عظیم خارجیان به منطقه را به همراه داشت، و بر شکل‌گیری هویّت آذربایجانی در روسیه و ایران تأثیر گذاشت.[۴۵] در دهه ۱۸۷۰، باکو به

یک مرکز تجاری چند قومی تبدیل شد. تماس با شمار زیادی از غیر مسلمانان، هویّت شاخص آذربایجانی را تقویت کرد؛ تبعیضات اجتماعی که آنان از جانب غیر مسلمانان و از جایگاه قانونی درجه دوم‌شان در امپراطوری روسیه متحمل می‌شدند، به تحکیم پیوند بین نخبگان آذربایجانی و توده‌ها منجر شد و کمکهای خیریه از طرف ثروتمندان آذربایجانی را گسترش داد. به علاوه این تبعیضات، مکتب سیاسی چپ را برای برخی آذربایجانیها جذاب ساخت.

هویّت مجزّای آذربایجانی با نابرابریهای اقتصادی در صنعت نفت بیشتر تقویت شد. در اواخر قرن نوزدهم، روسها و سایر غیر مسلمانان خارجی اکثریت منابع را در اختیار گرفتند. ارامنه بیشتر جایگاههای یقه سفیدها (کارمندان دفتری) را اشغال کردند، و آذربایجانیها بسیاری از کارهای کارگری و خدماتی را انجام دادند و فقیرترین بخش جمعیت شدند.[۴۶]

سرازیر شدن خیل عظیم کارگران آذربایجانی جویای کار از ایران به صنعت در حال رشد نفت باکو، تماسهای بین آذربایجانیها را تشدید کرد. تقویت این ارتباطات میان شمال و جنوب، در عین حال به برخی دشمنیها میان جمعیت محلی و مهاجران انجامید، که از موقعیت مالی برتر جمعیت بومی آذربایجانی رنجیده بودند.[۴۷]

این مهاجرت عمدتاً نقش انتقالی آذربایجانیها را تقویت نمود. جمعیّت مهاجر با ایده‌های سیاسی رایج در میان آذربایجانیها امپراطوری روسیه، به ویژه مشروطه‌خواهی و سوسیالیسم مواجه شدند. فعالان آذربایجانی در شمال، بعدها این جمعیت مهاجر را بسیج کرده و هسته‌های بسیاری از جنبشهای سیاسی آنان را در ایران شکل دادند.

نسل دوم طبقه روشنفکر آذربایجانی در دهه ۱۸۷۰ در باکو پدید آمد. آنان نیز همچون نسل اول، عموماً طرفدار تفکرات لیبرال و اندیشه سیاسی روشنفکری حمایت کرده، و بر تحصیلات سکولاریسم و مشروطه تاکید داشتند. البتّه این گروه شدیداً از *تنظیمات* (اصلاحات قانونی، ۷۶-۱۸۵۶) در امپراطوری عثمانی تاثیر پذیرفته بودند. به نظر می‌رسد که این تمایل به سوی *تنظیمات*، بر علاقه آنان به ریشه‌های ترکی‌شان افزود و هویّت تورکی آنان را تقویت کرد.

در نیمه دوم قرن نوزدهم، تنش قومی بین متکلّمین ترک و فارس آشکار بود، حتی در میان مذهبیّون شیعی. شهر نجف در عراق، مهمترین مرکز اماکن متبرکه و مراکز تحصیل شیعه است. طلّاب مسلمان برای تحصیل از جهان اسلام به آنجا می‌رفتند. اسلام هیچ تفاوت قومی بین مؤمنان قائل نیست، اما شواهد نشان می‌دهند که حتّی در این مرکز اسلامی، تفاوتهای قومی بر رفتارها تأثیرگذار بود. اقامت در نجف، به جای پیوند دادن آذربایجانیها

با دیگر شیعیان، اغلب بر تفاوتهای آنان تاکید ورزیده و آگاهی‌های قومی مجزّا را تقویت نمود.[۴۸]

در نجف، آذربایجانیها قاطعانه به تقلید از آیات عظام آذربایجانی نظیر شیخ حسین نجف متمایل بودند، حال آنکه طلاب فارس زبان معمولاً از آیات عظام قوم خود تبعیت می‌کردند. حامیان مالی این موسسات در نجف، تمایل داشتند که وجوه خود را به طلاب منطقه و گروه قومی خود تخصیص دهند، و این عملی بود که جدایی بر اساس گروههای قومی را تقویت می‌کرد.

به علاوه، ازدواجهای بین قومی در میان خانواده‌های علما به ندرت اتفاق می‌افتاد. طلاب آذربایجانی(ترک) نجف تبعیض قومی را تجربه می‌کردند. آنان به آیات عظام آذربایجانی شکایت بردند که از طرف روحانیون عرب و فارس در تنگنا هستند، و پیشنهاد نمودند که با طلاب فارس و عرب مساوی روحانیون آذربایجانی رفتار نشود.[۴۹] در نجف، طلاب معمولاً فقط با اعضای گروههای قومی خود هم خانه می‌شدند و بعد از اینکه طلاب آذربایجانی از تبعیض توسط فارسها شکایت کردند، مدرسه‌ای برای آنها ساخته شد. حتی مراسم عاشورا به عنوان عالیترین سمبل تشیع، غالباً در نجف به صورت جداگانه و بر اساس قومیّت برگزار می‌شد.[۵۰]

جدل بر سر هویّت ملّی

در ربع آخر قرن نوزدهم، مباحثات داخلی بر سر هویّت ملّی آذربایجانی شتاب گرفت. بحث از طرف ایدئولوژیهای مختلفی که اغلب طرفدار هویّتهای متنافری بودند، هدایت شد. مطبوعات آذربایجانی زبان آن دوره در باکو، بزرگترین عرصه بحث و جدل بود.

در سال ۱۸۷۵، هواداران هویّت خاص آذربایجانی شروع به انتشار روزنامه *اکینچی* [کشاورز] کردند. این روزنامه که به زبان محاوره‌ای ترکی آذربایجانی نوشته می‌شد، موجب مناقشات متعدد در هر دو سوی رود آراز شد. *اکینچی* در میان آذربایجانیهای ایران دست به دست می‌شد. بسیاری از هواداران محلّی اسلامگرایی، علیه انتشار نشریه به هر زبانی جز فارسی اعتراض کردند. حسن بَی زردابی سردبیر *اکینچی*، برای اجتناب از به کاربردن لغات فارسی و عربی، غالبا لغات جدید آذربایجانی ابداع می‌کرد. در سال ۱۸۷۷، *اکینچی* توسط مقامات روسی توقیف شد، با این بهانه که یک روزنامه ترک زبان نباید در طول جنگ روسیه- عثمانی، در روسیه منتشر شود.

یکی دیگر از روزنامه‌های این دوره *کشکول* بود. *کشکول* اصطلاح «ترک آذربایجان» را معرفی کرد، و مستقیماً به مسئله مردمی آذربایجان و پیوندهای میان آذربایجانیهای دو سوی آراز می‌پرداخت، در عین حال تمایزی بین رابطه ملّی و مذهبی را نیز نشان می‌داد. نویسندگان *کشکول* استفاده از واژه *ملّت* برای اشاره به ملّت و اجتماع به طور توأم را مورد انتقاد قرار دادند.[۵۱] مکالمه فرضی انتشار یافته در *کشکول*، جستجوی هویّت در آذربایجان را منعکس می‌ساخت:

سوال: ملّیت شما چیست؟

جواب: من یک مسلمان و یک ترک هستم.

سوال: آیا شما عثمانی هستید؟

جواب: نه، من *بیجانلی* هستم.

سؤال: سرزمین *بیجانلی*ها کجاست؟

جواب: تا جایی که می‌توانم بگویم، در طرف دیگر آراز آذربایجانیها زندگی می‌کنند. در این طرف *بیجانلی*ها. با هم آذربایجان را می‌سازند. اما به طور جداگانه ما *بیجانلی* هستیم.

سؤال: زبان شما ترکی است پس شما هم ترک هستید؟

جواب: توضیحی برای موقعیّت خودم ندارم. من یک ترک، ولی *بیجانلی* هستم.

سؤال: به جای اینکه یک ترک *بیجانلی* باشید، چرا مشکلتان را با ترک آذربایجانی خواندن خود حل نمی‌کنید؟[۵۲]

مطبوعات بعد از *اکینچی* در آذربایجان عمدتا به ترکی عثمانی انتشار یافته و از زبان محاوره‌ای ترکی آذربایجانی دور شدند.[۵۳] در سال ۱۸۹۱، استفاده نوشتاری از ترکی آذربایجانی محاوره‌ای، با دستور روسیه مبنی بر توقیف *کشکول* ضربه شدیدی خورد.

تا سال ۱۹۰۴، هیچ مجله ترک زبان دیگری در شمال اجازه انتشار نیافت. اما آذربایجانیها به طرح بسیاری از سؤالات اجتماعی خود در نشریه روسی زبان *کاسپی* ادامه دادند. اکثر طرفداران *کاسپی* از خودگردانی مسلمانان قفقاز، در چهارچوب روسیه لیبرال و اصلاح شده حمایت می‌کردند. با این حال، *کاسپی* در فضای لیبرال خود مقاله‌هایی منتشر کرد که بازتاب طیف متنوّعی از جهت‌گیریها، شامل هواداران پان ترکیسم بود. *کاسپی* توسط علی مردان بَی توپچی باشی[۵۴] ویرایش شده و با حمایت مالی زین‌العابدین تقی‌اف، شخصیت برجسته نفت باکو منتشر می‌شد.

مطبوعات ترکی آذربایجانی با انتشار *شرق روس* احیا شدند. سردبیرآن محمدآقا شاه تختینسکی، از ناسیونالیسم سکولار به عنوان وسیله‌ای برای ترّقی مسلمین حمایت می‌نمود.[۵۵]

در ایران نیز برخی آذربایجانیها به احیای ادبیات زبان ترکی آذربایجانی علاقمند شدند. در پایان قرن نوزدهم، میرزا صادق اسدا... اوغلو در حمایت از استفاده از زبان ترکی آذربایجانی در مدارس ابتدایی کتابی منتشر کرد و کتابهای درسی را به این زبان نوشت.[۵۶]

در نیمه دوّم قرن نوزدهم، برخی آذربایجانیها از اسلامگرایی حمایت کردند.[۵۷] و بسیاری از حامیان اسلامگرایی در این دوره با ایران شناخته می‌شدند. به علاوه، بسیاری از آذربایجانیها به هویّت ترکی خود از لحاظ فرهنگی علاقه‌مند بودند، ولی حمایت اندکی از اتحاد سیاسی با دیگر ملل ترکها نشان می‌دادند.[۵۸] البته، برخی آذربایجانیها نقش مهمّی در پیشرفت پان ترکیسم در استانبول ایفا کردند. برجسته‌ترین این افراد علی بَی حسین‌زاده (۱۹۴۱- ۱۸۶۴) بود. حسین‌زاده یکی از بنیانگذاران *اتّحاد عثمانیّه* در استانبول گردید، که مقدمه جنبش ترکهای جوان به شمار می‌رود. شعر «توران» حسین‌زاده، اولین فراخوان شاعرانه به اتحاد همه اقوام ترک بود.[۵۹] ایدئولوگ اصلی جنبش پان ترکیسم، ضیا گؤک آلپ، از حسین‌زاده به عنوان یکی از بهترین معلّمین خود یاد نمود، که از وی شعار «تورک‌لشدیرمک، ایسلاملاشدیرماق، آوروپالاشدیرماق»[۶۰] را اقتباس کرده است. استفاده ضیا گؤک‌آلپ از این شعار، دربرگیرنده یکی از اصلی‌ترین رسوم جنبش پان ترکیسم بود.

گرایشات سیاسی آذربایجانیها تحت تأثیر مقابله با ارامنه در جنگ ارمنی- تاتار (۵-۱۹۰۳) که در قفقاز برپا شد، قرار گرفت[۶۱] که آذربایجانیهای ایران هم تحت تأثیر قرار گرفتند، زیرا بسیاری از قربانیان مسلمان این خشونتها، کارگران مهاجر آذربایجانی از جنوب بودند.[۶۲] در پاسخ به این وقایع، سازمان مخفی آذربایجانی به نام «*دفاعی*» در گنجه تشکیل شد که دگرگونی مهمّی در کاهش وابستگی به حمایت روسیه را نشان می‌داد. این عمل یکی از اولیّن پیشرفتها در سلسله وقایعی بود که در میان شهرهای شمال، ناسیونالیسم گنجه را بیش از باکو، چشمگیر ساخت.[۶۳]

عصر انقلابی ۲۰- ۱۹۰۵

در فاصله سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸، سه انقلاب بزرگ سیاسی در اطراف آذربایجان روی داد: انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، انقلاب مشروطه ایران درسال ۱۹۰۶، و انقلاب ترکهای جوان در

سال ۱۹۰۸. بسیاری از آذربایجانیها در این رویدادها، که موجب توسعه هویّت و گرایش ملّی خود آنها شد، نقش داشتند. به دنبال این سه انقلاب، انقلابها و ضدانقلابهای دیگری در این سه کشور روی داد، از جمله در دوره جنگ جهانی اول و دوره‌ای از اشغال بخشهایی از آذربایجان توسط عثمانیها و بعدها نیروهای انگلیسی.

این دوره با چندین پیشرفت کلان سیاسی مشخص می‌شود. اوّل، ظهور جنبش چپ آذربایجانی؛ دوم، توسعه شدید ناسیونالیسم آذربایجانی، که بهترین نمونه آن تأسیس جمهوری دموکراتیک آذربایجان در شمال است. به نظر می‌رسد که قبل از تأسیس این جمهوری، برخی آذربایجانیها استقلال کامل را قابل حصول حس کردند، و ناسیونالیسم خود را با جهت‌گیری به سوی یک قدرت خارجی همراه ساختند که می‌توانستند در یک فدراسیون یا کنفدراسیون به آن ملحق گردند تا از آنان محافظت کند. سوم، و برخلاف شمال، بسیاری از آذربایجانیهای ایران با شرکت در جنبشهای انقلابی عمومی ایرانی شناخته شده، و بسیاری از آنها هوادار پذیرفتن فرهنگ و زبان فارسی بودند. چهارم، در این دوران نقش آذربایجانیها به عنوان انتقال‌دهندگان افکار و فعالیّتها در روسیه، ترکیه و ایران برجسته بود؛ فعّالان در هر یک از این کشورها، درسهایی را که آموخته بودند به هر یک از این مناطق مجاور انتقال دادند. نهایتاً، آذربایجانیها تقریباً در هر جنبشی که به آن پیوستند، طلایه‌داران مسلمان حامی پذیرش ارزشها و روشنفکری لیبرال بودند. مثالی از این دست، اصرار بر آزادی زنان از طرف گروهها و احزاب سیاسی در هر دو آذربایجان شمالی و جنوبی بود.

اصلاحات انقلابی در روسیه، ایران و ترکیه، دورانی از آزادی نسبی را به همراه داشت و به بروز دیدگاههایی که قبلاً سانسور می‌شدند، فرصت داد. در حقیقت رویدادهای انقلابی نه تنها به شکل‌دهی افکار آذربایجانیها کمک کرد، بلکه به انتشار این افکار نیز یاری نمود.

به دنبال انقلاب مشروطه محدود روسیه در سال ۱۹۰۵ و پایان توقیف روزنامه‌های ترک زبان، انبوهی از روزنامه‌های آذربایجانی، چه به زبان ترکی آذربایجانی و چه به ترکی عثمانی اصلاح شده، در آذربایجان شمالی شروع به انتشار کردند. مطبوعات، به انعکاس درگیری آذربایجانیها با پرسش هویّت خود، و مباحث مربوطه، همچون مناظره بر سر چگونگی زبان و راه حلهای مناسب برای بهبود موقعیّت اجتماعی، می‌پرداختند. در میان اصطلاحاتی که در مطبوعات این دوره مطرح شدند، *میللیتچی‌لیک* (ناسیونالیسم) و اصطلاح عاریتی و بیگانه‌ی *ناسیونالیزم* را می‌توان نام برد.[۶۴]

انتخاب زبان، معمولاً جهت‌گیری سیاسی و هویّت ملّی روزنامه را منعکس می‌کرد. روزنامه‌های *شرق روس*، *تَزه حیات*، و *حیات* به زبان ترکی آذربایجانی نوشته شده، و طرفدار یک موقعیّت لیبرال، سکولار و ناسیونالیست قومی بودند. *فیوضات* که به زبان ترکی عثمانی اصلاح شده منتشر می‌شد، جهت‌گیری سکولار لیبرال نویسنده را نشان داده و از روابط مستحکم با ترکیه و پان ترکیسم حمایت می‌کرد. سردبیر آن علی بَی حسین زاده بود، که متعاقب انقلاب ترکان جوان از استانبول به باکو بازگشت. حسین زاده نوشت که آذربایجانیها، به عنوان ترکهای اوغوز، اساساً با ترکهای عثمانی یکسانند و بنابراین نیازی به هویّت جداگانه وجود ندارد.

بسیاری از نشریات آذربایجانی از حمایت وسیع و تاثیرات گسترده در ایران و جهان اسلام برخودار بودند. مهمترین و شناخته شده ترین مجله *ملانصرالدین* بود، که نوشتن به زبانهای خارجی مثل فارسی، روسی و ترکی عثمانی را نمی‌پذیرفت. این مجله از زبان ترکی آذربایجانی به سبک محاوره‌ی عموم مردم حمایت می‌کرد. یکی از کاریکاتورهای مشهور این مجله، یک مرد آذربایجانی و سه خارجی(روس، فارس و عرب) را نشان می‌داد که سعی داشتند زبان خود را در دهان او بچپانند و او پاسخ می‌داد «هی برادران، من بدون زبان به دنیا نیامدم که مجبور باشید این زبانها را در دهان من بچپانید.»[۶۵]

بعد از رفع محدودیتهای آذربایجان شمالی و بعد از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، طبقه‌ی روشنفکر محلّی به هدایت احیای فرهنگی دست یازیدند که تاسیس مدارسی که به زبان ترکی آذربایجانی صحبت می‌کردند را در پی داشت. یکی از نکات برجسته‌ی این احیای فرهنگی، نمایش اپرای آذربایجانی «*لیلی و مجنون*» در سال ۱۹۰۸ بر اساس شعر شاعر شهیر تورک، *فضولی* بود که با موسیقی آهنگساز بومی، اوزئیر حاجی بیگلی آغاز می شد. این اولین اپرای اجرا شده با سبک غربی، به یکی از زبانهای مسلمانان بود. در همان زمان بسیاری از آذربایجانیها نسبت به تحصیل فرزندانشان به زبان ترکی آذربایجانی تمایل نشان دادند. در سال ۱۹۰۶، کنفرانس معلّمین مسلمان در باکو تشکیل شد و مساله «ملّی سازی مدارس ابتدایی» را مورد توجّه قرار دادند.[۶۶] معلّمین ضرورت استفاده از زبان ترکی آذربایجانی در مدارس و اهمیت توسعه و پیشرفت کتابهای آذربایجانی را تبیین کرده و خاطر نشان نمودند که والدین مسلمان با فرستادن فرزندان خود به مدارس روسی زبان مخالفند. به علاوه، کارگران در جولای سال۱۹۱۳ اعتصاب کردند؛ و یکی از خواسته های مهم آنان تاسیس مدارس به زبان ترکی آذربایجانی بود.

هویّت ملّی آذربایجانی در امپراطوری روسیه، تحت تاثیر تبعیض نویسندگان روسی علیه مسلمانان و رقابت و کشمکش با ارامنه که از حمایت نویسندگان امپریالیست برخوردار بودند، قرارگرفت. بعلاوه، هویّت مجزّای آذربایجانی هم توسط احزاب سیاسی مسلمان و هم احزاب سیاسی روسی ترویج می‌شد،که خواستار تاکید بر موقعیت نامطلوب آذربایجانیها در تلاش برای بازگرداندن آنان به جنبشهای مختلف بود.[۶۷] کشمکش بین ارمنستان و آذربایجان در ربع اول قرن بیستم چندین مرتبه بالا گرفت و بر هویّت و توسعه سیاسی هریک از طرفین تاثیر نهاد.

به دنبال اوّلین انقلاب روسیه در ۱۹۰۵، نیروهای چپ سیاسی در میان آذربایجانیها به خصوص در باکو برجسته شدند. یکی از مهمترین آنها، *همّت* بود، که اعضای خود را عمدتاً از آذربایجانیان باکو و کارگران مهاجر ایران جذب می‌نمود. اینان، اسلاف احزاب کمونیست آذربایجان و ایران بودند. در *همّت*، شعبه‌ای جداگانه به نام *عدالت* برای کارگران مهاجر ایرانی تشکیل شد، که بعدها به عنوان پایه‌ی جنبش سوسیالیست در ایران عمل نمود. *عدالت* روزنامه‌ی دوزبانه‌ی ترکی آذربایجانی- فارسی *حرّیت* را منتشر ساخت. *همّت* با حزب کارگران سوسیال دموکرات روسیه (RDWP) هم پیمان بود. در میان سازمانهای سوسیالیست فعال در روسیه، آذربایجانیها موقعیت منحصر به فردی را برای *همّت* کسب کردند: در زمان تاسیس آن در سال ۱۹۰۴، لنین خواست آنان را - مبنی بر اینکه *همّت* همان ویژگیهای قومی را حفظ کند- پذیرفت. در مقابل، تقاضای گروه یهودی (Jewish Band) برای حفظ عضویت انحصاراً یهودی، رد شد.[۶۸]

ویژگی منحصر به فرد ناسیونالیستی چپ آذربایجانی، توسط برخی فعالان آن، همچون نریمان نریمان‌اف، از موسسان *همّت* نشان داده شد، که بعدها رئیس دولت جمهوری شوروی آذربایجان گردید. نریمان‌اف در راه حقوق زبانی آذربایجانیها کوشش نمود و در سال ۱۹۰۶ به عنوان نایب رئیس کمیته‌ای که در باکو برای هدایت حقوق زبانی در امور تحصیلی تشکیل شده بود، فعالیت نمود.[۶۹] در زمان حاکمیّت شوروی در باکو، نریمان‌اف از بلشویکهای روسی خواست که به آذربایجان استقلال اعطا شود.[۷۰] دیگر رهبر *همّت*، عزیز بَی‌اف نیز برای برپایی موسسات تحصیلی به زبان ترکی آذربایجانی تلاش می‌کرد.

نشانه‌ی دیگر از همبستگی ملّی چپ آذربایجانی، این بود که کارگران آذربایجانی علائم محدودی از اتحاد یا همکاری با کارگران روسیه و ارمنستان نشان دادند؛ برخوردهای میان آنها مداوم بود. در دوره‌ی جمهوری مستقل آذربایجان ۲۰-۱۹۱۸، *همّت* اعضای خود را از

اسلام برحذر کرد. حتی بعد از استیلای شوروی بر آذربایجان، بسیاری از طرفداران همّت به دنبال حفظ خودمختاری آذربایجان در چهارچوب شوروی بودند.[۷۱]

در آن زمان هیچ چهره‌ی شاخصی در آذربایجان خواستار اقتباس هویّت فرهنگی روسی نشد. در تمام موارد، تبعیض قابل توجّه روسها علیه مسلمانان راه استحاله را مسدود کرد. برخی از شخصیّتهای لیبرال بورژوا مثل «توپچی باشی»، از همکاری نزدیک با روسیه‌ی بعد از انقلاب ۱۹۰۵ حمایت کردند؛ هرچند هیچ شکلی از هویّت خود را با آن ابراز نکرد. حتی توپچی باشی بعد از اینکه انتظاراتش مبنی بر دستیابی به تساوی مسلمانان تحت حکومت روسیه برآورده نشد، به فعالیّت ناسیونالیستی آذربایجانی روی آورد. اغلب فعالان آذربایجان شمالی در قبال روسیه موضعی دوگانه داشتند، که گرایشی عمده طیّ قرن بیستم بود. آنان در حالی که از تبعیض و تمکین روسها رنجیده بودند، نقش روسیه را به عنوان کانال تحصیلات علمی و سکولار می‌ستودند. از آنجایی که بسیاری از گروهها در آذربایجان شمالی به این باور رسیدند که استقلال کامل سیاسی آذربایجان عملی نیست، بسیاری احساس کردند که نوعی ارتباط فدراتیو بین آذربایجان و روسیه اجتناب ناپذیر است.

از ۱۹۰۵ تا فروپاشی امپراطوری روسیه در سال ۱۹۱۷، برخی آذربایجانیها از تشکیل فدراسیون سیاسی با دیگر مردمان قفقاز حمایت کردند. هنگامی که امپراطوری روسیه فرو پاشید، آذربایجان پنج هفته بعد از تاسیس فدراسیون قفقاز به آن پیوست. هیچ حمایت عمده‌ای از هویّت قفقازی در آن دوره ظاهر نشد.

بعد از انقلاب ۱۹۰۸ ترکهای جوان در ترکیه، بحث زبان و مسئله هویّت آذربایجانی به عنوان ترک در آذربایجان شمالی شدّت یافت. در باکو، پان ترکیستها طرفدار آن بودند که همه‌ی مردم ترک، زبان ترکی عثمانی جدیداً اصلاح شده را بپذیرند، که از بیشتر واژه های عربی و فارسی تهی شده بود. در سال ۱۹۱۲، آذربایجانیهایی که از اقتباس ترکی عثمانی به عنوان زبان ادبی آذربایجان حمایت می‌نمودند، شروع به انتشار« *شلاله*» به زبان ترکی عثمانی جدید کردند. هدف این روزنامه عبارت بود از «خدمت به انگیزه‌ی اتّحاد ملل ترک بر اساس لهجه‌ی عثمانی که در پیشرفته‌ترین ادبیات جهان ترک به کار می-رفت».[۷۲]

آذربایجانیها به جهت خاصی از جانب ترکهای عثمانی انتخاب شدند، زبانهای آنان متعلق به گروه ترکی اوغوزی بود. طیّ این دوران انقلابی، جنبش جدید ایدئولوژیک به نام *اوغوزیسم* در استانبول ظهور کرد که بر پیوندهای خاص بین گروههای ترک تاکید

می‌نمود. برخی از آذربایجانیها که در این دوره مقیم استانبول بودند، در این جنبش فعالیت داشتند، حال آنکه دیگران به جنبش پان ترکیسم پیوستند که بعد از انقلاب ترکهای جوان پدیدار شده بود. یکی از طرفداران برجسته‌ی پان ترکیسم، احمد بَی آقا اوغلو بود.[۷۳] وی نویسنده‌ی پیشتاز یکی از مهمترین مجلات پان ترکیستی به نام *ترک یوردو* شد. مقالات آقا اوغلو درباره‌ی پان ترکیسم و ملّت ترک، خواست آذربایجانیها مبنی بر پیوند شیعه - سنی را منعکس می‌کرد، که به ویژه برای آذربایجانیها مهم بود. چون آنها شیعه ترک بوده و قویا دین ستیز بودند.

برخی آذربایجانیها در این دوره در جنبش اسلامگرایی روسیه، به ویژه در شکل‌گیری *اتّفاق المسلمین* مشارکت داشتند. فعالیت آذربایجانیها در این جنبش، دیدگاه خاص آنها را منعکس می‌کرد؛ آنان می‌خواستند تقسیم‌بندی فرقه‌ای شیعه - سنی کنار گذاشته شده و مسلمانان روسیه در تلاش برای دستیابی به حقوق خود در این امپراطوری متحد شوند. اعضای این جنبش با ناسیونالیسم ترک و هر نوع ناسیونالیسم خاص آذربایجانی مخالفت می‌کردند.

رشد هویّت آذربایجانی: استقرار جمهوری دموکراتیک آذربایجان

انقلاب ترکهای جوان ترکیه در سال ۱۹۰۸، به هویّت فرهنگی ترکی و به تمایلات ناسیونالیستی محلی در روسیه انگیزه داد. این تمایلات با بازگشت حکومت استبدادی به ایران، که از جذابیت ایران کاست، تشدید شد. همچنین، ناامیدی از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، که در رفع تبعیض از مسلمانان شکست خورده بود، این فرایند را تقویت نمود. با این حال تعداد کمی از آذربایجانیها خواستار استقلال کامل سیاسی شدند؛ برخی این هدف را تا فروپاشی امپراطوری روسیه در انقلاب ۱۹۱۷ غیر واقعی می‌دیدند.

هویّت رو به رشد آذربایجانی در حزب *مساوات* (۱۹۱۱) تجسم یافت. اولین پلاتفرم انتشار یافته‌ی این حزب، شامل تعهد به ناسیونالیسم سکولار ترکی و تاسیس آذربایجان خودمختار متحد با روسیه، در فدراسیونی از کشورهای آزاد و برابر بود.[۷۴] *مساوات* کوشید تا مسلمانان را با تمایلات مختلف سیاسی‌شان در بر بگیرد و آنان را متحد سازد. استفاده از عبارات «خودمختار» و «آزاد و مستقل» در جزوات مختلف، این را می‌رساند که نویسندگان درباره‌ی میزان واقعی استقلال مطلوب آذربایجان موضع روشنی نداشته و یا حداقل از مطالبه‌ی استقلال هراس داشتند. مساوات هسته‌هایی را در ایران و به خصوص تبریز، رشت، اردبیل، ارومیه، خوی، ماکو و مناطق مرزی تشکیل داد.[۷۵] متلاشی شدن ارتش روسیه در

قفقاز طیّ انقلاب، به مساوات فرصت تاسیس کشوری مستقل به عنوان بخشی از فدراسیون ماورای قفقاز را داد. بعد از انحلال فدراسیون، آذربایجان کشوری مستقل شد. نزدیک به اعلام [موجودیت] کشور جدید، نصیب بَی اوسوب‌اف یکی از فعالان مساوات، شروط موجودیت یک دولت در آذربایجان شمالی را بیان داشت و به جنوب اشاره‌ای نکرد. زمانی که وی برآورد می‌کرد احساسات ناسیونالیستهای آذربایجانی در آنجا نیز بالا گرفته است.[۷۶]

در ۲۸ مـی ۱۹۱۸، شـورای اسـتانی آذربایجـان اسـتقرار کـشور جدیـد - جمهـوری دموکراتیک آذربایجان (آذربایجان خلق جومهوریتی) را اعلام کردند. این اعلامیه اظهار می‌داشت:

۱- آذربایجان کشوری با اختیارات حکومتی کامل است؛ که بخشهای جنوبی و شرقی ماورای قفقاز را تحت حاکمیت مردم آذربایجانی شامل می‌گردد.
۲- توافق شده که شکل حکومت کشور مستقل آذربایجان، جمهوری دموکراتیک باشد.
۳- جمهوری دموکراتیک آذربایجان مصمم به برقراری روابط دوستانه با همه، به خصوص کشورهای همسایه است.
۴- جمهوری دموکراتیک آذربایجان حقوق شهروندی و سیاسی تمامی شهروندان درون مرزها را صرف نظر از قومیّت، دین، طبقه، شغل یا جنسیت کاملاً تضمین می‌کند؛
۵- جمهوری دموکراتیک آذربایجان مشوق توسعه‌ی آزاد همه‌ی ملیتهای ساکن در درون مرزهای خود است.
۶- تا زمان تشکیل مجلس موسسان آذربایجان، حاکمیّت ارشد آذربایجان به شورای ملّی منتخب و دولت محلی محوّل می‌گردد که در قبال این شورا مسئول است.[۷۷]

ابقا نام آذربایجان بر این نگرانی در ایران دامن زد که جمهوری جدید با حمایت عثمانی در نظر دارد تا آذربایجان جنوبی را از ایران جدا کند. دولت برای کاهش نگرانیهای ایرانیان، در بسیاری از مکاتبات خارجی خود، جمهوری جدید را *جمهوری آذربایجان قفقاز* نامید.

تشکیل جمهوری جدید، منادی حقوق برابر برای همه شهروندان صرف نظر از مذهب، منشا قومی یا جنسیّت بود و آذربایجان، اولین کشور مسلمان بود که به زنان حق رای اعطا نمود.

مجادله بر سر هویّت ملّی کشور جدید ادامه یافت. جهت‌گیری خارجی آذربایجان به سرعت، عمدتاً بر این اساس که کدام دولت خارجی ظاهراً از استقلال نوپای کشور حمایت می‌کند، و کمتر بر اساس فاکتورهای ایدئولوژیک ناشی از هویّت ملّی، تغییر یافت.[۷۸] دولت جمهوری، ترکی را زبان رسمی کشور دانست. کارمندان دولت می‌بایست تمامی امور را در آن دو سال به آن زبان انجام می‌دادند، که تلاشی بود برای پایان دادن به استیلای روسیه. بحث اقتباس ترکی عثمانی به جای ترکی آذربایجانی نیز مطرح بود. برنامه‌ی حزب *مساوات* در کنگره دوم حزب در دسامبر ۱۹۱۹ مطرح شد که بر اساس آن لهجه‌ی عثمانی باید در دبیرستانهای آذربایجان اجباری باشد. ساختار زبان ترکی در همه سطوح در مدارس معرفی شد و تاریخ ملل ترک جایگزین تاریخ روسیه گردید. یکی از اهداف اولیّه *مساوات* بازگشایی دانشگاهی در باکو با ساختار آذربایجانی بود. این هدف در سپتامبر ۱۹۱۹ محقق شد. بعد از غلبه‌ی شوروی بر جمهوری آذربایجان، زبان روسی به عنوان اولین زبان دانشگاهی تحمیل شد.

ارتش سرخ کشور جدید شوروی تلاش کرد تا مجدداً به مرزهای امپراطوری سابق روسیه دست یابد. در ۲۷ آوریل ۱۹۲۰، نیروهای شوروی به کمک هواداران کمونیست آذربایجانی بر جمهوری دموکراتیک آذربایجان غلبه کرده، به استقلال آن تنها بعد از ۲۳ ماه خاتمه داده و آن را به اتحاد شوروی ملحق ساختند.[۷۹]

هویّت در ایران

در ابتدای قرن بیستم، آذربایجانیهای ایران جنبش مشروطه‌ی ایران را رهبری کرده و بیشتر روشنفکران آذربایجانی به عنوان ایرانی شناخته شدند. در آن زمان، دو گرایش عمده‌ی هویّتی در میان فعالان آذربایجانی ایران بروز یافت: برخی از فارس شدن آذربایجانیها و اقلیتهای دیگر در ایران، برای اتحاد و سهولت توسعه‌ی یک کشور مدرن هواداری می‌کردند. عدّه‌ای دیگر طرفدار استقرار یک حکومت مشروطه‌ی اصلاح شده و فراقومیّتی در ایران شدند که خودمختاری فرهنگی را ممکن می‌ساخت. برخی اعضای این گروه از خودمختاری آذربایجان و دیگر گروههای قومی ایران به عنوان ابزاری برای تشکیل ساختارهای سیاسی لیبرال در ایران، حداقل در یک مقیاس محلّی، حمایت کردند.

به طور کلی، فعّالانی که در قفقاز تحصیل کرده و به تماس با هم قومیهای خود در شمال، شامل چپی‌ها، ادامه داده بودند، به حمایت از حقوق فرهنگی و زبانی آذربایجانی در ایران تمایل داشتند. در عوض، آنهایی که به تماس با هم قومیهای خود در شمال، ادامه

نداده و اغلب در تهران تحصیل کرده بودند، عموماً از فارس سازی آذربایجانیهای ایران حمایت کردند.

تبریز- پرجمعیت‌ترین شهر آذربایجان- مرکز فعالیتهای انقلابی ایران در ربع اول قرن بیستم بود. اعتراضاتی که انقلاب مشروطه‌ی ایران را در سال ۱۹۰۶ به راه انداخت، از تبریز آغاز شد. اکثریت فعالان آذربایجانی در انقلاب مشروطه‌ی ایران خواهان دنبال کردن اهدافی بودند که در سرتاسر ایران بر رژیم تاثیر می‌گذاشت. با این وجود، آذربایجانیها در تلاش برای حفظ رژیم مشروطه در برخی موقعیتها، به جدایی از ایران تهدید نمودند تا با رژیم شاه مقابله کنند.[۸۰] این امر، حداقل، از آگاهی آنان نسبت به هویّت مشخص در چارچوب ایران، و از درک قدرت سیاسی بالقوه آنان حکایت می‌کرد.

در این دوره، معدودی از نویسندگان در ایران برای تقویت هویّت خاص آذربایجانی فعالیت می‌نمودند. یکی از آنان میرزا حسن رشدیه بود که در سال ۱۹۰۵ کتاب درسی «وطن دیلی» را در تبریز منتشر کرد. وی این کتاب آذربایجانی را بر پایه ادبیات و فولکور آذربایجانی نوشته بود.[۸۱] برخی از نویسندگان با روزنامه‌ی دو زبانه‌ی ترکی- فارسی «*آذربایجان*» همکاری می‌کردند، که در سال ۱۹۰۷ آغاز به کار کرد. این روزنامه دیدگاههای مختلف در مورد چگونگی هویّت ملّی را منتشر کرده و مجله‌ی طنز *ملانصرالدین* را سرمشق خود قرار داد.[۸۲]

بعد از انقلاب مشروطه‌ی ایران در سال ۱۹۰۶، شوراهای محلی یا انجمنها برای کنترل انتخابات محلی پارلمان تشکیل شدند. اعضای انجمن تبریز اختیارات خود را فراتر از این نقش گسترانیدند و حتی بعد از انتخابات در جلسات دائمی حاضر بودند، حرکتی که تمایل آذربایجانیها به حکومت محلی را نشان می‌دهد.[۸۳]

در سال ۱۹۰۸ محمد علی شاه قاجار برای معکوس ساختن نتایج انقلاب مشروطه تلاش کرد و حکومت استبداد را بر ایران تحمیل کرد. اهالی تبریز تحت رهبری ستارخان آذربایجانی، اولین مقاومت‌کنندگان در برابر شاه بودند. افراد ستارخان شهر تبریز را به نام «انجمن تبریز» تصرف کردند و پرچم انجمن تبریز جایگزین پرچم ایران شد. ستارخان اعلام کرد که «ملّت آذربایجان» از پذیرش حاکمیت محمد علی شاه سر باز زده است. آنها تبریز را پایتخت موقّت ایران اعلام کردند.

در حالی که اغلب فعالان آذربایجانی در انقلاب مشروطه ایران هوادار فارس کردن آذربایجانیها و متمرکز ساختن دولت ایران بودند، ادبیات دوران قیام ستارخان، که نقش آذربایجانیها را در تاریخ ایران برجسته کرد، آذربایجان را سرزمین اجدادی می‌خواند و

فضایل آن را می‌ستود. به علاوه انتشار روزنامه‌ی ترک زبان *آنادیلی* (زبان مادری) در تبریز و در همین ایام شروع شد؛ این روزنامه بر زبان و فرهنگ بومی آذربایجانی تاکید می‌کرد و آثار ادبی آذربایجان شمالی را نیز منتشر می‌ساخت.[۸۴] ستارخان پیوندهای نزدیکی با حزب چپگرای *فرقه اجتماعیّون* در قفقاز داشت.[۸۵]

در روزهای پایانی سلطنت قاجار سه انقلاب در ایران روی داد: گیلان، خراسان و آذربایجان. فعالان آذربایجانی شمال و جنوب، همچون سایر گروههای قفقازی، در قیام فعال بودند. این انقلابها توسط افراد انقلابی رهبری می‌شد که اعتقاد داشتند استقرار اصلاحات دموکراتیک در منطقه خودشان منجر به لیبرال شدن بقیه ایران می‌شود.[۸۶] از این سه انقلاب، انقلاب تحت رهبری خیابانی در آذربایجان بزرگترین تهدید برای رژیم ایران بود. خیابانی که یک روحانی تحصیل کرده بود، هنگام تحصیل در قفقاز، ایده‌های رادیکال را پذیرفته بود.[۸۷] او توسط نیروهای ترکیه که آذربایجان ایران را در ۱۹۱۵ اشغال کرده بودند، تبعید شد. زیرا ایدئولوژی اسلامگرایی را که ترکیه‌ایها تلاش می‌کردند در همان زمان ترویج دهند، رد کرد، چون آن را به مثابه تلاشی برای جدا ساختن و الحاق ایالت آذربایجان [به عثمانی] می‌دانست.[۸۸] وی در اوایل این انقلاب، کنفرانسی از نمایندگان اغلب شهرهای آذربایجان ایران تشکیل داد. بعد از کنفرانس، روزنامه دو زبانه‌ی فارسی- ترکی به نام *تجدّد* منتشر کرد. شاخه‌ی آذربایجانی حزب دموکرات به فرقه دموکرات آذربایجان تغییر نام داد. دموکراتهای تبریز در باکو شعبه‌ای تشکیل دادند که در ۱۹۱۸ شروع به انتشار روزنامه خود، *آذربایجان* کرد.[۸۹] از جمله مطالباتی که کنفرانس آذربایجان به دولت مرکزی ایران ارسال داشت، انتصاب دولتمرد آذربایجانی که مورد اعتماد مردم ایالت باشد؛ جلسه فوری شورای ملّی در تهران؛ و تشکیل مجدد انجمن ها، به گونه‌ای که در قانون مشروطه آمده بود.[۹۰] خیابانی در نطق پایانی خود در کنفرانس اعلام کرد که آذربایجان علیرغم فداکاریهای خود در انقلاب مشروطه، نه سهم عادلانه‌ای از وکالت مجلس دریافت کرده و نه بودجه‌ای منصفانه از دولت مرکزی.[۹۱] وقتی شاه خواسته‌های آنها را رد کرد، خیابانی دست به اقدام زد و کلّ ایالت آذربایجان را با تاسیس حکومت خودمختار *آزادیستان* در آوریل ۱۹۲۰ تحت کنترل درآورد.

خیابانی دستور داد تا از زبان ترکی آذربایجانی در ایالت استفاده شود. اصرار وی بر حمایت از روزنامه نگارانی که به زبان ترکی آذربایجانی می‌نوشتند، منجر به شکافی بین او و احمد کسروی شد که از آذربایجان ایران اخراج شده بود. چون نسبت به استفاده از زبان ترکی آذربایجانی در ایالت انتقاد می‌کرد.[۹۲] خیابانی هم مثل بسیاری از همتایان آذربایجانی

شمال میان تمایز فرهنگی ترکها و جعل پیوندهای سیاسی با ترکیه تفاوت قائل می شد؛ وی از حق ساکنان ایالت در استفاده از زبان ترکی آذربایجانی دفاع می‌کرد و علیه حضور عثمانیها و تاثیر آن بر آذربایجان به پاخاست. تحت تاثیر میرزا تقی خان، خیابانی احیای ادبی محلّی را هم ترویج کرد.

مطالبات خیابانی هم هویّت آذربایجانی و هم هویّت ایرانی را منعکس می‌کرد. خیابانی خواهان جدایی استانهای آذربایجان از ایران نبود، ولی از تغییر روابط بین مرکز و پیرامون و ابقای حقوق زبان برای آذربایجانیها حمایت می‌نمود و به همین دلیل در راه ایجاد یک ایران دموکراتیک با پلورالیسم فرهنگی مبارزه کرد. او واژه‌ی *وطن* را برای اشاره به ایران و آذربایجان به کار بست.[۹۳] به عنوان بخشی از اصلاحات انجام شده در دوره‌ی کوتاه خودمختاری، خیابانی نسبت به تاسیس مدارس به زبان ترکی آذربایجانی در آذربایجان ایران، از طریق استخدام معلّمینی از آذربایجان شمالی و ترکیه اقدام نمود.[۹۴]

اصلاحات و برنامه‌های فرهنگی خیابانی به فاصله کوتاه پس از قیام او در سپتامبر ۱۹۲۰ توسط نیروهای رضاخان سرکوب گردید و خود او نیز چندی بعد کشته شد. موفقیت رضاخان در کنترل جنبشهای خودمختاری، نقطه عطفی در اوج قدرت شاه ایران بود.

پیوندها و تأثیرات متقابل در دو طرف آراز

آذربایجانیها، علیرغم تقسیم آذربایجان تحت حکومتهای مختلف، تعامل با یکدیگر را در قالب یک فضای روشنفکری و فرهنگی واحد ادامه دادند و روابط تجاری و خانوادگی بین دو اجتماع همچنان زنده ماند. در بیشتر این دوران، مهاجرت بین دو طرف وجود داشت و در مواقع ناامنی، هر طرف برای طرف دیگر پناهگاه محسوب می‌شد. آذربایجانیها، همچون فعالان روس، ایرانی و ترکیه‌ای، همواره نقش مهمی به عنوان معبر افکار بازی می‌کردند.

آذربایجانیهایی ایران که تماس زیادی با هم قومیهای خود در شمال داشتند، نسبت به کسانی که فاقد این پیوندها بودند خواهان ارتباط و پیوند بیشتری با هویّت آذربایجانی خود بودند. آنها برای ترویج فرهنگ قومی، حتّی در چهارچوب جنبشهای ایدئولوژیک همچون کمونیسم و ناسیونالیسم ایرانی مبارزه کردند. بسیاری از فعالان برجسته‌ی سیاسی لیبرال آذربایجان ایران زمانی در قفقاز بوده، با آن ارتباط داشته و از آذربایجانیها آنجا کمک می‌گرفتند. به عنوان مثال، گروهی از روشنفکران تبریز که زمانی را در باکو سپری کرده

بودند، در سال ۱۸۹۵ محفلی ادبی تشکیل دادند که بعدها به عنوان پایه‌ای برای فعالیت سیاسی و آموزشی لیبرال و فعالیتهای مخفی و نیمه مخفی هوادار مشروطه به کار رفت.

فعالیّتهای انسان دوستانه زین‌العابدین تقی‌اف، همبستگی اجتماعی و فرهنگی آذربایجانیهای هر دو طرف آراز و چگونگی گسترش قومیّت در فراسوی مرزها در قرن نوزدهم را نشان داد. فعالیّتهای تقی‌اف، آذربایجانیها را در خارج از سرزمین خود در شمال تحت تاثیر قرار داد. وی در تبریز اولین دبیرستان *جدیده* را مورد حمایت های مالی خویش قرار داد که الگویی برای ایران و کتابخانه‌ی مدرن بود و نیز از توزیع روزنامه های لیبرال بین طلّاب روحانی در نجف حمایت مالی کرد.[۹۵]

ظهور طبقه‌ی روشنفکر تحصیل کرده و سکولار آذربایجانی، قبل از هر نمونه‌ی مشابهی در بیشتر نواحی جهان اسلام، در روسیه ظهورکرد. بسیاری از اعضای این گروه در معرض تفکرات سیاسی لیبرال قرار گرفتند. این افکار به راحتی به هم قومیهای آنها در ایران منتقل گردید. آذربایجانیها از طریق تماسهای مداوم با هم و نیز زبان مشترک، ایده‌ها را در هر دوطرف رود به چالش کشاندند. به علاوه بسیاری از نشریات باکو در میان آذربایجانیهای ایران توزیع شده و تاثیری مهم در آنجا داشت. مهمتر از همه آثار میرزا علی اکبرصابر طاهرزاده بود که عمدتا در مجله آذربایجانی *ملانصرالدین* منتشر می‌شد.[۹۶] آثار صابر نه تنها بر آذربایجان ایران بلکه بر اندیشمندان کل کشور تاثیر گذاشت. بسیاری از جنبشهای سیاسی ایران نظیر غالب احزاب سوسیالیست در باکو سازمان یافته بودند. کارگران مهاجر آذربایجانی که اکثریت بودند تنها بخشی از سال در آذربایجان کار می‌کردند و با خود ایده‌های رادیکال و انواع اعتراض را منتقل کردند.[۹۷] دیگر نماد نقش آذربایجانیها به عنوان انتقال‌دهندگان فعالیت آن بود که داوطلبان بسیاری ازآذربایجانی تبارها، به تلاش برای ابقای رژیم مشروطه در ایران پیوستند. به عنوان مثال مبارزان قفقازی در میان نیروهای گیلان و در غلبه بر محمد علی شاه در تهران (۱۶ ژولای ۱۹۰۹) بوده و برای آنها از باکو به تبریز نیروهایی ارسال شد. بسیاری از اندیشمندان هر دو سوی مرز در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تحت تاثیر همان رویدادهای انقلابی بودند. آثار اندیشمندان نشان می‌دهد که چگونه آذربایجانیها در فضای فکری و سیاسی با مهاجرت میان دو منطقه کار می‌کردند. آثار محمدامین رسول‌زاده تحرک و ارتباط میان رویدادها در شمال و آذربایجان ایران را نشان می‌داد. رسول‌زاده به عنوان یکی از موسسان حزب سوسیالیستی (همت) باکو در طول انقلاب مشروطه ایران هم فعال بوده و به عنوان سردبیر روزنامه‌ی فارسی *ایران نو* کار کرد. وقتی ایران به حکومت استبدادی بازگشت، رسول‌زاده مدتی در استانبول بود و

بعد یکی از رهبران حزب ناسیونالیستی مساوات باکو شد. وی در آنجا سردبیری مجله‌ی آذربایجانی *آچیق سؤز* را در ۱۹۱۳ به عهده گرفت و در این نشریه آذربایجانیها را ترک نامید. رسول‌زاده در سال ۱۹۱۸ به سمت اوّلین رئیس جمهور جمهوری دموکراتیک آذربایجان برگزیده شد.

نتیجه‌گیری

قبل از اواسط قرن نوزدهم صحبت از هویّت آذربایجانی جداگانه در میان ساکنان این منطقه دشوار بود، اما بعدها هویّت ترکی، مسلمانی و منطقه‌ای مجزایی تشکیل شد. حتی در دوره صفویه وقتی آذربایجانیها نخبگان حاکم ایران را شکل دادند و به نام کشور و مردم شیعه ایران شناخته می‌شدند، هویت مجزای ترکی وجود داشت و تمایز ترک و فارس زیاد بود. بعدها تعادل میان آن گروهها هدف رژیم قاجار شد. بنابراین حتی در این دوره تمایزاتی از هویّت میان ترکها و فارسها در منطقه وجود داشت. اما در دوره‌های صفویه و قاجار، آذربایجانیها می‌توانستند با ایران در واژه‌های فراقومیّتی تعریف شوند به خصوص از آنجا که رهبری سیاسی این رژیمها زمینه کلی قومی و زبان شناختی با آنها داشته و هویّت قومی به طور کلی کمتر گفته می‌شد تضادی میان هویّت با کشور ایران وهویّت ترکی وجود نداشت. در سالهای بعد سلسه صفویه برای بسیاری از آذربایجانیها و رهبری بر ایران به صورت نمادی درآمد. امروزه وقتی برخی آذربایجانیها می‌گویند که خود را ایرانی می‌دانند، لزوما به آن معنا نیست که خود را در لوای فرهنگ و رهبری فارسی می‌دانند. اما با ایرانی که با فرهنگ و زبان فارسی سازگار بوده و در راستای نمونه‌های صفوی همراه بودند. رسمی شدن شیعه منجر به پیشرفت مهمی از نظر هویّت جمعی شد. پیوند با شیعه پیوندهای میان آذربایجانیها و فارسها را گسترش داده و آنها را در کشور شیعی ایران به هم پیوند داد. اما آذربایجانیهای ایران به عنوان تنها گروه شیعی ترک زبان هویّت آذربایجانی مجزایی تعریف کردند که پیوندهای میان ترک زبانهای هر دو طرف آراز را محکمتر کرد و آنها را در ورای مرزهای ایران به هم پیوند داد. در دوره‌های بعد جهت‌گیری فرهنگی انتخاب شده توسط برخی آذربایجانیها همواره مستقیما به جهت‌گیری سیاسی انتقال نیافت. مثلا تعیین فرهنگ ترکی همواره منجر به خواست اتحاد سیاسی با جهت‌گیری ترکی نمی‌شد. طیّ قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نیروهای مختلف سیاسی، حقوق فرهنگی آذربایجانی را به خصوص استفاده از زبان آنها را در روسیه ترویج کردند. بسیاری گروهها در باکو شامل مارکسیستهای حزب همت و فرقه همچون نریمان نریمان‌اف و محمدامین

رسـول‌زاده از حقـوق فرهنگـی آذربایجـانی حمایـت کردنـد. حتـی گروههـای رادیکـال مارکسیـستی اغلـب خواهـان اسـتفاده از تـصنّع در حمایـت از حقـوق فرهنگـی و زبـانی آذربایجان بودند. ارزیابی آنها نشان می‌دهد که این اهداف در میان بسیاری از آذربایجانیها عمومیّت داشـته و چنـین وضـعیتی بـه حمایـت فعـال کمـک مـی‌کنـد. در مقابـل برخـی از آذربایجانیهای ایران طرفدار استحاله در زبان و فرهنگ فارسی بودند. شاید یکـی از دلایـل این اختلاف آن است که در روسیه مسلمانان نمی‌توانستند در گروههای اکثریـت مـستحیل شوند. بر عکس در ایران آذربایجانیها و اعضای دیگر گروههای اقلیّت می‌توانـستند هویّـت خـود را ایرانـی بداننـد. تبعـیض روسـیه علیـه آذربایجانیهـا و دیگـر اقلیّتهـا و برخـورد آذربایجانیها با غیر مسلمانان در امپراطوری روسیه به نظر می‌رسید هویّـت اقلیتهـای آنهـا را تقویت می‌کند. آذربایجانیها در ایران برخلاف هم قومیهای خـود در شـمال در طـول قـرن نوزدهم برخورد مـداومی بـا غیـر آذربایجانیهـا در ایـران داشـتند.[۹۸] در ایـن دوره در ایـران قدرت ایالتی آشکار بود و شاهان قاجار کنتـرل و تـاثیر محـدودی بـر پایتخـت داشـتند. بـه علاوه بعدها در ایران تبعیض فرهنگی به وجـود آمـد، بـه عنـوان سیاسـتهای تمرکزگرایانـه رضاشاه؛ همانگونه که در فصل بعد گفته خواهد شد، این امر تاثیر مهمی در هویّـت جمعـی آذربایجانیهای ایران داشت.

یادداشتها:

۱. بسیاری از مورّخان تنش ترک- فارس را به عنوان فاکتوری ثابت در تاریخ ایران ارزیابی می‌کنند؛ ببینید:
According to E.G. Browne, the history of Persia: "from the legendary wars between the Kiyanian kings and Afrasiyab down to the present day, is the story of a struggle between the Turkish races ... and the Persians." See *A Year Amongst the Persians* (London: Adam and Charles Black, 1959) pp. 109—110.

۲. سرسپردگی تزلزل‌ناپذیر کسروی به امحای هر هویّت جز هویّت ایرانی[= فارسی]، در کنار هویّت شدیداً ایرانی خـود او، توانـایی وی در هدایت بی‌طرفانه تحقیقات آذربایجان‌شناسانه را زیر سؤال می‌برد. همانطور که ارنست رنـان مـی‌نویـسد: «دریافـت نادرسـت تاریخ خود جزئی از ملّت بودن است» (رنان، «ملّت چیست؟» ص۱۴۵). خود کـسروی مـدّعی بـود کـه اسـناد تـاریخی دربـاره منـشأ آذربایجانیها در ایران اغلب دستکاری شده تا تمایلات دستجات ذینفع را در مجادلات کهنـه سیاسـی منطقـه بـرآورده سـازد. (نگـاه کنید به احمد کسروی، «العرفان»، Tishrin I، ۱۹۲۲، صص ۱۲۳- ۱۲۱، ترجمه اوان سیگال)

3. C.E. Bosworth, "Azerbaijan," in *Encyclopedia Iranica* (London and New York: Routledge and Kegan Paul, 1989) p. 224; and Audrey Alstadt, *The Azerbaijani Turks* (Stanford: Hoover Institute, 1992), p. 9. On the common administration of the territories in

the Safavid period, see Javad Heyat, "Origins of the Name and Boundaries of Azerbaijan," *Reform,* Vol. 1, No. 1 (March 1995), p. 24.
4. Bosworth, "Azerbaijan," *Encyclopedia Iranica,* p. 225.
۵. اورمیه (در آذربایجان جنوبی) زادگاه زرتشت دانسته شده است. مسیحیّت نیز خصوصاً در تبریز و نخجوان [ناخچیوان] مشاهده شده است.

6. Gholam-Reza Sabri Tabrizi, *Iran: A Child's Story, a Man's Experience* (Edinburgh: Mainstream, Ltd,1989), pp.143-144
۷. نظامی (۱۲۰۹– ۱۱۴۱) بومی و ساکن گنجه بود، که امروزه در جمهوری آذربایجان قرار دارد. عزّالدین حسن اوغلو در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم، در اسفراین، شهری نزدیک خراسان می‌زیست.
۸. عمادالدّین نسیمی در ۱۳۶۹ یا ۱۳۷۰ م. به دنیا آمد. بر اساس برخی منابع، وی در شاماخی متولّد شد، که در جمهوری آذربایجان قرار دارد.
۹. محمّد سلیمان اوغلو فضولی (۱۵۵۶– ۱۴۹۸) در بغداد زیست و در کربلا واقع در عراق امروزی وفات یافت.
10. Roger Savory, *Iran Under the Safavids* (London: Cambridge University Press, 1980), p. 29
۱۱. ببینید:
The Early Years of Shah Isma'il in the Afzal al-tavarikh and Elsewhere, Pembroke Papers 4 (1996), pp. 27—51; andSavor *Iran Under the Safavids,* p.2.
۱۲. گفته می‌شود که شاه اسماعیل در جوانی فقط به فارسی تعلیم دیده است، ببینید:
E. Denison Ross, "The Early Years of Shah Isma'il," *Journal of the Royal Asiatic Society* (1896), p.288.
[با توجّه به اینکه جدّ بزرگ شاه اسماعیل، شیخ صفی‌الدین اردبیلی تعلیمات خود را در قالب رساله‌های ترکی همچون «ال بویوروق» و «یول اهلینه قیلاووز» بر جای گذاشته، ادّعای فوق صحیح به نظر نمی‌رسد/ م]
13. Vladimir Minorsky, "The Poetry of Shah Isma'il I," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies,* Vol. 10, No. 4 (1942), p. 1007a. Not only was his poetry in the Azerbaijani language, but its form was also influenced by Azerbaijani folk poetry, and the traditional *'aŝeq* style. See H. Javadi and K. Burrill, "Azeri Literature in Iran," *Encyclopedia Iranica,* p. 251.
14. A. Cafero1u, "Adhan (Azeri)," in *Encyclopedia of Islam,* (New Edition) Vol. I, (Leiden: E.J. Brill, 1986), p. 193.
15. John R. Perr *Persian in the Saf avid Period: Sketch for an Etat de Langue,* Pembroke Papers 4 (1996), pp. 272, 279.
16. C. Doerfer, "Azeri (Adari) Turkish," *Encyclopedia Iranica, p.* 246.
17. Savory, *Iran Under the Safavids, p.* 31.
۱۸. در عوض، مواردی از پناهندگی به سلسله‌های ازبک (که منشأ ترکی دارند)، خصوصاً در برخوردهای شدید دوره صفوی اتّفاق افتاد.
۱۹. درمورد تاریخ نگاری رسمی دوره شوروی، ببینید:
"Shah Ismayil" in *Azärbayjan Sovet Ensiklopediyasi (*Vol. 10 (1987), P. and "Iran," *Azärbayjan Sovet Ensiklopediyasi,* Vol. 4 (1980), p. 504. Other works from the Soviet period: I.A. Huseinov, *Ismail Sefevi* (Baku, 1943); and O.A. Efendiev, *Obrazovanie azerbaidzhanskogo gosurdarstva Sefevidov v nachale XVI v.* (Baku, 1961). Examples of the Safavids being termed an "Azerbaijani government" in the postindependence period: Oqtay Efendi, *Azerbayjan Sefeviler Dovleti* (Baku: Azerbaijan State Government Publishers, 1993), Mahmud Ismayil, *Azärbayjan Tarikhi* (Baku: Azerbaijan State Government Publishers, 1993); p. 151; and *Azärbayjan Tarikhi: Än Gädim Dövrlärdän XX Asrin Avvällärinä Gädär* (Baku: Elm, 1993), p. 164.
در سال ۲۰۰۱، پانصدمین سالگرد سلسله صفوی در جمهوری آذربایجان رسماً جشن گرفته شد. علاوه بر این، صفویان غالباً در آثار ادبی و هنری آذربایجانی و خصوصاً فرشبافی مورد ستایش قرار می‌گیرند. یکی از اصلی‌ترین قطعاتی که در موزه دولتی فرش باکو نگهداری می‌شود، فرشی است که صفویان را ترسیم می‌کند.
20. E.G. Browne, *A Literary History of Persia,* Vol. 4: *Modern Times* (1500—1924) (London, 1924), p. 14.
21. Bosworth, "Azerbaijan," *Encyclopedia Iranica,* p. 230.
22. Tadeusz Swietochowski, Russia *and Azerbaijan: A Borderland in Transition* (N.Y.: Columbia University Press, 1995), p.2.
23. Audrey Alstadt, *The Azerbaijani Turks* (Stanford, Calif.: Hoover Institute, 1992), P. 8
24. The Qajar Turks had served in the Safavid administration as lords and local governors. See Ira M. Lapidus, *A History of Islamic Societies* (Cambridge: Cambridge University Press, 1988), P. 300.
25. Hasan Taqizadeh, "The Background of the Constitutional Movement in Azerbaijan," *Middle East Journal,* Vol. 14 (1960), p. 457.
26. Henry D.G. Law, "Modern Persian Prose (1920s—1940s), in Thomas M. Ricks, ed., *Critical Perspectives on Modern Persian Literature* (Washington, D.C.: Three Continents Press.

27. Ervand Abrahamian, "Kasravi: The Integrative Nationalist of Iran," in Elie Kedourie and Sylvia G. Haim, eds., *Towards a Modern Iran: Studies in Thought, Politics and Society* (London: Frank Cass, 1980), p. 99. فارسی سازی دربار و نخبگان در اواخر پادشاهی قاجار روی داد

28. Pierre Oberlang, "Iran," in Margaret Bainbridge, ed., *The Turkic Peoples of the World* (London: Kegan Paul, 1993), P. 151.

29. Major Southerland, report from July 16, 1812: P.R.O., F.O., 60, in David Menashri, *Education and the Making of Modern Iran* (Ithaca: Cornell University Press, 1992), p. 49.

30. Swietochowski, *Russia and Azerbaijan: A Borderland in Transition,* p. 21.

۳۱. حکومت روسیه برای ارامنه مسیحی امتیازات بیشتری نسبت به مسلمانان قفقاز در نظر می‌گرفت. ارامنه غالباً به عنوان حافظان منافع سیاسی مسکو در منطقه خدمت می‌نمودند. ببینید:

Alexandre Bennigsen, "Azerbaijan" (paper prepared for conference of the Kennan Institute for Advanced Russian Studies, The Wilson Center, May 1979), p. 4.

۳۲. «تیول» سیستم سنّتی تخصیص زمین در میان نجبای محلّی (بیگها و آقاها) است.

33. Swietochowski, *Russia and Azerbaijan: A Borderland in Transition,* p. 16. Strong regional identity still persists among the Azerbaijanis, in both north and south Azerbaijan.

34. Muriel Atkin, Russia and Iran 1780-1828 (Minneapolis: University of Minneapolis, 1980), p. 150

3۵. Alstadt, *The Azerbaijani Turks,* p. 18.

۳۶. تا پیش از غلبه شوروی بر آذربایجان شمالی، مهاجرت بین شمال و جنوب مکرراً صورت می‌گرفت و بسیاری از آذربایجانیهای ایران همانند آذربایجانیهای شمالی در مدارس روسی قفقاز تحصیل کرده بودند.

۳۷. میرزا فتحعلی آخوندزاده (آخوندوف)، ۱۸۷۸- ۱۸۱۲. در «شکی» به دنیا آمد که در زمان تولّدش، بخشی از ایران بود. بعد از معاهده ترکمنچای، شکی به روسیه واگذار شد. عبدالرحیم طالب‌زاده (طالبوف)، ۱۹۰۹- ۱۸۳۴. در تبریز متولد شد و در شانزده سالگی به همراه خانواده‌اش به قفقاز تحت کنترل روسیه مهاجرت نمود، بیشتر در تفلیس گرجستان سکونت داشت، که در آن زمان جمعیت بزرگی از آذربایجانیها را در خود جای داده بود.

۳۸. گواه دیگر درباره میزان تأثیر آخوندزاده بر ایران، عبارت است از کشف این نکته که برخی از آثار آخوندزاده به غلط به میرزا آقاخان کرمانی نسبت داده شده‌اند. به عنوان نمونه، جلد نخست از «سه نامه» آخوندزاده مربوط به اثر [...] «کمال الدوله و جلال الدوله»، توسط ای. ج. براون به غلط به کرمانی منسوب شده است. نگاه کنید به یادداشت نیکی کدی و عبدالحسین زرین‌کوب در تقی‌زاده، «زمینه جنبش مشروطه در آذربایجان»، ص۴۵۹.

39. Tadeusz Swietochowski, *Russian Azerbaijan, 1905-1920: The Shaping of National Identity in a Muslim Community* (Cambridge: Cambridge University Press, 1985), p. 26.

40. Hasan Javadi, *Satire in Persian Literature* (London: Associated University Press, 1988), p. 258.

41. "Akhund-Zada," in *Encyclopedia of Islam,* p. 332.

۴۲- این اندیشه بعدها به نحو گسترده‌تری توسط کسروی مورد حمایت قرار گرفت.

43. Quoted in Mongol Bayat, *Mysticism and Dissent: Socioreligious Thought in Qajar Iran* (Syracuse: Syracuse University Press, 1982), p. 157.

44. Talebzade is quoted in M. Reza Ghods, *A Comparative Historical Study of the Causes, Development, and Effects of the Revolutionary Movements in Northern Iran in 1920—21 and 1945—46,* (Ann Arbor, Mich.: University Microfilms, 1991), p. 109.

45. By 1891, Baku supplied half of the world oil consumption.

46. Ronald Grigor Suny, "Nationalism and Social Class in the Russian Revolution: the Cases of Baku and Tiflis," in R.G. Suny, ed., *Transcaucasia: Nationalism and Social Change* (Ann Arbor: University of Michigan Press, 1983), p. 244.

۴۷-. از آنجایی که آذربایجانیهای محلی عمدتاً کارهای غیر تخصصی را در دست داشتند، سهم آنان بهتر از جمعیت آذربایجانی مهاجر از جنوب بود. گروه کوچکی از آذربایجانیها مالک چاههای نفت و تأسیسات صنعتی بودند و در بین طبقه ثروتمند باکو جای گرفته بودند.

48. Mejr Litvak, *Shi'i Scholars of Nineteenth-Century Iraq: The 'Ulama' of Najaf and Karbala* (Cambridge: Cambridge University Press, 1998), p. 31

49. Ibid., pp. 33—34.

50. Ibid., p. 34.

51. *Käshkül,* No. 22 (1891), quoted in Swietochowski, Russian *Azerbaijan 1905-1920,* p. 32.

52. Swietochowski, *Russian Azerbaijan 1905—1920,* p. 32.

53. Ibid., p. 29.

54. Ali Mardan bay Topchibashi (1868—1934).

۵۵.Edward J.Lazzerini,"Sayyad Jamal al-Din al-Afghani from the perspective of a Russian Muslim",in Kedourie and haim, Toward a Modern Iran: studies in Thought , Politics and Society, P 57

56. Mirza Sadiq Asadulla-oghli, quoted in Sakina Berengian, *Azeri and Persian Literary Works in Twentieth-Century human Azerbaijan* (Berlin: Klaus Schwarz Verlag, 1988), p. 47.

۵۷. بسیاری از آذربایجانیها ادّعا می‌کنند که سیّدجمال الدین افغانی، اولین حامی اسلامگرایی مدرن، در واقع ریشه آذربایجانی دارد. افغانی در اواخر دهه ۱۸۳۰ در یک روستای آذربایجانی اطراف همدان به دنیا آمد، که نشان می‌دهد وی در یک محیط آذربایجانی پرورش یافته است ببینید:

Ervand Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions* (Princeton: Princeton University Press, 1982), p. 62.
58. Swietochowskj, *Russia and Azerbaijan: A Borderland in Transition,* p. 33.
59. Alstadt, *The Azerbaijani Turks,* p. 69.
60. Ziya Gökalp, *The Principles of Turkism* (Leiden, 1968), pp. 5—fl; and U. Heyd, *Foundations of Turkish Nationalism: The Life and Teachings of Ziya G* (London: 1950), pp. 107—1 08, quoted in Swietochowskj, *Russia and Azerbaijan: A Borderland in Transition,* p. 34

۶۱. یک سری خشونت بین ارامنه و مسلمانها در قفقاز رخ داده بود. در امپراتوری روسیه از غیرمسلمانان به آذربایجانیها و دیگر مسلمانها به تاتار یاد می‌شد.

62. Swietochowskj, *Russia and Azerbaijan:* A *Borderland in Transition,* p. 40.
63. By 1897, the local population in Ganja had began to call themselves "Azerbaijani Turk." See Alstadt, *The Azerbaijani Turks,* p. 79.
64. Swietochowski, *Russian Azerbaijan, 1905-1920,* p. *57.*
65. Molla Nasreddin, December 22, 1906.
٦٦.Quoted by Alstast,The Azerbaijani turks , p.201
٦٧.Mangol Bayat, Iran's First Revolution. Shi'ism and the Contitutional Revolution of 1905-1909 (N.Y: Oxford University Press)
٦٨. Beningsen, "Azerbaijan," p.7; and Alexandre Beningsen and S. Enders Wimbush, Muslim National Communism in the Soviet Union: A Revolutionary Strategy for the Colonical World (Chicago: The University of Chicago Press, 1977), p.12
٦٩. Alstadt, The Azerbaijani Turks, p.55
70. Beningsen and Wimbush, Muslim National Communism in the Soveit Union, p. 56,

(نریمان‌اف معتقد بود که تأسیس جمهوری مستقل آذربایجان الگوی حرکتهای انقلابی در جهان اسلام شد.)

٧١. Swietochowski, *Russia Azerhaijan* 1905-1920, p.194
72. Shalala No. 21 (1913), quoted in Swietochowski, *Russian Azerbaijan 1905—1920,* p. 62.

۷۳. آغا اوغلو پیشتر عقیده پان اسلامی داشت . تلفظ روسی آغا اوغلو، آغایف است.

74. Swietochowski, *Russia and Azerhaijan: A Borderland in Transition,* p. 62.
75. Ibid., p. 129.
76. Ibid., p. 65.
77. Nasib Nasibzada, *Azarbayjan Demokratik Respublikasi* (Baku: Elm, 1990), pp. 43-44.

۷۸. برخی از آذربایجانیها در تلاش برای اتحاد با بریتانیای کبیر بودند، در حالی که سایر همسایگان ایران نظری خلاف آن داشتند. ببینید:

Swietochowski, *Russia and Azerbaijan* p p: ١٥٧-١٥٨

۷۹. سویتوچوسکی بر اساس منابع اتحاد شوروی مدعی است که در آوریل ۱۹۲۰ بیش از ۴۰۰۰ نفر از اهالی آذربایجان(شمالی) عضو حزب کمونیست بودند و این افراد تاثیر اندکی در سقوط جمهوری دموکراتیک آذربایجان (۱۹۱۸-۱۹۲۰) داشتند و این حکومت توسط ارتش سرخ شوروی سرنگون شده است.

ببینید:

Swietochowski, *Russia and Azerhaijan: A Borderland in Transition,* p. ٩١.
٨٠. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions,* p. ٩١

۸۱. میرزا حسن رشدیه (۱۸۵۰ - ۱۹۴۳)، وطن دیلی (تبریز ۱۹۰۵)

۸۲. معمولا آذربایجان کاریکاتورهایی از زبان دهقانان منتشر می‌کرد که در آن مالکان و دولتمردان به زبان فارسی صحبت می‌کردند. این کاریکاتورها بیانگر موقعیت قومی و اجتماعی افراد بود.

٨٣. Janet Afary, "Peasent Rebellion on the Caspian Region during the Iranian Constitutional Revolution 1906-1909", International Journal of Middle East Studies,Vol .23 (May 1991), p. 142
٨٤. Ghods, A Comparative Historical Study, pp.135-136, and Beningsen, Azeri and Persian Literary in Twentieth-Centry
٨٥. Afary, "Peasent Rebellion on the Caspian Region during the Iranian Constitutional Revolution 1906-1909", p. 151
٨٦. Atabaki, Azerbaijan: Ethnicity and Autonomy in Twentieth-Centry, p. 3
٨٧. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions,* p. 112
٨٨. Ghods, A Comparative Historical Study, p.171
89. Swietochowski, *Russia and Azerbaijan: A Borderland in Transition,* p. 65.
90. Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions,* p. 112.

۹۱. ۶۰ سال بعد ادعاهای مشابهی توسط فعالین آذربایجانی بیان گردید. چرا که آذربایجانیها در حوادث انقلاب اسلامی پیشرو بودند.

92. Ervand Abrahamian, "Communism and Communalism in Iran: The Tudah and the Firqah-i Dimukrat," *International Journal*
93. Swietochowski, *Russia and Azerbaijan: A Borderland in Transition,* p. 99
94. Ibid., p. 97.
95. Ibid., *Russia and Azerbaijan: A Borderland in Transition,* p. 23.

۹۶. میرزا علی اکبر صابر در سال ۱۸۶۲ در شاماخی به دنیا آمد.

97. Afary "Peasant Rebellion of the Caspian Region during the Iranian Constitutional Revolution 1906-1909," p. 141.

98. See Nikki R. Keddie, “The Iranian Power Structure and Social Change 1800— 1969: An Overview,” *International Journal of Middle East Studies* Vol. 2 (1971), p. 3; and Shaul Bakhash, “Center-Periphery Relations in Nineteenth-Century Iran,” *Iranian Studies* Vol. 14 (Winter—Spring 1981), P. 35.

فصل دوم

آذربایجانیها در زمان رژیم پهلوی و شوروی

پس از سقوط جمهوری دموکراتیک کوتاه مدت آذربایجان و متعاقب آن فروپاشی شوروی سابق، شکست نهضت خیابانی و به قدرت رسیدن رژیم پهلوی (۱۹۷۰-۱۹۲۱) دوران جدیدی در حیات سیاسی آذربایجان آغاز گردید. این فصل به بررسی غلبه حکومت شوروی بر جمهوری دموکراتیک آذربایجان از دهه ۱۹۲۰ تا ۱۹۷۰، به قدرت رسیدن رژیم پهلوی در سال ۱۹۲۱، تشکیل حکومت ایالتی آذربایجان و سلطنت پهلوی دوم تا سال ۱۹۷۹ می‌پردازد.

پیوندهای مابین آذربایجانیها به شدت از سوی رژیمهای جدید محدود شده بود. تا این دوران مبادلات و تماس بین دو آذربایجان به ویژه در حیطه بازرگانی، خانوادگی و فرهنگی علیرغم تقسیم سیاسی صورت گرفته از سال ۱۸۲۸ (به جز سالهای ۴۶-۱۹۴۱) کاملا آزاد بود. پس از آغاز حکومت استالین در شوروی تا پایان دهه ۱۹۷۰ این روابط با محدودیتهایی مواجه شد و در دوران جمهوری اسلامی فرصتهای جدیدی برای برقراری روابط محدود ایجاد شد.

در زمان حکومت پهلوی آذربایجانیها و سایر اقلیتهای قومی شاهد سرکوب شدید فرهنگی و تبعیض گسترده بودند و در امپراطوری روسیه نیز به مدت بیش از یک قرن سیاست تبعیض علیه غیرمسیحیان اعمال می‌شد، با این وجود آذربایجانیها در پی یافتن هویت جمعی خویش بودند.

سیاستهای رژیم پهلوی به خصوص تمرکزگرایی افراطی رضاشاه باعث گسترش هویت ملی در بین آذربایجانیها شد، چرا که وی بیشترین میزان بودجه را نیز به مرکز اختصاص داد و بسیاری از عشایر را مجبور به اسکان نمود.

اجرای چنین سیاستهایی از سوی رضاشاه، ارتباط مابین اقلیتها را در ایران افزایش داد. اواخر حکومت قاجار که قدرت دولت مرکزی تضعیف شده بود بیشتر مناطق دارای خودمختاری

محلی بودند در این دوران برخی از آذربایجانیها روابط خود را با غیرآذربایجانیها گسترش دادند.

تقابل بین آذربایجانیها باعث آغاز روابط بین آنها و سایر اقشار اجتماع گردید. رضاشاه به زعم خویش هویت رسمی را با تکیه بر هویت بزرگترین اقلیت قومی بنا نهاد و سیاست ناسیونالیسم ایرانی را با تکیه بر فرهنگ و زبان قوم فارس و هویت دولتی گسترش داد. وی کوشید تا سایر اقوام را در فرهنگ قوم فارس آسیمیله کند و در راستای همین سیاست تدریس و به کارگیری زبانهای اقوام در مدارس و نشریات ممنوع شد.

اعمال چنین سیاستی از سوی رضاشاه باعث ایجاد تنفر آذربایجانیها از رژیم پهلوی شد. چرا که آذربایجانیها در قیاس با سایر اقلیتهای قومی شهرنشین بوده و برخلاف سایر اقوام مؤسسات آموزشی و نشریات به زبان ترکی آذربایجانی داشتند.[۱]

طی دهه ۱۹۳۰، بسیاری از اسامی منطقه آذربایجان به فارسی تغییر یافت. در همین راستا انتخاب اسامی ترکی برای فرزندان آذربایجانی ممنوع شد. بسیاری از مصاحبه‌شوندگان در حین نوشتن کتاب حاضر چنین اظهار کرده‌اند که معلمینی که در زبان فارسی لهجه داشتند به هنگام تدریس دروس به دانش آموزان، در پاسخگویی به سؤالات دانش‌آموزان به زبان فارسی دچار مشکل می‌شدند و رفتاری کمیک از آنها سر می زد. در حالی که دانش‌آموزان در محیط خارج از مدرسه و حتی در مراسم عروسی به زبان ترکی آذربایجانی تکلم می‌کردند. برخی از مصاحبه‌شوندگان توضیح داده‌اند که چگونه به خاطر صحبت به زبان ترکی آذربایجانی در کلاس درس توسط معلم تنبیه شده‌اند.[۲]

تبعیضات اعمال شده از سوی رضاشاه علیه آذربایجان، به خاطر حمایت آنها از قیام شیخ محمدخیابانی در سال ۱۹۲۰ بود.[۳] در سال ۱۹۳۷ آذربایجان به دو استان تقسیم شد.[۴] و برخی از مناطق تاریخی آذربایجان به سایر استانها ضمیمه گردید[۵]. تداوم سیاستهای تمرکزگرایانه رضاشاه و تبعیضات صورت گرفته علیه آذربایجان و ممنوعیت انجام روابط بازرگانی با آذربایجان شوروی باعث مهاجرت بسیاری از اهالی آذربایجان به تهران گردید. بخش عمده‌ای از تجار تبریز نیز به تهران مهاجرت کردند. طی جنگ جهانی دوم عده کثیری از آذربایجانیهای طبقه متوسط برای یافتن فرصتهای شغلی روانه تهران شدند و ممنوعیت مسافرت به آذربایجان شوروی، اشتغال در مشاغل فصلی جمهوری آذربایجان را که مهمترین منبع درآمد آذربایجانیهای ایران بود، از بین برد.

مهاجرت آذربایجانیها به تهران باعث آسیمیله شدن برخی از آنها در قوم فارس، آشکار شدن تفاوتهای موجود بین آذربایجانیها و فارسها و همچنین گسترش هویت مجزای آذربایجان شد. علیرغم محدودیتهای اعمال شده از سوی رژیم پهلوی بسیاری از آذربایجانیها هنوز هم به برقراری روابط با هم‌قومیهای خویش در جمهوری آذربایجان تمایل داشتند و این امر به بیان هویت آذربایجانی آنها منجر شد. یکی از مهمترین حوادث این دوره تأسیس دولت ایالتی آذربایجان طی سالهای ۴۶-۱۹۴۵ بود. تأسیس این دولت و پیامدهای بعدی آن تأثیر عمده‌ای بر گسترش هویت آذربایجانی در ایران گذاشت.

مسئله هویت در آذربایجان ایران

در دوران پهلوی سه گرایش عمده هویتی در میان آذربایجانیهای ایران پدیدار شد. گروهی به بهانه اتحاد و پیشرفت خواستار آسیمیله شدن در فرهنگ و زبان قوم فارس بودند. این میل شدیدا طرفدار فارسیزه شدن آذربایجان و حذف هویت مجزای آذربایجانی بود؛ به طوری که می‌توان آنها را ناسیونالیستهای فارس نامید. آنها فرهنگ و زبان قوم فارس را یگانه عامل وحدت ایرانیان معرفی کرده و خویشتن را وارث فرهنگ و تاریخ کهن ایران باستان محسوب می‌نمودند و خواستار تحقق برنامه سیاسی در جهت نیل به هدف خویش بودند. اکثر این طیف خود را ایرانی و نه فارس می‌شناختند چنین اندیشه‌ای در بین نخبگان آذربایجانی دهه‌های ۱۹۲۰ تا آغاز دهه ۱۹۴۰ جایگاه ویژه‌ای داشت. در دوران جنگ جهانی دوم و پس از آن از میزان محبوبیت این عقیده کاسته شد. دومین گروه طرفدار هویت دولتی ایران و هویت قومی آذربایجان بودند و هدف نهایی خویش را خودمختاری فرهنگی آذربایجان در چهارچوب ایران معرفی می‌کردند. این گروه هویت ایرانی را هویت فراقومی و متفاوت از هویت فارس می‌دانستند. تشکیل دولت ایالتی آذربایجان (۴۶-۱۹۴۵) توسط فرقه دموکرات آذربایجان در زمان اشغال ایران طی جنگ جهانی دوم بیانگر مانیفست این طیف در مورد هویت بود. برخی از فعالین این دولت بیشتر به عنوان آذربایجانی شناخته می‌شدند تا ایرانی.

گروه سوم؛ طرفدار هویت طبقاتی منبعث از ایدئولوژی کمونیستی و سوسیالیستی بودند. دسامبر ۱۹۴۱ و پس از گذشت چند روز از تبعید رضاشاه حزب کمونیستی توده تأسیس شد. در زمان پهلوی بسیاری از آذربایجانیها طرفدار ایدئولوژی جهانی بودند که در آن رفع اختلاف بین اقوام خواسته شده بود و به خاتمه تبعیض نسبت به گروههای اقلیت نوید داده شده بود. مارکسیستهای ارتدوکس دهه ۱۹۴۰ که اکثریت آذربایجانیهای حزب توده را شامل می‌شدند طرفدار فارسیزه شدن آذربایجان در جهت دسترسی به اهداف سیاسی خویش بودند. برخلاف این گروه، گروه دوم کمونیستها خواستار خودمختاری فرهنگی آذربایجان در چهارچوب ایران بودند.

آسیمیلاسیون در هویت ایرانی، فارسی

احمد کسروی از نویسندگان برجسته آذربایجان بود. آثار وی طی دهه‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ منتشر شده بودند؛ وی مخالف سرسخت هرگونه خودمختاری مناطق مختلف ایران برحسب قومیت، زبان و مذهب بود. وی ملت را ساکنان سرزمین واحد تعریف می‌کرد و

هرگونه تنوع را در این حوزه رد می‌کرد. نظریه کسروی در مورد ریشه و منشأ قومی آذربایجان بیانگر وجود تناقضات بسیاری بود. نظریه وی در این باره در سال ۱۹۲۲ در مجله العرفان به چاپ رسید.

«ترکها در جای جای ایران پراکنده هستند؛ اینها فارسهایی نیستند که به اجبار زبان مادری خویش را فراموش کرده و زبان ترکی را یاد گرفته باشند. هیچ کس زبان ترکی را فقط به خاطر تصرف سرزمینش توسط ترکها و یا اینکه در مناطق ترک نشین متولد شده، صحبت نمی‌کند. این نظریه در کل ایران مصداق دارد.»[۶]

وی در نوشته‌های آخرش دیدگاه متناقضی در مورد ریشه قومی آذربایجانی ارائه داد و ادعا کرد که ترک زبانان دیگر ایران، به واقع ایرانیانی هستند که به اجبار و از قرن دهم به زبان ترکی صحبت می‌کنند.

با توجه به ایدئولوژی فوق، از کسروی به عنوان «پدر ناسیونالیسم فارس» یاد می‌شود. وی اتحاد و تشکیل واحدهای بزرگ در محدوده کشور را عامل کلیدی دستیابی به مدرنیزاسیون می‌دانست.[۷]

وی همانند طالب زاده (طالبوف) خواستارآسیمیلاسیون زبانی و فرهنگی آذربایجانیها در قوم فارس بود. طرفداری وی از زبان فارسی در قیاس با زبان ترکی آذربایجانی یا زبانهای دیگر اقلیتها به خاطر احساس عاطفی وی نسبت به زبان فارسی نبود، بلکه وی اعتقاد داشت که «همه این زبانها خوب و دارای ارزش هستند اما وجود و رواج آنها باعث ایجاد تفرقه در کشور می‌شود. بهترین راه برای جلوگیری از ایجاد تفرقه انتخاب زبان واحد در کشور است».[۸] کسروی چنین توضیح داده بود که «زبان ترکی آذربایجانی به نوبه خود تمام ویژگیهای لازم را برای اصلاح زبانی داراست و این خلاف واقعیت است که زبان ترکی آذربایجانی زبان ادبی نیست. این زبان تمام ویژگیهای لازم برای تشخیص آن از بین تمام زبانها داراست».[۹]

وی آثار متعددی در مورد تاریخ معاصر و پیشین آذربایجان نوشته است. ایدئولوژی وی نسبت به تاریخ و مخالفت شدید وی با ناسیونالیسم آذربایجانی نشان می‌دهد که وی در انعکاس اخبار و عملکرد نیروهای سیاسی آذربایجان صادقانه عمل نکرده است. به عنوان مثال آبراهامیان درباره وی نوشته است که مخالفت کسروی با کاربرد زبانهای اقلیتها حتی منکر حقایقی است که در اتوبیوگرافی به آنها اشاره کرده است. وی به عنوان روحانی آذربایجانی از تدریس و تبلیغ زبان عربی به دانش آموزان خود به خاطر ترس از تأثیر

خارجی بر ایران خودداری کرده است. وی هیچ گاه به این مورد اشاره نکرده است که آذربایجانی است و فارس نیست.[۱۰]

کسروی در آثار مهم خویش «تاریخ مشروطه ایران» و «تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان»، بر این عقیده تمرکز کرده است که سرنوشت آذربایجان به سایر بخشهای ایران رقم خورده است و هرگونه جنبش خودمختاری به تلاشهای صورت گرفته برای پیشرفت ایران لطمه خواهد زد.

وی مخالف سرسخت جنبشهای استقلال طلبانه و مطرح شدن روابط آذربایجان با مرکز بود. مخالفت وی نشان می‌دهد که در آن زمان مسئله ارتباط آذربایجان با سایر مناطق ایران نیز مطرح بوده است.

در بین آذربایجانیهای برجسته‌ای که در مسیر آسیمیلاسیون آذربایجانیها در فرهنگ و زبان قوم فارس پیش قدم بود، می‌توان به دکتر تقی ارانی، عضو شاخص جنبش پنجاه و سه نفر اشاره کرد.[۱۱] دیدگاه ارانی منشعب از ایدئولوژی مارکسیسم ارتدوکس بود. وی تمرکزگرایی را کلید پایداری یک کشور می‌دانست. ارانی حوادث آذربایجان را به عنوان بخشی از تاریخ ایران بررسی می‌کرد. خلیل ملکی یکی دیگر از فعالان حزب توده موافق دیدگاه ارانی در مورد فارسیزه کردن آذربایجان بود. وی همواره طرفداران آذربایجانی خویش را از صحبت به زبان ترکی آذربایجانی منع کرده و به صحبت کردن به زبان فارسی تشویق می‌نمود.[۱۲]

بیشتر آذربایجانیهایی که طرفداری آسیمیلاسیون فرهنگی آذربایجانیها در قوم فارس بودند، در ایران تحصیل کرده و مدت اندکی را در آذربایجان شمالی زندگی کرده بودند. برخلاف این عده بیشتر افرادی که مدت طولانی را در آذربایجان شمالی گذرانده بودند، مثل جعفر پیشه‌وری عمدتا بر هویت آذربایجانی خویش و همچنین بر اهداف لیبرال و اجتماعی خود اصرار می‌ورزیدند. دهه ۱۹۴۰ اکثریت اعضای رهبری حزب توده از فارس زبانها و آذربایجانیهای مرکز نشین آسیمیله شده تشکیل شده بود. این افراد به رویارویی و مقابله با مطالبات آذربایجان در مورد خودمختاری و احقاق حقوق آذربایجانیها پرداختند.[۱۳] رواج این مطالبات در بین قشر کارگر نشانه‌ای مبنی بر وجود تنشهای قومی در بین اقوام ایرانی محسوب می‌شود. رویارویی بین رهبریت حزب توده در سال ۱۹۴۴ در پی خلع نمایندگان آذربایجان در اولین کنگره حزب توده رخ داد، چرا که برخی از اعضای آذربایجانی حزب تمایل به صحبت به زبان ترکی آذربایجانی داشتند. حزب توده با انجام فعالیتهای سیاسی موفق شد تا افراد بسیاری از نخبگان و حتی از بین ایرانیهایی که حتی

نمی‌توانند فارسی صحبت کنند، جذب نماید.[۱۴] آذربایجانیهایی از قبیل علی شبستری که مدافع ناسیونالیسم آذربایجانی بودند در این دوران از حزب کنار گذاشته شدند. شبستری سردبیر روزنامه حزب توده در تبریز بود. وی مدت زیادی از عمرش را در آذربایجان شمالی سپری کرده بود.[۱۵]

جنگ جهانی دوم، خودمختاری آذربایجان در ایران و احیای مجدد روابط میان شمال و جنوب

با حمله متفقین، اشغال ایران و تبعید رضاشاه در سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰ش) فضا برای انجام فعالیتهای سیاسی لیبرال مساعد شد و همچنین شرایط را برای نشر افکار ایدئولوژیک در قالب آثار فرهنگی که پیش از این دوران نوشته شده بودند، مهیا گردانید. برخی از این آثار مبین این نکته بود که تمرکزگرایی رضاشاه باعث انتشار اصولی در ایران گردید که بسیاری از آنها از سوی آذربایجانیها عنوان شد.

در زمان اشغال ایران، آذربایجان شمالی بخشی از شوروی به حساب می‌آمد. در این زمان روابط بین آذربایجانیهای دو سوی رود آراز احیا شد و بسیاری از قید و بندها در مسیر ایجاد رابطه مستقیم بین طرفین برداشته شد.[۱۶] شوروی سربازان آذربایجانی را در منطقه مرزی ایران با این کشور مستقر کرد و آذربایجانیها را از آذربایجان شوروی جهت عملی نمودن اهداف خود روانه ایران نمود. این افراد نشریات آذربایجانی زبان مثل «وطن یولوندا» را با الفبای عربی منتشر کردند. موضوع مشترک این نشریات میراث مشترک آذربایجانیهای دو سوی رود آراز و اهمیت احیای روابط بین آنها بود.

مسلما مسکو از اجرای این سیاست در پی نفوذ در بین اقلیتهای قومی ایران و استفاده از آنها به عنوان اهرم فشار علیه تهران بود. به هرحال به نظر می‌رسد که این سیاست مورد حمایت دولت باکو نیز بود؛ بسیاری از دولتمردان باکو برای پیشبرد اهدافشان از تبلیغات قومی بهره گرفتند. در سپتامبر ۱۹۴۵ فرقه دموکرات آذربایجان به رهبری جعفر پیشه‌وری تشکیل شد. می‌توان گفت که فرقه دموکرات شعبه آذربایجانی حزب کمونیست توده و متمایل به شوروی بود. فرقه نیز حامی احقاق حقوق زبانی اقلیتهای قومی در ایران بود. عمده موارد اختلاف فرقه دموکرات با حزب توده در مورد میزان تمرکزگرایی دولت مرکزی، رابطه ایالتها و مرکز و همچنین مسئله برتری هویت قومی بر هویت طبقاتی بود. فرقه دموکرات حامی یکپارچگی آذربایجانیها و جلوگیری از ایجاد تنش بین آنها بود. هسته مرکزی فرقه دموکرات متشکل از آذربایجانیهایی بود که مدت زیادی از عمرشان را

در آذربایجان شوروی سپری کرده بودند ولی اکثریت فعالان حزب توده ساکن تهران بودند. فرقه دموکرات عنوانی شبیه جنبش سیاسی خیابانی را برگزید تا تداوم افکار سیاسی را نشان دهد و اکثر اعضای تشکیل دهنده فرقه از هم‌رزمان خیابانی بودند؛ فرقه در اولین بیانیه‌اش به طرفداری از احقاق حقوق آذربایجانی و استفاده از زبان ترکی آذربایجانی در مدارس همانند سایر زبانها پرداخت. در اکتبر ۱۹۴۵ و با حمایت شوروی که شمال ایران را در اشغال خود داشت فرقه با تلاشی بسیار توانست دولت ایالتی آذربایجان را تأسیس کند. در ژانویه سال بعد دولت ایالتی کردستان به مرکزیت مهاباد تشکیل شد. اکثر ناظران غربی ادعا می‌کنند که تشکیل حکومت ایالتی آذربایجان طی سالهای (۴۶-۱۹۴۵) توسط شوروی بوده و پدیده‌ای محلی به شمار نمی‌آید.[۱۷] در حالی که حمایت شوروی در این مورد حتمی به نظر می‌رسد، اما بسیاری از مطالبات دولت ایالتی، محلی و منطقه‌ای بوده است. در ابتدا اکثریت جمعیت آذربایجان از اقدامات صورت گرفته توسط فرقه در حیطه اقتصاد، زیرساختها و موقعیت زبان ترکی آذربایجانی حمایت می‌کردند.[۱۸] رهبران فرقه دموکرات اسم این دولت را به خاطر شرایط سیاسی روز و امکان مقابله شوروی، جمهوری دموکراتیک آذربایجان (ADR) نامیدند.

رهبران فرقه در بیانیه‌های دولت ایالتی اعلام کردند که آذربایجان ملت واحدی است و خواستار جدایی از ایران نیست و سه تقاضای عمده مطرح کردند:

استفاده از زبان ترکی آذربایجانی در مدارس محلی و ادارات دولتی، بازگشت درآمدهای ماحصل از مالیات به این منطقه برای توسعه در بخشهای مختلف آن و تأسیس مجلس ایالتی مطابق قانون اساسی.[۱۹]

رهبری فرقه، تهران را به خاطر بی‌توجهی به مطالبات محلی محکوم کرد و اعلام داشت که زبان، فرهنگ و تاریخ این منطقه به ملت آذربایجان هویت مجزای ملی اعطا کرده است.[۲۰]

لایحه پیشنهادی فرقه که در نوامبر همان سال از سوی مجلس ملی تبریز در دسامبر ۱۹۴۵ به تصویب رسید از آذربایجان به عنوان یک ملت نامبرده شده و در همان حین نیز متعهد به حفظ تمامیت ارضی ایران شده بود. این بیانیه بیانگر هویت ملی رهبران فرقه به عنوان آذربایجانیهایی که در چهارچوب سیاسی ایران فعالیت می‌کنند، بود. این اعلامیه عنوان می‌نمود که:

۱- مردم آذربایجان دارای تاریخی با مشخصه‌های فرهنگی، سنتی و زبانی خاص هستند. این مشخصه‌ها آذربایجان را مستحق داشتن استقلال و آزادی مطابق با منشور آتلانتیک می‌نماید.

۲- ملت آذربایجان تمایل به جدایی از ایران و آسیب رساندن به تمامیت ارضی ایران ندارند. چرا که از اهمیت نزدیکی روابط سیاسی، آموزشی و فرهنگی میان خود و سایر استانها آگاه بوده و از نقش خود در جهت ایجاد ایرانی مدرن به خود می‌بالد.

۳- ملت آذربایجان آشکارا و به طور رسمی اعلام می‌دارد که دارای حق تشکیل دولت مستقل همانند سایر ملل زنده و پویای دنیا بوده و حق کنترل امور محلی و ملی را با رعایت تمامیت ارضی ایران برای خود محفوظ می‌دارد.

۴- ملت آذربایجان تعلق خاص به زبان ملی و مادری خویش دارد. این اعلامیه بیان می‌دارد که جایگزینی زبانی دیگر به جای زبان مادری در بین مردم به پیشرفت تاریخی این ملت آسیب رسانده است. این کنگره، دولت ایالتی را در به کارگیری زبان ترکی آذربایجانی در مدارس و ادارات دولتی در اولین زمان ممکن مسئول می‌داند.[۲۱]

دولت جدید برای ایجاد ارتباط با تاریخ آذربایجان، به احترام بابک که بر علیه اعراب در آذربایجان قیام کرده بود و همچنین نیروی نظامی سلسله ترک صفویه، سربازان و ارتش خود را بابک و قیزیل‌باش نامیدند. در زمان دولت ایالتی زبان ترکی آذربایجانی در مدارس و دانشگاه آذربایجان مورد استفاده قرار گرفت و دانشگاه تبریز در این زمان تأسیس شد[۲۲] که در آن دروس به زبان ترکی آذربایجانی ارائه می‌شد. ایستگاه رادیویی به زبان ترکی آذربایجانی در تبریز تأسیس شد.[۲۳] در تابستان ۱۹۴۶ از سوی مسئولین یک سری کتاب مرتبط با فرهنگ و تاریخ آذربایجان منتشر شد[۲۴] که در این کتابها تنها اشاراتی به ایران شده بود. در این دوره ادبیات آذربایجانی شکوفا شد و نقش زبان ترکی آذربایجانی در صحنه ایران برجسته گردید و بسیار مورد توجه قرار گرفت. از بین نمایشنامه‌های اجرا شده در آن دوران می‌توان به شاه اسماعیل، آرشین مال آلان، کوراوغلو، مشدی عباد و آنامین کتابی اشاره کرد.[۲۵]

پیشه‌وری نیز همانند خیابانی تهدید کرد که در صورت عدم اجابت این مطالبات از ایران جدا خواهند شد. چرا که وی از ابتدا متعهد به حفظ تمامیت ارضی ایران شده بود.[۲۶] تأسیس این حکومت که توجه خاصی به فرهنگ و سیاست داشت مورد استقبال گسترده بسیاری از مردم آذربایجان قرار گرفت. اما بسیاری از آذربایجانیهایی که با تهران روابط

تجاری داشتند عملکرد دولت ایالتی و همچنین سیاست این دولت را در مورد فرهنگ و زبان ترکی آذربایجانی بسیار شکاکانه می‌نگریستند.[۲۷]

سپتامبر ۱۹۴۶، پرچم جدیدی برای حکومت ایالتی آذربایجان تهیه شد و سرود ملی ایران نیز در این منطقه منسوخ گردید.[۲۸] این حکومت طی نیمه دوم سال ۱۹۴۶ به خاطر کاهش حمایت عمومی، تضعیف شرایط اقتصادی و انزوای این حکومت رو به افول گذاشت و پس از عقب نشینی نیروهای شوروی از منطقه آذربایجان در ماه می، تهران به تبریز حمله کرد. در ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۶ (۲۱ آذر ۱۳۲۵) دولت ایالتی آذربایجان توسط نیروهای ارتش شاهنشاهی سرنگون شد.

پذیرش شرایط ارائه شده دولت ایالتی از سوی دولت مرکزی اهمیت الحاق آذربایجان به ایران و حفظ حقوق زبانی و استقلال اقتصادی را نمایان می‌سازد. مطالبات دولت ایالتی چنین بود: حق تحصیل فرزندان به زبان مادری، جذب ۷۵ درصد از درآمد مالیات در همین منطقه و اختصاص ۲۵درصد از درآمد گمرکی این منطقه به دانشگاه تبریز.[۲۹] هرچند تهران به این توافق نامه عمل ننمود و سرکوب فرهنگی آذربایجان را تشدید کرد. نیروهای ارتش هزاران نفر از آذربایجانیها را کشته و زخمی کردند، تعداد زیادی نیز مجبور به مهاجرت شدند.[۳۰] بسیاری از اعضای کابینه پیشه‌وری به علاوه شخصیتهای فرهنگی به آذربایجان شوروی گریختند و بعدها فعالیت خویش را برای گسترش فرهنگ، آداب و رسوم سمبلیک خویش ادامه دادند. اکثر شعرای آذربایجان شوروی از اهالی آذربایجان ایران بودند. فروپاشی کانون خانواده‌ها، تبعید و مهاجرت آنها به آذربایجان شوروی عامل مهمی در شکل گیری فرهنگ، هویت و اصالت آذربایجانیها در ایران داشت و این امر از تنفر نسبت به رژیم شاه ریشه می‌گرفت؛ به خاطر این انزجار آذربایجانیها حضور فعالی در انقلاب ۱۹۷۹ داشتند. باکو به انتشار آثار ادبی بسیاری به زبان ترکی آذربایجانی ادامه داد و احیای روابط و پیوندها با آذربایجانیهای ایران را خواستار شد و سرکوب آنها را نیز محکوم کرد. به عنوان مثال در سال ۱۹۴۷ فیلمی درباره آذربایجانیهای ایران در باکو به نمایش درآمد. این فیلم نشان دهنده سرکوب آذربایجانی‌ها در جنوب و محدودیتهای استفاده از زبان مادریشان بود. در طول فیلم رودخانه آراز، سمبل قوی جدایی آذربایجان، به تصویرکشیده شده بود؛ ادامه روند تولید این گونه آثار فرهنگی بیانگر تمایل آنها جهت ایجاد روابط بین آذربایجانیها بود و این امر نشان می‌دهد که فعالیتهای صورت گرفته در باکو ریشه داشته و ارتباطی با خواسته‌های مسکو ندارد.

پس از جنگ جهانی دوم و در زمان نخست وزیری محمد مصدق برخی از محدودیتهای سیاسی در ایران رفع شد. فعالیتهای ادبی از سوی برخی از آذربایجانیها آغاز شد و آثاری در حوزه‌های اجتماعی توسط آذربایجانیهای ساکن تهران منتشر شد.[۳۱] از کانونهای آذربایجانی فعال در تهران می‌توان به «آذربایجان دوستلار جمعیتی» و «آذربایجان یازیچیلار هیئتی» اشاره کرد. انتشار دو ماهنامه ادبی «ادبی اثرلر» در سال ۱۹۵۱ توسط سیدحسن قریشیان آغاز شد.[۳۲]

این مجله و سایر نشریات آذربایجانی تا پایان دوران نخست وزیری مصدق منتشر می‌شدند. یکی از مهمترین آثار ادبی آذربایجانی که در سال ۱۹۵۴ در تبریز منتشر شد «منظومه حیدر بابایه سلام محمد حسین شهریار» می‌باشد.[۳۳] این منظومه در بین آذربایجانیهای ایران و شوروی طرفداران بسیاری پیدا کرد و علاوه بر این در بسیاری دیگر از مناطق و کشورهای ترک زبان محبوبیت یافت.

شهریار در این منظومه هویت خود را به عنوان یک آذربایجانی متعهد به وطن، زبان و فرهنگش نشان می‌دهد؛ «حیدربابا» نام کوهی در نزدیکی خوشگناب، زادگاه شهریار است.

دوران انقلاب اسلامی

علیرغم محدودیتهای شدید اعمال شده بر اقلیتهای قومی در دوران محمدرضا پهلوی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ آذربایجانیها به انتشار آثار ادبی در حیطه‌های فرهنگی، فولکلور و ادبیات کودکان ادامه دادند. این امر در جنبه‌های سیاسی نیز به طور رسمی و غیررسمی پس از سقوط رژیم شاه نمود پیدا کرد. در دهه ۱۹۶۰ بسیاری از آذربایجانیها با فعالیت در جنبشهای چپ‌گرا باعث گسترش فرهنگ و عقاید سیاسی چپ در آذربایجان شدند. در بین این افراد نویسندگانی چون صمد بهرنگی و غلامحسین ساعدی حضور داشتند، و هر دو این نویسندگان نگران پسرفت ایران بوده و همچنین مخالف رژیم پهلوی بودند. بهرنگی فردی رُک‌گو بود که به وضوح عقاید خود را درباره فرهنگ، ادبیات و زبان آذربایجان ایران اعلام می‌کرد.

داستانهای صمد بهرنگی بیانگر دیدگاه مخالف وی نسبت به اختلاف طبقاتی و سطح اقتصاد جامعه و نیاز به ایجاد تغییر در شرایط موجود حتی با توسل به ابزار نظامی بود.[۳۴] یکی از مهمترین آثار وی «کندوکاوی در مسائل تربیتی ایران» است. وی در آثارش آذربایجانیهایی را که زبان مادری خویش را فراموش کرده و خواستار آسیمیله‌شدن در فرهنگ قوم فارس بودند، به سخره گرفته است.[۳۵] از جمله این آثار می توان به آقای «چوخ

بختیار» اشاره کرد: وی شهروندان تبریزی را که والدینشان را با القابی چون بابا به جای کلمه آقا و ده‌ده صدا می‌زدند، مورد انتقاد قرار می‌داد.[۳۶] بهرنگی مصر بود که همشهریانش از زبان مادری ترکی آذربایجانی و نه ترکی در مکالمه‌هایشان استفاده کنند.[۳۷] [چرا که بهرنگی زبان ترکی آذربایجانی را در مقابل زبان ترکی عثمانی دارای استقلال می‌دانست و ترکی آذربایجانی را در برگیرنده هویت آذربایجانی مجزا می‌دانست.]

بهرنگی مجموعه‌ای از داستانهای فولکلور آذربایجانی را برای آموزش در مدارس آذربایجانی به زبان فارسی منتشر کرد. چرا که مجوز چاپ این آثار به زبان ترکی آذربایجانی صادر نگردیده بود.[۳۸] سبک نوشتار وی همانند داستانهای فولکلوریک آذربایجانی بود. بهرنگی براساس نظریه غلامحسین ساعدی دارای ارتباط زبانی و قومی با آذربایجانیهای شمال بوده و رود آراز را به عنوان مظهر جدایی دو ملت محسوب می‌کرد.[۳۹] پس از مرگ بهرنگی در رود آراز، جلال آل احمد نوشت: «او در رودی شناور شد که مظهر جدایی یک زبان و فرهنگ به دو بخش می‌باشد. می‌دانی، که می‌دانم این اسامی برای صمد و مدینه (گلگون) مقدس و برای سایر دوستان و برادران نیز محترم بوده است.»[۴۰] آل احمد به صورت تمثیلی به تغییر هویتهای ملی از نسلی به نسل دیگر از اسلامی به آذربایجانی اشاره کرده بود.

غلامحسین ساعدی، دوست و همفکر بهرنگی بارها درآثارش به وضعیت اسفبار ایران اشاره کرده بود. نوشته‌های ساعدی نیز همانند بهرنگی در هفته‌نامه مهد آزادی تبریز منتشر می‌شد. برخلاف آثار ابتدایی ساعدی که در آذربایجان نوشته شده بودند آثار بعدی وی در جنوب ایران و در منطقه ساحلی خلیج فارس نوشته شدند.[۴۱] بهرنگی آثار ساعدی را معرفی کننده روح آذربایجانی وی بیان می‌کرد.[۴۲] دوستان نزدیک ساعدی درباره اهمیت فوق‌العاده هویت آذربایجانی برای ساعدی و امیدواری وی برای چاپ مجله‌ای به زبان ترکی آذربایجانی خبر می‌دهند.[۴۳] بین سالهای ۶۶-۱۹۶۵ گروهی از اندیشمندان آذربایجانی که از سوی جلال آل احمد حمایت می‌شدند در تبریز گروه فرهنگی تشکیل دادند؛ از فعالیتهای این گروه می‌توان به تألیف فرهنگ لغات ترکی آذربایجانی و جمع آوری ترانه‌های آذربایجانی اشاره کرد.

رضا براهنی نیز آثاری در مورد هویت فردی آذربایجانی در ایران و همچنین سرکوب فرهنگی اقلیتهای قومی توسط رژیم پهلوی نوشت. چنین موضوعاتی در آثار منتشر شده‌اش طی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی نمود پیدا کرده است.[۴۴] وی در کتاب «آدمخواران تاجدار: یادداشتهایی در مورد سرکوب در ایران» چنین نوشته است:

«آذربایجانیها نمی‌توانند به زبان مادری خویش تحصیل کنند و حتی روی سنگ قبر به زبان مادری بنویسند. دانش‌آموزان به جرم استفاده از زبان مادری در مدارس توسط معلمان تنبیه می‌شوند.»

براهنی توضیح می‌داد که چرا درباره احقاق حقوق اقلیتهای قومی ایران تلاش کرده و چگونه فارسیزه شدن، هویت ملی وی را تحت تاثیر قرار داده است[۴۵]:

«احساس می‌کنم که از سوی یکی از جنبه‌های هویتی ارزشمند خود فریفته شده‌ام. می‌خواهم دشمنم را که نظام کنونی ایران [رژیم پهلوی] است، بشناسم. صدایم را بالا می‌برم، می‌کوشم تا پشت دشمنم را بلرزانم، دشمنی که تمام تلاشش را برای فلج کردن زبان مادری من انجام می‌دهد. من شمشیر دشمنم را به دست گرفته‌ام،[۴۶] دشمنی که با تحمیل شرایطش، مرا وارد جنگ ناخواسته‌ای کرده است، سلاحهای دشمنم زبان و فرهنگ اوست. دشمن در تلاش است تا آنها را به فرزندانم بیاموزد، سعی می‌کنم تا زبانم را که مورد تهاجم واقع شده است از دست ستمگران نجات دهم. ساختار عمیق و گفتار زبان شناختی آن در برابر نظام خواهد ایستاد. هر چند ساختار زبان ملتم تحت شرایط کنونی تغییراتی داشته و به روساخت زبان فارسی تبدیل شده است، سعی می‌کنم تا کلماتی را به این زبان علیه سرکوبی که حاکم است، بخوانم! حالا دیگر آن دشمن نمی‌تواند مرا از پای درآورد، من آزاد و رها هستم.»[۴۷]

طی دهه ۱۹۶۰ دو نفر از نخبگان برجسته آذربایجانی به نامهای علی تبریزلی و علیرضا نابدل مطالبی را در مورد هویت آذربایجانی منتشر ساختند. با اینکه آثار آنها اجازه چاپ نیافت، ولی آنها توانستند ایده‌هایشان را در پس آثار ادبی در همین گروههای مخالف حکومت ایران به ویژه جوانان آذربایجانی منتشر کنند.[۴۸] با اینکه هر دو این نویسندگان آذربایجانی دارای دو دیدگاه متفاوت بودند، اما درباره نابرابری و تبعیضات صورت گرفته علیه اقوام اتفاق نظر داشتند. عمده آثار منتشر شده از سوی حکومت و نویسندگان فارس‌زبان در این دوران بر این امر تأکید داشتند که آذربایجانیها ریشه قومی فارس داشته و سعی در تحصیل هویت خویش دارند. براساس آثار «نابدل» شوونیستها در تلاش بوده‌اند تا این نظریه جعلی را تحمیل کنند که آذربایجانیها باید به زبان فارسی صحبت کنند؛ چرا که شاید هشت‌صد سال پیش مردم این منطقه به زبان فارسی صحبت می‌کردند. آنها تصور می‌کردند که این امر اثبات شده است و بدین ترتیب مشکل اساسی آن دوران را حل کرده‌اند.[۴۹] با وجود این نابدل مارکسیست تندرویی بود که شکاف طبقاتی و تبعیضات قومی را محکوم می‌نمود. وی چنین نوشته بود: «هیچ ملتی از ملل دیگر برتر نیست. در هر

جامعه‌ای باید بین تمامی طبقات وحدت و انسجام وجود داشته باشد، هر روش به جز این محکوم به شکست است، مرگ بر شووینیزم فارس، مرگ بر ناسیونالیسم محلی،[۵۰] ناسیونالیسم محلی به مارکسیسم آسیب می‌رساند.»

دیدگاه نابدل در مورد هویت اولیه‌اش هویت طبقاتی بود. وی منکر فارس‌سازی و ناسیونالیسم آذربایجانی، هر دو بود.

علی تبریزلی بیشتر بر هویت ترکی و آذربایجانی تأکید داشت. وی ترکهای قدیم آذربایجان را در بسیاری از آثارش ستوده و تاریخ آذربایجان را ارج می‌نهاد و تضاد موجود بین ترکها و فارسها را به عنوان موضوع اصلی تاریخ ایران بیان می‌کرد.[۵۱] تبریزلی طرفدار حفظ هویت قومی آذربایجانی در چهارچوب هویت فراقومی ایران بود. وی عقیده داشت که هر قومی از قوم دیگر به خاطر زبان، فرهنگ، تاریخ و ادبیاتش متفاوت است و همه این اقوام باهم تشکیل دهنده ملت ایران هستند.[۵۲] تبریزلی در همان زمان از واژه ملت ترک ایران جهت اشاره به آذربایجانیهای جنوبی بهره گرفت و مدعی شد که از بین تمامی اسامی استفاده شده برای بیان ریشه قومی آذربایجانیها «ترک آذربایجان، آذری،آذربایجانی و... » واژه ترک بسیار مناسبتر است.[۵۳]

دهه ۶۰، رژیم شاه تبلیغات بسیاری را با هدف فارسیزه کردن کردستان و آذربایجان آغاز کرد. هدف عمده این تبلیغات جلوگیری از گسترش روزافزون زبان ترکی در ایران بود. بسیاری از آذربایجانیها در مصاحبه‌ها اظهار می‌کردند که اکثریت ساکنان آذربایجان جنوبی نمی‌توانستند در دوران انقلاب اسلامی به زبان فارسی صحبت کنند.

ایران طی دهه ۱۹۷۰ شاهد گسترش زیرساختهایی چون جاده‌ها و افزایش ارتباطات بود. آبراهامیان مدعی است که پیشرفت تکنولوژیک منجر به استحکام هویت مجزای قومی شد؛ این پیشرفتها به همراه صنعتی‌سازی و اسکان عشایر دو نتیجه متناقص را در پی داشت: در استانهای مرکزی هویت ملی از نواحی روستایی ریشه گرفته و مردم روستاها کوته فکری سنتی را رها کرده و روابط خویش با شهرها و دولت مرکزی را مستحکم‌تر کرده‌اند. در استانهای حاشیه‌ای اصل قومیت تشکیل دهنده هویت مشترک بوده که این خود بر پایه نزدیکترین قبیله و روستا به هویت وسیعتر بر مبنای زبان و فرهنگ فردی می‌باشد. روستائیان و عشایری که خویش را متعلق به اجتماع کوچک حس می‌کردند، حال خویش را کُرد، ترکمن، عرب، لر، بلوچ، یا آذربایجانی محسوب می‌کنند.[۵۴]

افزایش قیمت نفت درآمد سرشاری را نصیب تهران کرد و آذربایجانیهای بسیاری در پی یافتن مشاغل مناسب به تهران مهاجرت کردند.[۵۵] میزان مهاجرت از مناطق روستایی

آذربایجان به تهران و تبریز شاهد بیشترین آمار بود.[۵۶] با این وجود یکپارچگی اجتماعی در بین بسیاری از آذربایجانیها که به تهران مهاجرت کرده بود، حفظ گردید.[۵۷] آذربایجانیها و سایر ترکها در منطقه جنوب شهر تهران ساکن شدند. این افراد بیشتر در صنعت ساختمان مشغول کار شدند که این امر نیز باعث انسجام بیشتر آنها شد.[۵۸] مهاجرت به تهران بر هویت جمعی آذربایجانیها تاثیرگذار شد. برای نخستین بار آذربایجانیها شاهد شکاف طبقاتی و فرصتهای شغلی بین منطقه خود و تهران و همچنین تبعیض اعمال شده از سوی رژیم نسبت به منطقه آذربایجان شدند. آذربایجانیها عمدتا مورد تمسخر فارسها قرار می-گرفتند. بسیاری از آذربایجانیهای دور از وطن نسبت به هویت خویش تعلق خاطر داشتند و در همان حین بسیاری از آذربایجانیها در قوم فارس آسیمیله شده بودند. و بسیاری از آنها نیز با خانوادههای فارس ازدواج کرده بودند. در زمان رژیم پهلوی آذربایجانیهای آسیمیله شده بخش بزرگی از نخبگان ایرانی را تشکیل میدادند؛ فرح همسر شاه یکی از این قبیل افراد در قصر سلطنتی با هموطنان آذربایجانی خود به زبان ترکی آذربایجانی صحبت می-کرد.

طی دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ برنامههای اقتصادی و اجتماعی رژیم شاه باعث افزایش شکاف در بین فارسها و سایر اقوام گردید. علاوه بر این سهم اندک اقوام از سود سرشار ناشی از افزایش قیمت نفت نسبت به قوم فارس و مناطق مرکزی مشهود بود.[۵۹] سرمایه گذاری عمده دولت، در بخش صنعت بود و این بخش نیز در مناطق فارس نشین متمرکز شده بود. این گونه سرمایهگذاریها باعث افزایش شکاف طبقاتی و سطح درآمد بین بخش کشاورزی و سایر اقشار اجتماع گردید.[۶۰] در سال ۱۹۷۵ نیمی از محصولات صنعتی ایران در تهران تولید میشد و در همان حین اکثریت مردم آذربایجان به شغل کشاورزی مشغول بودند و فقط ۲۲ درصد از نیروی کار صنعتی در آنجا زندگی میکردند. به ازای هر کارگری که در بخش صنعت تهران به کار مشغول میشد، فقط ۷ دهم نفر در بخش کشاورزی شاغل بود. در استان آذربایجان شرقی شرایط به گونهای دیگر بود و این نسبت ۱ به ۲/۶ بود و در آذربایجان غربی این نسبت ۱ به ۱۳ بود. آذربایجانیها طی اواسط دهه ۱۹۷۰ و در قیاس با فارسها در شرایط استاندار معیشتی قرار نداشتند. اما در قیاس با کردها و بلوچها وضعیت بهتری داشتند. درصد باسوادی در دهه ۱۹۷۰ در تهران ۶۲ درصد و همین میزان ۲۷ درصد برای آذربایجان بوده است. درصد حضور کودکان تهرانی در مدارس ۷۴ درصد اما این میزان برای استان آذربایجان غربی ۴۴ درصد بود. در همان دوران در تهران در ازای هر ۹۷۴ نفر یک دکتر، هر ۵۶۲۶ نفر یک دندانپزشک و برای هر ۱۸۲۰ نفر یک

نفر پرستار در مراکز درمانی مشغول به کار بودند. اما این آمار در استان آذربایجان شرقی بدین صورت بود که به ازای هر ۵۵۸۹ نفر یک نفر دکتر، به ازای ۶۶۱۵۶ نفر[۶۱] یک دندانپزشک و به ازای ۱۲۷۱۲ نفر یک نفر پرستار در مراکز درمانی مشغول به کار بود. همچنین میزان بهره‌مندی قوم فارس از برق ۷۵ درصد بود و این نسبت برای مردم آذربایجان ۲۵ درصد بود.[۶۲]

بودجه‌های کلانی از سوی دولت به مناطق مرکزی کشور اختصاص داده شده بود. در سالهای ۷۳-۱۹۷۲ استان مرکزی با ۲/۱۷ درصد جمعیت کشور ۳۲/۷ درصد از بودجه کشور را به خود اختصاص داده بود و آذربایجان غربی با ۱۰ درصد جمعیت کشور تنها ۴/۸ درصد بودجه را در اختیار داشت.[۶۳]

آبراهامیان مدعی است نارضایتهای قومی و شکاف طبقاتی موجود که تا اوایل دهه ۱۹۷۰ آشکار نشده بود، به یکباره و در زمان رژیم پهلوی نمایان گردید و باعث بروز نارضایتی عمومی در بین تمامی اقشار جامعه شد.[۶۴] چنین تبعیضاتی باعث گردید تا آذربایجانیها به یکی از گروههای سرسخت مخالف رژیم تبدیل شوند که یکی از این گروهها سازمان مجاهدین بود.[۶۵] و دیگر آذربایجانیها، گروه مخالف نهضت رادیکال را تشکیل دادند.[۶۶]

در دوران انقلاب و اوایل دهه ۱۹۷۰، رژیم پهلوی مجبور شد در مورد مطالبات آذربایجانیها در مورد به کارگیری زبان ترکی آذربایجانی امتیازاتی از قبیل صدور مجوز برای انتشار چندین کتاب آذربایجانی و همچنین برگزاری چندین سخنرانی در دانشگاه تبریز در مورد زبان ترکی آذربایجانی بدهد.

آذربایجان شوروی، قانونی کردن هویت

پس از تأسیس اتحاد جماهیر شوروی، مسکو سعی در بسیج ملل غیرروس جهت حمایت از رژیم جدید نمود[۶۷]. اتحاد جماهیر شوروی طرفدار گسترش آثار ادبی اقلیتهای قومی همراه با سانسور شدید محتوای این آثار بود و برای رسیدن به این هدف مسکو ادبیات و فرهنگ آذربایجان را تحت حمایت خود قرار داد. الفبای لاتین در سال ۱۹۲۴ به طور رسمی در شوروی به کار گرفته شد؛ جمهوری ترکیه نیز در سال ۱۹۲۸ الفبای لاتین را به کار گرفت.[۶۸]

در دهه ۱۹۳۰ و زمان اقتدار استالین تمامی جنبه‌های استقلال فرهنگی و آزادیهای سیاسی در جای جای شوروی برچیده شد. بین سالهای ۳۷-۱۹۳۴ اکثریت اعضای کمیته مرکز حزب کمونیست آذربایجان اعدام شدند و در بین اولین افرادی که اعدام شدند، اعضای

حزب همت که به واقع مؤسسان حزب کمونیست آذربایجان بودند، قرار داشتند. اقدامات شدید مسکو باعث تضعیف روابط آذربایجان با دنیای اسلام و سایر ملل مسلمان شوروی در حیطه ساختارهای مذهبی شد. استالین به شدت تماس مستقیم بین آذربایجانیها را در طول مرزها محدود کرده بود. در طی جنگ جهانی دوم و اشغال شمال ایران از سوی شوروی بسیاری از این محدودیتها به طور موقتی رفع شد. در این زمان مسکو استفاده از مذاهب و سمبلهای قومی را تشویق می‌کرد. به عنوان مثال در این عصر در ادبیات آذربایجان تأکید خاصی بر بابک می‌شد، چرا که وی برای استقلال سرزمین مادری خویش علیه نیروهای خارجی مبارزه کرده بود. هویت جمعی آذربایجان شوروی تحت تأثیر ویژه آذربایجانیهای ایران به عنوان بخشی از نیروهای نظامی و غیرنظامی اشغالگر بود. به نظر می‌رسد که مسکوخواهان الحاق آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی بود و از دو روش در پی نفوذ در آذربایجان ایران بود. یکی از طریق شمالی‌هایی که در آذربایجان ایران مشغول خدمت بودند و دیگری از طریق افزایش حس هویت با هم قومیها.

در طول جنگ جهانی دوم آذربایجانیهای جمهوری آذربایجان ساکن در تبریز در تلاش برای گسترش روابط شمال و جنوب به سادگی تسلیم خواسته‌های مسکو نشدند. بیشتر آنها پس از بازگشت به خانه در سازمانهای تبلیغی به اشاعه خواسته خود مبنی بر احیای پیوندها در مطبوعات باکو پرداختند. هرچند که این مطبوعات در ایران توزیع نمی‌شدند. عامه مردم به سبب داشتن خویشاوندانی در آذربایجان شوروی خواستار احیای روابط و پیوندها بودند. برخی از نویسندگان به باقراف، رهبر سیاسی حزب کمونیست باکو پیشنهاد کردند که طرح الحاق آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی به مسکو ارائه شود.[۶۹] طی دوران پس از جنگ، هویت آذربایجانی به هویت اولیه اکثر مردم آذربایجان شوروی تبدیل شده بود. بسیاری از شخصیتهای فرهنگی آذربایجانی از سنن فرهنگی - قومی خویش تجلیل نمودند و به نوشتن آثار درباره اهمیت زبان بومی ادامه دادند. آنها کمترین میزان روسیزه شدن را در میان اقلیتهای قومی شوروی داشتند.[۷۰] حتی رهبریت حزب کمونیست جمهوری از روشهایی استفاده می‌کرد که نشان دهنده تعهد آنها به حفظ زبان و فرهنگ آذربایجانی بود. در دهه ۱۹۵۰ امام د. مصطفایف اولین دبیر کل حزب کمونیست، خط مشی خویش را در جهت تشویق مهاجرت آذربایجانیها به باکو به منظور حفظ توازن به نفع جمعیت بومی ارائه داد.[۷۱] وی هم چنین خواستار ارتقای خودمختاری اقتصادی جمهوری بوده و در برابر اجرای سیاست مسکو مبنی بر تدریس زبان روسی به جای زبانهای اقلیت قومی در مدارس جمهوریهای غیرروسی مقاومت کرد و به همین خاطر از کار برکنار شد.[۷۲] در همان دوران

حیدر علی‌اف کاندیدای عضویت در دفتر سیاسی حزب کمونیست آذربایجان در تلاش برای ارتقای منافع آذربایجان در محدوده سیاسی شوروی بود. وی از فرستادن نیروی کار مازاد آذربایجان به سیبری انتقاد کرد، همچنین متعهد به ایجاد شغل در جمهوری بود. جسد حسین جاوید نمایشنامه‌نویس ملی توسط وی برای تدفین به آذریایجان منتقل شد.[۷۳] برخی از مصاحبه‌های صورت گرفته از سوی آذربایجانیها بیانگر این نکته است که در زمان شوروی آنها سنن قدیمی را در منازل خویش حفظ کرده‌اند و علائم فرهنگ روسیه و شوروی در خانه آنها وجود نداشته است. آنها حتی سنن قدیمی در مورد آداب پخت و صرف غذا را رعایت می‌کرده‌اند.

طی دهه‌های ۷۰ و ۱۹۶۰ مسائلی چون توسعه ملی و فرهنگی آذربایجانی، به دغدغه ذهنی اتحادیه نویسندگان جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی تبدیل شده بود. آثار روشنفکرانه در این ایام در مورد علاقه به فرهنگ و هویت آذربایجانی و تلاش برای محافظت از فرهنگ آذربایجانی بود که در این بین می‌توان به آثار منتشر شده در مورد شعر آشیقی اشاره کرد[۷۴] و در همین دوران بسیاری از کتابهای فرهنگ لغات و آذربایجانی و سایر آثار فلسفی منتشر شدند. مجله‌های ادبی آذربایجان به تحسین سرزمین آذربایجان و هویت آذربایجان پرداختند، چرا که قبلا آثاری در این مورد توسط نویسندگان کمونیست نوشته می‌شد. چنین آثاری به علت موقعیت نویسندگان از سوی رژیم سانسور شدند. اشعار آنها شامل مدح اجباری کمونیسم بود. ولی عشق به آذربایجان نیز تا حدی در آنها وجود داشت. قطعه شعر صمد وورغون که پس از مرگ وی منتشر شد، بیانگر همین روش است.

تمام ملل می‌دانند که تو مال منی
ای سرزمین مادری،[۷۵] ای آشیانه من، تو خانه منی
می‌گویند تو سرزمین مادری من هستی روح از بدنم جدا می‌شود[۷۶]
ای آذربایجان، ای آذربایجان

بختیار وهاب زاده در سال ۱۹۶۷، خشم خود را در مورد تلاشهای صورت گرفته برای منسوخ کردن زبان ترکی آذربایجانی و طفره رفتن از به کارگیری الفبای لاتین، در قطعه شعر «لاتین دیلی» نشان داد.

اگر نتوانی به زبان مادریت بگویی که؛
آزادم، مستقلم!
چه کسی باور می‌کند که تو هستی؟

این چه نوع آزادی است که نمی‌توانی نامت را بگویی
چرا که زبان مادریت زندانی است.[۷۷]

بسیاری از دانشگاهیان و نویسندگان ناسیونالیست آذربایجانی در دهه ۸۰ هسته مرکزی فعالین سیاسی که رهبری جنبش ملی و مخالف را برعهده داشت، تشکیل دادند. در این بین می‌توان به ابوالفضل ائلچی بَی اشاره کرد؛ وی در سال ۱۹۷۵ به دلیل فعالیت سیاسی ناسیونالیستی زندانی شده بود[۷۸]. آوریل سال ۱۹۷۸ آذربایجان به همراه ارمنستان و گرجستان خواستار صدور مجوز از سوی مسکو برای ایجاد بستر مناسب در جهت استفاده از زبانهای محلی طبق قانون اساسی شدند.

سیاستهای ناسیونالیستی مسکو و تهران

سیاستهای بسیار متفاوت شوروی و رژیم پهلوی در ایران نسبت به اقلیتهای قومی توسعه هویت ملی آذربایجانی را به طرق متفاوت تحت تأثیر قرار داد. سیاست مسکو نسبت به اقلیتهای قومی و شدت عمل آن در روسیزه کردن در دوران شوروی نوسان داشت. اما در مجموع شوروی در مواجه با بیان جنبه‌های فرهنگ آذربایجانی خویشتندارتر از تهران بود.[۷۹] ایران سعی در متمرکز کردن هویت تمام شهروندان داشت. اتحاد جماهیر شوروی به جز دوران استالین کم و زیاد خودمختاری را به نخبگان محلی جمهوریهای مسلمان نشین برای حفظ ثبات و جریان منابع با مرکز اعطا کرده بود. مسکو هم بر هویت قومی و هم هویت بومی تأکید داشت؛ که این امر موجب بروز تنشهایی می‌شد. اتحاد جماهیر شوروی بسیاری از گروههای قومی بزرگ را در واحدهای بومی سازماندهی کرده بود و به شهروندان هویت قومی خاص پاسپورت، مدارک هویتی و بسیاری از فرم ادارات رسمی داده بود که در آنها هویت قومی این شهروندان ذکر شده بود که این فرآیند منجر به تقویت آگاهی قومی تک تک شهروندان گردید. راجو بروبیکر ادعا می‌کند که سیاست شوروی در یکپارچه‌سازی قومی در ساختارهای کشوری و بر مبنای ملیت و جابجایی ملی گرایی به عنوان اصول ارگانیک اجتماعی و سیاسی از سطح بالای کشور تا سطح زیرین آن تأثیر عمده‌ای داشته است. هیچ کشور دیگری چنین حمایت و قانونمندی قومی حتی در سطح ملیت و ناسیونالیسم کشوری و لایه‌های زیرین آن نداشته است. این در حالی است که در همان زمان هیچ کاری برای قانونمند کردن آنان در سطح کشوری و به طور کلی انجام نداده باشند.[۸۰]

کودکان به طور خودکار هویت قومی والدین خویش را دریافت می‌کردند؛ آنهایی که والدینشان از دو قومیت متفاوت بودند، می‌توانستند در سن ۱۶ سالگی هویت یکی از والدین را برگزینند، اما در انتخاب هویت فردی خویش آزاد نبودند. بنابراین نوعی تناقض در سیستم سیاسی شوروی وجود داشت که از آسیمیلاسیون گروههای قومی در واحدهای بزرگتر علیرغم وجود سیاست روسی‌سازی جلوگیری می‌نمود. هر شهروند شوروی که در منطقه خاصی متولد می‌شد، باید مورد مراقبت قرار گرفته، تحصیل کرده، و در سن ۱۶ سالگی هویت رسمی انتخاب کند و در هزاران فرم و تقاضانامه مشخصاتی ثبت شود. و این امر در هنگام ثبت نام در مدارس، استخدام و امضای اسناد باعث بروز اختلاف می‌شد.[۸۱] منافع سیاسی مسکو در قانونی کردن هویت قومی، معرفی خود به عنوان کشوری بود که در آن حقوق همه گروههای اقلیت رعایت می‌شود. از آنجا که شوروی محدودیتهای بسیاری در مورد هویت اعمال می‌کرد؛ سیاستهایی که آگاهی فردی نسبت به هویت مجزای فردی را افزایش می‌داد و فی نفسه تبلیغ می‌شد، فزونی یافت. جامعه روسیه به رغم وجود ممنوعیت ایدئولوژیک شرایط آسیمیلاسیون کامل بسیاری از اقوام غیرروس به ویژه اقلیتهای مسلمان فراهم شده بود. وفاداری کامل برخی از آذربایجانیها نسبت به رژیم شوروی باعث کسب منابع قدرتی و کاهش میزان تبعیض نسبت به آذربایجانیها در قیاس با سایر اقوام گردید. مرزهای سیاسی و قومی به ندرت همسان محسوب می‌شدند. بسیاری از شهروندان شوروی در جمهوریهایی که اکثریت آن از یک گروه قومی خاص بودند، زندگی می‌کردند؛ که این امر باعث بروز تنشهایی می‌شد. برقراری روابط مشکل ساز میان جمهوریها و هم‌قومیهای آن در فراسوی مرزها در سایر جمهورها نیز عامل تنش می‌شد و همچنین بین اعضای اقلیت قومی درون جمهوری، این امر باعث بروز مناقشات بسیاری در دوران گلاسنوست و پس از فروپاشی شوروی شد. در این بین می‌توان به مناقشه قاراباغ کوهستانی بین آذربایجان و ارمنستان اشاره کرد.

رژیم پهلوی سیاست فارسیزه کردن (آسیمیلاسیون) را به عنوان راهی برای ورود به جمع طبقه اشرافی کشور به کار گرفته بود. تهران تبعیض بسیاری علیه گروههای غیرفارس اعمال می‌کرد. اما این تبعیضها به ندرت شامل حال قوم فارس و افرادی که در فرهنگ و زبان قوم فارس آسیمیله شده بودند، می‌شد. رژیم پهلوی برخلاف شوروی، وجود هیچ گروه قومی را به رسمیت نشناخته بود و به وضعیت گروههای قومی رسیدگی نمی‌کرد. مثلا در دهه ۱۹۵۰ گروههای قومی را جزء هویتهای قومی محسوب ننمود و آن حین هویت آذربایجانی و ایرانی همزیستی نداشتند و رژیم تهران هویت ایرانی را «فارس»

تعریف کرده، که این هویت فراقومی نبوده و هیچ یک از گروههای قومی غیرفارس را شامل نمی‌شد. این رژیم به هیچ یک از حقوق جمعی گروههای غیرفارس توجه نمی‌کرد. این در حالی بود که مسکو با فراهم کردن شرایط، زمینه را برای حضور و وجود هویت قومی و هویت رسمی مهیا کرد. اما رژیم پهلوی با هدف [به اصطلاح] پیشرفت، خواستار فارسیزه کردن و آسیمیلاسیون گروههای قومی بود.[۸۲]

ایران و شوروی از نظر انتخاب سیاست زبانی و انتصابات رسمی متفاوت عمل می‌کردند. مسکو عمدتا از گروههای اقوام اصلی و بزرگ به رهبری حزب کمونیست جمهوری منصوب می‌کرد. رهبران قومی از قدرت محلی و منطقه‌ای برخوردار بودند که این قدرت از فرهنگ و زندگی سنتی قومی نشأت گرفته بود. مسکو از نیروهای غیربومی همفکر با سیاستهای مسکو را در ادارات به کار می‌گماشت. این افراد تعلق کمتری به گروه قومی خویش داشتند. در این بین تهران نمی‌توانست کاربرد زبانهای قومی را در سطح اجتماعی و رسمی تحمل نماید. کودکانی که به طور ناخودآگاه زبان ترکی آذربایجانی یا سایر زبانهای قومی را در کلاس درس استفاده می‌کردند، جریمه و تنبیه می‌شدند. مجوز انتشار مطالب به زبانهای قومی صادر نمی‌شد. در دوران انقلاب اسلامی اکثر آذربایجانیهای تحصیل کرده در خواندن و نوشتن به زبان فارسی مسلط بودند و این در حالی بود که اکثریت آذربایجانیها یک زبانه و بی‌سواد بودند. تهران بر سیاست خود مبنی بر برتر و پیشرفته بودن زبان فارسی از زبان ترکی و سایر زبانهای رایج در ایران استفاده کرده و کاربرد زبان فارسی سوی بسیاری اعضای غیرفارسی به عنوان پرستیژ محسوب می‌شد. مسکو نیز به نتایج مشابهی از طریق روشهای دیگر دست یافت. بیشتر زبانهای غیرروسی رسما مورد توجه قرار گرفته بودند. آثار ادبی و ادبیات آنها در محدوده ایدئولوژی کمونیسم اجازه رشد و نمو داشت. عمده محتوی آثار ادبی این دوران شامل ادبیات ملی کلاسیک، مفاهیم انقلابی و طرفداری از طبقه کارگر (پرولتاریا) محسوب می‌شد و مسکو از دهه ۱۹۳۰ سیاست روسیزه کردن بین مردم جمهوریهای شوروی آغاز نمود و به جای محدود نمودن کاربردهای زبانهای غیرروسی، برای روسیزه کردن از این زبانها استفاده می‌شد. منابع مالی عظیم در اختیار مدارس روس زبان جمهوریها قرار می‌گرفت و دروس دانشگاهی در سراسر شوروی به زبان روسی ارائه می‌شد. دستیابی به موقعیتهای شغلی مستلزم تسلط کامل به زبان روسی بود اما شهروندان روسی روسیه حتی زمانی که به مناسب دولتی در جمهوریهای شوروی به کار گماشته می‌شدند ملزم به یادگیری زبانهای محلی نبودند. در آذربایجان شوروی زبان ترکی آذربایجانی هر دو شکل ادبی و گفتاری خویش

را حفظ کرده بود. عمده نخبگان این جمهوری زبان روسی را به عنوان زبان اولیه خویش پذیرفته بودند در همین حین زبان ترکی آذربایجانی در ایران تنها به یک زبان گفتاری صرف تبدیل شده بود و به خاطر محدودیت انتشار آثار به زبانهای غیرفارسی تنها برخی از آثار آذربایجانی چاپ می‌شد. این آثار توسط آذربایجانیهای تحصیل کرده مطالعه می‌شد که آنها به زبان فارسی مسلط بودند و نیازی به انتشار و مطالعه این گونه آثار به زبان ترکی آذربایجانی نداشتند.

پیوندهای بین آذربایجانیها

پس از جنگ جهانی دوم و علیرغم محدودیتهای اعمال شده در هر دو سوی رود آراز علاقمندی به روابط برون مرزی در بین آذربایجانیها گسترش یافته بود. آثار روشنفکران آذربایجان شوروی نشان می‌داد که موضوع ارتباط بین آذربایجانیهای شمال و جنوب یک علاقمندی دائمی در دوران پس از جنگ جهانی بوده است. این آثار برای خوانندگان جمهوری منتشر می‌شدند و چنین آثاری به ندرت در روسیه منتشر می‌شدند. در برخی از مراحل تاریخی از جمله بین سالهای ۴۶-۱۹۴۱ مسکو آذربایجانیهای شوروی را جهت ارتقای هویت آذربایجانی در بین هم قومیهای خویش در ایران تشویق می‌کرد. شور و شوق ماحصل از این سیاست روسیه، به ارتباط هویتی با آذربایجانیهای ایران حتی پس از آنکه روسیه از این سیاست منصرف شد، نشان می‌دهد که این میل و اشتیاقِ بسیاری از آذربایجانیهای شوروی بوده است.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، آذربایجانیهای شوروی به وطنشان برگشته و به انتشار آثار ادبی در مورد روابط عاطفی‌شان با جنوب و روابط بین آذربایجان شمالی و جنوبی ادامه دادند. از مهم ترین آثار این دوره می‌توان به کتاب «ایکی ساحیل» اثر سلیمان رستم که در سال ۱۹۵۰ منتشر شد، اشاره کرد. این عنوان بیانگر دوکرانه رود آراز است.

میرزا ابراهیم‌اف از افراد پیشرو در مورد مسئله آذربایجان جنوبی بود. وی سالها دبیر اتحادیه نویسندگان جمهوری بود و بسیاری دیگر از نویسندگان آذربایجان شوروی آثار ادبی متعددی را در مورد آذربایجان ایران منتشر کردند که آراز و تبریز درونمایه اصلی این آثار بود.[۸۳] ابراهیم اف به عنوان دبیر اتحادیه نویسندگان جوایز بسیاری را از رهبری سیاسی جمهوری دریافت کرده بود که این امر می‌تواند حمایت آنها با حداقل پذیرش حرکت فعالیتهای وی جهت افزایش تماس بین آذربایجانیها باشد.[۸۴]

در سال ۱۹۵۸ بختیار وهاب‌زاده از شاعران برجسته آذربایجان شعر «گلستان» را درباره عهدنامه گلستان (۱۸۱۳) نوشت. طی این عهدنامه آذربایجان بین ایران و روسیه تقسیم شده بود. این شعر در سال ۱۹۹۰ در روزنامه محلی شهر شکی به چاپ رسید. مضمون شعر تراژدی دو برادری بود که در نتیجه عهدنامه گلستان از یکدیگر جدا شده بودند و این اثر بطور سمبلیک به جدایی دو آذربایجان اشاره داشت. نویسنده در تلاش بود تا بگوید ایران و روسیه حق ندارند سرزمینی را که از آن آنها نیست تقسیم کنند، چرا که این سرزمین صاحب دارد.[۸۵] وهاب‌زاده سردبیر روزنامه‌ای بود که از سوی دولت توقیف شد.[۸۶] علیرغم ممنوعیت رسمی، این شعر به یکی از مشهورترین اشعار در بین آذربایجانیها تبدیل شد و بسیاری آن را حفظ کردند.[۸۷]

بالاش آذر اوغلو [متولد اردبیل]، شاعر اهل آذربایجان جنوبی(ساکن باکو)، در شعرش به همبستگی با هم‌قومیها در ایران و شِکوه از فقدان حقوق قومی آنها اشاره کرده است. خواسته‌های سرزمین مادری داشتن تنها چنین پسری است.

در بین سروده‌هایش این قطعه شعر را می‌توان مشاهده کرد که:

«هیچ مدرسه‌ای برای آموزش زبان ترکی آذربایجانی وجود ندارد.
هیچ الفبایی برای آموزش ABC وجود ندارد،
این ثمره انتقامجویی تهران است.
ایران می‌گوید ما یک ملت هستیم!
با نهادن تیغ بر گردن،
آیا هنوز با زبان خود صحبت می کنی؟
آنها ممنوع کرده‌اند، . . .
چه کسی به این ظلم رسیدگی خواهد کرد.»[۸۸]

مؤسسات فرهنگی دولتی جمهوری‌آذربایجان به طور دائم تصاویر آذربایجان ایران را به عنوان بخشی از آذربایجان چاپ می‌نمودند. در موزه فرش باکو فرشهایی از مناطق مختلف آذربایجان مثل قاراباغ، تبریز و باکو به نمایش گذاشته شده بود، بدون اینکه تبریز را جزئی از ایران معرفی کنند در موزه‌های تاریخ آذربایجان، نقشه‌ای را که شامل مناطق آذربایجان جنوبی بود به نمایش گذاشته شده بود. شخصیتهای تاریخی و فرهنگی آذربایجان ایران به عنوان بخشی از تاریخ آذربایجان ذکر شده بود و بدون اینکه به این مورد اشاره شود این شخصیتها متعلق به کشور دیگری هستند. مطبوعات جمهوری مقالات متعددی در مورد

نویسندگان آذربایجان ایران مثل صمد بهرنگی منتشر می‌کردند و آثار آنها را هم به زبان ترکی آذربایجانی و ترجمه آثار فارسی آن را به زبان ترکی آذربایجانی منتشر می‌کردند. چرا که آثار ترکی آن در ایران اجازه چاپ و انتشار نداشت.[۸۹] دوران بعد از جنگ جهانی دوم بسیاری از آثار دانشگاهی آذربایجان شوروی در مورد آذربایجان ایران منتشر شده بود.[۹۰]

برنامه‌های رادیو باکو ابزار دیگری برای گسترش پیوند بین آذربایجانیهای ایران و شوروی بود. در مصاحبه‌های انجام شده، برخی از مصاحبه‌شوندگان اظهار کرده‌اند که برنامه‌های رادیو باکو طرفداران بسیاری در آذربایجان ایران و به ویژه در منطقه اردبیل داشت. چرا که در این منطقه این برنامه‌ها به سهولت دریافت می‌شد؛ برخی از این افراد اظهار داشتند که آنها به موسیقی آذربایجانی پخش شده از رادیو باکو گوش می‌کنند، برخی دیگر به موسیقی کلاسیک گوش می‌کنند. موسیقی عامل پیوند آذربایجانیهای دو سوی آراز بود. در دهه ۱۹۶۰ ترانه «آیریلیق»[سروده فرهاد اردبیلی و آهنگسازی مرحوم علی سلیمی] با استقبال گسترده آذربایجانیهای هر دو طرف مواجه شد.[۹۱] خواننده‌هایی چون رشید بهبودوف و قوقوش به اجرای این ترانه پرداختند که مورد استقبال عمومی واقع شد. ترانه «آیریلیق» در دهه ۱۹۸۰ نقش سمبلیکی در مورد تمایل باکو برای کسب استقلال داشت. نوارهای موسیقی آذربایجان شوروی به میزان زیادی در آذربایجان ایران به فروش می‌رسید. روشنفکران آذربایجان ایران کتابهای منتشر شده در باکو با الفبای عربی را مطالعه می‌کردند.[۹۲] بسیاری از مصاحبه‌شوندگان اذعان می‌دارند که با وجود محدودیتهای شدید، بسیاری از آذربایجانیها روابط خویش را با خویشاوندان آن سوی آراز حفظ کرده و برخی از آنها به طور غیرقانونی از مرزهای آذربایجان شوروی عبور می‌کردند و بقیه نیز از طریق مسکو راهی باکو می‌شدند.

نتیجه گیری:

هویت آذربایجانی عمدتا از طریق تبعیضها، سرکوبهای فرهنگی و نابرابری اقتصادی اعمال شده از سوی رژیم پهلوی و روسیه تقویت گردیده است. از سال ۱۸۲۸ قانون استعماری روسیه در شمال اعمال گردید؛ در جنوب نیز رژیم پهلوی سیاست تمرکزگرایی را با هدف ایجاد وحدت ملی به مرحله اجرا درآورد اما به نتایج معکوسی دست یافت. هر چه میزان سرکوب و فشار علیه آذربایجانیها از سوی رژیم افزایش می‌یافت آذربایجانیها در پی یافتن هویت اصیل خویش و بیزاری جستن از رژیم پهلوی برمی‌آمدند. تأکید فراوان

صورت گرفته از سوی این رژیم در مورد دولت - ملت ایران بر پایه فرهنگ و زبان قوم فارس منجر به افزایش طرح مسئله هویت ترکهای ایران شد. دوران رژیم پهلوی شعار عظمت ملت ایران به عنوان ملت فارس زبان و همچنین عظمت زبان و ادبیات فارس را سرلوحه خویش قرار داد و فرهنگ اقوام غیرفارس را عقب مانده، غیرمتمدن و اولیه معرفی نمود. بسیاری از غیرفارس زبانان این شعار را به عنوان منشور رژیم دریافتند و به موقعیت فرهنگی قوم خویش واقف شدند. صمد بهرنگی در اثر خود «آقای چوخ بختیار» آذربایجانیهای آسیمیله شده‌ای را که فرهنگ و زبان مادری خویش را فراموش کرده و در تلاش برای آسیمیله شدن در قوم فارس هستند، نکوهش می‌کند.

پذیرش فرهنگ قوم فارس و تلاش در جهت آسیمیله شدن در آن در بین آذربایجانیها به ویژه در تهران، طی اواخر دوران پهلوی شدت گرفت. به طوریکه اثر بهرنگی انعکاس دهنده این گرایش بنیادی بود. همزمان با انقلاب اسلامی درصد قابل توجهی از آذربایجانیهایی که در تهران زندگی می‌کردند خویش را با فرهنگ قوم فارس تطبیق داده بودند. بسیاری از دانشجویان بورسیه ایرانی در خارج اظهار می‌دارند که آذربایجانیها در دوران پهلوی در اجتماع ایران محو شده بودند و نشانه‌های اندکی از ناسیونالیسم آذربایجانی، و همچنین انسجام و هماهنگی کمتری در بین آنها دیده می‌شد.[۹۳] فعالیت ملی آذربایجانی که بدان اشاره شد، به عنوان واقعه‌ای شناخته می‌شود که متعلق به دوران پس از انقلاب اسلامی یا شاید پس از فروپاشی شوروی سابق باشد. در حقیقت این فصل نشان داد که هویت مجزای آذربایجانی یا هویت ترکی به وسیله برخی از آذربایجانیها در زمان رژیم پهلوی ابراز شده است.

محدودیتهای بی حد و حصر، تبعیضها و تحریم علیه ملت آذربایجان در دوران رژیم پهلوی اعمال گردید و افرادی که درگیر فعالیتهای ناسیونالیستی بودند، مورد شکنجه، آزار، اذیت و زندان قرار گرفته و حتی برخی از آنها به قتل رسیدند.[۹۴] اکثر محرومیتها نیز در زمینه فرهنگی شکل گرفته بود.

از نظر اکثر صاحب نظران، هر زمانی که اقتدار دولت مرکزی رو به افول می‌گذاشت، اقلیتهای قومی درصدد احقاق حقوق خویش بر می‌آمدند و حتی در برخی موارد در تلاش برای کسب خودمختاری بودند. این برهه از تاریخ بیانگر این حقیقت است که جنبشهای قومی احتمالا در زمان اقتدار قدرت مرکزی نیز وجود داشته‌اند، اما از ترس اقدامات رژیم از اظهار آن خودداری می‌شده‌است.

اساتید علوم سیاسی اعتقاد دارند که پیشرفت در زیرساختها باید در برگیرنده هویت شهروندان با دولت آنان باشد.[۹۵] مورد آذربایجان نشان می‌دهد که پیشرفتهای رسانه‌های جمعی و زیرساختهای مدرن می‌تواند در جهت تقویت هویتهای متناوب کاربرد داشته باشد. برخی حس می‌کنند که پیشرفتهای مدرن باید متضمن افزایش و گسترش هویت در جوامع همزمان با افزایش تماس آنها با مرکز و ایجاد جوامع خلاق و تسهیل تماس با شهروندان خارج از اجتماع باشد و در درون جامعه استفاده از ابزار ارتباطات جمعی جهت بارورکردن هویت یک ملت می‌باشد مسئله آذربایجان به ویژه در تهران نشان می‌دهد افزایش ارتباط با مرکز از طریق تکنولوژی پیشرفته عمدتا باعث افزایش هویت قومی می‌شود. چنین زیربنای اقتصادی کشور را به دهکده‌ای تبدیل می‌کند و این چنین بی‌نظمی-ها در جنبه‌های سنتی زندگی باعث رنجش می‌شود. توسعه بسیار گسترده زیرساختها و اختصاص بودجه بیشتر به مرکز باعث مطرح شدن مسائلی چون اختصاص منابع، زبان و ایجاد موسسات آموزشی جدید خواهد شد. ارتباط و تعامل مابین آذربایجانیها و فارسها منجر به افزایش شکاف در هویت عمومی ایرانی و تأکید بر تفاوتهای بین دو ملت و مشترکات سهیم با هم‌قومیها می‌شود.

در دوران شوروی هویت ملی آذربایجانی، در آذربایجان از سوی بیشتر آذربایجانیها محافظت گردید و آثار ادبی عمده‌ترین وجه انعکاس‌دهنده هویت ناسیولیستی آذربایجانی بود.

یادداشتها:

۱. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۱۶۳

۲. همچنین نگاه کنید به نامه‌ای از نصرت خاوانی، مجله وارلیق (آوریل، ژوئن ۱۹۹۱)، ص۳

3. Homayoun Katouzian the political economy of modem Iran (London Macmillan, 1981) p.p.135, 155

۴. در زمان گذشته ایران به چهار ایالت بزرگ (آذربایجان، خراسان، فارس و کرمان) تقسیم شده بود. هر یک از ایالتها از دولت محلی و چندین بخش کوچکتر (ولایت) تشکیل شده بود. در زمان رژیم پهلوی ایالت آذربایجان به دو استان آذربایجان شرقی به مرکزیت تبریز و آذربایجان غربی به مرکزیت ارومیه تقسیم شد و ارومیه سابقاً به احترام رضاشاه، رضاییه نامیده می‌شد. مهاباد (سویوق بولاق) و سردشت بخشی از آذربایجان شرقی بود. ببینید اتابکی، آذربایجان، قومیت و خودمختاری در ایران قرن بیستم، ص۵۹

5. Shokat Tagieva in interview in "istoriia odoni granitsy," bakinskii rabochii, march 24, 1990, p. 3.

۶. کسروی، العرفان، صص ۱۲۳-۱۲۱

۷. آبراهامیان از کسروی به عنوان ناسیونالیست تمامیت‌خواه ایران یاد می‌کند. ببینید:

Abrahaman, "Kasravi: the Integrative Nationahst of Iran p.p. 97–131

۸. احمد کسروی، "زبانهای مورد علاقه،" پرچم فرهنگی، (۲۲ آوریل ۱۹۴۴)، به نقل از ibid., p.115

۹.کسروی، العرفان

10. W. Stele the intellectual development of Ahmad Kasravi (unpublished Ph.D. dissertation princton, 1996) quoted by Abrahamian "Kasravi: the Integrative Nationalist of Iran" p. 129.

بررسی اسناد جدید نشان می‌دهد که کسروی پذیرفته بود که زبان فارسی زبان اولیه وی نبوده است. ببینید کسروی، العرفان

۱۱. ۵۳ نفر به گروه ۵۳ نفری اشاره دارد که در سال ۱۹۳۷ به خاطر فعالیتهای مارکسیستی دستگیر شدند. اکثر این افراد فارس بودند و این گروه گروه قومی نبود. این افراد هسته حزب توده را تشکیل دادند.

12. Abrahamian, "Communism and Communlism in iran," p.305.

لجاجت وی بسیار خنده دار بود: مالکی فارسی را با لهجه غلیظ ترکی آذربایجانی صحبت می‌کرد.

13. ibid., p.302

14. ibid., p. 303

۱۵. شبستری، انتشار محله آذربایجان را به عنوان ارگان فرقه ادامه داد و انجمن آذربایجان را با هدف حفاظت از زبان ترکی آذربایجانی تأسیس کرد.

16. Ivar Spector, the Soviet Union and the Muslim World 1917-1958 (Seattle: Unirersity of Washington press, 1956) p.197

17. See for instance, Rohert Rossow the Batlle of Azerbaijan, 1946," The Middle East journal, Vol. 10 (winter 1956) p.p. 17-32 and Richard W.Cottam: Nationalism in Iran: Updated Through 1978 (Pittsburg, University of Pittsburg Press, 1979). p. 118

۱۸. بسیاری از بازرگانان طبقه متوسط در این دوران راهی تهران شدند چرا که عمده مبادلات تجاری آنها با تهران بود.

۱۹. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۳۹۹

20. ibid., p.217.

۲۱. کنگره ملی آذربایجان، اعلامیه استقلال ملی، مجله آذربایجان، سال ۲۶، (نوامبر ۱۹۴۵) به نقل از آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، صص ۴۰۱-۴۰۰

22. Shahrzad Mojab and Amir Hassanpour, "The Politics of Nationality and Ethnic Diversity," in Saeed Rahnema and Sorab Bahdad, Iran after the Revelotion: Crises of an Islamic State (London: I.B. Tauris, 1996), p. 232.

23. Javad Heyat, "Regression of Azeri Language and Litrature under the Oppressive Period of Pahlavi and its Renassance after the Islamic Revolution," First International Conference of Turkic Studies (Bloomington, Ind.: May 19-22, 1983), p. 11.

۲۴. اتابکی، "آذربایجان: قومیت و خودمختاری در ایران قرن بیستم"، ص۱۶۷

۲۵. هیئت، پسرفت زبان و ادبیات آذری، ص۱۲

۲۶. مجله آذربایجان، سال۵، شماره ۹ (۱۹۴۵)، به نقل از سویتوچوسکی.

Russia and Azerbaijan: A Boderland in Transition, p.143

27. Ghods, *Acomparative Historical Study*, p. 563

28. Jody Ememi-Yeganeh, "Iran vs. Azerbaijan (1945-46: Divorce, Separation or Reconciliation?)" Central Asian Survey, Vol. 3, No. 2 (1984), p.15.

۲۹. توافق‌نامه دولت مرکزی ایران و نمایندگان دولت ایالتی آذربایجان (۱۳ ژوئن ۱۹۴۶)، F.O. 371/52 ، دفتر تبریز، ژوئن ۱۹۴۶، به نقل از اتابکی، "آذربایجان: قومیت و خود مختاری در ایران قرن بیستم"، پیوست.

۳۰. امیرعلی لاهرودی، رهبر حزب دموکرات آذربایجان (وی جانشین پیشه‌وری بود و در سال ۱۹۴۶ به باکو مهاجرت کرد). وی شاهد حوادث ۲۱ آذر ۱۳۲۵ تبریز و حمله ارتش شاهنشاهی به این منطقه بوده است. در حمله ارتش شاهنشاهی به آذربایجان ۳۰۰۰۰ نفر کشته، ۳۰۰۰۰۰ نفر آواره و ۱۰۰۰۰ نفر به آذربایجان شوروی مهاجرت کردند. روزنامه زرکالو ۲ دسامبر ۱۹۹۵، ص۸ بیش از هزار نفر از دست اندرکاران دولت ایالتی آذربایجان در جریان حمله ارتش شاهنشاهی کشته شدند در حالی که دولت ایران این آمار را ۸۰۰ نفر اعلام کرده است.

بینید، اتابکی، "آذربایجان: قومیت و خومختاری در ایران قرن بیستم"، ص۲۲۰

۳۱. مصدق اصالتی قاجار داشت و مدتی استاندار آذربایجان بود و قادر به صحبت به زبان ترکی آذربایجانی بود.

۳۲. سید حسن قریشیان از مقامات عالی‌رتبه حکومت پیشه‌وری بود ببینید:

Berengian, *Azeri and Persian Literary Works in Twentieth-Centry Iraniain Azerbaijan*, p. 189.

۳۳. محمد حسین شهریار «حیدر بابایا سلام» (۱۹۴۵) در یالان دونیا، وی در سال ۱۹۰۶ در تبریز به دنیا آمد

(Baku: Azärbaijan ensiklopodiyasi, 1993)

۳۴. برای مطالعه آثار صمد بهرنگی بینید:

"Twenty–Four Restless Hours" and "The Bald Pigeon–Keeper", The Black Fish and Other Modern Persion Storieis (Washington D.C: There Continents Press, 1987).

۳۵. صمد بهرنگی: آقای چوخ بختیار، شعر منتشر نشده.

۳۶. به نقل از

Brad Hanson, "The 'Westoxication' of Iran: Depictions and Reactions of Behrngi, Al-e Ahmad, and Shari'ati, "International Journal of Middle East Studies, Vol. 15 No. 1 (February, 1983), p. 5.

37. Jalal Al-e Ahmad, "Samad and the Folk Legend," in Michael C. Hillmann, ed., Iranran Society: An Anthology of Writings by Jalal Al-e Ahmad (Lexington, ky.: Mazda Press, 1982), p. 138.

۳۸. یکی از این مجموعه‌های فولکوریک «افسانه های آذربایجان» است که به زبان فارسی ترجمه شده است. جلد ۱ (تبریز) ۱۹۶۵، جلد۲ (تهران، ۱۹۶۸) که با همکاری بهروز دهقانی نوشته شد. دهقانی در زندان ساواک زیر شکنجه به قتل رسید.

۳۹. آل احمد، *صمد و افسانه محلی*، ص۱۳۸

40. Ibid., pp. 141–142

۴۱. برای مثال، پانی نمایشنامه؛ از انقلاب مشروطه، تهران، سازمان اشرافی، ۱۳۴۵.

42. See Samad Behrangi, "A Look at Today's Litrature: A Study of (Gholam Hossein Sa'edi's) the Mourners of Bayal," in Thomas M. Ricks, Ed., *Critical Perspectives on Modern Persian Literature* (Washing D.C.: There Continents Press, 1948), p. 351.

۴۳. براساس مصاحبه با دوستان نزدیک غلامحسین ساعدی

۴۴. از بین آثار براهنی در ارتباط با مسئله قومیتها در ایران که در زمان پهلوی منتشر شد می‌توان به کتاب «تاریخ مردانه» نوشته شده در سال ۱۹۹۹ و منتشر شده در سال ۱۹۷۲ اشاره کرد. شعرش با عنوان «جنگل و شهر (۱۹۶۳) و کتاب: فرهنگ سرکوب و سرکوب فرهنگی (۱۹۷۳)، طلا در مس (تهران: انتشارات زمان ۱۹۶۸)

45. Reza Barahani, "The Crouned Cannibals: Writings on Repression in Iran", (New York: Vintage Books, 1977), p. 88.

۴۶. اشاره وی در اینجا به زبان فارسی است.

۴۷. براهنی، تاجداران آدمخوار، ص۱۱۳

48. Nasib Nasibzade "A. R. Nabdel i A. Tabrizli: Dva uklona v ideologlii Natsional'no-osvoboditel'nogo dvizheniia Azerbaidzhantsev v Irane," AVAz.SSR Izvestiia Serria istoriia filosofii, No. 2 (1988), p. 60.

۴۹. علیرضا نابدل، آذربایجان و مسئله ملی، ص۴ به نقل از Ibid. p. 61

۵۰. علیرضا نابدل، آذربایجان و مسئله ملی، به نقل از

Ghods, *A Comparative Historical Study*, p. 688.

۵۱. آثار وی عبارتند از: شاه اسماعیل، وورغون آذربایجان، بابک و آتروپات. نگاه کنید به

Berengian, *Azeri and Persian Literary Works in Twentieth-Century Iranian Azerbaijan*, P. 195

۵۲. تبریزلی به نقل از نصیب‌زاده:

"A. R. Nabdel i A. Tabrizli: Dva uklona v ideologii natsional'no osvoboditel'nogo dvizheniia Azerbaidzhantsev v Irane," p. 63.

53. Ibid.

۵۴. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۴۲۸

۵۵. در بین سالهای ۱۹۷۱-۱۹۷۶، ۶۰۱۲۰۰ نفر بالای ۵ سال از آذربایجان شرقی به تهران مهاجرت کرده‌اند. در همان زمان ۱۱۳۶۰۰ نفر نیز از آذربایجان غربی به تهران مهاجرت کرده‌اند. آمار تقریبی تعداد آذربایجانی‌های تهران عددی بین ۱/۵ تا ۲ میلیون نفر بود. ببینید:

Plan Organization, Statistical Center: *Census of Population of Hausing*, Teheran Sharestan (Tehran Plan Organization, 1979), quoted in Akbar Aghajanian, "Ethnic Inequality in Iran:

An Overview," *International Journal of Middle East Studies*, Vol. 5. (1983), p. 223, and Swietochowski, *Russia and Azerbaijan: A Borderland in Transition*, p. 178.
56. Farhad Kazemi, *Poverty and Revolution in Iran: The Migrant Poor, Urban Marginality and Politics* (New York: New York University Press, 1980) p. 30.
57. Ibid., p. 56
58. Sabri Tabrizi, Iran: *A Child's Story, A Man's Experience*, p. 243.
59. Aghajanian: *Ethnic Ineguality in Iran*, p. 222.
60. Ibid., p. 221.

۶۱. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۴۴۹

62. Aghajanian: *Ethnic Ineguality in Iran*, pp. 216-217.
63. Ibid., p. 221. See also Nasib Nasibzade, "K ekonomickeskoi politike shakhskogo pravitel'stva v Iranskom Azerbaizhane v 60-70-kh godakh," Problemy ekonomicheskogo razvitiia stran Azii Severnoi Afriki (Moscow: Nauka, 1983).
۶۴. Abrahamian, *Iran Between Two Revelutions*, p. 449.
65. Ibid., p. 489.
66. Ibid., p. 504.

۶۷. برای درک بهتر سیاستهای ناسیونالیستی شوروی مراجعه کنید به:

Ronald Grigor Suny, *The Revenge of the Past: Nationalism, Revolution and the Collapse of the Soviet Union* (Stanford, Calif.: Stanford University Press, 1993).

۶۸. مسکو در سال ۱۹۴۰ الفبای کریل را به آذربایجان تحمیل کرد. برخی از نویسندگان ادعا می‌کنند که تصمیم آتاتورک مبنی بر انتخاب الفبای لاتین برای جمهوری ترکیه از آذربایجان نشأت گرفته است. ببینید:

Hugh Seton–Watson, *Nations and States*, pp. 258-259.

فعالین آذربایجانی که پس از سقوط جمهوری دموکراتیک آذربایجان در سال ۱۹۲۰ این جمهوری را ترک کرده و در ترکیه ساکن شدند، با تشکیل لابی درصدد تغییر الفبای ترکیه به الفبای لاتین بودند. ببینید:

Swietoshowski, *Russian and Azerbaijan: A Borderland in Transition*, p. 114.
69. Ghods, *A Comparative Historical Study*, p. 479.

۷۰. به عنوان مثال، آذربایجانیهای شوروی به ندرت با غیرآذربایجانیها ازدواج می‌کردند و کمترین میزان مهاجرت نیز از این جمهوری بود. ببینید:

S. Enders Wimbush, "Divided Azerbaijan: Nation Building, Assimilation, and Mobilization Between Three States," in Winiam O.McCagg, Jr., and Brian D. Silver, eds., *Soviet Asian Ethnic Frontiers* (New York: Pergamon Press, 1979) p. 71.
71. Alstadt, *The Azerbaijani Turks*, p. 165.
72. Yaroslav Bilinsky, "The Soviet Education Laws of 1958-59 and Soviet Nationalites Policy," Soviet Stadies Vol. 14, No. 2 (October 1962), pp. 138-157.

۷۳–حسین جاوید در قرارگاه کار اجباری سیبری در زمان استالین کشته شد. وی به اتهام پان ترکیسم و «ناسیونالیست بورژوازی» متهم شده بود.

74- See, for instance, Muzäffär Shukur ed. *Äshik Shämshir* (Baku, Azerbaijan State Publishers, 1973); Ashik Adäbiyyati," *Azärbaijan*, Vol. 12 (1964), pp. 72-74; and "Ashik Aläsqärin Anadan Olmasinin 150 Illiyi," *Azärbayjan*, Vol. 5 (1972), pp. 16-34.

۷۵. وی از کلمه ترکی «یورد» به جای کلمه عربی «وطن» استفاده کرده است.

Samad Vurgun 1906-1959*: Bibliogoafia* (Baku: Azerbaijan SSR Academy of Sciences Publishing, 1956); p. 11.

۷۶. احتمالاً اشاره به جدایی بین آذربایجان شمالی و جنوبی داشته است.

77. Bakhtiyar Vahabzade, "Latin" (1967) as published in Hadi Sultan–Qurraie, ed., *Selected Works of Bakhtiyar Vahabzade* (Bloomington: Indiana University Turkish Studies Publications, 1998) pp. 52-53.
78. "O proekte Konstitutsii (Osnovnogo zakona) Azerbaidzhanskoi Sovetskoi Sotsialisticheskoi Respublika i iltogakh ego vsenarodnogo obsuzhdeniia," Bakinskii rabochii, April 21, 1978, pp. 2-4.

۷۹. جواد هیئت مدعی است که کتابخانه آخوندزاده در باکو که پیش از ۵۰۰۰۰ کتاب در آن منتشر شد بین سالهای ۱۹۸۰–۱۹۳۰ وجود داشته است. در همان زمان کمتر از ۵۰ عنوان کتاب به زبان ترکی آذربایجانی در دوران پهلوی چاپ شده بود. ببینید

Heyat, "Regression of Azeri Turkish Language and Litrature," p. 10.
80. Rogers Brubaker, Nationalism Reframed: *Nationhood and the National Question in the New Europe* (Combridge: Combridge University Press, 1996), p. 29.
81. Yuri Slezkine, "The USSR as a Communal Apartment, or How a Socialist State Promoted Ethnic Particularism," in Geoff Eley and Ronald G. Suny, ads., *Becoming National* (New York: Oxford University Press, 1996), p. 228.
82. Fred Halliday, *Iran: Dictatorship and Development,* 2d. ed. (London: Penguin Books, 1979), P. 216.
83. See for example, Mirza Ibrahimov, *Qüläbätin* in *Azärbayjan*, Vol. 10 (1965). Famil Mehdi, "Täbriz khalisi", and "Män Kichik Deyiläm," *Azärbayjan* Vol. 5 (1978), pp. 128-129, 134-136.

۸۴. در کتاب

Azerbaijan Poetry: Classic, Modern and Traditional (Mosscow: Progress Publishers, 1969)

میرزا ابراهیم‌اف شهرهای آذربایجان شمالی و جنوبی را به عنوان یک واحد کل بحث می‌کند. برای مثال شهرهایی چون گنجه، تبریز، اردبیل، باکو، شاماخی، نخجوان، زنجان، اورمیه، شوشا و شهرهای قدیمی دیگر به عنوان ادبیات قرون وسطی در خاک آذربایجان واقع شده و این شهرها حاصل فرهنگ آذربایجان بوده است که شاعران، موزیسین‌ها، هنرمندان، معماران و مجسمه سازان زیادی را پرورش داده است.

85. Bakhtiyar Vahadzade, "Gülüstan," quoted in Hadi Sultan–Qurraie, "Introduction," in *Selected Works of Bakhtiyar Vahabzade* (Bloomington, ind.: Indiana Unirersity Turkish Studies Publicatios, 1998), p. 16.

۸۶ مجموعه شعر *گلستان* در سپتامبر ۱۹۸۸ در مجله *گنجلیک* تجدید چاپ شد.

87. Mirza Michaeli, "Azerbaijan Notebook," *Report on the USSR* (RFE/RL) 155/1989 (March 15, 1989) p. 29.

85. Quoted in Ibrahimov, ed., *Azerbaijanian Poetry: Classic, Modern and Traditional*, p. 411.

89. Sämäd Behrängi, "Mähäbbät Naghili," in *Azärbayjan,* Vol. 6 (1976), pp. 190-202; Ilqar Gasimov, "Abadi Mubarizädä," *Adäbiyyat vä Injesänät*, December 9, 1978, p. 6.

90. For examples, see *vostokovednyetsentry v SSSR*, Vol. I (Azerbaijan, Armenia, Georgia, Ukraine) (Mosscow: Glavnoe izdatel'stvo vostochnoi literatury, 1988), pp. 40-41.

۹۱. علی سلیمی، موسیقیدان آذربایجانی، در باکو متولد شد و در ایران زندگی کرد. خانواده‌اش در سال ۱۹۳۸ به ایران مهاجرت کردند.

۹۲. براساس مصاحبه با شهروندان آذربایجانی ارومیه

۹۳. برای مثال، کاتم، ناسیونالیسم در ایران، صص ۱۳۳-۱۱۸.

۹۴. بسیاری از آذربایجانیها معتقدند که صمد بهرنگی به مرگ طبیعی نمرده بلکه به وسیله رژیم طاغوت به قتل رسیده است.

95. Karl Deutsch, *Nationalism and Social Communication* (Cambridge, Mass: MIT Press 1953); Ernest Gellner, *Nations and Nationalism* (Oxford: Basil Blackwell, 1983).

فصل سوم

انقلاب اسلامی و آذربایجانیها

انقلاب اسلامی یا همان سرنگونی شاه در سال ۱۹۷۹ با ائتلاف گسترده نیروهای مختلف با جهت‌گیریهای ایدئولوژیکی خاص و اهداف گوناگون صورت پذیرفت. این نیروها به نسبت سهم خود در مخالفت با سلطنت در ایران گرد هم آمده بودند. در این میان تنها برخی نیروها خواستار برقراری انقلاب اسلامی بودند و تعدادی از نیروهای اسلامگرا تصور می‌کردند که عنصر اسلام خواهد توانست دیگر نیروهای سیاسی را حذف کرده و چیره شود. اقلیتهای قومی در دوران انقلاب و سقوط شاه نقش بارزی ایفا کردند. بسیاری از آنان انتظار داشتند که برقراری دموکراسی در ایران آزادی بیشتری را برای اقلیتهای قومی به دنبال داشته باشد. تبریز که پرجمعیت‌ترین شهر آذربایجانی در ایران بود، به یکی از مهمترین مراکز فعالیتهای انقلابی که موجب تسریع سقوط رژیم پهلوی گردید، تبدیل شده بود. اعضای گروههای قومی از ضعف کنترل رژیم بر فعالیت‌هایشان برای بیان هویت قومی خویش استفاده کرده و مطالباتشان را خواستار شدند. در این دوره نشریات زیادی به زبان اقلیتهای قومی یعنی ترکی آذربایجانی، کردی و ارمنی منتشر شدند.[1] یک روز پس از فرار شاه فعالین آذربایجانی انتشار «اولدوز»، اولین روزنامه به زبان ترکی آذربایجانی را شروع کردند.[2] نویسندگان آن روزنامه ضمن تأکید بر حق استفاده از زبان ترکی آذربایجانی، خواستار احقاق حقوق قومی خود شدند.[3] سیاست رژیم جمهوری اسلامی در قبال این نشریه در اولین سال انتشار با تساهل و تسامح همراه بود. اما با استحکام موقعیت رژیم بسیاری از نشریات غیرفارسی توقیف شدند و شرایط برای انتشار کتاب و نشریات به زبانهای قومی بسیار دشوار شد. در فوریه ۱۹۷۹ (بهمن ۱۳۵۸) حکومت مرکزی تثبیت شد و در بهار همان سال حکومت با مطالبات همه گروههای قومی ایرانی مواجه شد. حکومت در طول سال ۱۹۷۹(۱۳۵۸ش) به عملیات نظامی بر علیه کردها اقدام کرد تا بتواند نظم را در مناطق کردنشین برقرار نماید و در آوریل سال ۱۹۸۰

(فروردین ۱۳۶۰) دومین عملیات نظامی علیه کردها صورت گرفت. فعالین آذربایجانی در دسامبر ۱۹۷۹ (آذر ۱۳۵۸) بر ضد حکومت شورش کردند و برای مدت بیش از یک ماه کنترل تبریز را به دست گرفتند. درکشمکش بین حکومت مرکزی و آیت ا...کاظم شریعتمداری، آذربایجانی‌ها به طور گسترده از شریعتمداری پیروی کردند. بسیاری از استانها که شامل اقلیتهای قومی بودند، برخی تلاشهای اولیه حکومت برای مشروعیت بخشیدن به قوانین و حکومت نظیر رفراندوم استقرار جمهوری اسلامی در آوریل ۱۹۷۹، رفراندوم اعطای فرماندهی کل قوا به شخص اول کشور را دسامبر۱۹۷۹ (فروردین ۶۰) و نخستین انتخابات ریاست جمهوری و مجلس در ۱۹۸۰ را بایکوت کردند.[۴] وقایع اتفاق افتاده در روزهای اولیه انقلاب منجر به تضعیف قابل توجه حکومت مرکزی شد و همچون دیگر دوره‌های تاریخی ایران، گروههای مختلف قومی با استفاده از ضعف کنترل حکومت مرکزی، ضمن ابراز هویت قومی خویش، مطالباتشان را درخواست کردند. برخی از آثار منتشرشده، نقش و اهداف اقلیتهای قومی را در عصر انقلاب مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند. در برخی از این آثار فعالیتهای کردها، اعراب و حتی ترکمنها مورد بررسی قرارگرفتند. اما در این میان آذربایجانیها بسیار کمتر مورد توجه بوده‌اند.[۵]

اقلیتهای قومی به سه دلیل نقش مهمی در انقلاب اسلامی ایفا نمودند:

اول اینکه؛ این اقلیتها از طریق ایجاد یک شبکه گسترده درسرتاسر ایران با هم در ارتباط بودند و به واسطه وجود این شبکه تحرکات ضد حکومتی انقلاب تسهیل می‌شد.

دوم اینکه؛گروههای قومی به خاطر سرکوب فرهنگی و تبعیضهای رژیم پهلوی نارضایتی های متعددی علیه این رژیم داشتند.

سوم اینکه؛ بستگان و آشنایان بسیاری از خانواده‌های آذربایجانی و کُرد توسط رژیم پهلوی کشته شده بودند و یا پس از سقوط حکومتهای ایالتی در سال‌های ۱۹۴۶ توسط رژیم پهلوی از ایران تبعید شده بودند.

در روزهای اول انقلاب، مطالبات سیاسی- فرهنگی اولیه بسیاری از آذربایجانیها در چهارچوب ایران خلاصه می‌شد. اما پس از مدتی ناامیدی از نتایج انقلاب، شکل‌گیری هویت و فعالیتهای قومی آذربایجانیها را تقویت کرد. به عنوان نمونه، عدم توفیق انقلاب در برقراری دموکراسی، برخی از آذربایجانیها را که عمدتا خود را ایرانی می‌دانستند، مجذوب گرایشهای قومی کرد. بسیاری از آذربایجانیهای ایران، حتی آنهایی که با تمایلات ناسیونالیسم آذربایجانی در زمان انقلاب به فعالیت در تحرکات سیاسی ایران گرایش نشان می‌دادند، می‌پنداشتند که دموکراسی حاصل از انقلاب به محدودیتهای آنان در حوزه زبان و فرهنگ خاتمه می‌دهد. طرد آیت‌ا...شریعتمداری از سوی حکومت جدید و نهایتا خلع لباس و سرشکستگی ناشی از آن در فاصله‌گیری بسیاری از آذربایجانیها که سابقا حامی انقلاب اسلامی بودند، مؤثر واقع گشت. دوران انقلاب فرصت مهمی را برای درک هویت آذربایجانی و دیگر اقلیتهای قومی فراهم کرد. پس از سقوط رژیم پهلوی بسیاری از محدودیتهای انتشار نشریات به زبانهای قومی به طور محدود برچیده شد. علاوه بر این

انقلاب، ایرانیان را به این باور و اعتقاد رسانید که آزادی فردی و جمعی مورد احترام می‌باشد. تعدادی اثر در مورد نقش اقلیت‌ها در جامعه ایران به زبان‌های قومی منتشر شد که این مدت کوتاه فرصتی برای دستیابی ایده‌ها و باورهای آذربایجانی‌های ایران محسوب می‌شد.

این فصل به بررسی هویت جمعی آذربایجانیهای ایران در طول انقلاب اسلامی تأکید دارد. این فصل با بررسی رویدادهایی که درآغاز سال۱۹۷۷ موجب تسریع فعالیتهای انقلابی شد، شروع شده و تا سال۱۹۸۳ که رژیم مستحکم شد و بسیاری از سازمانها و نشریات سیاسی قومی را به طور کامل سرکوب کرد، ادامه می‌یابد. تأثیر انقلاب در هویت آذربایجانیهای شوروی نیز به طور خلاصه مورد تحلیل قرار گرفته است.

تبریز انقلابی

یکی از عوامل حمایت گسترده اولیه آذربایجانیها از انقلاب اسلامی مهاجرت وسیع آنها از روستاها و شهرهای آذربایجان به تهران در سال‌های ۱۹۶۰- ۱۹۷۰ بود. در زمان رژیم پهلوی بیشترین درصد مهاجرت به شهرهای مرکزی و تهران از استان‌های آذربایجان بود. این مهاجرت منجر به افزایش رشد جمعیت، کمبود مشاغل جدید و ایجاد مشاغل کاذب گردید[۶]. بسیاری از مهاجران علیرغم اینکه در شرایط دشواری در شهرهای آلونکی مجاور تهران و تبریز زندگی می‌کردند، محدودیتهای زندگی در روستاهای سنتی خود را کمتر احساس می‌کردند. کودکانی که در آلونک‌ها متولد می‌شدند، غالبا با رسوم و سنت‌های خانوادگی والدین خود بیگانه بودند. تحت چنین شرایطی مهاجران به فعالیتهای انقلابی روی آوردند. علاوه بر این بسیاری از آذربایجانی‌های ایران برای اولین بار در کشوری که فرهنگ و زبان قوم فارس درآن مسلط بود. در برخورد با فارسها و در پی تحقیرهای فراوان، خود را شهروند درجه دوم احساس می‌کردند. این برخوردها توسط عمال رژیم پهلوی که از بیگانگی آذربایجانیها نسبت به خویش سوء استفاده می‌نمودند، انجام می‌شد. تبعیض اقتصادی رژیم پهلوی نسبت به اقوام[۷] به ویژه نسبت به آذربایجانیها مانند سرکوب فرهنگ اقوام، حمایت از انقلاب را در میان آذربایجانیها تسریع کرد. هرچند آذربایجانیها بخش بزرگی از فعالان انقلابی را تشکیل می‌دادند و تبریز مرکز تظاهرات ضد شاه شده بود، اما آذربایجانیها را می‌توان در هسته‌های مختلف رژیم پهلوی دید. اواخر سال ۱۹۷۷ فعالیتهای ضد شاه به طور جسورانه و علنی گسترش یافت. در منطقه آذربایجان، تبریز و به ویژه دانشگاه تبریز مرکز فعالیتهای ضدشاهنشاهی بود. شدت فعالیتها در منطقه آذربایجان نشان می‌داد ساکنان این منطقه به طرز ویژه‌ای مخالف رژیم پهلوی هستند. بسیاری از آذربایجانیهایی که در تظاهرات مشارکت داشتند، خواستار احقاق حقوق قومی و زبان

مادری خویش بودند. در ۲۸ نوامبر۱۹۷۷(۷آذر۵۶)، تظاهرکنندگان تبریزی ضمن بیان مطالبات خویش علیه رژیم طاغوت شعار سردادند.[۸] بسیاری از بازاریان تبریز حامی تظاهرکنندگان بودند.[۹] پس از آن در ۳ دسامبر ۱۹۷۷ (۱۲آذر۵۶) گروهی از معلمان و کادر آموزشی مقابل ساختمان اداره کل آموزش و پرورش تبریز تجمع کرده و خواستار آزادی نویسندگان زندانی و تأسیس اتحادیه‌های صنفی برای دفاع از حقوق معلمان شدند. در این زمان دانشگاه تبریز به مرکز فعالیت‌های جسورانه علیه رژیم تبدیل شده بود. اوایل دسامبر ۱۹۷۸ دانشجویان موجی از اعتراضات را علیه رژیم پهلوی سازماندهی کردند. در ۵ دسامبر(آذر۵۶) دانشجویان با تجمع در برابر سردر دانشگاه به زبان ترکی آذربایجانی شعار دادند و فریاد زدند که «ما دموکراسی می خواهیم» و «ما آزادی می خواهیم.»[۱۰] دانشجویان یکی از مهمترین تظاهرات خود را در ۱۲ دسامبر(۲۱آذر) به نمایش گذاشتند. این تاریخ برای آذربایجانیها معنایی خاص دارد چرا که یادآور روز تشکیل و سقوط حکومت ملی آذربایجان در سالهای ۴۶-۱۹۴۵ می‌باشد.[۱۱] پس از دو ساعت برگزاری مسالمت‌آمیز، تظاهرات با حمله وحشیانه ارتش و نیروهای نظامی روبرو شد. روز بعد تظاهرات به طور کلی توسط نیروهای نظامی سرکوب شد. دانشجویان خشمگین با ترک دانشگاه و با شکستن شیشه اتومبیل‌های نزدیک نگهبانی دانشگاه در خیابان اصلی شهر تبریز تجمع کردند و شعارهای ضددولتی سردادند. هرچند که اهداف بسیاری از این شعارها در حمایت از مطابات مردم ایران بود. اما انتخاب این روز برای برگزاری تظاهرات نشان‌دهنده هوشیاری آذربایجانیها و آگاهی آنها نسبت به تاریخ وگذشته خویش بود.[۱۲] رژیم به خاطر حساسیت به هرگونه فعالیت سیاسی قومی طی گزارشی در روزنامه اطلاعات، تاریخ برگزاری این تظاهرات را ۱۹ دسامبر (۲۸ آذر) اعلام کرد. تظاهرات ضدرژیم در منطقه آذربایجان محدود به تبریز نبود. در فوریه ۱۹۷۸ (اسفند ۱۳۵۶) دانشجویان دانشگاه ارومیه چندین تظاهرات را علیه رژیم برگزار کردند.[۱۳] درسال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۷۹ آشیق‌های آذربایجانی با حضور در اتوبوسها با اشعار خویش انقلاب را ترویج می‌کردند. در ۱۸ فوریه ۱۹۷۸ (۲۱ اسفند ۱۳۵۶) فعالیت‌های ضدرژیم در تبریز وارد مرحله جدیدی شد. در اعتراض به کشتار نزدیک به ۱۶۲ نفر از تظاهرکنندگان قُمی در ۹ ژانویه (۱۶ دی) و در پاسخ به درخواست آیت‌ا...شریعتمداری[۱۴] مبنی بر اعتصاب مردم در چهلمین روز کشتار قربانیان قم، تظاهرات عظیمی در تبریز برگزار شد، هرچند در سراسر کشور نیز تظاهراتی برپا گردید. اما با توجه به حضور پرشور مردم تبریز، تظاهرات این شهر به خشونت کشیده شد. حوادث شهر تبریز باعث تشدید ناآرامی در سراسر ایران شد. به دنبال خودداری

نیروهـای نظـامی تبریـز از گـشودن آتـش بـه روی تظاهرکننـدگان، رژیـم بـرای کـشتار تظاهرکنندگان نیروهایی از خارج آذربایجان به تبریز ارسال کرد.[۱۵] این امر بی‌اعتمادی شاه نسبت به نیروهای محلی که عمدتا آذربایجانی بودند را نشان می‌داد. پس از بروز ناآرامی‌ها در تبریز، افسران محلی که از صدور دستور برای گشودن آتش به روی تظاهرکنندگان سر باز زده بودند، از منطقه آذربایجان منتقل شدند. در بین مسئولین محلی ساواک نیز به همـان دلیل تصفیه انجام گرفت.[۱۶] به زودی تظاهرات تبریز به شـورش و نـاآرامی تبـدیل شـد. بـه دلیل اعتصابات کارگران کارخانجات، معلمان و بازاریان، شهر تبریز فلج شـد. در پـی قتـل یکی از تظاهرکننـدگان، مـردم بـه ادارات دولتـی حملـه کردنـد. مـردم از نـواحی مختلـف آذربایجان در تظاهرات تبریز شرکت کردند و برای اولین بار فریاد «مرگ بر شاه» به گوش رسید. شعارهای تظـاهرات بازتـاب اهـداف و گونـه‌هـای مختلـف هویتهـای رایـج در بـین آذربایجانیهای آن دوره بود. از یک سو مردم طی تظاهرات به ندای رهبـران مـذهبی پاسـخ می‌دادند و شعارهای اسلامی سرمی‌دادند و از سوی دیگـر در شـعارها، فریـاد دموکراسـی-خواهی سر می‌دادند. در این بین سازمان‌های چپ نظیر مجاهدین خلق نیز نقش فعـالی ایفـا کردنـد. سـردادن شـعار بـه زبـان ترکـی آذربایجـانی بیـانگر اهـداف فرهنگـی و اهمیـت و مرکزیت زبان ترکی آذربایجانی برای مردم بود.[۱۷] رژیم ناآرامی‌های تبریز را با سرکوب و بازداشت گسترده تظاهرکنندگان پاسخ داد. نیروهای امنیتی توانـستند در طـی دو شـبانه‌روز ناآرامی‌ها را سرکوب کنند و طی ایـن سـرکوب صـدها نفـر کـشته و زخمـی شـدند، شـاه تجزیه‌طلبی قومی را عامل این تظاهرات معرفی کرد وگفت:

«در برخی مناطق جغرافیایی، گزینه‌ای جز شوونیسم وجود ندارد. ایران نیـز یکـی از ایـن مناطق می‌باشد. در غیر این صورت نامی از ایران نمی‌ماند. تـو و ایـران از صـفحه روزگـار محو می‌شوی و نامت نه به عنوان ایرانی و نه به عنوان ایرانیت باقی نمی‌ماند.»[۱۸]

به دنبال تظاهرات تبریز، تمام ایران ۴۰ روز شاهد حـوادث مـشابه بـود. چـرا کـه یـادآور قتل‌عام تبریز بود. به دنبال ناآرامی‌های تبریز فعالیت‌های ضدشـاه در کـل ایـران رواج پیـدا کـرد. قیـام تبریـز، تـسلط وکنتـرل رژیـم پهلـوی را درهـم شکـست. در تهـران بازاریهـای آذربایجانی نقش بسیار مهمی در برپایی تظاهرات علیه کشتار قم ایفا نمودند.[۱۹] آذربایجانیها طـی اعلامیـه‌ای حمایـت خـویش را از تظـاهرات اعـلام نمودنـد کـه بـا مواضـع آیـت‌ا... خوانساری، بالاترین رهبر مذهبی تهران در تقابل بود. وی مخالف چنین اقدامی بود، با ایـن حـال بزرگتـرین رهبـر مـذهبی آذربایجانیهـا آیـت‌ا...شـریعتمداری مـردم را بـرای برپـایی

تظاهرات فرا می‌خواند. در ۱۳ آوریل ۱۹۷۸ (۱۳فروردین۱۳۵۷) بازار تبریز به نشانه همبستگی با دانشجویان معترض دانشگاه تبریز-که در طی تظاهرات یک دانشجو کشته شده بود- تعطیل شد. در ۸ می (۱۸اردیبهشت) تظاهرات دیگری در دانشگاه برگزار شد و در برخورد با نیروهای امنیتی دانشجوی دیگری کشته شد و ۲۲ نفر به شدت مجروح شدند. بسیاری از اساتید و کارکنان دانشگاه از تظاهرات دانشجویان حمایت کردند. این کشتارها خشم بسیاری از مردم آذربایجان را برانگیخت. در ۱۰ می ۱۹۷۸(۲۰ اردیبهشت۵۷) نیروهای امنیتی حرمت خادمان و نگهبانان مراجع تقلید را نگه نداشتند، آنها طی تعقیب گروهی از تظاهرکنندگان دو نفر از طلاب را در منزل آیتا...شریعتمداری در قم به قتل رساندند. در ۲۲ می (۱خرداد) تظاهرات دانشجویان ارومیه به خیابانهای شهر کشیده شد. در ۲۴ آگوست (۲شهریور) همزمان با تظاهرات تهران و رشت، تظاهرات بزرگی در تبریز برگزار شد. در اوایل اکتبر تظاهرات گسترده‌ای در سرتاسر ایران از جمله ارومیه، زنجان، همدان - شهری با اکثریت آذربایجانی- برگزار شد. در ۲۱ اکتبر(۲۹مهر) تظاهرکنندگان تبریز و اردبیل خواستار آزادی زندانیان سیاسی شدند. یکی از بزرگترین تظاهرات دوران انقلاب با شرکت بیش از ۷۰۰ هزار نفر در ۱۰ دسامبر (۲۷آذر) در تبریز برگزار شد. در همان روز تظاهرات گسترده‌ای در اردبیل و زنجان برگزار شد. در تظاهرات ۱۸ دسامبر تبریز ۱۵ هزار نفر حضور داشتند که در این میان سربازان پادگان تبریز نیز که وظیفه سرکوب تظاهرکنندگان را بر عهده داشتند، به آنها پیوستند. پیش از آنها نیز تعدادی سرباز به تظاهرکنندگان پیوسته بودند.[۲۰] در ۸ ژانویه (۲۰ دی) ۱۹۷۹ تظاهرات خشونت باری در تبریز برپا شد و تظاهرکنندگان بسیاری از ساختمانهای عمومی را به آتش کشیدند و در ۱۶ ژانویه (۲۶دی) شاه ایران را ترک کرد. یک روز پس از خروج شاه از ایران انتشار نشریه «اولدوز» توسط آذربایجانیها آغاز شد. «اولدوز» اولین روزنامه به زبان ترکی آذربایجانی بود که در آن مقالات فارسی نیز منتشر می‌شد. نویسندگان «اولدوز» ضمن تلاش برای احقاق حقوق قومی از جمله حق استفاده از زبان ترکی آذربایجانی به تمامیت ارضی ایران تأکید داشتند.[۲۱]

انتشار روزنامه «اولدوز» ثابت کرد که مطالبات قومی از قبل از انقلاب نیز وجود داشته است و بسیاری از آذربایجانیها تصور می‌کردند که انقلاب آزادی فرهنگی برای آنها فراهم خواهد کرد.

جمهوری اسلامی

فعالیتها و اظهارات آذربایجانیها در اولین روزهای پس از بازگشت آیت ا... خمینی و تأسیس رسمی جمهوری اسلامی تنوع هویت‌ها را نشان می‌داد. در ابتدا رهبران آذربایجانی جمهوری

اسلامی، هویتی ایرانی- اسلامی داشتند. در حالی که رهبران جنبشهای لیبرال دموکرات ایران و جنبشهای چپ هم هویت ایرانی و هم هویت گروهی خود را بیان می‌کردند و بسیاری نیز هویت مجزای آذربایجانی را ابراز می‌کردند. فعالین جنبش‌های خودمختاری آذربایجان عموما دارای هویت آذربایجانی و هویت ایرانی بودند. و اعتقاد داشتند که برقراری دموکراسی در ایران خودمختاری را برای آنها فراهم خواهد کرد.آنها با امید به خودمختاری آذربایجان برای برپایی دموکراسی در ایران تلاش می‌کردند. شعارهای انقلاب اسلامی در مورد برابری گروههای قومی و تأکید آنها بر جهانی‌شدن اسلام بسیاری از اقلیتهای قومی را بر این باور رساند که آنها در حکومت جدید از نظر جایگاه با فارسها هیچ تفاوتی نخواهند داشت. رژیم شاه با سیاست فارس محوری [شوونیسم فارس] خود به سرکوب اقلیته‌ای قومی مشغول بود. حکومت جدید در ظاهر از سیاست‌های رژیم پهلوی بیزار بود بنابراین بسیاری از اعضای اقلیت‌های قومی به این باور رسیدند که حکومت جدید چنین سیاست‌هایی را دنبال نخواهد کرد. طلایه‌داران اولیه جمهوری اسلامی شامل شمار زیادی از آذربایجانیهایی بودند که عمدتا دارای هویت ایرانی و اسلامی بودند. این گروه شامل آیت‌ا... موسوی اردبیلی، خویی، خلخالی و اولین نخست وزیر منصوب شده توسط آیت‌ا... خمینی، مهدی بازرگان بود. وجود این گروه و نقش برجسته آنها در انقلاب بیانگر این نکته بود که بخش عمده‌ای از آذربایجانیها هویت ایرانی ـ اسلامی داشتند و با این وجود بسیاری از اعضای این گروه در شکل‌گیری هویت آذربایجانی نقش عمده‌ای ایفا کردند. اعضای آذربایجانی این تشکل روحانی نظیر موسوی اردبیلی و خلخالی در مجامع عمومی و مصاحبه با مطبوعات تبریز به زبان ترکی آذربایجانی تکلم می‌کردند. طبق نظر بسیاری از آذربایجانیهای ایران در این دوران، استفاده از زبان غیر فارسی در جامعه فاکتور مهمی بود و باعث القای حس افتخار و مشروعیت می‌شد،که این امر تفاوت مطلق این دوره را با نگرش‌ها در رژیم پهلوی مشخص می‌کرد. علاوه بر این روحانیون آذربایجانی اظهارات موهنی را که علیه مردم ترک ایران مورد استفاده بود، آشکارا محکوم می‌کردند. به نظر می‌رسید که روحانیون آذربایجانی زبان مادری را نه به خاطر حفظ و ترویج هویت آذربایجانی، بلکه فقط به خاطر مشکلات متعددشان در تکلم به زبان فارسی استفاده می‌کردند.

انقلاب اسلامی بسیاری از روحانیون گمنام را به قدرت رسانید. با توجه به این که نمایندگان رژیم جدید می‌خواستند با توده مردم آذربایجان ارتباط برقرار کنند، به خاطر عدم آشنایی بسیاری از آنها با زبان فارسی به زبان ترکی آذربایجانی با مردم ارتباط برقرار

مـی‌کردنـد. در اوایـل انقـلاب بـا بـروز مـشکلاتی در اسـتانهای آذربایجـان، روحـانیون آذربایجانی به خاطر داشتن ارتباطی تنگاتنگ با زادگاه خویش و تکلم بـه زبـان مـادری بـه عنوان نماینده، جهت اسکان در آن مناطق فرستاده شدند.

نخست وزیر وقت مهندس بازرگان که اصالتاً آذربایجانی بود ولی اکثر عمـر خـود را در مناطق فارس‌زبان سپری کرده بود و اکثراً در مشاغل کشوری خدمت کـرده بـود، حمایـت خود را از احقاق حقوق فرهنگی اقلیتهای قومی ایران در بازدید ۲۵ می ۱۹۷۹(۴خـرداد۵۸) از تبریز ابراز داشت و از این که در تبریز به زبان فارسـی صـحبت کـرده بـود، عـذرخواهی کرد:« آرزو داشتم و بسیار مناسبتر بود که به زبان ترکی صحبت می‌کـردم.»[۲۲] بازرگـان بـه طور کلـی متعهـد بـه حفـظ تمامیـت ارضـی و هویـت ایرانـی بـود امـا بـا واگـذاری نـوعی خودمختاری به استانها که شامل دولت محلی و تـدریس زبانهـای محلـی در مـدارس بـود، مخالف نبود. وی اعلام کرد که حقوق محلی اعطا شده از سوی جمهوری اسلامی فراتر از حقوق مشابه در رژیم پهلوی خواهد بود.[۲۳] همانند گذشـته اعـضای اقلیتهـای قـومی تمایـل داشتند که نظرات روحانیون برجسته همان اقلیت را پذیرفته و سرمشق قرار دهند.

در زمـان انقـلاب بـسیاری از آذربایجانیهـای سـنتی و سـکولار نظـرات آیـت‌ا...کـاظم شریعتمداری را قبول داشتند. وجه مشخـصه آیـت‌ا...شـریعتمداری ایـن بـود کـه وی پـست خاصی در حکومت نداشت و به دنبال کسب موقعیـت سیاسـی در ایـن نظـام هـم نبـود. او معتقـد بـود کـه روحـانیون نبایـد سیاسـتمدار حرفـه‌ای باشـند، بلکـه بایـد راهنمـا و مـشاور سیاستمدارها باشند. بحث بر سر نقش مطلوب روحانیون در سیاست و میـزان تمرکزگرایـی حکومت مهمترین مسأله مورد اختلاف آیت ا... خمینی و شریعتمداری بود.[۲۴]

در نهایت شریعتمداری به خاطر اینکه بخش زیادی از زندگی خـویش را در آذربایجـان گذرانیده بود، با تمرکزگرایی حکومت مرکزی ایران مخالفت کرد.

نسیم بهاری انقلاب اسلامی، توصیف ازلی از هویت آذربایجانی

بلافاصله بعد از رفتن شاه، نشریات بسیاری که عمدتا به زبان اقوام بود، منتشر شدند. پس از استقرار جمهوری اسلامی شرایط برای انتشار نشریات سخت‌تر شد، نـشریات و کتـب غیرفارسی کمتری منتشر شد. تنها نشریه آذربایجانی که انتشار آن در آن دوره آغاز شـده و تاکنون هم ادامه دارد «وارلیق» می‌باشـد. ایـن نـشریه در آوریـل ۱۹۷۸ (فـروردین۱۳۵۸) و تحت مدیر مسئولی پروفسور جواد هیئت بنیان نهاده شد. مؤسسین اولیه وارلیق «دکتر حمید نطقی» و شاعران به نام آذربایجانی از جمله «سؤنمز» و «ساوالان» بودند. آنها نـام وارلیـق بـه

معنای هستی را انتخاب کردند که این امر بیانگر استمرار فرهنگ و هویت آذربایجانی بود. رژیم پهلوی نتوانسته بود هویت مجزای آذربایجانیها را ریشه کن نماید. وارلیق شامل مقالاتی به زبان ترکی آذربایجانی (با رسم‌الخط عربی) و فارسی همراه با اشعاری از شعرای ترکیه و آذربایجان شوروی بود. در شماره اول آن که در ژوئن ۱۹۷۹(خرداد۵۸) منتشر شد، گفته شده است که وارلیق ارگان کمیته فرهنگی و ادبی انجمن آذربایجان است. در سرمقاله وارلیق اهداف انتشار وارلیق به وضوح به زبان ترکی آذربایجانی چنین توضیح داده شده بود:

«هر فرد و جمعی (خلق) در جهان حق تاریخی و قانونی دارد تا فرهنگ ملی، هویت و زبان خود را حفظ کند. مهم نیست این مردم چه مدت نسبت تاریخی و فرهنگی با دیگر مردم دارند. مردم آذربایجان همگام با سایر مردم ایران تقدیر مشترکی داشته و باور فرهنگی مشترکی دارند. اما با این حال هویتی ملی، ویژگی و زبان مادری خاص خویش را دارا هستند. مردم آذربایجان با وجود داشتن فرهنگ و زبان ملی حتی بیش از کسانی که پرچم اتحاد ملی را به اهتزاز درمی‌آورند به ایران نیز وفا دارند. مردم آذربایجان در موقع نیاز در انجام وظایف تاریخی و انقلابی خویش کوتاهی نکرده‌اند. اعتقاد داریم مجله ما در مسیر بهتر و قابل احترامی قرار گرفته و مورد پذیرش و اعتماد تمام کسانی خواهد بود که برای آزادی ملی و فرهنگی همه مردم احترام و ارزش قائل هستند.»[۲۵]

مؤسسان «وارلیق» موضوع فرهنگ ملی، هویت، زبان آذربایجان و هویت ایرانی خود را ابراز می‌کردند، و اذعان داشتند که در داشتن فرهنگ اجتماعی با دیگر ایرانیان مشترکند. این بیانیه انتظاراتی را که برای بیان آزادانه فرهنگ قومی و آزادی دارند، مشخص می‌ساخت. وارلیق در شماره اول خود شعری از بختیار وهاب‌زاده، شاعر آذربایجان شوروی، و با عنوان «آنا دیلی» منتشر کرد که این امر نشان دهندهٔ ارتباط مدیر مسئول وارلیق با هم‌قومی‌های خویش در شمال و آگاهی از فعالیتهای فرهنگی انجام گرفته در آنجا بود. جواد هیئت در سال ۱۹۸۲ اعلام کردکه وارلیق دو وظیفه مهم را به انجام رسانیده است: وارلیق علی‌رغم گویش‌های محلی مختلف، زبان ترکی آذربایجانی نوشتاری را استاندارد کرده و الفبا را مطابق اصول آواشناسی آن اصلاح و سازگار کرده است.[۲۶]

در همین ایام یکی از پرطرفدارترین نشریات آذربایجانی، مجله چپگرای «یولداش» بود. این مجله توسط پاسداران انقلاب توقیف شد. مطالب این نشریه پیش از چاپ توسط پاسداران کنترل و بازبینی می‌شد. نشریه‌ای به زبان ترکی آذربایجانی و به نام «اسلام

بیرلیگی» توسط دولت منتشر شد. این نشریه با رسم‌الخط عربی و کریل چاپ می‌شد. هدف از انتشار این نشریه نفوذ در بین آذربایجانیهای شوروی بود. این نشریه به خاطر حمایتهای مالی دولتی سه سال دوام آورد. نشریه به خاطر رویکرد مذهبی خوانندگان اندکی داشت علاوه بر این بیشتر مقالات این نشریه توسط روحانیونی نوشته می‌شد که تجربیات اندکی در زبان ترکی آذربایجانی داشتند و این مورد برای روشنفکران آذربایجانی که عمده‌ترین خوانندگان این نشریات بودند، جذابیتی نداشت. در سال ۱۹۷۹ چندین شماره از مجله ملانصرالدین، با جهت‌گیری چپ منتشر شد. این نشریه شامل مقالاتی در خصوص شخصیتهای تاریخی-فرهنگی آذربایجانی نظیر صابر طاهرزاده بود. طاهرزاده در نسخه اولیه ملانصرالدین مطلب می‌نوشت.[۲۷]

سایر نشریات آذربایجانی این دوره شامل مجله ادبی «ده‌ده قورقود» بود که اغلب حاوی آثاری از نویسندگان آذربایجان شوروی و آذربایجان ایران بود. «کوراوغلی» و «ایشیق» در ارومیه منتشر می‌شد و «چنلی بئل» و «آذربایجان سسی» نیز از نشریات این دوره بودند که انتشار این نشریات فقط تا سال ۱۹۸۱ دوام آورد.

دو نفر از اساتید ادبیات دانشگاه تبریز، دوره پس از انقلاب در ایران را به رنسانس در ادبیات آذربایجان تشبیه کرده‌اند.[۲۸] بنا به گفته دکتر جواد هیئت، مدیر مسئول وارلیق، طی سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۳ بیش از ۱۵۰ جلد کتاب در آذربایجان ایران منتشر شد که بخش اعظمی از این کتاب‌ها در حوزه‌های ادبی، مذهبی، آموزش زبان، زبان شناسی و فولکلور بود.[۲۹] نسخه جدید قرآن به زبان ترکی آذربایجانی توسط طلاب آذربایجانی حوزه علمیه قم در این دوره منتشر شد.[۳۰]

در اولین سالهای پس از انقلاب اسلامی چندین کتاب شعر آذربایجانی منتشر شد. کتاب بسیار مهم «قیزیل قوش» از این مجموعه بود.[۳۱] اشعار یکی از نویسندگان برجسته آذربایجان، به نام «عباس بارز» با موضوعات جانفشانی برای مردم آذربایجان و عشق به سرزمین آذربایجان از این دسته بود.[۳۲] برخی از شعرای آذربایجان ایران و شوروی در پاسخ به اشعار یکدیگر در زمینه فرهنگ آذربایجانی شعر می‌سرودند.[۳۳] اولین سال پس از انقلاب با انتشار مجموعه‌ای از آثار ادبی نویسندگان آذربایجانی به نام «سحر ایشیقلانیر» مصادف شد که بسیاری از آثار در زمان رژیم پهلوی نوشته شده بود، اما اجازه چاپ نیافته بود. در بسیاری از این اشعار زبان ترکی آذربایجانی به عنوان «زبان مادری» ستایش شده و سیاست محدود ساختن استفاده از زبان ترکی آذربایجانی مورد نقد قرار گرفته بود. یکی از اشعار

این دوره که توسط سلیمان رستم (شاعر آذربایجان شوروی) و درباره آذربایجان جنوبی سروده شده بود چنین است:

وقتی از شمال مهمانی می‌رسد،
در میان دوستان، ظلمت و تاریکی است
اما در دستانش چراغی روشن است.[۳۵]

در این دوران، کرسی زبان ترکی آذربایجانی به منظور حفظ منزلت زبان ترکی آذربایجانی در ایران دایر شد. برخی نوارهای کاست، فرهنگ لغات، راهنمای گرامر آذربایجانی و خودآموز این زبان انتشار یافت که در این میان می‌توان کتاب «دستور زبان ترکی آذربایجانی» محمدعلی فرزانه را نام برد.[۳۶] یکی از مهمترین فرهنگهای لغات آذربایجانی دوره پس از انقلاب، فرهنگ آذربایجانی «پیفون» بود.[۳۷] این فرهنگ لغت آذربایجانی به فارسی دارای بخشی بود که کلمات آذربایجانی را هم به رسم‌الخط عربی و هم به رسم‌الخط کریل نوشته بود تا به کسانی که خواهان خواندن متون آذربایجان شوروی هستند، کمک کند.

برخی از روشنفکران آذربایجان ایران، در مورد کاربرد مناسبترین الفبا برای زبان ترکی آذربایجانی بحث و بررسی کردند. در سال ۱۹۸۰، «حبیب آذرسینا» طی جزوه‌ای پیشنهاد کرد که الفبای لاتین ویرایش شده در آذربایجان ایران بکار رود. در پی انتشار این جزوه، آذرسینا بازداشت شد.[۳۸] یکی از سؤالاتی که در بازجویی از وی پرسیده شده بود، این بود که آیا او پان‌ترکیست است یا نه. بسیاری از نویسندگان این دوره علائم مصوت را به رسم الخط عربی افزودند و زبان ترکی آذربایجانی را بر پایه حروف مصوت بنا نهادند.[۳۹]

علی‌رغم این محدودیت‌ها جمهوری اسلامی نسبت به فرهنگ و زبان اقوام غیرفارس، صبورتر از رژیم پهلوی بود. با وجود این به گفته جواد هیئت، میراث فرهنگی رژیم پهلوی از بین نرفته بود، و هنوز هم بسیاری از محدودیتها در حوزه انتشار و گسترش فرهنگ آذربایجانی در ایران وجود داشت.[۴۰] علاوه بر این، وی مدعی بود بسیاری از روشنفکران آذربایجانی تحت تأثیر تبلیغات رژیم پهلوی با زبان مادری خویش بیگانه شده‌اند. وی اظهار امیدواری کرده بود زبان ترکی آذربایجانی به عنوان زبان مادری میلیون‌ها مسلمان، در گستره‌ای وسیع به زبان تحصیل و تألیف تبدیل شود و ادبیات آذربایجانی بتواند همگام با ادبیات فارسی پیشرفت کرده و جایگاه شایسته و والای خویش را بازیابد.[۴۱]

سازمان‌های سیاسی آذربایجانی

بسیاری از سازمان‌های سیاسی ایران، در این دوره به صورت غیررسمی برپایه اقوام تشکیل شده بود. یک هفته پس از تأسیس حزب جمهوری اسلامی، طرفداران آیت‌ا... شریعتمداری حزب انقلابی ملت مسلمان «MPRP، حزب خلق یا خلق مسلمان» را در ۲۵ فوریه تأسیس کردند. این حزب همه اقوام را به عضویت تشویق می‌کرد اما اعضای آن عمدتا از استان‌های آذربایجان و بازاریان آذربایجانی تهران بودند. در فراخوان حزب خلق مسلمان حق خودمختاری برای اقلیتهای ملی در چهارچوب ایرانی متحد اعلام شده بود. این حزب اعتقاد داشت که ایالتهای مختلف ایران باید پارلمانهای مخصوص خود را داشته باشند. روزنامه رسمی این حزب به فارسی منتشر می‌شد، اما موضوعات آن مربوط به آذربایجان بود. هدف رهبری حزب در کل ایران خلاصه می‌شد؛ اما حزب در استانهای آذربایجان فعال بود و موضوع محوری آن عدم تمرکزگرایی حکومت بود. این حزب از افرادی با اصالت آذربایجانی با جهت‌گیریهای سیاسی مختلف از قبیل لیبرال تشکیل شده بود.[۴۲]

حزب خلق مسلمان در بسیاری از شهرها و روستاهای استانهای آذربایجان شعبه‌هایی تاسیس کرد.[۴۳] به خاطر اینکه حسن شریعتمداری، پسر آیت‌ا... شریعتمداری از رهبران این حزب بود، ارتباط بین بنیانگذاران حزب با آیت‌ا...شریعتمداری بسیار نزدیک بود. آیت‌ا... شریعتمداری و این جنبش در تلاش علیه مرکزیت همه نیروها متحد شدند.[۴۴] این جنبش از آیت‌ا...شریعتمداری دستور نمی‌گرفت و وی نیز برای پیشبرد اهداف حزب تلاش نمی‌کرد.

این حزب به روش غیرمتمرکز عمل می‌کرد. شرکت در انتخابات مجلس خبرگان در آگوست۱۹۷۹ (شهریور۱۳۵۸) برای تهیه پیش نویس قانون اساسی، اولین نقطه گسست بین آیت‌ا... شریعتمداری و حزب خلق مسلمان بود.

شریعتمداری در مخالفت با تهیه پیش نویس قانون اساسی توسط یک کمیته به جای مجلس انتخابی، شرکت در انتخابات را تحریم کرد. اما شاخه‌های محلی جنبش خلق در آذربایجان برای دستیابی به حقوق محلی خویش در این انتخابات شرکت کردند. شاخه آذربایجانی جنبش خلق مانند حزب غیرمتمرکز تعدادی کاندیدا معرفی کرد. این افراد تنها افرادی بودند که در منطقه آذربایجان جزو لیست حزب آیت‌ا... خمینی نبودند.[۴۵] این امر

به وضوح نشان می‌دهد که دیدگاه‌های حاکم در منطقه آذربایجان بسیار متفاوت تر از سایر مناطق کشور بوده است.[۴۶]

وقتی که مجلس خبرگان تشکیل یافت، شاخه آذربایجانی جنبش خلق در صدد ایجاد مجالس ایالتی که بخشی از مجلس مرکزی بود برآمد. در سپتامبر ۱۹۷۹ جنبش خلق و حزب اتحاد مردم آذربایجان خواستار تأسیس مجالس استانی برای نمایندگی استانها شدند. طرحی توسط مقدم مراغه‌ای، نماینده آذربایجان در مجلس خبرگان ارائه شد:

«تأسیس مجالس استانی در کنار مجلس ملی از تمرکز قدرت دولت مرکزی پیشگیری خواهد کرد و قدرت تصمیم‌گیری استان‌های مرکزی نیز تضعیف خواهد شد و استقرار قانون اساسی به برابری واقعی بین مردم ایران کمک خواهد کرد.»[۴۷]

این طرح منعکس کننده تمایل استانها و اقلیتها برای حضور گسترده‌تر و همچنین تمایل منطقه آذربایجان برای داشتن قدرت تصمیم‌گیری محلی می‌باشد.

یکی از مهمترین سازمانهای تأسیس شده پس از انقلاب، انجمن آذربایجان بود. در نشریه رسمی این انجمن به جای آذربایجانیها، به حقوق و درخواستهای «آذربایجان» و مردم آذربایجان اشاره می‌شد که این امر بر بعد منطقه‌ای هویت قومی آنها تأکید داشت.

انجمن در مانیفست خود خواستار به رسمیت شناخته شدن زبان و فرهنگ ملی آذربایجان، تدریس زبان ترکی در مدارس در سال تحصیلی جدید و به رسمیت شناخته شدن حق کاربرد زبان مادری در ادارات و دادگاهها شد.[۴۸] این انجمن حتی خواستار برقراری ارتباط کنفدراتیو با تهران شد.

انجمن آذربایجان همزمان با طرح مطالبات برای خودمختاری محلی، درخواست کرد که کلیه مراکز اداری، وزارتخانه‌ها، فرهنگی، قضایی، اقتصادی و حتی امنیتی در اختیار نمایندگان و شوراهای محلی قرار بگیرند و اعضای آنها مستقیماً توسط مردم آذربایجان انتخاب شوند. بقیه سازمانها با جهت‌گیری آذربایجان عبارت بودند از انجمن آذربایجانیهای مقیم تهران و انجمن شاعران و نویسندگان آذربایجانی.[۴۹]

«خلیل ناصری» در مورد اهمیت انجمن شاعران و نویسندگان آذربایجان در نشریه «اؤلکر» چنین نوشته بود:« بزرگترین انتظارات بسیاری از آذربایجانیها بازگرداندن فرهنگ ملی آذربایجان توسط انقلاب به آنها و تسهیل شرایط فرهنگی می‌باشد.»

انقلاب اسلامی تأثیر مهمی بر جنبشهای آزادی‌خواهانه آذربایجان ایران داشت و شرایط بازیابی فرهنگ و هویت ملی را برای آنها فراهم کرد. انقلاب توانست زنجیره بردگی را

بشکند و زبان و فرهنگ‌های محلی را آزاد سازد. تحت این شرایط زبان ترکی آذربایجانی و فرهنگ باستانی آذربایجان آزادی واقعی را بدست آورد و افق‌های روشنی را برای فرهنگ ملی آذربایجان گشود.[۵۰]

برخی از فعالان و نویسندگان و سایر جنبشهای ملی ضرورت بازسازی فرهنگ را که در زمان پهلوی از بین رفته بود، خاطر نشان می‌کردند و فرهنگ حال حاضر آذربایجانی را مناسب این منطقه نمی‌دانستند.

بسیاری از کلمات، ضرب‌المثلها و فولکور فراموش شده‌اند و بسیاری از آذربایجانیها زبان مادری خویش را فراموش کرده‌اند و قادر به خواندن و نوشتن به زبان مادری نیستند و در حال حاضر به گویشی صحبت می‌کنند که بسیار متفاوت‌تر از زبان ترکی آذربایجانی است.

انجمن شاعران و نویسندگان آذربایجان بایدگامهای مؤثری برای بازیابی و شکوفایی و توسعه زبان و ادبیات آذربایجانی بردارد. این اقدامات می‌تواند برای سایر ایرانیان الگو باشد. چنین فعالیتهایی در رهایی فرهنگ ملی آذربایجان بسیار مؤثر خواهد بود. این انجمن نه تنها توسط نویسندگان، شعرا، فلاسفه و اندیشمندان حمایت خواهد شد بلکه توسط مردم و همه کسانی که نسبت به شکوه و عظمت زبان، فرهنگ و ریشه‌های ملی و هویت ملی و تاریخی خویش بی‌تفاوت نیستند حمایت خواهد شد.»[۵۱]

در بین جنبش‌های سیاسی فراوان ایران، آذربایجانی‌ها و نمایندگان سایر اقلیت‌های قومی برای بدست آوردن حقوق فرهنگی و زبانی خویش تلاش و مبارزه می‌کردند. برخی از این جنبش‌ها به طور کامل آذربایجانی بودند که به عنوان نمونه می‌توان از حزب دموکرات آذربایجان و ارگان آذربایجانی حزب توده نام برد.[۵۲]

در طول این دوران، بسیاری از جنبشهای کمونیستی ایران از اعطای حقوق جمعی به اقلیتهای قومی حمایت می‌کردند. چرا که تعداد زیادی از اعضای فعال این جنبشها از اقلیتهای قومی بودند. اتحاد شوروی جهت کسب حمایت جنبشهای کمونیست توسط اقلیتهای قومی این جنبشها را در به رسمیت شناختن حقوق قومی اقلیتها تشویق می‌کرد. در بیانیه حزب توده در آوریل ۱۹۷۹ چنین آمده است:

« این جمهوری می‌تواند مقتدرتر بوده و پیشرفت را هم تجربه کند مشروط بر اینکه همه مردم ایران، به صورت آزاد و مستقل در زندگی اجتماعی و سیاسی مشارکت داشته باشند. اگر همه مذاهب، رسوم، سنتها، فرهنگ و زبان ملی همه مردم به رسمیت شناخته شده و مورد احترام قرار گیرد. اعطای خودمختاری اداری و فرهنگی به مردم سراسر کشور در

چهارچوب یک جمهوری دمکراتیک شرط لازم برای پیشبرد اتحاد ملی و حمایت از استقلال کشور و تمامیت ارضی کشور می‌باشد.»[۵۳]

بسیاری از برنامه‌های رادیو تلویزیونی سری که از طرف جنبشهای چپ نظیر NVOI (صدای ملی ایران) و از اتحاد شوروی پخش می‌شدند، اکثر وقت خود را صرف برنامه‌هایی آذربایجانی می‌کردند که خواستار اعطای حقوق به اقلیت‌های قومی در ایران بودند.[۵۴]

در این دوران جنبشهای مخالف خارج از ایران نیز برخی برنامه‌های خویش را به زبان ترکی آذربایجانی پخش می‌کردند. رادیو صدای آزاد ایران در یکی از این برنامه‌ها چنین اعلام کرد:« از زمان شروع پخش « صدای آزاد ایران » تلاش کرده‌ایم تا برنامه‌هایی به زبانها و گویشهای ایرانی و به ویژه زبان شیرین آذربایجانی پخش کنیم. حال خرسندیم که اعلام کنیم از امروز هر هفته و در این ساعت برنامه‌ای به زبان ترکی آذربایجانی پخش خواهیم کرد. امیدواریم که در آینده بتوانیم این برنامه را به طور روزانه برای شما آذربایجانیهای قهرمان و عزیز سراسر ایران پخش کنیم.»[۵۵]

بسیاری از روشنفکران و سیاستمداران آذربایجانی مشغول تهیه تضمین حقوقی برای زبان همه اقلیتها در قانون اساسی جدید جمهوری اسلامی بودند. بنابر اصل ۱۵ قانون اساسی زبانهای قومی و محلی می‌توانند در مطبوعات و رسانه‌های جمعی مورد استفاده قرار گیرند و ادبیات آنها در مدارس تدریس شود. اصل ۱۹ قانون اساسی بیان می‌کند که همه مردم ایران از هر گروه و قبیله‌ای که باشند از حقوق مساوی برخوردار خواهند بود و رنگ و نژاد و زبان هیچ مزیتی به بار نخواهد آورد.[۵۶] هر چند از اجرای این بندها جلوگیری شد اما بعدها این اصول به عنوان ارکان مهم مطالبات فعالین آذربایجانی ایران برای استفاده از زبان مادری به کار گرفته شد. بیان این حقوق در قانون اساسی نشان می‌دهد که مطالبات حقوق زبانی در دوران انقلاب ابراز شده بود. در کنگره انجمن نویسندگان ایران در سال ۱۹۷۹ «رضا براهنی»، نویسنده آذربایجانی برای گنجانیدن حق استفاده از زبان اقلیتها در منشور انجمن تلاش کرد. در این دوران گستردگی تحرکات سیاسی بر پایه اصل قومیت در حمایت گسترده آذربایجانیها از آیتا... شریعتمداری در رویارویی با حکومت مرکزی بر سر تهیه پیش نویس قانون اساسی در سال ۱۹۷۹ به خوبی مشاهده شد.

شریعتمداری تمرکز قدرت را در دست حکومت مرکزی، غصب حاکمیت از مردم می‌دانست. وی بنا به این دلیل خواستار اعطای حقوق محلی شد. بسیاری از آذربایجانیها به

همراه برخی گروههای قومی غیر فارس به دلیل آگاهی از اعتراض شریعتمداری نسبت به تمرکز دولت در قانون جدید و احتمالا به دلیل دیدگاه حاضر خویش-که تمرکز زیاد قدرت در مرکز را با منافع استان‌های آذربایجان در تضاد می‌دیدند - رفراندوم قانون اساسی در ۲ دسامبر ۱۹۷۹ را تحریم کردند.

شورش تبریز

علی‌رغم مخالفت صریح آیت‌ا... شریعتمداری با قانون اساسی، رادیو تبریز طی اطلاعیه‌ای به دروغ از طرف ایشان اعلام کرد که وی برای شرکت مردم در این رفراندوم فتوا صادر کرده است. مردم پس از آگاهی از این اقدام رادیو به شدت خشمگین شدند. دوم دسامبر ۱۹۷۹ تظاهرات گسترده‌ای در اعتراض به این عمل رادیو برگزار شد. تظاهرکنندگان ضمن اعتراض به اقدام رادیو، رفراندوم را تقلب خواندند.[۵۷]

پنجم دسامبر(۱۴آذر۵۸) آذربایجانیها از سایر مناطق استان و بیرون از آن روانه تبریز شدند تا در تظاهرات فردای آن روز که از سوی جنبش خلق مسلمان سازماندهی شده بود، شرکت کنند.[۵۸] در همین روز طی حمله‌ای که به منزل آیت‌ا... شریعتمداری در قم شد. یکی از محافظان وی کشته شد که این حمله در پی تقاضای مکرر دولت مبنی بر لغو تظاهرات ۶ دسامبر صورت گرفت و این تصور را بوجود آورد که این امر توسط نهادهای دولتی و برای ارعاب شریعتمداری و اجبار جنبش خلق برای فراموش کردن مطالبات بوده است.

تظاهرات ۶ دسامبر(۱۵آذر) به اعتراض بزرگی علیه قانون اساسی جدید و هتک حرمت منزل آیت‌ا... شریعتمداری تبدیل شد. تظاهرکنندگان برج ارتباطات تبریز را که از آنجا رادیو تبریز برنامه پخش می‌کرد، به تصرف خود درآوردند.

مطالبات تظاهرکنندگان و هیجان موجود بین آنها نشان داد که مسأله قانون اساسی و حمله به منزل شریعتمداری فعالیتهای آنها را شدت بخشیده است. مطالبات آنها بازتاب دو موضوعی بود که به چالش عمدهٔ میان دولت و نمایندگان آذربایجان در تابستان ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) تبدیل شده بود. این مطالبات عبارت از نظارت بر انتصاب مأموران دولتی در استانهای آذربایجان و تأسیس رادیو و تلویزیون محلی بود.[۵۹]

معترضان ضمن تصرف صداوسیما و ادارات تبریز کنترل فرودگاه شهر را به دست گرفتند. در این بین نیروهای انتظامی مستقر در تبریز از مقابله با تظاهرکنندگان سر باز زدند. نیروی هوایی به حمایت از تظاهرات برخاست و تعداد زیادی از سربازان در حمایت از

آیتا... شریعتمداری در تظاهرات شرکت کردند.[۶۰] در طی چند روز اعتراضات به بیرون از تبریز سرایت کرد. نیروهای معترض و مخالف آذربایجانی کنترل بسیاری از ادارت و تأسیسات دولتی شهرهای آذربایجان نظیر ارومیه و اردبیل را به دست گرفتند. شاخه‌های جنبش خلق در ارومیه و سایر شهرها حمایت خویش را از تظاهرات و شریعتمداری اعلام کردند.[۶۱] برخی از شهروندان ارومیه با الگو گرفتن از تظاهرات تبریز سعی در تصرف رادیو و تلویزیون ارومیه کردند اما در آخرین لحظات این تلاش ناکام ماند.[۶۲] در شهر گرمی ـ نزدیک اردبیل ـ نیروهای محلی کنترل کلیه ادارت و تأسیسات محلی از جمله زندان شهر را بر عهده گرفتند و کلیه زندانیان را آزاد کرده و مأمورین انقلابی محلی را در همانجا زندانی کردند.[۶۳]

در برخی موارد شورش‌ها خواست مردم را مبنی بر کنترل امور استان بیان کردند. به عنوان مثال جنبش خلق مسلمان طی اطلاعیه‌ای که از رادیو پخش شد، خواستار برکناری نمایندگان دولت مرکزی از استانهای آذربایجان شد. این اطلاعیه بر احقاق حقوق کلیه کردها نیز نظیر مردم آذربایجان تأکید داشت.[۶۴]

در طول تظاهرات تبریز، تعدادی از چهره‌های شاخص جنبش خلق این شعار را ابراز کردند که «همه مردم ایران حق انتخاب دارند». به گفته یک شاهد عینی شرکت‌کننده در تظاهرات، این شعارها به طور حرفه‌ای بکار برده شده بود و نشان می‌داد که این امر یکی از اهداف والای جنبش خلق مسلمان می‌باشد و جالب اینجاست که شعار به زبان فارسی منتشر شده بود. این شاهد عینی معتقد است که این شعار برای جلب حمایت اقلیتهای دیگر قومی و عمدتا کردها بوده است. شرکت‌کنندگان در تظاهرات این امر را بیان کرده‌اند که سخنرانیها به زبان ترکی آذربایجانی بوده و هر کس هم که سعی داشت به زبان فارسی صحبت کند- به غیر از آذربایجانیهایی که طرفدار جنبش بودند- مورد تمسخر جمعیت قرار می‌گرفته است. در مدتی که تظاهرکنندگان کنترل برج ارتباطی شهر را در اختیار داشتند به تعدادی از گروههای سیاسی اجازه دادند تا اطلاعیه صادر کنند. یکی از این اطلاعیه‌ها در ۷ دسامبر(۱۶آذر) خواستار کنترل کامل استان شد و تأسیس شورای استانی که بتواند امور استانی آذربایجان شرقی را بر عهده بگیرد، مطرح گردید و از تمام مأمورین دولتی خواسته شد که از این اطلاعیه تبعیت کنند.[۶۵]

این تظاهرات در ۶ دسامبر و پس از آنکه نماینده حکومت، شریعتمداری را در خانه‌اش ملاقات کرد - از دیدگاه بیرونی این ملاقات حالت دلجویی داشت - ضربه سختی خورد. نمایندهٔ حکومت در طول این دیدار به شریعتمداری هشدار داد که بر اساس تصمیم شورای

انقلاب اسلامی، اگر طرفداران شریعتمداری ظرف ۲۴ ساعت برج ارتباطی شهر را تخلیه نکنند، تبریز بمباران خواهد شد.[۶۶] در همان حین گارد انقلاب توسط هلی‌کوپتر وارد تبریز شد و در دانشگاه تبریز مستقر گردید. دانشگاه تبریز در طول تظاهرات در اختیار نیروهای چپی طرفدار خمینی قرار داشت. آیت‌ا... شریعتمداری از بیم اینکه تبریز به کردستان دوم تبدیل شود ـ تلاش رژیم برای سرکوب غائله کردستان که منجر به کشتار عظیم مردم کردستان شده بود ـ و با توجه به اینکه وی از خونریزی پرهیز می‌کرد، از رویارویی میان طرفداران خود و حکومت جلوگیری کرد. وی از طرفداران خویش خواست که تظاهرات را متوقف کرده و برج ارتباطی و ساختمانهای دولتی را تخلیه کنند. دعوت شریعتمداری برای تخلیه برج در نزد مردم به عنوان بخشی از سازش وی با حکومت مطرح شد که بر طبق این سازش آذربایجانیها کنترل بیشتری بر امور محل خواهند داشت و کلیه انتصابهای مهم با موافقت شریعتمداری مجاز خواهد بود. این در حالی بود که شایعه توافق مبنی بر واگذاری حق کنترل بر انتصابهای استانی به شریعتمداری نشان می‌دهد که هیچ‌گونه توافقی صورت نگرفته است. چرا که شریعتمداری با دخالت مستقیم روحانیون در سیاست مخالف بود و بنابراین چنین پستی را برای خود نیز درخواست نکرد.

طرح توقف تظاهرات توسط شریعتمداری جهت جلوگیری از خونریزی بود. اما در نهایت به این نتیجه رسید که شانس آذربایجانیها برای حفظ دستاوردهای قیام کم است، چرا که به علت وضعیت جغرافیایی آذربایجان، شرایط برای حفظ جنبشهای انقلابی وجود نداشت.[۶۷] در ۹ دسامبر(۱۸آذر) و بنابه درخواست شریعتمداری، تظاهرکنندگان از کنترل برج ارتباطی و دیگر مؤسسات دولتی صرف‌نظر کرده و آنها را به حامیان حکومت واگذار کردند. پس از اشغال مجدد این ساختمانها، نیروهای دولتی اقدام به حمله به دفاتر جنبش خلق در آذربایجان کردند و بسیاری از فعالان این جنبش را دستگیر نمودند. هرچند مردم از واقعیت امر مذاکره بین شریعتمداری و حکومت مطلع نبودند اما دیری نپایید متوجه شدند که حکومت درصدد توافق با تظاهرکنندگان نبوده و آنها بی‌جهت برج ارتباطی و مراکز دولتی را تخلیه کرده‌اند. دور جدیدی از خشونتها میان تظاهرکنندگان و نیروهای دولتی شکل گرفت که با کنترل مجدد تظاهرکنندگان بر برج ارتباطی همراه بود. مابین دسامبر ۱۹۷۹ و ابتدای ژانویه ۱۹۸۰ (آذر و دی۱۳۵۸)کنترل برج چندین بار دست‌به‌دست شد. در این میان تظاهرکنندگان آذربایجانی از موقعیت بهتری برخوردار بودند.

طی هفته اول کشمکشها، یکی از سربازان حزب توده (حزب توده در آن موقع طرفدار آیت‌ا... خمینی بود) فرستنده رادیویی شهر بناب را از کار انداخت و از پخش برنامه‌ها

جلوگیری کرد[۶۸]. در پی این اقدام جنبش خلق ابزار اصلی ارتباط با مردم آذربایجان را از دست داد و در نتیجه توانایی تغییر و سازماندهی آنها را به آسانی نداشت. این عمل ضربه شدیدی به قیام زد.

۱۳ دسامبر (۲۲آذر) جمعیتی بالغ بر ۷۰۰ هزار نفر در حمایت از شریعتمداری در تبریز تظاهرات کردند. تظاهرکنندگان ضمن رد قانون اساسی، خواستار آزادی روشنفکران آذربایجانی که توسط دولت بازداشت شده بودند و عقب‌نشینی نیروهای نظامی غیر آذربایجانی از این استان شدند.[۶۹] روز ۲۷ دسامبر ۹ نفر از نیروهای گارد انقلاب توسط طرفداران آیت‌ا... شریعتمداری به گروگان گرفته شدند و متعاقبا در روز ۲ ژانویه آزاد گردیدند.

حکومت مجبور شد برای سرکوب شورش، نیروی انتظامی از خارج آذربایجان بیاورد. اماکن و تأسیسات مهم تبریز در عرض مدت کوتاهی چند بار دست‌به‌دست شد. اما تظاهرات‌کنندگان به مدت ۵ هفته تبریز را در کنترل خویش داشتند. هنگامی که رادیو در اختیار نیروهای حکومت بود، پیامهایی از طرف روحانیون آذربایجانی نظیر آیت‌ا... موسوی اردبیلی پخش گردید. این امر نشان می‌دهد که موضوع قومیت برای معترضان امری مهم بوده و پخش برنامه به زبان ترکی آذربایجانی نیز مفید واقع شده است. کشمکشها بین معترضان آذربایجانی و گارد انقلاب ادامه یافت و در هفته دوم ژانویه شدت گرفت. مدتی بعد و پس از اعدام ۱۱ نفر از سران جنبش خلق مسلمان، روز ۱۲ ژانویه(۲۲دی) دفاتر حزب توسط گارد انقلابی اشغال شد و رویارویی به شدت افزایش یافت. روز ۱۹ ژانویه(۲۹دی)، ۲۵ نفر از افسران و درجه‌داران پایگاه هوایی تبریز به اتهام فعالیت برای براندازی نظام دستگیر، محاکمه و محکوم شدند.[۷۰]

دولت کسانی را که مظنون به مشارکت در شورش بودند، دستگیر کرد و مخالفان را حذف نمود. روز ۲۲ می ۱۹۸۰ (اول خرداد۱۳۵۹) بقیه سران جنبش نیز اعدام شدند.

شریعتمداری درخواست حکومت را مبنی بر انحلال جنبش خلق نپذیرفت. وی طی بیانیه‌ای در پاسخ به این درخواست اعلام کرد که با سیاستهای موجود دولت، نیازی به انحلال این جنبش نیست چرا که دولت تمام احزاب را به عنوان آمریکایی، صهیونیست و ضد انقلابی غیرقانونی اعلام کرده است. اشاره وی به این امر بود که دولت برای افترا زدن به احزاب که «جنبش خلق مسلمان» نیز یکی از آنهاست، از این عناوین بهره گرفته است.[۷۱]

طبق نظر یک فعال برجسته، این جنبش در زمان بسته بودن دفاترش در ایران، تلاشی برای تجدید فعالیتهای خود نکرده است. چرا که به انجام فعالیتهای زیرزمینی علیه حکومت

اعتقادی نداشت و فقط به فعالیت سیاسی آشکار معتقد بود. با این وجود جنبش خلق مسلمان به طور رسمی منحل نگردیده بود.

وقایع دسامبر ۱۹۷۹ (آذر ۵۸)، نقطه بازگشت بسیاری از آذربایجانیها در مورد روابطشان با جمهوری اسلامی بود. افرادی که انتظار داشتند، انقلاب به ممنوعیت زبان و فرهنگشان خاتمه دهد، متوجه شدند که بسیار خوش‌بین بوده‌اند. آذربایجانیها به ویژه مسن‌ترها و محافظه‌کاران طرفدار آیت‌ا... شریعتمداری وی را بیگانه و مورد تحقیر حکومت جدید یافتند و بسیاری هم به حد نارضایتی از دولت رسیدند. پس از سرکوب ناآرامی‌ها، آذربایجانیهای بسیاری از شرکت در انتخابات ارگان‌های ملی ایران سر باز زدند. چرا که به این باور رسیده بودند که رأی آنها تأثیری نخواهد داشت.[۷۲]

آیت‌ا... شریعتمداری پس از دسامبر ۱۹۷۹ (آذر ۵۸)، سکوت را ترجیح داد و از مصاحبه‌ها و حضور در انظار عمومی خودداری کرد. وی هر روز صدها نفر از پیروان خود را که عمدتا آذربایجانی بودند در قم به حضور می‌پذیرفت. وی از شرکت در جنگ ایران علیه عراق حمایت می‌کرد. اما وقتی جنگ پس از اخراج نیروهای عراقی از داخل مرزهای ایران ادامه یافت، شریعتمداری به انتقاد از جنگ پرداخت. حکومت این مسأله را به عنوان تهدیدی علیه خود قلمداد کرد و در آوریل ۱۹۸۲ (فروردین ۶۱) شریعتمداری را به شرکت در کودتا علیه حکومت متهم نمود. شریعتمداری در خصوص اهداف کودتاچیان چیزهایی شنیده بود اما چون به نظر او حکومت نیز از آن آگاه بود، شنیده‌های خود را گزارش نکرد. بنابراین این عقیده که شریعتمداری فعالانه برای به دست گرفتن قدرت مبارزه می‌کرد کاملا با باورهای وی در تضاد کامل است چرا که از نظر وی روحانیون نباید در مناصب سیاسی قرار گیرند و فقط باید راهنما و مشاور سیاستمداران باشند. نکته مهم بعدی، انتقاد مکرر بسیاری از فعالان آذربایجانی به ناامیدی مبنی بر عدم تمایل شریعتمداری برای رویارویی با حکومت و کسب مناصب سیاسی بوده است. حکومت از این توطئه به عنوان دستاویزی برای خلع شریعتمداری از مقام آیت‌الهی استفاده کرد و علنا موجب تحقیر وی شد و او را بدون مراقبت‌های پزشکی مناسب تا زمان مرگش در آوریل ۱۹۸۶ (فروردین ۶۵) در بازداشت خانگی نگهداشت.[۷۳] طرفداران وی در تبریز در اعتراض به خلع لباس و بازداشت وی در ۲۰ آوریل دست به تظاهرات و شورش زدند.[۷۴] در همان ایام بسیاری از فدائیان آذربایجانی از تبریز به قم آمدند تا تمایل خود را برای دفاع از وی اعلام کنند. شریعتمداری در پاسخ به این درخواست از آنها خواست که به تبریز برگردند و اقدامی نکنند. بسیاری از آذربایجانی‌های ایران حکومت را عامل مرگ

شریعتمداری می‌دانند. چرا که به دستور حکومت مراقبت‌های پزشکی از شریعتمداری سلب گردید. هرچند که این اقدام حکومت تأثیر اندکی در مرگ شریعتمداری می‌تواند داشته باشد. اما این واقعیت که آذربایجانی‌ها حکومت را مقصر می‌دانند، نشان می‌دهد که آنها چه احساسی نسبت به حکومت دارند و این تلقی در هویت ایرانی آنها تأثیر گذاشت.

آیت‌ا... شریعتمداری شخصیتی مسلمان ـ آذربایجانی و ایرانی

آیت‌ا... شریعتمداری الگوی کسانی بود که بدانند چگونه می‌توانند دارای هویتهای متفاوت باشند که در عین حال این هویتها با هم تضادی نداشته باشند.[۷۵] وی یکی از بزرگترین مراجع تقلید در نیمه دوم قرن بیستم بود. وی مفهوم اسلام را درک کرد و به عنوان یک مسلمان آن را شناخت. با این حال وی معتقد بود که اسلام توسط گروههای مختلف قومی به صور گوناگون تجربه شده و هویت قومی نیز معنادار است. از نظر وی آذربایجانی بودن با فارس بودن متفاوت است. وی در مراحل اولیه قیام علیه رژیم پهلوی اعلام کرد:« ما قصد نداریم جامعه‌ای بر پایه رسوم مذهبی بنا کنیم... وقتی از جامعه اسلامی و دولت اسلامی صحبت می‌کنیم، به تلاشهایی می‌اندیشیم که توسط همه مردم برای بازسازی آن انجام شده است. مردمی که بتوانند مطابق با تاریخ و فرهنگ خویش سرنوشت خویش را رقم بزنند».[۷۶] وی هوادار تحقق فرامین و دستورات اسلامی بود اما از طریق انتخاب آزاد افراد و نه اجبار. علاوه بر این شریعتمداری طرفدار سرسخت دموکراسی بود.

شریعتمداری به عنوان شخصیت ایرانی از تلاش‌های مصدق در اوایل دهه ۱۹۵۰ هم حمایت کرده بود و مخالف وابستگی ایران به قدرت‌های خارجی بود. در اوایل انقلاب اسلامی، شریعتمداری به ملت ایران اشاره می‌کرد و ایثار و تلاش‌های آنها را خاطرنشان می‌کرد. با وجود اینکه شریعتمداری هویت قدرتمند ایرانی داشت، او در یک حس فراقومی نیز به عنوان یک ترک و آذربایجانی شناخته شده بود. وی در منزل فقط به زبان ترکی آذربایجانی و به قول خودش تنها به ترکی صحبت می‌کرد، همسرش نیز آذربایجانی بود. حفاظت از هویت آذربایجانی برایش بسیار مهم بود. او از فرهنگ آذربایجانی به عنوان فرهنگ مادری و همچنین از زبان ترکی آذربایجانی به عنوان زبان مادری یاد می‌کرد.

بسیاری از دوستان نزدیک آیت‌ا... شریعتمداری آذربایجانی بودند. وی اغلب داستانهای دوران کودکی در تبریز را برای خانواده خویش تعریف می‌کرد و آن روزها را بهترین روزهای زندگی خویش توصیف می‌نمود. وی وابستگی شدیدی به فرهنگ آذربایجانی

داشت. شریعتمداری بخش عظیمی از زندگی خویش را در تبریز گذرانیده بود. وی در دوران پیشه‌وری از سال ۱۹۴۵ ــ ۱۹۴۶ (۱۳۲۴- ۱۳۲۵ش) نیز در تبریز حضور داشته و احساسات خویش را نسبت به این حکومت ابراز می‌کرد. وی دستاوردهای فرهنگی حکومت پیشه‌وری از قبیل تأسیس دانشگاه تبریز که در آن به زبان ترکی آذربایجانی تدریس می‌شد و همچنین بهبود زیرساخت‌های آذربایجان را تأیید می‌کرد، اما با این وجود و با توجه به اینکه وی وابستگی ایران به قدرت‌های خارجی را رد می‌کرد، گرایش دولت محلی به رهبری پیشه‌وری به اتحاد جماهیر شوروی را نمی‌پسندید.

شریعتمداری در سن چهل سالگی آذربایجان را به مقصد قم ترک کرد. این سن بر توانایی او در فارسی صحبت کردن تأثیرگذار بود. شریعتمداری با بسیاری از روحانیون آذربایجانی که فقط عربی خوانده بودند و هرگز فارسی فرانگرفته بودند به فعالیت پرداخت. خود وی نیز لهجه شدید ترکی داشت.

دشواریهایی که وی در یادگیری زبان فارسی با آن روبرو شد بر عقیده‌اش مبنی بر اینکه دانش‌آموزان ایرانی باید به زبان مادری آموزش ببینند و پس از آن زبان فارسی را یاد بگیرند تأثیر گذاشت. شریعتمداری همواره سخنرانیهایش را در آذربایجان به زبان ترکی آذربایجانی انجام می‌داد ولی در قم عموما به زبان فارسی صحبت می‌کرد ولی در ملاقات با آذربایجانیها به زبان ترکی آذربایجانی تکلم می‌کرد.

آیتا... شریعتمداری نزدیکانی در آذربایجان شوروی نداشت و فقط نزدیکان دوری در آنجا داشت که هرگز آنها را ندیده بود. با این حال مردم آذربایجان شمالی را متعلق به همان گروه قومی می‌دانست. او آذربایجان شمالی را شمالی و آذربایجان ایران را جنوبی می‌نامید. وی در آذربایجان شوروی پیروانی داشت. شیخ‌الاسلام باکو چندین بار برای مشورت با وی به قم آمده بود. با این همه، وی هیچ تصویر روشنی در مورد اسلام در بین مسلمانان آذربایجان شوروی نداشت. وی به استقرار رسمی اسلام در آذربایجان شوروی و ترویج عقاید اسلامی در آنجا تمایل داشت.

شریعتمداری به حفظ و پاسداری از استقلال مرزهای ایران اعتقاد داشت. در عین حال وی به خواست کسانی که مطالبات جدایی‌طلبانه داشتند، بی‌توجه نبود. وی در حین حمایت از خواسته‌های تظاهرکنندگان تبریز در سال ۱۹۷۹، راضی نشد که به درخواست تظاهرکنندگان به تبریز برود. چرا که فکر می‌کرد این کار منجر به جدایی آذربایجان از ایران می‌شود. شریعتمداری معتقد به برابری گروههای قومی ایران بود و خواستار اعطای

تمام حقوقی که به فارسها واگذار شده بود نظیر آزادی فرهنگی و حق تحصیل به زبان مادری، به تمام مردم ایران شد.

شریعتمداری در اوایل انقلاب در چندین موقعیت درباره مسأله تقسیم قدرت بین مرکز و گروههای مختلف قومی گفت که باید پس از تثبیت دولت دائمی در این مورد تصمیم‌گیری شود. با این وجود نظرات وی در مورد خودمختاری اقلیتهای قومی ضد و نقیض بود. وی اغلب به طور رسمی مخالف خودمختاری اقلیتهای قومی بود، ولی در بیان عقیده‌اش پشتیبانی خود را نسبت به این امر اعلام می‌کرد. در مورد مسأله کردها گفت: «بگذارید کردها مجلس محلی خویش را داشته باشند و به زبان خود صحبت کنند. اما درآمد دولت به یک خزانه واریز شود.»[۷۷] او طرفدار این امر بود که به آنان حق تأسیس دولت محلی و خودمختاری فرهنگی داده شود. اما با جدایی اقتصادی استانها از مرکز مخالف بود. شریعتمداری بعدها در این مورد گفت: «اگر خودمختاری در چهارچوب ایران باشد، می‌توان برای آن برنامه‌ریزی کرد».[۷۸] شریعتمداری در جای دیگری گفته بود که با واگذاری خودمختاری برای اقلیتهای قومی به جز در موارد نظامی و دیپلماتیک موافق است.[۷۹] در دوران تظاهرات مردم آذربایجان در دسامبر ۱۹۷۹ گفت: «در قانون اساسی اصولی وجود دارد که مردم تبریز مخالف آنها هستند و این اصول مانع واگذاری خودمختاری می‌شود.آنچه مردم تبریز می‌خواهند خودمختاری است. باید خودمختاری به آنها داده شود، باید خواسته مردم مورد احترام باشد.»[۸۰]

اصلی‌ترین چالش بین آیت‌ا... شریعتمداری و حکومت در مورد قانون اساسی، بحث بر سر تمرکز قوا بود. شریعتمداری اعتقاد داشت که مردم ایران باید حاکم بر سرنوشت خویش باشند؛ همان‌گونه که در اصول ۵ و ۵۶ قانون به آن اشاره شده است. مخالفت صریح شریعتمداری با تمرکز قدرت، ناشی از اعتقاد راسخ وی به دموکراسی بود. چرا که وی به عنوان عضوی از یک واقعیت قومی و مقیم یکی از استانهای مرزی بود. خودآگاهی شریعتمداری به عنوان یک مسلمان، آذربایجانی و ایرانی و اهمیت این سه هویت نشان می‌دهد که این امر برای بسیاری از ایرانیان پذیرفتنی است.

پیوند آذربایجان جنوبی با آذربایجان شوروی و بازتاب آن در انقلاب

مطبوعات آذربایجان ـ آذربایجان شوروی ـ از نظر پوشش اخبار انقلاب اسلامی ایران با مطبوعات عمومی شوروی متفاوت بودند. مطبوعات آذربایجان شوروی علاوه بر موضوعات و مسائل کلی شوروی به عوامل دخیل در انقلاب ایران و دورنمای آذربایجان

ایـران و آنچـه کـه منجـر بـه تـشکیل آذربایجـان جنـوبی و کـسب حقـوق زبـانی شـود می پرداختند.[۸۱]

مطبوعات باکو اغلب مقالاتی در مـورد بـسط و گـسترش فرهنـگ در آذربایجـان ایـران می‌نوشتند و همچنین اطلاعاتی در مورد مجلات تازه به زبـان ترکـی آذربایجـانی در ایـران ارائه می‌کردنـد.[۸۲] بـه عنـوان مثـال در آوریـل ۱۹۸۲ (فـروردین ۱۳۶۱) مجلـه «آذربایجـان معللیمی» ستون ویژه‌ای به نام «جنوبدان سس‌لر» به راه انداخت. هدف از این ستون آشنایی خوانندگان با مقالات منتشر شده در رسانه‌های آذربایجان ایران بود. در اکتبر ۱۹۸۱، مجله «ادبیات و اینجه‌صنعت» در مورد آذربایجـان ایـران سـتون ویـژه‌ای راه‌انـدازی کـرد. وقتـی دوران تساهل پس از انقلاب سپری شد اکثر نـشریات بـه زبـان‌هـای اقـوام از سـوی دولـت مرکزی توقیف شدند. پس از این اقدام، مطبوعات آذربایجان شوروی بـه انتقـاد از دولـت ایران پرداختند.[۸۳] این مطبوعات اقدام اشتباه انقلاب مبنی بر عدم اجازه به تأسـیس مـدارس به زبان ترکـی آذربایجـانی را مـورد انتقـاد قـرار دادنـد و مـشکلاتی را کـه آذربایجانیهـای شوروی در موقع اخذ ویزا برای سفر به تبریز و در طول اقامت در ایران با آن مواجه بودند، خاطر نشان کردند.[۸۴]

پس از انقلاب تمایلات روشنفکرانه نسبت بـه آذربایجـان ایـران در آذربایجـان شـوروی تشدید شد. در سال ۱۹۸۱(۱۳۶۱)، دپارتمان جدیـدی بـرای تحقیـق در مـورد آذربایجـان جنـوبی در انـستیتو خاورشناسـی آذربایجـان شـوروی در بـاکو تأسـیس شـد.[۸۵] دانـشکده روزنامـه‌نگـاری kirov ، دانـشگاه دولتـی آذربایجـان، واحـد درسـی «مطبوعـات معاصـر آذربایجان جنوبی» را به فهرست درسی اضافه کرد.[۸۶] بسیاری از آثار روشنفکرانه جدید در مورد تاریخ آذربایجان ایران در همین دوره منتشر شد.[۸۷]

یکی از آثار قابل توجه در مورد تاریخ دانـشگاه تبریـز توسـط نـصیب نـصیب‌زاده نوشـته شد.[۸۸] نشریات آذربایجان شوروی اغلب در مورد آثار ادبی و نویسندگان آذربایجان ایران مطلب منتشر می‌کردند. در این میان صمد بهرنگـی بـیش از دیگـر نویـسندگان آذربایجـان جنوبی مورد توجه بود.[۸۹] نوشته‌های بهرنگی به جهت داشتن افکار چپ و دورنماهای ملـی آذربایجانی، جهت انتشار در آذربایجان شوروی مناسـب بـود و مـشکلی بـرای سانـسور در شوروی نداشت. یکی از بهترین آثار دانشگاهی منتشر شده در مورد آذربایجان ایران کتاب «جنوبی آذربایجان ادبیات آنتولوژیاسی» بود. اولین جلد از چهار جلد این کتاب به بررسـی ادبیات آذربایجان جنوبی می‌پرداخت و توسط میرزا ابراهیم‌اف ویرایش شد و ادبیات قـرن نوزدهم را تحت پوشش قرار داد. جلد دوم که به پوشش ادبیات آذربایجان مـابین سـالهای

۱۹۰۰ تا ۱۹۴۱ می‌پرداخت در سال ۱۹۸۳ منتشر شد.[۹۰] در این کتابها، ویراستار از مردم ایران به جای مردمان ایرانی استفاده می‌کرد و به صورت مجزا به آذربایجان جنوبی و ایران اشاره می‌کرد که گویا این دو از هم جدا هستند.[۹۱]

پس از انقلاب اسلامی، ارتباط بین آذربایجانیها در اتحاد شوروی و ایران به طور قابل توجهی افزایش یافت. در سال ۱۹۷۹، تلفن مستقیم بین ایران و باکو برقرار شد. علاوه بر این بسیاری از آذربایجانیهایی که پس از سقوط حکومت پیشه‌وری در سال ۱۹۴۶ به آذربایجان شوروی گریخته بودند، پس از انقلاب و برای گرفتن نقش فعال در تحرکات سیاسی به ایران بازگشتند و ارتباطات اقتصادی مستقیم و محدودی دوباره برقرار شد.[۹۲]

به گزارش مطبوعات در این دوره برای آذربایجانیهای ایران اعتباری فراهم شد تا از اتحاد شوروی خرید کنند.[۹۳] بیکاری گسترده طی دوران انقلاب بسیاری از آذربایجانیها را به آستارا شهر مرزی ایران فرستاد و باعث برقراری ارتباط تجاری و رفت‌وآمد بین اتحاد شوروی و ایران شد. آنها در آستارا با بسیاری از آذربایجانیهای شمال ارتباط مستقیم برقرار کردند. تلویزیون باکو تماشاگران زیادی در آذربایجان ایران داشت، چرا که تلویزیون ایران مملو از برنامه‌های مذهبی بود که کمترین جذابیتی برای اکثریت جمعیت ایران نداشت.[۹۴]

چندین ملاقات بین شخصیتهای فرهنگی آذربایجان شوروی و ایران صورت گرفت. «نبی خزری» در طول دیدارش از ایران در دسامبر ۱۹۸۲ با «ساوالان» و «سؤنمز»، شاعران آذربایجان ایران، ملاقات کرد. به گفته نبی خزری آنها در مورد تأثیربخشی برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی باکو در فرهنگ آذربایجان ایران بحث و بررسی کردند و آرزوی توسعه و گسترش این اقدامات را کردند.[۹۵]

بختیار وهاب‌زاده، شاعر، در مورد جواد هیئت که جراح، مدیر مسئول مجله وارلیق و یکی از شخصیتهای فرهنگی آذربایجان ایران است چنین نوشت:

سرزمین مادری تقسیم شده تو امروز در انتظار کار و تلاش توست
برادر سلاح تو دوتاست روزها چاقو و شب‌ها قلم.[۹۶]

جواد هیئت ضمن اشاره به تاریخ تجزیه آذربایجان در سال ۱۸۲۸ و تحت عهدنامه ترکمنچای وابستگی به شمال را بیان کرد:

«این واقعه تراژدیک بزرگترین فاجعه تاریخ ایران و به خصوص آذربایجان شمرده می‌شود. چرا که به جز این مورد چیز دیگری قادر نبود در قلب مردم آذربایجانی این منطقه

که زبان، مذهب، فرهنگ، تاریخ، ملیت و همه چیز مشترک داشتند، گسستگی ایجاد کند.»[۹۷]

بسیاری از نویسندگان و شخصیتهای مذهبی آذربایجان شمالی، تمایل خویش را برای برقراری ارتباط نزدیک‌تر با جنوب ابراز کردند و پس از انقلاب آثار متعددی را در مورد جدایی دو ملت منتشر کردند. یکی از فعالترین نویسندگان این حوزه، میرزا ابراهیم‌اف، مسئول اتحادیه نویسندگان جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی بود. وی یکی از برجسته‌ترین شخصیتهای آذربایجان در زمان اشغال تبریز در زمان جنگ جهانی دوم توسط شوروی محسوب می‌شد. وی در سال ۱۹۸۰ مقاله‌ای تحت عنوان «جنوبدا دیرچه‌لیش» منتشر کرد که در آن به بررسی تعدادی از نشریات آذربایجانی ایران پرداخته بود. وی وجود تمایل برای خودمختاری فرهنگی و سیاسی را در میان آذربایجانیهای ایران بیان کرد.[۹۸]

وی آثار خویش را در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان ایران جمع‌آوری کرد و بسیاری از آثار روشنفکرانه مرتبط با مسأله آذربایجان جنوبی را منتشر کرد. بزرگترین مجموعه آثار او در این ایام منتشر شد که بسیاری از آنها به مسأله آذربایجان جنوبی مرتبط بودند.[۹۹]

بخش ویژه‌ای از مجله «آذربایجان» به افتخار هفتاد و پنجمین سالگرد تولد سلیمان رستم منتشر شد که اشعاری از وی را به چاپ رساند که تقریبا موضوع اکثر آنها مربوط به آرزوی وحدت آذربایجان شمالی و جنوبی بود.

وی در شعری با عنوان «تبریزدن گلن شعره جاواب» نوشت:

ستاره‌ها شمرده می‌شوند مردی آن را با ما برابر کرده است
چرا از این ساحل به آن ساحل نمی‌توانم از تو عبور کنم آراز؟[۱۰۰]

در بسیاری از اشعار منتشر شده در این دوره، رودخانه «آراز» به عنوان سمبل جدایی آذربایجان معرفی شده است.[۱۰۱] همچنین احساس تعلق به کوه «ساوالان» و «تبریز» در بسیاری از این آثار بیان شده بود و این نکته نیز ذکر شده که آذربایجانیهای دو طرف مرز متعلق به یک ملت هستند.[۱۰۲]

برخی از نویسندگان در باکو عقیده آذربایجان واحد را مطرح کردند. قشم ایلقار، با اشاره به رود آراز نوشت: «این طرف و آن طرف ساحل سرزمین ماست». حسن واله نیز نوشت: «ممکن نیست که بگوییم آذربایجان دوتاست.»[۱۰۳] چنین ابراز عقیده‌ای ریشه در احساسات روشنفکران آذربایجان شوروی داشت و از سیاست مسکو برای گسترش نفوذ

شوروی در آذربایجان ایران نشأت نمی‌گرفت. بسیاری از این قبیل آثار در نشریات به زبان ترکی آذربایجانی باکو منتشر می‌شد. این نشریات فقط در باکو توزیع می‌شدند. در هیچ یک از نشریات روسی‌زبان هیچ مطلبی راجع به این مسئله منتشر نشده بود. در همین ایام ارگانهای رسمی سیاست آذربایجان شوروی با بهره‌گیری از منابع عظیم پولی در جهت افزایش پیوندها با آذربایجان ایران تلاش می‌کردند. برخی از نشریات آذربایجان شوروی کتاب‌هایی را به زبان ترکی آذربایجانی با الفبای عربی برای توزیع در ایران منتشر می‌کردند.[۱۰۴] یکی از آثار ارزنده این ایام مجموعه شعر بختیار وهاب‌زاده بود.[۱۰۵] این کتاب حاوی آثار ناسیونالیستی آذربایجانی بود که می‌توان به شعر «آذربایجان» وی اشاره کرد. این کتاب هیچ علامت مشخصه‌ای نداشت تا بتوان فهمید که کتاب در اتحاد جماهیر شوروی چاپ شده و یا در جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی. فقط بر روی آن نوشته شده بود «باکی». فقط اطلاعات اندکی در مورد کتاب‌شناسی اثر در آخر کتاب به زبان روسی ذکر شده بود که مشخص می‌کرد کتاب در شوروی چاپ شده است.

کیفیت بالای این کتابها از لحاظ چاپ و داشتن تصاویر رنگی از سرمایه‌گذاری عظیم برای انتشار این کتاب‌ها خبر می‌داد. در برنامه‌های پخش شده از رادیو باکو به زبان ترکی آذربایجانی به پیوندهای فرهنگی و به ویژه زبان اهمیت خاصی داده می‌شد. برای مثال در سال ۱۹۷۹، بختیار وهاب‌زاده شعر «آنا دیلی» خود را از رادیو خواند.[۱۰۶] در این ایام برخی اظهار نظرها در مورد لزوم گسترش مطالعه در مورد زبان ترکی آذربایجانی جهت ایجاد ارتباط با خارج از جمهوری مطرح شد. در سال ۱۹۸۰، آکادمی علوم باکو، کتاب درسی آذربایجانی را منتشر کرد و انتشار آن را از طریق رادیو برون مرزی خاورمیانه باکو اعلام کرد.[۱۰۷]

رهبری آذربایجان شوروی حمایت خویش را از تقویت روابط با هم‌قومیهای خویش در ایران ابراز کرد. در هفتمین کنگره نویسندگان جمهوری که در سال ۱۹۸۱ در باکو برگزار شد. حیدر علی‌اف با اشاره به اهمیت همکاری نویسندگان جمهوری با نویسندگان آذربایجان جنوبی لزوم تبلیغ آثار آنها را در جمهوری و خارج از جمهوری یادآور شد.[۱۰۸] همچنین علی‌اف با ستایش از آثار سلیمان رستم به خاطر توجه به موضوع آذربایجان جنوبی و تلاش مردم این منطقه جهت دستیابی به آزادی‌های اجتماعی و ملی، این توجه را ناشی از خلاقیت وی دانست.[۱۰۹] وی ضمن بحث در مورد آثار «بالاش آذراوغلو» به فراوانی طرح مسأله آذربایجان جنوبی در آثار وی اشاره کرده و این امر را منعکس کننده رؤیاها و آرزوهای چندین میلیون آذربایجانی برشمرد.[۱۱۰] همچنین با تحسین از آثار میرزا ابراهیم‌اف،

کتاب «گله‌جک گون» وی را تصویرگر جنبش انقلابی آذربایجان جنوبی و تلاش برای استقلال اجتماعی و ملی مردم آذربایجان جنوبی توصیف کرد.[۱۱۱]

در این ایام نحوه رفتار دولت آذربایجان شوروی با استانهای آذربایجان ایران صریح بود. در کتاب «آذربایجان سووئت ائنسیکلوپئدیاسی» که در سال ۱۹۸۰ منتشر شد در ذیل کلمه آذربایجان ایران نوشته شده بود: « باخ جنوبی آذربایجان.»[۱۱۲]

آذربایجان شوروی در پرتو انقلاب ایران

تمایل به ابراز هویت ملی در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ در آذربایجان شوروی نمایان شد و روشنفکران به بررسی اصل طبیعت هویت آذربایجانی پرداختند. امکان داشت این بحث تحت تأثیر چالش هویت ملی باشد که توسط مدل اسلامی حکومت ایران ارائه شده و همچنین با نوسازی محدود پیوندها با آذربایجان جنوبی در ارتباط باشد.

پس از دوران اولیه انقلاب، توسط حکومت آذربایجان شوروی فعالیت ضداسلامی رهبری می‌شد.[۱۱۳] امکان داشت مسئولین وقت آذربایجان شوروی از هرگونه احساس همدردی مثبت با انقلاب اسلامی ایران از سوی آذربایجانیهای شوروی جلوگیری کنند. در روزنامه حزب کمونیست باکو، فعالان این حزب، ایران را در مورد افزایش فعالیت اسلامی در این جمهوری مقصر می‌دانستند. به گفته آنان بروز فعالیتهای اسلامی در این جمهوری در نتیجه جنبش مذهبی- سیاسی است که توسط ایران هدایت می‌شود.[۱۱۴] در مقاله‌ای که به اعمال رسوم مذهبی در جمهوری آذربایجان حمله شده بود، نویسنده تصریح کرده بود که هدف حمله به رسومی نیست که بخشی از فرهنگ آذربایجان محسوب می‌شود بلکه صراحتا مذهب به معنی افراطی آن، هدف مقاله وی بوده است.[۱۱۵]

بسیاری از اشعار، سرزمین مادری آذربایجان را ستایش می‌کرد. سرزمین مادری در این شعرها اغلب با واژه «وطن» یا کلمه ترکی «یورد» به کار می‌رفت.[۱۱۶] قبلا هویت این سرزمین برای خواننده مبهم بود و خواننده نمی‌دانست که این کلمه به آذربایجان شوروی و یا آذربایجان ایران دلالت دارد. در برخی آثار ادبی به گذشته تاریخی پیش از اسلام آذربایجان و دین زرتشت به عنوان دین اولیه آذربایجانیها تأکید می‌شد. یکی از این اشعار، قطعه شعر «وطن» شفیع زاده بود:

تو شعله ایمان زرتشت کبیر هستی
این کوه‌ها و قله‌ها اجداد من هستند
آبهای زلال آنها در رگ‌های من جاری است

ذره ذرهٔ بدن من از هر جای این مکان تشکیل یافته است
شاید که من عصاره این ذرات باشم.[۱۱۷]

صابر رستم‌خانلی در شعر «آنا دیلیم تشکر» می‌نویسد:

آنها تو را پشت درخواهند گذاشت
تو خواهان عدالتی، اما آنها تو را منحرف می‌کنند
ولی تو از بین نمی‌روی مادرم، زبان عزیزم
تو ارتش‌ها را به لرزه درمی‌آوری زبان قهرمان من.[۱۱۸]

در بسیاری از رمان‌های تاریخی به مسأله هویت آذربایجانی و رابطه آن با امپراطوریهای اطراف اشاره شده بود. رمانهای چندی به سلطنت شاه اسماعیل صفوی اشاره داشت. این رمانها عبارت بودند از رمان «باکو ۱۵۰۱» عزیزه جعفرزاده(۱۹۸۱)، رمان «قیزیل باش‌لار» آلیسا نجات (۱۹۸۳)، و رمان «خدافرین کؤرپوسو» اثر فرمان کریم‌زاده (۱۹۸۳). سلسله صفویه که توسط شاه اسماعیل تأسیس شده بود، در ایران به عنوان سلسله صفوی مطرح است. علاقه به انتشار چنین آثاری به ریشه‌های آذربایجانی اشاره دارد و احتمال داشت رهبری سیاسی ایران به خاطر داشتن پیوند نَسبی آذربایجان شوروی با هم‌قومیهای آذربایجان ایران تحت تاثیر قرار گرفته باشد. چرا که انقلاب باعث بازسازی نسبی ارتباطات بین آذربایجان شوروی و ایران شده بود. در این دوران، علاقه به زبان ترکی آذربایجانی در آذربایجان شوروی هم افزایش پیدا کرد. کتابهای گرامر و فرهنگ لغات جدیدی منتشر شد.[۱۱۹] اکثر آثار دهه ۱۹۸۰ گرایش به خالص‌سازی زبان و جایگزینی لغات روسی توسط لغات ترکی را نشان می‌دهند.[۱۲۰] زبان‌شناسی که به ارتباط نزدیک آذربایجانیها با دنیای اسلام اشاره کرده، تاکید می‌کند که واژه‌های عربی و فارسی عموما و به طور کامل جذب زبان شده‌اند. در حالی که واژه‌های روسی و دیگر زبان‌ها «با ریشه اروپایی» به عنوان «اصطلاحات و لغات تکنیکی» باقی مانده‌اند.[۱۲۱] در متون زبان‌شناختی زبان گفتاری مردم آذربایجان شوروی به ترکی آذربایجانی اشاره دارد.[۱۲۲] زبان‌شناسان در تلاش برای تقویت و تحکیم زبان ترکی آذربایجانی، اقدام به ترجمه مستقیم از سایر زبان-ها و آثار علمی نمودند که قبلا فقط آثار روسی ترجمه می‌شد.[۱۲۳]

برای دستیابی به این هدف در ماه می ۱۹۸۳ قانون ترجمه و لایحه بهبود آن در جمهوری تصویب شد.[۱۲۴] علاوه بر این بسیاری از آثاری که به بررسی ادبیات و فرهنگ آذربایجان

می‌پرداخت، در این دوره منتشر شدند. همچنین توجه به آثار ادبی سنتی (نظیر شعر آشیق) ادامه یافت.[۱۲۵]

بسیاری از روشنفکران آذربایجانی با تأسی از ریشه‌های شرقی، مبلمان روسی را با قالیچه و فرشهای سنتی عوض کردند. تأکید بر سنتهای شرقی و آذربایجانی در معماری ساختمانهای جدید نیز به چشم می‌خورد. کامل محمدزاده - دکترای هنر- طی مقاله‌ای در روزنامه کمونیست باکو این واقعیت که «هیچ طرح ملی در ساختمانهایی که ساخته‌ایم وجود ندارد» را مورد انتقاد قرار داد و بر مطالعه آثار زیبای معماری آذربایجانی که «مکتب بسیار خلاقی برای معماران مدرن ماست»، تأکید کرد.[۱۲۶]

گرایش مهمی که علاقه و توجه به آذربایجان را نشان می‌داد توجه برای حفظ و حراست از آثار تاریخی و فرهنگی بود. فعالیتهایی از این قبیل در دوران «گلاسنوست» نمود بیشتری داشت. قانون «حفظ آثار تاریخی و فرهنگی» در سال ۱۹۹۲ به تصویب رسید و سازمان اجتماعی «انجمن حفظ آثار تاریخی و فرهنگی آذربایجان» تأسیس شد.[۱۲۷] در سال ۱۹۸۲ وزارتخانه جدید «طراحی، حراست از معماری شهر، بازسازی و بهره‌وری از آثار باستانی و معماری» تحت نظر هیأت وزیران جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی تأسیس شد.[۱۲۸] اغلب روشنفکران مقالاتی در خصوص تشویق مردم به حفاظت و حراست از آثار تاریخی و تمجید از تلاش در این زمینه نوشتند.[۱۲۹] در سال ۱۹۸۱ و در هفتمین کنگره نویسندگان جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی یکی از اعضا، افزایش علاقه به بوم شناسی و اهمیت حفظ آثار تاریخی و فرهنگی را خاطر نشان کرد.[۱۳۰] علاوه بر این بسیاری از آثار منتشر شده در این ایام به بررسی ادوار مختلف تاریخی آذربایجان و ریشه‌های قومی آن پرداختند.[۱۳۱]

برخی از آثار منتشر شده در این دوران با تمرکز بر هویت آذربایجانی بر جنبه‌های ترکی آن تأکید کردند. این موضوع در مقاله‌ای نام «دوققوز گون، دوققوز گئجه، ایران تأثراتی» توسط نبی خزری بیان شده است. در این نوشته برخوردهای نویسنده ـ برخوردهای تصادفی و برخوردهای کاری وی ـ را با آذربایجانیهای ایران نقل می‌کند. وی در هتلی با پیشخدمتی صحبت می‌کند که به نظرش آذربایجانی است:

«به او سلام کردم نگاهی کرد و پرسید:

- تُرک هستی؟

- من ترک آذربایجانی هستم، آذربایجان شوروی

- ترکی را خوب صحبت می‌کنی
وسایل را به داخل آسانسور برد.»[۱۳۲]
آذربایجانی دیگری از روی اتفاق به وی رسید و از خزری پرسید:
«شما تُرک هستید؟»
و او پاسخ داد:
«بله، من ترک آذربایجانی هستم.»[۱۳۳]

برخی از روشنفکران آذربایجان شوروی هم‌قومیهای خویش در ایران را به خاطر خواست عمومی زبان ترکی و ترکی آذربایجانی به جای آذربایجانی مورد انتقاد قرار دادند.[۱۳۴]

نتیجه‌گیری:

آذربایجانیها یکی از فعالترین گروههای قومی بودند که برای سرنگونی رژیم پهلوی در ایران تلاش و مبارزه کردند. تبریز به یکی از مراکز عمده فعالیتهای انقلابی تبدیل شده بود. بسیاری از آذربایجانیهایی که از انقلاب حمایت می‌کردند، انتظار داشتند که برقراری انقلاب، دموکراسی را برایشان به ارمغان آورد. در این بین عده‌ای هم از دیدگاه آیت‌ا... خمینی درباره حکومت اسلامی پشتیبانی می‌کردند. بسیاری معتقد بودند که دموکراسی حاصل از انقلاب به ممنوعیت فرهنگ و زبانهای اقلیتهای قومی ایران خاتمه خواهد داد حتی اگر خودمختاری فرهنگی کاملی هم به اقلیتها اعطا نشود. بسیاری از فعالان با امید به رسیدن به این اهداف، آرمانهای انقلاب را مورد حمایت قرار دادند تا اینکه مطالبات به حق آذربایجانی آنها برآورده شود. ناکامی انقلاب اسلامی در رفع محدودیتهای زبانهای قومی، در کنار سرکوب خشونت‌بار تظاهرات تبریز و برخورد خشن با آیت‌ا... شریعتمداری- محترم‌ترین روحانی آذربایجانی سراسر ایران- موجب یأس و سرخوردگی آذربایجانیها شد. بسیاری از آذربایجانیها به بررسی هویت ایرانی خویش اقدام کردند. با اینکه رژیم به ظاهر قول داده بود تا سیاستهای فارس‌محوری مربوط به رژیم پهلوی را خاتمه دهد، اما پس از گذشت زمان اندکی و عدم انجام این تعهد، باعث ناامیدی مضاعف آذربایجانیها شد. علاوه بر این رژیم به خواست آذربایجانیها مبنی بر آزادی بیشتر بیان را با ارائه مجوز انتشار نشریات به زبانهای قومی در کوتاه مدت پاسخ داد، ولی پس از مدتی این رویه را نیز تغییر داد. در عین حال جمهوری اسلامی سیاست مدارا را در پیش گرفت ولو

اینکه هنوز سیاست محدودتری در ارتباط با فرهنگ غیرفارسی نسبت به رژیم پهلوی داشت.

برآورده نشدن خواسته‌های بسیاری از آذربایجانیها که در آستانه انقلاب حس تعلق ایرانی داشتند بسیاری از سیاستمداران چپگرا را به بررسی مرام جهت رسیدن به اهداف سیاسی خویش در چهارچوب آذربایجان وادار کرد. در همان ایام ارتباطات مستقیم با آذربایجان شوروی نوسازی شده بود. با اینکه ارتباطات به صورت محدود بازسازی شده بود، برخی از آذربایجانیهای ایران بیان کردند که آنها و بسیاری از اعضای خانواده و دوستانشان خواستار اتحاد دو آذربایجان بوده‌اند. بسیاری نیز این عقیده را رد کرده اند، چرا که به نظر آنها این عمل باعث آسیب‌پذیری آنها در مقابل ظلم و ستم شوروی خواهد شد.

روند بررسی هویت جمعی پس از برملا شدن طبیعت و ذات انقلاب اسلامی تسریع شد، اما با شدت عمل مخالفت سیاسی در سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۳، اوج سرکوبی حزب توده در آوریل ۱۹۸۳ در پس شعله‌ها قرار گرفت.[۱۳۵] با اینکه بیان مطالبات آشکار برای احقاق حقوق قومی گسترش یافته بود اما این دوران از طرف حکومت قابل تحمل نبود. پس از جنگ ایران و عراق نیز این مطالبات ابراز شد.

در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوائل ۱۹۸۰، گرایش به اعلام هویت ملی آذربایجانی هم در آذربایجان شوروی و هم در آذربایجان ایران به چشم می‌خورد. بررسی‌های متعددی در خصوص تاریخ و فرهنگ آذربایجان و پیوندهای آنها با آذربایجان ایران صورت گرفت. این گرایشات بیشتر در دوره گلاسنوست و در اواسط دهه ۱۹۸۰ قابل رؤیت بود و نمی‌توان این گرایشات را به دهه ۱۹۷۰ مربوط دانست. در این بین عقیده‌ای نیز طرح شده است که توجه عمده آذربایجانیها نسبت به هویت ملی خویش را در اواخر دهه ۱۹۸۰، پاسخی به چالش میان آذربایجان و ارمنستان بر سر کنترل منطقه قاراباغ کوهستانی می‌داند. همان‌گونه که در فصل بعد توضیح داده خواهد شد، اختلاف بر سر منطقه قاراباغ کوهستانی تأثیر گسترده‌ای بر اهداف و گرایشات جنبش‌های ملی آذربایجان در اواخر دهه ۱۹۸۰ داشته است. با این وجود گرایشات هویتی بر پایه حوادث آنی منطقه قفقاز یا مسکو نبوده است. بررسی هویت ملی و افزایش اظهار هویت آذربایجانی در آذربایجان شوروی نشان می‌دهد که این گرایش قبل از گلاسنوست نیز وجود داشته است.

یادداشتها:

۱. ببینید:
1. Hasan Javadi, "Research Note: Azeri Publications in Iran," *Critique,* No. 8 (Spring 1996), p. 85.
۲. انتشار روزنامه اولدوز در ۱۷ ژانویه ۱۹۷۹ آغاز شد که شامل مقالاتی به زبان ترکی آذربایجانی و فارسی بود.
3. E. Ch. Babaev, "Iuzhnyi Azerbaidzhan v iranskoi revoliutsii 1978-1979 gg," *Jänubi Azärbayjan Tarikhi Mäsälälärі* (Baku: Elm, 1989), p. 128.
4. Mojab and Hassanpour, "The Politics of Nationality and Ethnic Diversity," p. 238—239; and Ervand Abrahamian, *Radical Islam: The Iranian Mojahedin* (London: IB.Tauris, 1989), pp. 59—62.
۵. در خصوص مطالبات اکراد و دیگر گروههای قومی در ایران در زمان انقلاب اسلامی نگاه کنید به مجاب و حسن‌پور «سیاستهای میهن‌گرایی و استقلال قومی»، صفحات ۲۵۰- ۲۲۹.
6. Kazemi, *Poverty and Revolution in Iran, p.* 30; and Babaev, "Iuzhnyi Azerbaidzhan v iranskoi revoliutsii 1978—1979 gg, pp. 99—100.
7. Aghajanian, "Ethnic Inequality in Iran," p. 221.
8. Babaev, "Iuzhnyi Azerbaidzhan v iranskoi revoliutsii 1978—1979 gg," p. 101.
9. Ibid.
10. Näsib Näsibzadä, "Täbriz Universiteti," *Ulduz,* Vol. 9 (1983), p. 46
۱۱. در زمان شاه، سقوط دولت محلی آذربایجان در ۱۲ دسامبر جشن گرفته می‌شد و به عنوان روز به یاد ماندنی در پیروزی رژیم تعطیل اعلام شده بود. این جشن‌ها در حکومت اسلامی ادامه نیافت.
12. Babaev, "Iuzhnyi Azerbaidzhan v iranskoi revoliutsii 1978—1979 gg," P. 104 .
13. Ibid., p. 106.
۱۴. مسلمانان طبق سنت خود در چهلمین روز درگذشت مراسم برگزار می‌کنند.
15. Cottam, *Nationalism in Iran: Updated Through 1978,* p. 353.
16. *Le Matin,* Vol. 16, No. 5 (1978), quoted in Babaev, "Iuzhnyi Azerbaidzhan v iranskoi revoliutsii 1978—1979 gg," p. 111; and Cottam, *Nationalism in Iran: Updated Through 1978, p.* 354.
17. Babaev, "Iuzhnyi Azerbaidzhan v iranskoi revoliutsii 1978—1979 gg," p. 109; and "Report of the Patriotic Muslim Students of Tabriz on the Tabriz Uprising," *RIPEH/The Review of Iranian Political Economy and History,* Vol. 2, No. 2 (June 1978), p. 67.
۱۸. مصاحبه با محمد رضا شاه، سرویس میهنی تهران به زبان فارسی، ۱۳ مه ۱۹۷۸.
۱۹. میثاق پارسا، «ریشه‌های اجتماعی انقلاب ایران»، نیویورنسویک، انتشارات دانشگاه Rutgers ، سال ۱۹۸۹، صفحه ۱۱۱. بازاریان در تهران با گروه‌بندیهای قومی و محلی سازماندهی شده و به طور کلی مساجد و دیگر اماکن مذهبی جداگانه را حفظ کردند. آذربایجانیها بزرگترین بلوک (bloc) محلی را در بازار تهران تشکیل دادند و مساجد و اماکن آذربایجانی اغلب بسته به بازار و سازمانهایی در استانهای آذربایجانی بود.
20. Babaev, "Iuzhnyi Azerbaidzhan v iranskoi revoliutzii 1978—1979 gg," p. 126.
21. Ibid., p. 128.
22. Tehran Domestic Service in Persian, March 25, 1979 (FBIS-MEA-79-059).
23. See Tehran Domestic Service in Persian, April 3, 1979 (FBIS-MEA-79-066).
24. David Menashri, "Shi'ite Leadership: In the Shadow of Confficting Ideologies," *Iranian Studies,* Vol. 13 (1980), p. 126.
25. Editorial of *Varliq,* Vol. 1, p. 3. English translation found in lihan Bashgoz, "Varliq" (Book review), *Turkish Studies Association Buletin,* Vol. 3, No. 2 (September 1979).
26. Heyat, "Regression of Azeri Language and Literature," p. 17.
27. *Malta Nasreddin,* Vol. 3 (May 16, 1979), quoted in Javadi, *Satire in Persian Literature, p.* 282.
28. Mohammad Hariri-Akbari and Behrooz Aa.zbdaftari, "A Brief Review of Contemporary Azerbaijani Poetry," *Critique,* No. 11 (Fall 1997), pp. 95—118.
29. Heyat, "Regression of Azeri Language and Literature," p. 17.
30. Ibid., p. 18.
31. Abbas Barez and Sayerin, *Qizil Qosh* (Tabri.z: Nasr-e Khousuisi, 1359 11980—81])
32. See Hariri-Akbari and Aazbdaftari,"A Brief Review of Contemporary Azerbaijani Poetry," p. 100
33. A poem on the connection with south Azerbaijan by Hokuma Billuti was responded to by Savalan, an Azerbaijani poet from Iran. See Hokuma Billuti, *Adiibiyyat Va Injiisiiniit,* May 23, 1980, p. 4. The response of Savalan appeared in *Adabiyyat Injiisdniit,* July 25, 1980, p. 7. Bakhtiyar Vahabzade and Mohammed Shahriyar responded to each other's poetry in 1979—1981.
34. Habib Sahir, *Siihitr IshiklanIr* (Tehran, 1979), as reviewed by V Aliyev, "Mübarize illerinin Aks-S *Aziirbayjan,* No. 1 (1982), pp. 189—191.
35. Ibid. p. 190.

۳۶. «دستور زبان ترکی آذربایجانی»، محمدعلی فرزانه، ۱۹۷۹ فارسی زبان. همچنین «گلین تورکجه دانیشاق» ثمینه باغچه‌بان ، تهران مرکز انتشارات افست، ۱۹۸۱

۳۷. محمد پیفون(Payfun) ، «فرهنگ آذربایجانی» تهران انتشارات دانش نما، ۱۹۸۳

۳۸. مصاحبه نویسنده با حبیب آذرسیما ، فوریه ۱۹۹۸ ، واشینگتن D.C

39. Described in Az "F Etmaya HaglIyIg," *Adabiyyat vii Injiisanat,* April 9, 1982, p. 6.
40. Heyat, "Regression of Azeri Language and Literature," p. 18.
41. Ibid.
42. H.E. Chehabi, *Iranian Politics and Religious Modernism: The Liberation Movement of Iran under the Shah and Khomeini* (London: lB. Tauris, 1990), P. 263.

۴۳. بر اساس مصاحبه‌هایی با فعالان پیشین MPRP

۴۴. «ولایت فقیه» دریافتی از رهبریت و قضاوت عالی است که بر طبق آن به ولی فقیه اختیار داده شده تا کلیه انتصابات مهم را انجام دهد، موفقیت جنگ و صلح را اعلام کند و کلیه قوانین منطبق با قانون اسلامی را تصریح کند.

۴۵. سه نماینده آذربایجانی MPRP برای انجمن خبرگان انتخاب شدند که متشکل از ۷۵ عضو بود.

٤٦. MPRP و آیت‌اله شریعتمداری همچنین با اقدام دولت علیه بسته شدن روزنامه آیندگان در ماه مه ۱۹۷۹ مخالف بودند. شریعتمداری از مردم خواست در این تظاهرات شرکت نکنند حال آنکه MPRP از آن حمایت کرد.

۴۷. «خلق مسلمان»، اول سپتامبر ۱۹۷۹ (۱۵ مهر ۱۳۵۸)، صفحه ۸

۴۸. مجله وارلیق ،شماره اول سال ۱۹۷۹ مانیفست انجمن آذربایجان

۴۹. سرویس میهنی تبریز به زبان فارسی، ۸ دسامبر ۱۹۷۹ (FBIS_ MEA -۷۹ – 238-Supplemento 36) و آیندگان ۱۱ ژوئن ۱۹۷۹ (FBIS_ MEA -۷۹-۱۱۸)

۵۰. خلیل ناصری « فرهنگ ما هویت ماست» Ulker اسفند ، ۱۳۵۹ ، فوریه و مارس۱۹۸۱ ، صفحه ٦ ، مکتوب در ۷ فوریه ۱۹۸۰. Ulker مجله‌ای بود که توسط اندیشمدان چپ آذربایجان در تبریز از ۱۹۸۰ تا ۸۱ منتشر شد.

۵۱. خلیل ناصری « فرهنگ ما هویت ماست» صفحات۶، ۷

۵۲. جنبش دموکرات آذربایجان جانشین جنبش پیشه‌وری بود که پس از حکومت محلی در تبریز در دسامبر ۱۹۴۶ فرو افتاد و اداره مرکزی آن به باکو منتقل شد؛ و پس از انقلاب اسلامی در عملکرد خود تجدید نظر کرد. نگاه کنید به مصاحبه با جنبش دموکراتیک سران آذربایجان ، امیرعلی لاهرودی Zerkalo (۲ دسامبر ۱۹۹۵) صفحه ۴۸.

۵۳. بیانیه plenum شانزدهمین کمیته مرکزی توده منتشرشده در Horizont (برلین شرقی)، شماره ۱۴ سال ۱۹۷۹ ، صفحات ۱۱۱و ۱۲ (FBIS_ MEA -۰۷۹-۰۷۰)

۵۴. به عنوان مثال نگاه کنید به Nvoi (FBIS_ MEA -۰۷۹-۰۸۳) که اعلام کرد: رهبران قومی و ملی کشورمان، پیشگامان ناسیونال دموکرات ایران، حزب توده، پیشگامان ملی ایران اتحاد دموکراتیک مردم ایران، چریکهای فدایی خلق و مجاهدین خلق و سازمانهای ملی و سیاسی مختلف اعلام کردند که از حقوق مردم کشورمان در چارچوب ایران حمایت می‌کنند.

۵۵. صدای آزاد ایران (مقر سری خارج از ایران)، ۱۳ سپتامبر ۱۹۸۰(FBIS_ MEA -80-181)

۵۶. «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» کیهان ، ۱۷ نوامبر ۱۹۷۹.

۵۷. سرویس میهنی تبریز در آذربایجان ۲۰ دسامبر ۱۹۷۹ (FBIS - MEA -۷۹-۲۳٤)

۵۸. کیهان، ۶ دسامبر ۱۹۷۹

۵۹. درژوئن ۱۹۷۹ تعدادی تظاهرات در تبریز برگزار شد که خواستار بازپس‌گیری مقدم مراغه‌ای به عنوان استاندار آذربایجان شرقی و آزادی از سانسور در رسانه‌های رسمی استان شدند. مراغه‌ای توسط MPRP حمایت شد و با آیت‌اله شریعتداری ارتباط نزدیک داشت.

۶۰. بر پایه مصاحبه‌ای با شاهد عینی – همچنین نگاه کنید به سپهر ذبیح «ارتش ایران در انقلاب و جنگ» لندن، routiedge سال ۱۹۸۸، صفحات ۱۲۶ و ۲۳۷.

۶۱. اطلاعات، ۱۰ دسامبر ۱۹۷۹

۶۲. سرویس میهنی تبریز در آذربایجان۷ دسامبر ۱۹۷۹(FBIS_ MEA -۷۹– 238-Supplemento 36)

۶۳. بر اساس گفتگویی با شاهد عینی حوادث

64. AR' in Spanish, December 6, 1979 (FBIS-MEA-79-237
65. AFP in Spanish, December 7, 1979 (FBIS-MEA-79-238, supplement 03

۶۶. براساس گفتگویی با حسن شریعتمداری پسر آیت‌اله شریعتمداری. شورای انقلاب اسلامی بخشی از قدرت زیربنایی است و مسئول شکل دهی همه سیاستها بود اما در عمل اغلب با رویکردهای روزبه روز سرکار داشته است. در سال ۱۹۷۹ به نظر می‌رسید شورا قدرت واقعی بیشتری در ایران دارد نسبت به دولت.

۶۷. گفتگو با حسن شریعتمداری

68. This evidently took place on December 9. See *Tehran Times,* December 10, 1979; also, interview with Hasan Shariatmadari.
69. Nicholas M. Nikazmerad, "A Chronological Survey of the Iranian Revolution," *Iranian Studies,* Vol. 13, Nos. 1—4 (1980), p. 366.
70. *Tehran Times,* January 21, 1980.
71. *Tehran Times,* December 12, 1979

72. Abrahamian, Radical Islam: *The Iranian Mojahedin*, pp. 59-62.
آبراهامیان مشارکت پایین آذربایجانیها در انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس در سال ۱۹۸۰ را ذکر کرده است.
73. According to Amir Taheri, Shariatmadari was the first Grand Ayatollah ever to be defrocked. See Amir Taheri, *The Spirit of Allah: Khomeini and the Islamic Revolution* (London: Hutchinson, 1985), p. 287.
74. Nikola B. Schahgaldian, *The Iranian Military Under the Islamic Republic* (Santa Monica: RAND, 1987), p. 143.
۷۵. حسن شریعتمداری، پسر آیت‌ا... شریعتمداری، بسیاری از اطلاعات را در خصوص جریانات و نگرش‌های آیت‌اله فراهم کرد.
76. Rome ANSA (in English), November 11, 1978 (FBIS-MEA-78-219).
Istanbul *Jumhuri yet,* March 16, 1979, p. 6 (FBIS-MEA-79- 056-21 ۷۷. مصاحبه آیت‌اله شریعتمداری
78. *Ettela'at*, August 14, 1979, p. 2 (FBIS-MEA-79-163).
79. NHK Television Network (Tokyo), December 14, 1979
(FBIS – MEA – 79 -243-Supplement 040) ۸۰. مصاحبه شریعتمداری با موندا ابروو (مادرید) ۹ دسامبر ۱۹۷۹
, . Azerbaijan –Iranian Relations (Baku: Far Centre for Economic and Political Research)۸۱ May 1996,p.6.
۸۲. به عنوان مثال نگاه کنید به «آذربایجان» شماره ۱۲، سال ۱۹۸۱ صفحات۲۳ – ۲۱ که مجله «انقلاب یولوندا» را بررسی کرد؛ Adabiyyat va Injasanat ۷ مارس ۱۹۸۰ صفحه ۷ (JPRS76309)؛ Adabiyyat va Injasanat ، ۱۶ مه ۱۹۸۰ صفحه ۷، «آذربایجان» شماره ۱ سال ۱۹۸۲ Adabiyyat va Injasanat ۵ سپتامبر ۱۹۸۰ صفحه ۶.
۸۳. به عنوان مثال عارف ابراهیم‌اوو،«تبریزدن مکتوب عنوان: SSRI_Baki» Adabiyyat va Injasanat ۲۵ نوامبر۱۹۸۳ صفحه ۸
۸۴. نبی خزری« دوققوز گون، دوققوز گئجه، ایران تأثراتی» آذربایجان جلد۹ سال ۱۹۸۳ ، صفحات ۱۵۸- ۱۰۴.
۸۵. Vostokorednye, SSRI، جلد اول (آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، اکراین)، صفحه ۱۹
۸۶. «کمونیست» باکو، ۲۴ ژانویه ۱۹۸۲، صفحه۳
8۷-Academy of Sciences, *Khiibiirlari* (History, philosophy and law series), Vol. 1 (1983)
(این مقاله به مناسبت صدمین سال تولد خیابانی نوشته شد.)
88. N N "T Universiteti." Other academic works by Nasibzade on Iranian Azerbaijan published in this period include, Nasib Nasibzade, "K ekonomicheskoi shakhskogo pravitel'stva v iranskom Azerbaidzhane v politike60-70-kh godakh."
89. See, for instance, "S Behr (Janubi Azarbayjan)—Falayi Akhtaran Adam," *Adabiyyat va Injasanat*, August 14, 1981, p. 8; and Ilgar Gasimov, "Ishildi Ulduziardan Bin," *Azarbayjan*, No. 10 (1983), pp. 148-153. A review of a book of Azerbaijani literature in Iran after the Islamic Revolution is found in V Aliyev, "Mubarize Ifleninin Aks-S *Aziirbayjan,* No. 1 (1982), pp. 189—191.
90. Mirz Ibrahimov, ed., *Jinubi Aziirbayjan MiibiyyatI AntoloqiyasI* (Part I) (Baku: Elm Publishers, 1981); Mirz Ibrahimov, ed., *Janubi Aziirbayjan AdiibiyyatI AntoloqiyasI* (Part II) (Baku: Elm Publishers, 1983).
91. The use of the phrasing "Iran and South Azerbaijan," was found **in various** works in the *Azarbayjan* journal as well. For example, Turan Has "Molla N Zhurnalinda Iran ye Janubi Azarbayjan M *Aziirbayjan,* Vol. 6 (1981), pp. 133—134.
92. David Nissman, *The Soviet Union and Iranian Azerbaijan: The* Uses *of Nationalism for Political Penetration* (Boulder, Cob.: Westview, 1987), p. 67.
93. AP, quoted by *Turkish Daily News,* May 30, 1980
۹۴. مطابق چندین مصاحبه در گفتگوها با نویسنده
95. N Kh "Dokkuz Qun, Dokkuz Qeje-Iran T p. 131.
96. B Vahabzada, "Bichak-Ghl *Azarbayjan,* No. 4 (1983), pp. 19-20, quoted by David Nissman, "The Origins and Development of the Literature of 'Longing," *Journal of Turkish Studies,* No. 8 (1984), p. 205.
97. Javad Heyat, "Regression of Azeri Language and Literature," p. 7.
98. Mirz Ibrahimov, "J Dirch *Azeirbayjan,* No. 1 (1980), pp. 34—45.
99. Mirz Ibrahimov, *Asurlt'iri On Jildd* (Baku: YazIchi, 1980, 1981).
100. Suleyman Rust "T G She'r Javab," *Azarbayjan,* No. 4 (1981), p. 13.
101. Among the many examples, Fikr Goja, "Aghn," *Aziirbayjan,* No. 9(1981), p.5; AydIn Ibrahimov, "Araz Ust Nar *BaghI,"Azarbayjan,* No. 9 (1981), pp. 77-80; Novruz Q "Rubailar," *Azarbayjan,* No. 12 (1981), pp. 96—97; and Oktay Shamil, "Araz Bayatilari," *Azarbayjan,* No. 9 (1983), **p.** 166.
republic. In 1980,
102. On the themes of Tabriz and Mount Savalan see, for example, Adil Jemil, "Gozierim Yol Chekir," *A2arbayjan,* No. 10 (1983); and a number of poems of Suleyman Rust published in *Azarbayjan,* No 11(1983). On the unity of Azerbaijani people, see M Araz, "Ha Deyak Bu PayIz Kükl *Azarbayjan,* No. 12(1981), pp. 15-19.
l03. *Azarbayjan,* No. 7(1981), p. 148, quoted in Nissman, *The Soviet Union and Iranian Azerbaijan,* p. 75; and Hasan Valeh, *Aztirbayjan,* No. 9 (1981), pp.110-111, quoted in Nissman.

104. For example, in 1982 *Odlar Yurdu* began to publish in A.zerbaijani in Arabic characters. *Odlar Yurdu* was published for Azerbaijanis abroad by the Azerbaijan Sodety for Friendship and Cultural Relations.
105. Bakhtiyar Vahabzade, *Mugham* (Baku: Azerbaijan SSR Government Publications, YazIchl, 1982), in Azerbaijani in Arabic script.
106. Nissman, *The Soviet Union and Iranian Azerbaijan,* p. 52.
1980 (FBIS-SOV- 107. Radio Baku in Azerbaijani to the Near and Middle East, October 17, 80-206).
108. Speech of Geidar (Heydar) Aliyev to the Seventh Republic Writers Congress, *Bakinskii rabochii,* June 14, 1981, p. 2.
109. Geidar (Heydar) Aliyev, *Bakinskii rabochii,* December 12, 1981 p. 1.
110. Ibid.
111. Heydar Aliyev, quoted in"H. E. Aliyev Yoldashin ChIkhishi," *Azarbayjan,* No. 10 (1981), p. 67.
112. *Aziirbayjan Sovet Ensiklopediyasi,* Vol. *4* (1980), p. 513
113. See, for instance, F Kocherli, *Kommunist* (Baku), February 12, 1982, p. 2; K. Mustafaev and E. Qurbanov, ibid., February 19, 1982; ibid., March 23, 1982, p. 1; and ibid., July 14, 1982, p. 3.
114. K. Mustafaev and E. Qurbanov, *Kommunist* (Baku), February 19, 1982, p. 2. **Iran** was blamed for contributing to a rise in Islamic activity in the republic, also in ibid., March 23, 1982, p. 1.
115. F. Kocherli, *Kommunist* (Baku), February 12, 1982, p. 2.
116. See, for example, Ahyar Yusifli, "Alinje GalasI," *Azarbayjan,* No. 12 (1981), p. 91; K "Ana Yurdum-Az *Az.iirbayjan,* Vol. 12 (1979), p. 41; N Kh "Torpak Nej AdlanIr?" *Azarbayjan,* Vol. 7 (1979), p. 6. This poem praises the land of Azerbaijan, and relates to it as the land of cultural figures from both north and south, such as Nizami and Babak, and writers, such as Sabir, Samed Behrengi and Behruz Dihqani.
of foreign literary and scientific works into Azerbaijani, and not from Russian translations, as was cus
117. *Aziirbayjan,* No. 12 (1979), quoted in Alstadt, *The Azerbaijani Turks,* p. 188.
118 *Azarbayjan,* No. 6 (1982), quoted in ibid.
119. See, for instance, F Zeyhalov, *TurkoloqiyanIn AsaslarI* (Baku: Maarif Publishing, 1981). A grammar that discusses to a number of Turkic languages in addition to Azerbaijani; *Ruscha-Azarbayjancha Lughat* (Baku: Azerbaijan ASSR Academy of Sciences, Nesirni Philological Institute, 1982).
120. See, for instance**,** *Adabiyyat va Injiisiiniit,* November 4, 1983, p. 6 (JPRS-UPS-84-028).
121. *Adiibiyyat vii Injiisiniit,* January 8, 1982 (JPRS 80867).
122. See, for instance, Zeyhalov, *Turkoloqiyanin Asaslari* and A.A. Orujovun, *Aziirbayjan Dilinin IzahlI* Lughiiti (Baku: Elm Publishers, 1983).
123. See, for instance, Zeydulla Aghayev in *Kominunist* (Baku), March 14, 1981, p. 4; March 6, 1981, p. 4; and November 19, 1983, p. 4.
124. *Kommunist* (Baku), July 6, 1984, p. 3 (JPRS-UPS-84-1065.
125. Works on literature and culture include, *Aziirbayjan Mahabbat Dastanlarl* (Baku: .,Elm, 1979); A. Akhundov, *Azarbayjan Khalg DastanlarI* (Baku: YazIchI, 1980); and Au Sal *Azarbayjan She'ri ye Folkior* XIX-XX *Asrlitr* (Baku: Elm Publishers, 1982). On ashug poetry see, for instance, "Ashig AlinIn Anadan OlmasinIn 180 Illyi," *Aziirbayjan* No. 11(1981), pp. 151—153.
126. *Kommunist* (Baku), March 6, 1982, p. 3.
127. *Vyshka* (Baku), March 2, 1982, p. 2.
128. *Kommunist* (Baku), March 6, 1982, p. 3.
129. See, for instance, Sabir Af "Babalarin Aman *Adllbiyyat va Injiisaniit,* June 11, 1982, p. 5; and G. Abiova, *Adabiyyat va Injiisaniit,* May 23, 1980, p. 3.
and Tabriz was one of the centers of revolutionary activity. Most Azerbaijanis who supported the revolution in Iran expected that it would bring democratization, and except for those who advocated Khomeini's version of Islamic government, most believed that democratization would bring an end to the ban on the
130. Araz Dadashzade, *Bakinskii rabochii,* June 16, 1981, p. 2.
131. Among them is Sara Ashurbeli, *Gosudarstvo Shirvanshakhov* (Baku: Elm, 1983).
132. N Khazri, "Dokkuz Qun, Dokkuz Qeje-Iran T p. 107.
133. Ibid., p. 109.

(به نظر می‌رسد نویسنده با بهره‌گیری از داستانهای به طور مجازی برای بیان هویت آذربایجانی در مقابل هویت ترکی بهره گرفته است در همان حین اکثر آذربایجانیهای ایران خود را بیشتر ترک می‌نامیدند و عبارت آذربایجانی به ندرت بکار می‌رفت)

۱۳۴. برای نمونه می‌توانید به مقاله "Fakhr Etmaya Haqliyiq" اثر بالاش آذر اوغلو در مجله "ادبیات و اینجه صنعت" ۹، آوریل ۱۹۸۲، صفحه ۶ و مقاله "Shahriyar Korpusu" اثر سیروس در مجله "ادبیات و اینجه صنت " ۲، آوریل ۱۹۸۲، صفحه۶ مراجعه کنید.

۱۳۵. بسیاری از فعالین حزب توده و جنبش‌های چپ آذربایجانی بودند.

136. See, for instance, Saroyan, "The Karabagh Syndrome and Azerbaijani Politics;" P. 14—29; and Carrere d' Encausse, *The End of the Soviet Empire, p.* 59.

فصل چهارم

بین دو انقــلاب

طی دهه ۸۰ میلادی، آذربایجانیهای شوروی و ایران شاهد تجربیات مختلف تاریخی بودند و شرایط متفاوت سیاسی در این دو منطقه تأثیر مجزایی بر بسط و گسترش هویت آذربایجانی در دو سوی رود آراز داشته است. گرایش به گسترش هویت ملی آذربایجانی طی اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ به طور فزاینده‌ای در آذربایجان شوروی نمایان گشت. بروز تغییرات در شرایط سیاسی آذربایجان شوروی و عزیمت حیدر علی‌اف به مسکو در سال ۱۹۸۱، آغاز فضای باز سیاسی (گلاسنوست / glasnost) در زمان میخائیل گورباچف، چالش ارمنستان و اتحاد شوروی بر سرکنترل منطقه قاراباغ کوهستانی، از جمله عواملی بود که منجر به سیاسی شدن گرایشات فرهنگی گردید. در این بین گروهی از مردم آذربایجان از طریق رسانه‌های گروهی از اخبار و وقایع آگاه می‌شدند.

در این دوران اکثر آذربایجانیها به هویت مجزایشان تأکید داشتند. اواخر دهه ۸۰ میلادی، گروههای سیاسی و فرهنگی از ترک‌گرایی، به عنوان مؤلفه اصلی هویت خویش، بهره گرفتند که تأکید آن بیشتر بر ترک‌گرایی فرهنگی بود. در برخی موارد نیز به وحدت سیاسی با دولتهای ترک گرایش نشان می‌دادند. با انتخاب ابوالفضل ائلچی‌بَی از جبهه خلق آذربایجان، به سمت اولین رئیس جمهور آذربایجان، وی موضع سیاسی متمایل به ترکیه اتخاذ کرد.

اواسط دهه ۸۰، آذربایجانیهای شوروی هویت برجسته خویش را در مواردی از قبیل ارتباط با هم قومیهای خویش در خارج از جمهوری چه در ایران و چه در جمهوریهای شوروی سابق از قبیل ارمنستان، گرجستان و حتی عراق نشان دادند.[1] نحوه برخورد ارمنستان با آذربایجانیها و پی بردن باکو به این مسأله عامل شتاب‌دهندهٔ فعالیتهای سیاسی شد. اعلام سیاست رسمی

باکو برای افزایش پیوند با آذربایجانیهای ایران، ارمنستان و گرجستان و تلاش برای برقراری ارتباط با آنها، آغازگر تنشهایی سیاسی شد که در نیمه دوم دهه ۸۰ نمایان‌تر گشت. بطوریکه نقطه بارز در افزایش پیوند بین دو آذربایجان تخریب موانع مرزی در بخش بزرگی از رود آراز طی دسامبر ۱۹۸۹ بود.

در اواسط دهه ۸۰، برخلاف تسامح سیاسی حاکم بر آذربایجان شوروی، آذربایجانیهای ایران شاهد افزایش سرکوب سیاسی و فرهنگی بودند. در طی جنگ ایران با عراق، بیان آزادانه مشخصه‌های هویت توسط اقلیتهای قومی بسیار محدود شده بود. نقطه اوج سرکوبها در سال ۱۹۸۳ رخ داد که طی آن بسیاری از سازمانهای سیاسی مخالف قلع و قمع شدند. تا آن زمان تمام نشریات آذربایجانی به جز «وارلیق» از سوی دولت توقیف شده بودند. در همین حین آذربایجانیهای زیادی جذب گروههای چپگرا شده بودند و دستگیری رهبران حزب توده در سال ۱۹۸۳ نقطه بازگشتی به سوی دولت ایران شد. بسیاری از نخبگان سیاسی آذربایجان حتی آنهایی که در سازمانهای سیاسی مخالف فعالیت می‌کردند مجبور به مهاجرت شدند. به خاطر شرایط زمان جنگ، پرداختن به مسائلی همچون هویت، بسیار محدود شده بود. هنوز هم اثرات جنگ در هویت ملی مشهود بود. پس از پایان جنگ و در دوران تسامح سیاسی، با درگذشت آیت‌ا... خمینی و ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی فضا برای برخی از فعالیتهای پلورالیسم محدودی مساعد شد.

این فصل به گاهشماری و آنالیز شکل‌گیری هویت جمعی آذربایجانیها از پایان سال ۱۹۸۳ تا استقلال جمهوری آذربایجان در دسامبر ۱۹۹۱، با تکیه بر حوادث آذربایجان شوروی می‌پردازد.

جستجوی مداوم هویت ملی در آذربایجان شوروی

تا پیش از پیدایش فضای باز سیاسی شوروی در زمان میخائیل گورباچف در سال ۱۹۸۶، آذربایجانیهای شوروی در جستجوی هویت جمعی خویش بوده و تعلق خویش را به آذربایجان اعلام می‌کردند. اعطای بورس تحصیلی و آثار ادبی، وسیله‌ای برای جستجوی هویت آذربایجانیها بود. بسیاری از این موضوعات در طول دهه ۸۰ در جریان بود. اشاره به ماهیت سرزمین مادری و استفاده از سمبلهای عمومی آذربایجان در آثار روشنفکرانه ادبی چون یورد (yurd) و وطن (veten) نمود بیشتری یافته بود.[۲]

برخی از آثار ادبی بیانگر عشق عمومی نسبت به سرزمین مادری، افتخار نسبت به سرزمین مادری و برخی دیگر بیانگر رابطه عاطفی نویسنده با سرزمین مادری خویش بود. آثار متعدد با موضوعات مختلف منتشر شده، در اواخر دهه ۷۰ و دهه ۸۰، بیانگر اشتیاق عمومی برای جستجوی هویت خویش با تکیه بر آذربایجان به عنوان سرزمین مادری بود. این میل دقیقا با مفهوم آنچه که از هویت آذربایجانی و سرزمین مادری که در ادبیات آذربایجان

شوروی و همچنین نشریات دانشگاهی پیش از پیدایش فضای باز سیاسی معرفی شده بود، در تضاد بود. این نکته را باید مد نظر داشت که پیش از گلاسنوست رابطه متناسبی با پلورالیسم روشنفکرانه و بحث در مورد مسائل مورد اختلاف وجود داشت. اکثر آثاری که به بررسی مسأله هویت آذربایجانی می‌پرداخت، به زبان آذربایجانی و آثار اندکی نیز به زبان روسی منتشر می‌شدند و حفظ شأن و جایگاه زبان آذربایجانی به مسأله‌ای مهم در آذربایجان شوروی تبدیل شده بود. در کنفرانسی که در فوریه ۱۹۸۵ برگزار شد، بکارگیری بیشتر و تسریع در کاربرد زبان آذربایجانی مورد تأکید قرار گرفت. پروفسور جمال احمداف خواستار اختصاص چندین ساعت آموزشی به زبان و ادبیات غنی آذربایجان در مدارس ابتدایی[۳] و تصفیه زبان آذربایجانی از کلمات و اصطلاحات خارجی شد.[۴] علاوه بر این، ترجمه آثار علمی و ادبی از سایر زبانها به زبان آذربایجانی مورد حمایت شرکت‌کنندگان در کنفرانس قرار گرفت.[۵]

اواسط دهه ۸۰، چندین کتاب تحقیقی در مورد جنبه‌های مختلف فرهنگ آذربایجانی منتشر شد. دو مورد از این کتاب‌ها عبارت بودند از:«آذربایجان خالق صنعتی» که بیانگر هنر فولکلوریک آذربایجانی بود و «آذربایجان خالچاسی» که درباره فرش آذربایجان نگاشته شده بود.[۶] در این کتابها اشکال مختلف هنر و فولکلور آذربایجان شمالی و آذربایجان جنوبی به عنوان یک هویت تلقی شده بود و ضمن اشاره به اردبیل و تبریز و ... تأکیدی بر اینکه این شهرها در ایران یا آذربایجان شوروی واقعند، نشده بود؛ بلکه به عنوان بخش اصلی از آذربایجان و فرهنگ آذربایجانی معرفی شده بودند.

بسیاری از آثار و محصولات فرهنگی سده سوم به بعد، عنوان آذربایجانی به خود گرفته بودند و این تأکید بر آذربایجانی بودن نشان‌دهندهٔ تاریخ کهن آذربایجان در کنار پیوندهای اساسی بین آذربایجانیها و هویت مجزای آنها در دوران اخیر بود. غالبا موضوعاتی چون آتش و آتشکده در بسیاری از آثار ادبی نمود پیدا کرد. چرا که آتش به طورتلویحی به دین زرتشت اشاره داشت که این دین پیش از اسلام در آذربایجان رایج بود و در شکل‌گیری هویت بسیاری از آذربایجانیها مهم بود.[۷]

تأثیر فضای باز سیاسی(Glasnost)

پس از سال ۱۹۸۶ و با بروز تغییر در شرایط سیاسی شوروی، موضوعاتی که اغلب به اقشار روشنفکر و مجلات ادبی محدود شده بود؛ ابتدا توسط رسانه‌های گروهی و بعدها با جنبشهای سیاسی آزاد که در آذربایجان شوروی بروز کرد، به عموم مردم معرفی شد. با

آغاز سال ۱۹۸۶ و هنگامی که سیاستهای گلاسنوست در نوسان کامل بود، تعدادی از سازمانهای سیاسی که بسیاری از آنها نباید و نمی‌توانستند تا سال ۱۹۸۸ به طور رسمی فعالیت کنند، پدیدار شدند. بسیاری از این سازمانها، علاقه و نگرانی خود را نسبت به هویت آذربایجانی ابراز کردند. برخی از سازمانها چون The Baku Center for the Arts (تاسیس ۱۹۸۶) که به فرهنگ آذربایجانی می‌پرداخت و یا سازمانی چون یورد (yurd) (تاسیس ۱۹۸۷) که در امر حفاظت از آثار تاریخی آذربایجان فعالیت می‌کرد نیز وجود داشتند. در ۲۸ دسامبر ۱۹۸۷ سازمان دیگری با عنوان «وطن» توسط کمونیستها و تحت رهبری نویسنده مشهور، «ائلچین»، عضو اتحادیه نویسندگان آذربایجان، تأسیس شد و ائلچین به عنوان اولین دبیر هیأت رئیسه «وطن» انتخاب گردید.[۸]

سازمان غیر دولتی «چنلی بئل» در بهار ۱۹۸۷ تاسیس شد که فعالیتش را در مورد تحقیق و ترویج تاریخ دقیق آذربایجان متمرکز کرده بود. در بسیاری از مقالات منتشر شده در این دوره، مطالعه و بررسی سهم آذربایجانیها در مورد پیشرفت کلیه رشته‌های علمی در ادوار مختلف تاریخی بررسی شده بود.[۹]

آذربایجانی‌ها در این حرکت نیز همانند دیگر جنبشهای ملی اتحاد شوروی، در اولین روزهای گلاسنوست مبادرت به بررسی و مطالعه نقاط تاریک تاریخ خویش نمودند و خواستار بازگرداندن اسامی اصیل آذربایجانی اماکن این جمهوری و حفاظت از آثار تاریخی این کشور شدند. انتشار اسناد مربوط به حکومت دموکراتیک آذربایجان (۱۹۲۰-۱۹۱۸) که در آن غلبه شوروی بر این حرکت آزادیبخش آذربایجان به عنوان عمل داوطلبانه مردم آذربایجان معرفی شده بود، از عوامل مؤثر تغییر نگرش آذربایجانیها نسبت به اتحاد شوروی شد. در اسناد رسمی شوروی از حزب مساوات به عنوان حزبی ناسیونالیست سرمایه‌داری یاد شده[۱۰] و اقدامات این حزب محکوم شده بود. این تغییر وضعیت در قطعه شعری که طی سالهای ۸۶-۱۹۸۵ سروده شده و در آگوست ۱۹۸۷ در مجله «آذربایجان» به چاپ رسیده بود نمود پیدا کرد. در این شعر اوضاع باکو در آوریل ۱۹۲۰ و پس از غلبه شوروی بر حکومت دموکراتیک آذربایجان با استفاده از جملات عامه‌پسند، به تیمارستان تشبیه شده بود و شاعر بازگشت حکومت به دولت مساوات را پیش‌بینی کرده بود.[۱۱] وی در شعرش درباره توانایی کارگران برای اداره کردن کشور می پرسد:

فکر نکنید که بتوان کشور را

توسط کارگران میدانهای نفتی یا پیشخدمتها اداره کرد
کارگران نمی‌توانند کشور را اداره کنند
چرا که هیچ آگاهی نسبت به قوانین ندارند!
ملت از بین خواهد رفت.
دلم برای مردم می‌سوزد.[۱۲]

مجله آذربایجان در سپتامبر ۱۹۸۷ در تلاش برای اعاده حیثیت شخصیتهای حزب مساوات، مقاله‌ای تحت عنوان «هیچ کس نمی‌تواند انکار کند...» را درباره یکی از دیپلماتهای ارشد هیأت اجرایی جمهوری دموکراتیک آذربایجان منتشر کرد.[۱۳] نظام‌الدین شمی‌زاده، در این مقاله خواستار اعادهٔ حیثیت اشخاص فرهنگی پیش از سقوط جمهوری دموکراتیک آذربایجان توسط شوروی شده بود.[۱۴] در جولای ۱۹۸۸ محمود اسماعیل‌اف، عضو آکادمی علوم، طی مقاله‌ای که در مجله «ادبیات و اینجه‌صنعت» منتشر شد خواستار تلاش مورخان در جهت آشنایی عموم مردم با دستاوردهای جمهوری دمکراتیک آذربایجان طی سالهای ۲۰ ــ ۱۹۱۸ شد.[۱۵] نصیب نصیب‌زاده، مورخ، در سال ۱۹۹۰کتابی تحت عنوان «آذربایجان دموکراتیک رسپوبلیکاسی» منتشر کرد؛ که در آن کتاب این نکته ذکر شده بود که غلبه شوروی علیه جمهوری دموکراتیک آذربایجان از حمایت عمومی برخوردار نبوده است و در حقیقت این کتاب نوشته‌های مورخان رسمی دولت شوروی را به چالش می‌کشید.[۱۶]گزیده این کتاب در سال ۱۹۸۹ در روزنامه باکو منتشر شده بود. درگیریهای سیاسی حاصل از انتشار این کتب تاریخی به خاطر محکوم کردن «روسیزه شدن» آذربایجان در سال ۱۹۲۰ بسیار وسیع بود و در اصل نویسندگان آرزوی عمومی مبنی بر استقلال آذربایجان از شوروی را بیان می‌کردند. اواسط سال ۱۹۸۸ مقالات تجدیدنظرطلبانه فراوانی در حوزه جمهوریهای استالینیستی در مطبوعات آذربایجان منتشر شد. این مقالات نقش شوروی را در مورد اتفاقات رخ داده به چالش می‌کشیدند.[۱۷] تخریب مساجد توسط رژیم استالین و به ویژه تخریب مسجد شکی، در این مقالات انعکاس یافته بود.[۱۸] محققین آذربایجانی تحقیقات خویش را در مورد ریشه قومی در جهت ارائه تصویر از هویت مجزای دیرین خویش ادامه دادند. به ظاهر، نویسندگان در تلاش بودند تا با بهره‌گیری از منابع ایرانی، سابقه تاریخی آذربایجان را به سده‌های ۱۱ و ۱۲ برسانند. روشنفکران آذربایجانی با تکیه بر خاستگاه قومی مردم آذربایجان در تلاش بودند تا هویت مجزای آنها را ثابت کنند.[۱۹] زمرد قلی‌زاده نیاز به تحقیق در مورد آلبانیهای قفقاز

را یادآور شد و بهره‌گیری از منابع موجود توسط دانشمندان در مورد مسأله آلبانی‌های قفقاز برای اثبات منشأ قومی مردم آذربایجان را خواستار گردید.[۲۰] ضیا بنیاداف، رئیس انیستیتوی شرق‌شناسی آکادمی علوم آذربایجان در آثارش منشأ مشترک ساکنان قفقاز و آذربایجان ایران را بیان کرده بود.[۲۱] در نوامبر ۱۹۸۹ نتایج تحقیق در مورد منشأ نام آذربایجان از سوی Ono mastic Center که از طرف انستیتو آموزشی آذربایجان تاسیس شده بود، اعلام شد[۲۲]. در این تحقیق عنوان شده بود که زبان آذربایجانی در سده های چهارم و پنجم رواج یافته در حالی که به غلط این تاریخ سده دوازدهم اعلام شده بود.[۲۳] تلاش برای حفاظت از شأن زبان آذربایجانی در این جمهوری به یکی از مسائل مهم و اولیه و حیاتی دوران اولیه گلاسنوست تبدیل شده بود. روزنامه کمونیست، ارگان حزب کمونیست باکو، توجه بیشتر به نشر آثار به زبان آذربایجانی را مورد تأکید قرار داده بود.[۲۴] علاوه بر این «آنار» رئیس اتحادیه نویسندگان آذربایجان در سال ۱۹۸۷ بیان کرده بود که:

«واقعیت این است که تاکنون توجه در خور شأن به زبان ملی نشده است. این نکته را خاطر نشان می‌کنم که در حالی که نویسندگان روسی پیروِ من برای پالایش و حفاظت زبان روسی تلاش می‌کنند چرا نویسندگان ملی نسبت به این مسأله اهمیت کمتری قائل می‌شوند. ادبیات، اصطلاح‌شناسی و جایگاه اجتماعی این زبان‌ها بسیار محدود شده و خطر در مورد سرنوشت زبان‌ها توسط روشنفکران ملی احساس شده است.»[۲۵]

بختیار وهاب‌زاده، شاعر، یکی از طرفداران گسترش استفاده از زبان آذربایجانی در این جمهوری بود. وی پیشنهاد کرد که به تقلید از سیستم آموزش لیتوانی، آموزش زبان روسی از سال سوم ابتدائی شروع شود و تا سال سوم آموزش به زبان آذربایجانی صورت گیرد.[۲۶] وی به صراحت منتقد روس‌زدگی آذربایجان بود.

آیدین ممداف طی مقاله‌ای در روزنامه «آذربایجان گنجلری» به صراحت از خانواده‌هایی که فرزندانشان را به مدارس روسی زبان می‌فرستند، انتقاد کرده بود چرا که سیستم آموزشی این مدارس از روسیه اقتباس شده بود.[۲۷] وی در این مقاله از وهاب‌زاده نقل قول کرده بود که هر کس زبان مادریش را نداند، نباید وی را به کار گماشت.[۲۸] نیاز به آموزش زبانهای فارسی و عربی در مراحل اولیه گلاسنوست در جمهوری بیان شده بود. این نیاز بیشتر برای ایجاد ارتباط مجدد با مسلمانان به خاطر جنبه‌ای از هویت بیان شده بود و نه به خاطر جنبه مذهبی این زبانها.

مجله «آذربایجان معلیمی» از تمایل آموزش و پرورش برای تدریس زبانهای عربی و فارسی در برخی مدارس ابتدایی خبر داده و دلیل آن را رابطه این زبانها با موقعیت جغرافیایی و تاریخی آذربایجان اعلام کرده بود.[۲۹]

بحث مهم دیگری که هویتهای مختلف آذربایجانی را آشکار ساخت، استفاده از الفبای آذربایجانی برای نوشتن بود. در آغاز بسیاری از مورخان و روشنفکران طرفدار آموزش زبان آذربایجانی با الفبای عربی در این جمهوری بودند و استفاده از الفبای لاتین در سال ۱۹۲۴ و کریل در سال ۱۹۴۰ را مورد انتقاد قرار دادند. ضیاء بنیاداف طی مقاله‌ای در مجله «علم و حیات» حذف الفبای عربی را یکی از وخیم‌ترین ضربه‌های تحمیلی به فرهنگ آذربایجانی اعلام کرد و خواستار آموزش این الفبا در دانشگاه‌ها و حتی‌الامکان در دبیرستان‌ها شد.[۳۰] در مقابل عزیز میراحمداف، کاندیدای عضویت در آکادمی علومی جمهوری آذربایجان جایگزینی الفبای کریل به جای الفبای لاتین را مورد انتقاد قرار داد چرا که به نظر وی لاتین کلیه ملزومات زبان آذربایجانی را برآورده می‌کند و در این حال از آموزش الفبای عربی برای ایجاد رابطه با آذربایجانی‌های ایران حمایت می‌کرد.

از نظر میراحمداف «استفاده از الفبای عربی مکاتبات را تسهیل کرده و تبادل نظر با اقوام و برادرانمان را در آن سوی آراز آسانتر می‌کند.»[۳۱] در نوامبر سال ۱۹۸۸ تظاهراتی در باکو برگزار شد که یکی از دلایل بروز این تظاهرات تغییر الفبا در زمان غلبه شوروی بر جمهوری دموکراتیک آذربایجان بود. تظاهرکنندگان از تغییر الفبای این جمهوری از عربی به لاتین و سپس به کریل شکوه داشتند چرا که این تغییرات باعث شده بود که تعداد اندکی از آذربایجانیها قادر به خواندن کتابهای چاپ شده طی قرن اخیر باشند و حتی نتوانند نوشته‌های روی سنگ قبر اجداد خود را بخوانند.[۳۲]

گذر به جنبش رسانه‌ای

اواخر سال ۱۹۸۸، گروههای کثیری از مردم آذربایجان حمایت قاطع خویش را از مسائل اساسی این جمهوری، از قبیل کاربرد زبان آذربایجانی در این جمهوری و علاقه به ایجاد رابطه با آذربایجانیهای خارج از جمهوری اعلام کردند و مشروعیت قانون شوروی را در این جمهوری به چالش کشیدند. این خواستها محدود به حوزه روشنفکری نبود. با رهبری جبهه خلق آذربایجان (PFA) از نیمه دوم سال ۱۹۸۸ تظاهرات و اعتصابات با مشارکت بسیاری از گروههای اقتصادی آذربایجان شروع شد.[۳۳] این تشکیلات با عنوان «گروه چتری» با مشارکت اشخاص و گروه‌های مختلف سیاسی با جهت‌گیری‌های متفاوت و

برای مخالفت با هرگونه تغییر در مرزهای جمهوری آذربایجان و خصوصا در منطقه قاراباغ کوهستانی، حمایت از گلاسنوست و پروسترویکا و کاربرد وسیعتر زبان آذربایجانی در این جمهوری تشکیل شده بود. این جبهه با شاخه‌هایی که در سراسر این جمهوری وجود داشت به سبک غیرمتمرکز اداره می‌شد. «بابک عدالتلی» طی مقاله مهمی در نوامبر ۱۹۸۸ یکی از دلایل مهم وی و همکارانش از تأسیس جبهه خلق آذربایجان را مسأله آذربایجان جنوبی عنوان کرد (مسأله قاراباغ کوهستانی که در ذیل بحث شد علت دیگر بود). عدالتلی برای افزایش پیوند با آذربایجان جنوبی خواستار گشایش مرزها در روزهای معین هفته برای دیدار آذربایجانیهای دو طرف رود آراز شد.[۳۴]

«بیرلیک» تشکیلات دیگری بود که همزمان با جبهه خلق فعالیت سیاسی خویش را آغاز کرد. این تشکیلات از بیشتر اهداف سیاسی جبهه خلق حمایت می‌کرد. اکثر مؤسسان و فعالین این تشکیلات از آذربایجانیهای مهاجر ایرانی بودند و هدف عمده آنها اتحاد دو آذربایجان تحت یک دولت واحد بود.

همزمان با جبهه خلق، «جبهه خلق قیزیل‌باش» در ۳۰ نوامبر ۱۹۸۸ تأسیس گردید. این جبهه برخلاف جبهه خلق آذربایجان صراحتا هدف سیاسی خویش را دستیابی به استقلال جمهوری آذربایجان از اتحاد شوروی اعلام کرده بود و باز به صراحت خواستار جدایی آذربایجان جنوبی از ایران و الحاق آن به آذربایجان شمالی بود. عنوان «قیزیل باش» که نیروی نظامی شاه اسماعیل صفوی، مؤسس سلسله صفویه بود دلالت بر آذربایجان ایران داشت. تلاش ارمنستان برای کنترل منطقه قاراباغ کوهستانی از عوامل بسیار مهم و شتاب‌دهنده انتقال جنبش ملی به جنبش رسانه‌ای در آذربایجان شد. از اواسط سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۸ هیأت نمایندگی ارامنه قاراباغ کوهستانی بارها از مسکو جهت متقاعد کردن دولت مرکزی برای انتقال اداره این منطقه به ارمنستان دیدار کردند. در فوریه ۱۹۸۸، دو نفر غیر نظامی آذربایجانی در تبادل آتش بین نیروهای ارمنی و آذربایجانی در قاراباغ کوهستانی کشته شدند. این حادثه منجر به بروز خشونت در شهر «سومقاییت» در نزدیکی شهر باکو گردید. طی روزهای ۲۷ تا ۲۸ فوریه ۲۶ ارمنی و ۶ آذربایجانی در جریان خشونتها کشته شدند. این حوادث باعث آواره شدن بسیاری از ساکنان هر دو طرف گردید و جنگ رسانه‌ای را بین آذربایجان و ارمنستان به وجود آورد. موقعیت اضطراری آوارگان عکس‌العمل سیاسی را ضروری می‌ساخت.

ناکامی باکو در حل مسائل آوارگان، انتقاد همگانی را برانگیخت. این ناکامی باعث ملحق شدن بسیاری از آذربایجانیها به مخالفان رژیم کمونیست این کشور گردید و هویت

آذربایجانی را استحکام بخشید و مخالفان خودگردانی آذربایجان را خواستار شدند. حوادث سومقاییت نقطه عطف خودشناسی بسیاری از ارامنه منطقه شد. در این بین بسیاری از آذربایجانیها به خاطر خشونتهای اعمال شده علیه ارمنیها خود را سرزنش می‌کردند. از اعمال آذربایجانیها علیه ارامنه در سومقاییت به عنوان «گانگستر محلی» یاد شده است. سلسله خشونتهای این دوره عامل تعمیق هویت جمعی نگردید.[۳۶]

در فوریه ۱۹۸۸، تظاهرات عظیمی در ایروان در حمایت از جدایی قره‌باغ کوهستانی از آذربایجان برگزار شد. از سوی میخائیل گورباچف در مارس ۱۹۸۸ کمیسیونی دولتی برای تحقیق در باره مسأله قاراباغ کوهستانی تعیین گردید و پیشنهاداتی برای حل قانونی مسأله ارائه شد. در می ۱۹۸۸ رهبران حزب کمونیست آذربایجان و ارمنستان برکنار شدند. دلیل برکناری این رهبران کم‌کاری و مسامحه آنها در جلوگیری از بروز مناقشه اعلام شده بود. روشنفکران آذربایجانی در مورد لزوم کنترل آذربایجان بر قاراباغ تأکید کرده و خطر ارمنستان را یادآور شدند. در فوریه ۱۹۸۸ بختیار وهاب‌زاده شاعر و سلیمان علی‌یاراف مورخ، در نامه‌ای سرگشاده نادرستی ادعای ارمنستان را در مورد مناقشه قره‌باغ کوهستانی ثابت کردند.[۳۷] این نامه علاوه بر اینکه ادعای ارامنه را رد می‌کرد، از عوامل مؤثر بر تعمیق هویت آذربایجانی شد.

هنگامی که گروهی از هر دو طرف در پی جست‌وجوی هویت خویش بودند و در برخورد با مردم همجوار خویش به طور متناوب با اشاره به ریشه طولانی و تاریخی هویت خویش، در مورد حقوق و سرزمین مدعی بودند. نویسندگان دیدگاهشان را در مورد اینکه آذربایجانی‌ها و ارامنه قره‌باغ هر دو از یک تبار قومی و آن هم آلبانیای قفقاز هستند ارائه کردند.[۳۸] با این عمل آنها ساکنان قدیمی و معاصر آذربایجان را به هم پیوند دادند. آنها خطی را ترسیم کردند که خط فعلی در مورد سرزمین آذربایجان از جانب ارمنستان و قسمت تقسیم شده بین ایران و روسیه را مشخص می کرد.

«از سال ۱۹۲۸ مردم ما به دو بخش تقسیم شده‌اند: مردم آذربایجان در اتحاد جماهیر شوروی در مرز خویش با دولت جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی شناخته شده اند. بخشی از ملت ما در آذربایجان جنوبی زندگی می‌کنند؛ آنها مطیع ملت ایران بوده و از هرگونه حقوق خویش محروم هستند. زبان و فرهنگ آذربایجانی بیش از ده میلیون آذربایجانی تحت سرکوب بیرحمانه قرار دارد و تحت این شرایط طبیعی است که امید تمام مردم آذربایجان جنوبی به جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی باشد.»[۳۹] هدف

از این نامه کسب حمایت آذربایجانیها در مناقشه قاراباغ بود و مستقیما به مسأله آذربایجان جنوبی مرتبط نبود.

نویسندگان نامه، با ذکر نمونه‌هایی اهمیت مسأله آذربایجان ایران را برای روشنفکران آذربایجانی خاطرنشان کردند. بسیاری از روشنفکران خطر ارمنستان برای سرزمین آذربایجان را در مورد آنچه که آنها را به بیداری سیاسی مرتبط می‌ساخت عنوان کردند. کارمندان انستیتوی هنر و معماری باکو در تلاش برای جلب حمایت آذربایجانیها در طی مناقشه قاراباغ کوهستانی چنین اعلام کردند:« روشنفکران آذربایجانی نمی‌توانند مسئولیت خویش را در قبال این موقعیت فراموش کنند. خودمان را به خاطر بی‌تفاوتی سرزنش می‌کنیم، چرا که در این دوران موقعیت اجتماعی خوبی نداریم. بدبختانه ادغام نیروهای بهداشتی در جامعه آذربایجانی پس از بروز حوادث قاراباغ صورت پذیرفت. در هر حال ضرورت بازنگری و بازسازی در کلیه شئون و جایگاه زندگی اجتماعی در سراسر آذربایجان مشهود است. آنچه که ما را ترغیب می‌کند لزوم تجدید اجتماع است.»[۴۰]

اواخر سال ۱۹۸۸ پس از آنکه مسئولین قاراباغ کوهستانی که اکثرا ارمنی بودند، خود را در ایجاد نیروهای توپخانه مجاز اعلام کردند، تنش بر سر کنترل قاراباغ افزایش یافت. مقر فرماندهی این نیروها در ارمنستان قرار داشت. نیروهای نظامی قاراباغ کوهستانی با این عمل قدرت باکو را برای کنترل این منطقه در قیاس با ارمنستان به چالش کشیدند.[۴۱] ذکر این نکته هم جالب است که محلی که در آن توپخانه احداث شده بود، محل کشته شدن سربازان ایرانی (آذربایجانیهای ایران) در قرن ۱۸ بود. این محل به عنوان زیارتگاه ملی مورد احترام آذربایجانیها بود.[۴۲]

از ۱۹ نوامبر به مدت دو هفته تظاهرات گسترده‌ای توسط آذربایجانیها در باکو برگزار شد. تظاهرکنندگان علیه هیأت حاکم باکو، ایروان و مسکو شعار دادند چرا که از نظر آنها، مسکو تسلیم خواسته‌های ایروان شده بود و باکو نیز اقدام مؤثری انجام نداده بود. جبهه خلق سازمان دهنده این تظاهرات بود. در تظاهرات دیگری که به دعوت رسانه‌ها در ۴ دسامبر برگزار شد، تظاهرکنندگان با خشونت توسط نیروهای امنیتی پراکنده و تعدادی از فعالین جبهه خلق دستگیر شدند. روزهای آغازین دسامبر، سراسر آذربایجان شاهد برگزاری تظاهرات و اعتصابات بود.

اواخر نوامبر ۱۹۸۸ تظاهرات عظیمی با شرکت اقشار مختلف مردم جمهوری شروع شد که تا سال ۱۹۸۹ ادامه یافت. این تظاهرات بعدها «جنبش میدان» (Movement Square)

نامیده شد. سازمان‌دهنده اصلی تظاهرات از شرکت تعدادی از آذربایجانیهای ایران در این تظاهرات خبر داد که این عده وابسته به رهبران تظاهرات بودند.[۴۳]

در ژانویه ۱۹۸۹ مقامات شوروی، کنترل منطقه قاراباغ کوهستانی را از اختیار آذربایجان خارج کرده و تحت نظارت مسکو در آوردند. با این اقدام طرفداری مسکو از ارمنستان برای آذربایجانیها مشخص شد و آنها فهمیدند که باید از مسکو فاصله بگیرند.

طی دوران گلاسنوست، گروههای زیادی در اتحاد شوروی در مورد مرزهای مشترک اختلاف نظر داشتند. سیاست مسکو در قبال این اختلافات عدم تغییر مرزها بود. این سیاست به جز قاراباغ کوهستانی در کلیه جمهوریها اعمال شد، مسکو در قبال این منطقه تغییر قدرت را در نظر داشت. این اقدام مسکو خشم آذربایجانیها را برانگیخت، چرا که با این اقدام تغییراتی در مرزهای آذربایجان به وجود می‌آمد. آذربایجانیها به این نکته پی بردند که جامعه روشنفکری و رسانه‌های مسکو در مخالفت با منافع جمهوری آذربایجان در این مناقشه فعالیت می‌کند و دست آخر آذربایجان قربانی مناقشه خواهد بود. رسانه‌های مسکو مسلمانان را عامل تهدید و ارامنه را به عنوان مظلوم و قربانی این مناقشه معرفی کرد. این اعمال هماهنگ مسکو حس استقلال‌طلبی آذربایجانیها را تقویت و باعث تضعیف پیوندهای هویتی با مسکو گردید. بختیار وهاب‌زاده این احساس را این گونه توصیف می کند:

«نمی‌توانم تصور کنم تا کی می‌خواهیم بر پایه پیش‌داوری‌های روزنامه‌های مرکز (مسکو) قضاوت کنیم. تا کی آنها خواهند نوشت که حق با ما نیست در حالی که ما ذیحق هستیم و آنها محق نیستند. آنها تا کی در مورد مطالبات به حق ما سکوت پیشه خواهند کرد.»[۴۴]

بسیاری از آذربایجانیها در جهت فاصله گرفتن از مسکو و به عنوان بخشی از گرایشهای فرهنگی و سیاسی تصمیم به حذف پسوندهای روسی از اسامی خویش گرفتند. پسوندهای «اف» و «اسکی» با پسوندهای آذربایجانی از قبیل «لی» و «لو» و «اوغلو» معاوضه شدند. روزنامه «آذربایجان گنج‌لری» طی مقاله‌ای از قول لقمان نصیرزاده از انیستیتوی آموزشی باکو، حمایت خویش را از این گرایش اعلام کرد.[۴۵]

مناقشه قاراباغ کوهستانی از دو جهت خطری جدی برای یکپارچگی ارضی آذربایجان محسوب می‌شد: اول اینکه آذربایجانیهای مناطق مختلف این جمهوری که خویشاوندانی در قاراباغ یا ارمنستان داشتند و مستقیما در این مناقشه درگیر بودند، مخالف هرگونه تغییر

در موقعیت جغرافیایی این منطقه بوده و سیاست مسکو در قبال این مناقشه را محکوم می‌کردند. جبهه مخالفان و حزب کمونیست حاکم، مخالف هرگونه تغییر در موقعیت جغرافیایی قاراباغ و سیاست مسکو در قبال این مناقشه بودند. دولت کمونیست آذربایجان موضع خویش را در قبال این مناقشه چنین اعلام کرد:

«ما نیز همگام با مردم آذربایجان معتقدیم که قاراباغ کوهستانی سرزمینی است که به مردم ما تعلق داشته و خواهد داشت. این سرزمین زادگاه شاعران، نویسندگان، دانشمندان و... و قهرمانان مردمی در گذشته بوده و در آینده نیز مهد پرورش چنین افرادی خواهد بود.»[۴۶]

دوم اینکه مردم احساس می‌کردند که رهبری حزب کمونیست این جمهوری در مسأله قاراباغ مرتکب اشتباه فاحشی خواهد شد و کنترل قاراباغ را از دست خواهد داد و در نتیجه به نیروهای مخالف ملحق شدند. تشدید تلاش‌ها برای حل مسأله قاراباغ، بسیاری از آذربایجانیها را ترغیب کرد تا در تظاهرات سیاسی شرکت کرده و به جنبش ملی- سیاسی آذربایجان ملحق شوند. این فعالیت از آگاهی نسبت به هویت آذربایجانی و وابستگی نسبت به این هویت نشأت گرفته و در هنگام احساس خطر نمود پیدا کرد.

هویت ترکی

از سال ۱۹۸۹، نشانه‌هایی مبنی بر افزایش تمایل نسبت به هویت ترکی در آذربایجان شوروی نمایان شد که این گرایش به نحو بارزی در بحث تغییر الفبا انعکاس یافته بود. پیشتر اکثر افراد الفبای عرب را مناسب زبان آذربایجانی اعلام کرده بودند اما اکنون اکثر چهره‌های فرهنگی الفبای لاتین را مناسبتر عنوان می‌کردند.

سازمانهای بزرگ سیاسی نظیر «یئنی مساوات» رسما بر هویت ترک آذربایجان تاکید داشتند. انتخاب ابوالفضل ائلچی‌بَی به عنوان اولین رئیس جمهور آذربایجان در سال ۱۹۹۲ در حمایت از عقیده وی مبنی بر هویت فرهنگی نیرومند ترک بود. وی طی سالها تأکید بر هویت آذربایجانی طرفدار روابط نزدیک با جمهوری ترکیه بود:

«هیچ بحثی درباره مسیری که در پیش گرفته ایم وجود ندارد ما به دنبال مسیری هستیم که امکان ترک، مسلمان و مدرن بودن را برای ما فراهم آورد. این عقیده از پرچم ما نشأت گرفته که آنرا با جمهوری دموکراتیک ترک آذربایجان منطبق کرده‌ایم.»[۴۷]

ائلچی بَی صراحتا اعلام کرده بود که شیوه انتخابی وی پان ترکیستی نیست و وی اعتقاد دارد که ملت ترک باید بتواند بر سرنوشت سیاسی خویش مسلط باشد.

« ترکیه دروازه ورود کشورهای آسیای میانه به دنیای غرب است. این امر منجر به آشتی سیاسی خواهد شد. در هر حال این روش پان ترکیستی نیست هر طرف باید بتواند حق تعیین آینده خویش را در سرزمین و قلمرو خویش داشته باشد. ما بجز حمایت معنوی چیز دیگری از ترکیه نمی خواهیم. ملت آذربایجان به حد کافی برای حل مسائل خویش قوی است.»[۴۸] بسیاری از فعالین اصلی جبهه خلق آذربایجان بر مؤلفه ترک هویت آذربایجانی تأکید داشتند. برای نمونه اعتبار ممداوف، رهبر جناح رادیکال جبهه خلق بر هر دو جنبه ترک و سکولار هویت آذربایجانی تاکید داشت.[۴۹] «بنیادگرایی اسلامی نمی‌تواند و نباید در بین ما موجود باشد... آذربایجانیها می‌توانند با باقی ماندن بر سنتهای شرقی و حفظ آنچه که مایه پیشرفت در جوامع غربی است و نیازمند نسخه برداری صحیح و تنظیم واقعی دولت دموکراتیک می باشد، ترک، مسلمان و مدرن باشند.»[۵۰]

روز ۱۵ اگوست ۱۹۸۹، تظاهراتی علیه سیاستهای اعمال شده از سوی حکومت بلغارستان علیه اقلیت ترک این کشور در باکو برگزار شد. در همان حین گروه موسیقی بلغاری مشغول اجرای کنسرت در باکو بودند تظاهرکنندگان خواستار لغو کنسرت بودند.

تظاهرات توسط جبهه خلق سازماندهی شده بود. ائلچی بَی درباره این تظاهرات گفته بود که ترکهای آذربایجان در طول تظاهرات همدردی خویش را با ترکهای بلغارستان اعلام کردند.[۵۱]

در همان حین فعالین تبریزی از جمع آوری کمکهای مالی برای آوارگان ترک تبار بلغاری خبر دادند که این امر نشان دهنده هویت ترکی آنها بود.[۵۲] هر چند احتمال داشت این اعمال سازمان یافته باشد. مورد دیگر، اعلام آمادگی باکو برای پذیرش آوارگان ترک مشکتیان(Meshketian) که بدلیل خشونت دولت ازبکستان از این کشور گریخته بودند بود. برخی از آثار دانشگاهی این دوره برای برجسته ساختن ریشه‌های ترکی آذربایجان منتشر شده بود.[۵۳]

خیزش به سوی استقلال

در سال ۱۹۸۹، رهبری جبهه خلق موضع مخالفی با رهبری دولت کمونیست باکو اتخاذ کرد و خواستار کنترل قاراباغ کوهستانی از سوی دولت شد و به صراحت استقلال

آذربایجان را مطرح کرد. این جبهه حفاظت از زبان و فرهنگ آذربایجانی را در داخل و خارج این جمهوری و به ویژه آذربایجان ایران تشویق و ترغیب می‌کرد.

طی ماه‌های ژانویه و فوریه ۱۹۸۹، فعالین جبهه خلق آذربایجان طرح مقدماتی از خط مشی سیاسی خویش را منتشر کردند که در نسخه نهایی آن از مردم آذربایجان به عنوان ترک یاد شده بود[۵۴] و بر مؤلفه هویت ترکی آذربایجانی تأکید شده بود. قبلا از اعلام استقلال توسط جبهه خودداری می‌شد و در عوض خودمختاری در محدوده اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مطرح شده بود. هنور هم درخواست استقلال این جمهوری در سازمان ملل متحد مطرح بود. این عقیده که هویت آذربایجانی به خاورمیانه وابسته است و نیاز به توسعه روابط به ویژه با مردمی که از لحاظ تاریخی و محدوده فرهنگی در مجاورت آنها و در خاورمیانه قرار گرفته اند بیان می شد.

جبهه خلق در برنامه‌اش قاطعانه از اسلام بهره گرفته بود و نیاز به تقویت روابط با آذربایجانیهای ایران را مورد تأکید قرار می‌داد و برچیده شدن کلیه موانع سیاسی در راه توسعه فرهنگ و پیوندهای اقتصادی با آذربایجان جنوبی را درخواست می‌کرد. این جبهه با اعتراض به مرزهای مستحکم بین شوروی و ایران، بازگرداندن وحدت قومی آذربایجانیهای دو سوی مرز، رفع کلیه موانع برای ایجاد رابطه مستقیم آذربایجانیهای دو طرف، و شناخته شدن مردم آذربایجان به عنوان یک ملت واحد را خواستار شده بود.[۵۵] علاوه بر این، جبهه خلق از گسترش ارتباطات بین‌المللی و پیوندهای فرهنگی مابین آذربایجانیهای داخل و بیرون از مرزهای این جمهوری حمایت کرده و ضرورت تأسیس مراکز فرهنگی آذربایجان و مدارس آموزشی برای آذربایجانیهای خارج از این جمهوری را خاطر نشان می‌کرد. رهبران کمونیست که تحت تأثیر مقامات مسکو بودند و در اثر فقدان کنترل مرکزی به محدود شدن گسترش جبهه خلق امیدوار بودند، موضع مخالف در قبال این جبهه اتخاذ کردند. آذربایجانی‌ها همزمان با درخواست ارتقای فرهنگ آذربایجان، افزایش اختیار دولت محلی را نیز خواستار شدند. تلویزیون دولتی باکو در مارس ۱۹۸۹ خواست مردم مبنی بر تغییر نام شهر Zhdanov و رایون[استان] Zhdanov به شهر بیلَقان و رایون [استان/ایالت] بیلَقان را از هیأت حاکم این جمهوری اعلام کرد.[۵۶] در دسامبر ۱۹۸۹، نام شهر Kirovabad به شهر گنجه تغییر یافت.

مقالات بسیاری از کلیه مناطق آذربایجان در مورد افزایش کاربرد زبان آذربایجانی و ایجاد ضمانت قانونی برای ارتقای زبان آذربایجانی نوشته شده بود.[۵۷] سایر جنبش‌های ملی تقاضاهای مشابهی را مطرح کردند. کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان در پاسخ به

خواست عمومی قوانین لازم را برای کاربرد زبان آذربایجانی به عنوان زبان رسمی وضع کرد.[۵۸]

از اواسط سال ۱۹۸۹، جبهه خلق بیشتر فعالیتش را بر کنترل قاراباغ کوهستانی متمرکز کرد. این اقدام، حمایت همگانی از اهداف این جبهه را فراهم کرد. طی روزهای ۲۹ جولای، ۵ و ۹ آگوست تظاهرات عظیمی برای اعتراض به وضعیت وحشتناک آذربایجانیهای قاراباغ کوهستانی در باکو برگزار شد. در ۱۲ آگوست جبهه خلق تظاهرات عظیمی با شرکت بیش از ۲۰۰ هزار نفر برگزار کرد.

اواسط آگوست با گسترده‌تر شدن فعالیت مخالفان، اعتصابی یک روزه و هشدار دهنده با مشارکت کارگران بیش از ۶۰ کارخانه و نزدیک به ۵۰۰ هزار نفر برگزار شد. کارگران ضمن درخواست مطالبات صنفی خویش، بازگرداندن کنترل قاراباغ کوهستانی را به آذربایجان خواسته بودند. صبح روز ۱۹ آگوست تظاهرات دیگری با شرکت بیش از نیم میلیون نفر برگزار شد. جبهه خلق آذربایجان طی روزهای ۲۱ و ۲۲ آگوست تظاهرات دیگری را با مشارکت کارگران بیش از ۱۱۰ کارخانه در سومقاییت برگزار کرد.[۵۹] در پی عدم پاسخ مثبت دولت به مطالبات تظاهرکنندگان، جبهه خلق روز ۲ سپتامبر تظاهراتی را در سراسر جمهوری برگزار نمود و تهدید کرد که در صورت عدم اجابت خواسته‌های تظاهرکنندگان، اعتصابی ۴ هفته‌ای را از چهارم سپتامبر به راه خواهد انداخت. در رئوس مطالبات، کنترل منطقه قاراباغ کوهستانی توسط آذربایجان، بازشناسی سازمانهای سیاسی قانونی و توافق با حزب کمونیست برای رسیدن به استقلال آذربایجان قرار داشت. در روز ۲ سپتامبر تظاهراتی در همه شهرهای آذربایجان با مشارکت حداقل ۱۰۰۰ نفر برگزار شد، ۴ سپتامبر اعتصاب کل کشور را فرا گرفت. تقریباً تمام صنایع از قبیل نفت، دفاع و... در این اعتصاب مشارکت داشتند.[۶۰] با پیوستن کارکنان راه آهن، ترافیک ریلی کل قفقاز شمالی را در بر گرفت و حمل و نقل به ارمنستان نیز مختل شد.[۶۱] جبهه خلق با سازماندهی و اداره این گونه تظاهرات وسیع حمایت مردم را کسب کرد.

تمایل به تغییر سمبل‌های بکار رفته در طی تظاهرات نمایان شد. در طول پائیز ۱۹۸۹، تظاهرکنندگان پرچم جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی را به پایین کشیده و با پرچم ۳ رنگ حکومت کوتاه مدت جمهوری دموکراتیک آذربایجان عوض کردند. این امر نشانه خواست تظاهرکنندگان به استقلال این جمهوری بود.

موضع جبهه خلق در مورد استقلال کامل جمهوری آذربایجان مبهم بود این جبهه طی پائیز ۱۹۸۹ هدف خویش را خودمختاری آذربایجان در چارچوب شوروی اعلام کرده

بود. این خودمختاری شامل حق صدور پاسپورت، انعقاد معاهدات بین‌المللی و فرستادن نماینده به سازمانهای بین‌المللی بود.

قصور مسکو در اجابت درخواست آذربایجانیها مبنی بر کنترل منطقه قاراباغ کوهستانی باعث گسترش و مطرح شدن شعار استقلال این جمهوری از سوی جبهه خلق شد. این استقلال طلبی شامل وتوی هرگونه قانون صادر شده از طرف مسکو می‌شد.

در ۱۰ سپتامبر ۱۹۸۹، جبهه خلق اعلام کرد که پس از توافق با رهبران جمهوری، تظاهرات و اعتصابات متوقف خواهد شد چرا که بحث استقلال سیاسی و اقتصادی در پارلمان جمهوری مطرح شده بود.

روز ۲۳ سپتامبر پارلمان آذربایجان به طور رسمی استقلال جمهوری را از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اعلام کرد این در حالی بود که دولت اعلام رسمی استقلال جمهوری را تا ۵ اکتبر به تاخیر انداخت. در روز ۵ اکتبر اعلامیه‌ای از سوی دولت صادر شد که در آن استقلال این جمهوری طبق حقی قانونی که از سوی دولت مرکزی مسکو به این جمهوری داده شده بود و آن محفوظ بودن حق این جمهوری برای جدا شدن از شوروی و برقراری ارتباط مستقیم با کشورهای خارجی بود، اعلام شده بود.[۶۲]

مسأله قاراباغ به صراحت در این بیانیه ذکر شده بود. بیانیه ضمن تأکید بر استقلال آذربایجان حفظ تمام سرزمینهای تحت قیومیت این جمهوری یعنی جمهوری خودمختار نخجوان و منطقه خودمختار قاراباغ کوهستانی، به عنوان جزء لاینفک این جمهوری را خواستار شده بودند. هر تصمیمی که پس از برگزاری رفراندوم اتخاذ شود مافوق دستورات و قوانین دولت مرکزی مسکو خواهد بود. مرز این جمهوری با سایر جمهوریها فقط در صورت موافقت دو جانبه قابل تغییر خواهد بود.[۶۳] زمین، مراتع، جنگلها، آب و دیگر منابع طبیعی جزء ثروت عمومی آذربایجان محسوب می‌شوند. زبان رسمی جمهوری، آذربایجانی است و امکان توسعه و گسترش زبان روسی و سایر زبانها نیز تضمین شده بود.[۶۴]

تشدید درگیری

به رغم به رسمیت شناخته شدن جبهه خلق توسط دولتمردان باکو و اعلام استقلال جمهوری، درگیری بین طرفداران جبهه خلق و تشکیلات کمونیست در پاییز و زمستان ۱۹۸۹ ادامه یافت.

اعتصابات فلج کننده و تظاهرات برای کسب استقلال و بازگرداندن قاراباغ کوهستانی تا اواخر سال ۱۹۸۹ ادامه داشت. درگیریهای خشن و بیرحمانه‌ای مابین آذربایجانیها و ارامنه در تعدادی از شهرها افزایش یافت که خشن‌ترین درگیریها در تعطیلات ۱۳ و ۱۴ ژانویه ۱۹۹۰ در باکو رخ داد که طی آن ۹۰ نفر از ارامنه و تعدادی از آذربایجانیها کشته شدند.[۶۵]

در مورد تعیین خط مشی جبهه خلق، بحثهای زیادی درون جبهه صورت گرفت. در سال ۱۹۹۰ تعدادی از فعالین اصلی این جبهه پس از چندین بار مشاجره با رهبران جبهه، این جبهه را ترک کردند. این افراد یعنی لیلا یونس‌اووا و زرتشت علیزاده به حزب سوسیال دموکرات آذربایجان پیوستند.

درگیری مرزی و ژانویه سیاه(قارا یانوار)

در روزهای آغازین دسامبر ۱۹۸۹ مسأله پیوندها و اتحاد با آذربایجان ایران به نقطه بحرانی فعالیت جبهه خلق تبدیل شد. شاخه‌های غیر متمرکز جبهه خلق در مورد نحوه بهبود روابط با سایر آذربایجانیها به موضع قابل قبول رسیدند.

برخی از فعالین برای تقویت پیوند با آذربایجانیهای ایران، خواستار افزایش روابط تجاری و فرهنگی مستقیم شدند. این درحالی بود که عده‌ای نیز مواجهه مستقیم با ایران را بر سر کنترل آذربایجان جنوبی خواستار شده بودند.[۶۶] در اوایل دسامبر ۱۹۸۹، فعالین محلی جبهه خلق همراه با ساکنین روستاها و شهرهای نخجوان در نزدیکی مرز ایران و شوروی تجمع کردند. در طی ۲ هفته اول دسامبر اجتماعات با شرکت در نزدیکی مرزها گسترش یافته و اجتماع‌کنندگان با روشن کردن آتش و سر دادن «وحدت آذربایجان شمالی و جنوبی» سعی در ایجاد ارتباط با ساکنان آن طرف مرز داشتند. جو این مراسم شبیه مراسم جشن و شادمانی بود. نقطه اوج این تجمع در ۱۲ دسامبر رخ داد. این تاریخ، سمبل آذربایجانیها برای استقلال آذربایجان ایران است.

برخی از گزارشگران از تسلیم ماموران مرزی نخجوان در مقابل اولتیماتوم تظاهرکنندگان در این روز خبر دادند و اولتیماتوم آنها را مبنی بر برداشتن موانع مرزی و رفع محدودیتهای مسافرت آزاد تا ۳۱ دسامبر را پذیرفتند چرا که در غیر این صورت موانع مرزی توسط اجتماع کنندگان تهدید به نابودی شده بود. در طی ماه دسامبر تجمعاتی با شرکت چندین هزار نفر در طول نوار مرزی برگزار شد.

در روز ۳۱ دسامبر شکل تظاهرات تغییر پیدا کرد. تظاهرکنندگان چندین ایستگاه مرزی را تخریب کرده و به آتش کشیدند و فنس‌های مرزی را که این دو منطقه را از هم جدا

می‌ساخت شکستند. این عمل تلاش سمبولیک برای وحدت دو آذربایجان بود. یکی از شرکت کنندگان در این تظاهرات در مورد علت و انگیزه شرکت خود در تظاهرات به خبرنگار روزنامه «ایزوستیا» گفت:

« طی چندین دهه سیم‌های خاردار ما را از سرزمینمان جدا ساخته‌اند ـ آذربایجان جنوبی که در قلمرو ایران واقع شده است ـ چندین دهه است که نمی‌توانیم اقوام خویش را ملاقات کنیم، می دانید که برادران و خواهران بسیاری از ما در آن طرف رود آراز زندگی می‌کنند. ما نمی‌خواهیم به مأموران مرزی زیان برسانیم ولی چرا آنها ما را از رفتن به سرزمین خودمان منع می‌کنند. علاوه بر این موارد در آن طرف سیم خاردار، ۱۷ هزار هکتار از سرزمین کوهستانی نخجوان واقع شده که دیدن آثار تاریخی و مزار اجدادمان در آن طرف نوار مرزی برایمان بسیار سخت است.»[۶۷]

در همان حین که تظاهرات و اجتماعات هر روز گسترش می‌یافت روز ۱۴ ژانویه ۱۹۹۰ در باکو، تظاهراتی با شرکت بیش از ۱۵۰ هزار نفر برگزار شد که در آن تظاهرکنندگان خواستارگشایش مرزها در منطقه نخجوان شده بودند و همزمان با تظاهرکنندگان نقاط مرزی خواستار استقلال جمهوری بودند.[۶۸] تعداد زیادی از آذربایجانیهای شوروی به طور غیر قانونی از طریق مرز وارد ایران شدند.[۶۹] طی مصاحبه‌ای که با یکی از فعالین جبهه خلق صورت گرفت؛ وی گفت که جبهه از اقدامات و اتفاقات پیش آمده در مناطق مرزی حمایت می‌کند. گروهی از فعالین جبهه خلق در باکو نامه‌ای در حمایت از این اتفاقات به مسکو فرستادند. آنها تجزیه آذربایجان در سال ۱۸۲۸ را با تقسیم کره و ویتنام مقایسه کرده و خواستار برقراری آرامش در مناطق مرزی در دو بخش از سرزمینشان شده بودند.[۷۰] برخی از فعالین جبهه خلق، مرز ایران و شوروی را به دیوار برلین تشبیه کرده بودند که نهایتا این مرز نیز مانند دیوار برلین فرو خواهد ریخت. در پی بروز این وقایع درباره مسافرت ساکنین دو طرف به توافق دست یافتند. در ۷ ژانویه ۱۹۹۰، ملاقاتی تحت عنوان «نیروی رهایی» بین دوستان و آشنایان از آذربایجان شوروی و آذربایجان ایران ترتیب یافت.[۷۲]

بخش بین‌المللی رادیو تهران از ملاقات اجتماع‌کنندگان در هوای سرد زمستان با اقوام خویش در مدت چهار ساعت در نزدیکی مرز خبر داد. یکی از اجتماع‌کنندگان طی سخنرانی به ستایش از آیت ا... خمینی پرداخت و افزود که مردم آذربایجان شوروی خواستار گذراندن تعطیلات عید نوروز با اقوام خویش در ایران و انجام مبادلات آزاد

فرهنگی و اقتصادی با آذربایجانیهای ایران هستند.[۷۳] تعدادی از آذربایجانیها برای دیدار اقوام خویش با عبور از رودخانه یخ زده آراز وارد ایران شدند.

به رغم ملاقاتهای سازمان‌یافته، عبور غیر قانونی از مرزها ادامه داشت. بسیاری از آذربایجانیها با شنا کردن یا توسط قایقهای کوچک طول آراز را طی کرده و به آن طرف مرز می‌رفتند. ایرنا از تجمع آذربایجانیهای ایران در کنار مرز خبر داد و افزود که آذربایجانی‌های ایران با شور و شوق فراوان در مناطق مرزی تجمع کرده و در ساحل جنوبی آراز به ابراز احساسات مسلمانان شوروی پاسخ می‌دهند.[۷۴]

روز ۱۲ ژانویه، رسانه‌های ایرانی از تجمع بیش از ۱۰۰۰ نفر از آذربایجانیهای شوروی در نزدیکی مرزها خبر دادند. این عده به زبان آذربایجانی شعار سرمی‌دادند و در طرف دیگر هم به همین تعداد از آذربایجانیهای ایران به احساسات برادرانشان در جمهوری آذربایجان پاسخ می‌دادند.[۷۵]

گزارشگران ایرانی عکس‌العمل آذربایجانی‌ها را در دو سوی آراز چنین توصیف کرده‌اند:

«آنها به مبادله پیام با اقوام خویش در ایران می‌پرداختند. آنها روی یک تکه کاغذ اطلاعاتی از قبیل آدرس، شماره تلفن و مشخصات شخصی را نوشته و آن را به سنگهای کوچکی مچاله کرده و به آن طرف رود مرزی آراز پرتاب می‌کردند. ملاقات اقوام نزدیک پس از ۵۰ سال دوری بسیار شورانگیز بود. آنها از روی شادی سینه به سینه هم می‌کوبیدند[۷۶]. اینکه پس از گذشت ۷۰ سال آذربایجانیهای ایران اطلاعاتی در مورد اقوامشان در آن طرف مرز داشتند بسیار پراهمیت بود.»

بسیاری از اهالی آذربایجان ایران که برای دیدار اقوام خویش به آذربایجان رفته بودند همراه خود میوه، برنج و دیگر ملزومات را برده بودند.[۷۷] ایرنا از پاسخ مشتاقانه آذربایجانیهای ایران به آذربایجانیهای شوروی خبر داد[۷۸] و افزود که مردم این منطقه دارای مذهب و فرهنگ مشترک با آذربایجان شوروی هستند.[۷۹]

ابتدا چنین به نظر می‌رسید که ایران نظر مثبتی درباره آذربایجان شوروی دارد چرا که به خاطر اشتراک قومی آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان، می‌توانست در میان مسلمانان شوروی نفوذ کند.[۸۰] نشریه انگلیسی روزنامه بین‌المللی کیهان (کیهان هوایی) با امید به نفوذ ایران در میان مردم آذربایجان شوروی ستون زبان آذربایجانی به راه انداخت.

روز ۱۳ ژانویه، علی‌اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه ایران، برای مشارکت با مسئولین محلی در استقبال از بازدید شرکاء آذربایجانی به تبریز رفت و اعلام کرد که ایران در مورد پذیرش مسلمانان جمهوری آذربایجان شوروی که قصد مسافرت و بازدید از اماکن مذهبی ایران و دیدار از اقوام خویش را دارند هیچ‌گونه مشکلی ندارد.[۸۱]

سرمقاله تهران تایمز توافق در مورد تردد آزاد در مناطق مذکور را موجب تسکین احساسات آذربایجانیهای هر دو طرف و تقویت روابط فرهنگی دو همسایه معرفی می‌کرد.[۸۲]

مقامات ایرانی و وزارت امور خارجه شوروی در پاسخ به تقاضای اجتماع‌کنندگان در ژانویه ۱۹۹۰، برای تعیین شیوه‌ای که اهالی آذربایجان به سهولت اقوام خویش را در ایران ملاقات کنند چندین بار ملاقات کردند. در همین حین و در ژانویه ۱۹۹۰، عبور و مرور غیرقانونی در مرزها در جریان بود و در ۱۸ ژانویه به نقطه اوج خود رسید، چرا که بیش از ۵۰۰۰ نفر از آذربایجان شوروی از طریق مرز وارد ایران شدند.[۸۳]

استانداری آذربایجان شرقی اردوگاهی را برای آذربایجانیهایی که وارد این استان شده بودند تدارک دید[۸۴] و مطبوعات ایران از اقامت آذربایجانیهای شوروی در منازل اقوام خود در ایران خبر دادند.[۸۵] از دسامبر ۱۹۸۹ تا ژانویه ۱۹۹۰ مرز شوروی بسیار آرام بود و به دقت نگهبانی و کنترل می‌شد. چرا که یکی از چالشهای بسیار مهم در زمان گورباچف حفاظت از مرزها بود. مرزبانها موظف بودند تا با خویشتنداری با مردم رفتار کنند، به این خاطر که این گونه رفتار به نفع دولت مرکزی بود.

در سحرگاه ۱۹ ژانویه نیروهای نظامی شوروی حمله را به آذربایجان آغاز کردند و در روز ۲۰ ژانویه وارد باکو شده و در این جمهوری حالت فوق‌العاده اعلام کردند. طی حمله وحشیانه نیروها، ۱۳۲ نفر از آذربایجانیها کشته شدند که بسیاری از این افراد، مردم عادی بودند. با اشغال باکو توسط نیروهای نظامی مسکو، اعتراضات عمومی و آنی گشت. در پی این حمله نظامی، جبهه خلق و دولت کمونیست در سراسر جمهوری آذربایجان عزای عمومی اعلام کردند.

حمله وحشیانه ارتش شوروی قارا یانوار (ژانویه سیاه) نامیده شد. این حادثه بر میزان پذیرش هویت ملی آذربایجان در جمهوری بسیار مؤثر واقع شده و حمایت عمومی از استقلال را سرعت بخشید و در نتیجه فاجعه قارا یانوار بسیاری از آذربایجانیها فرهنگ و زبان روسی را پس زدند.

بعد از وقوع این حادثه گرایش به مؤلفه ترک‌گرایی به عنوان بخشی از هویت آذربایجانی افزایش یافت. از اولین عکس‌العمل‌ها افزایش تمایل به تعویض پسوند روسی از آخر اسامی، به ترکی بود و هم چنین جایگزینی الفبای لاتین با الفبای کریل طرفداران بیشتری یافت.[۸۶]

حمله نظامی ارتش شوروی باعث مهاجرت آذربایجانیها به ایران شد. منابع خبری ایران از ورود بیش از ۲۰۰۰۰ نفر از مردم آذربایجان طی روزهای ۲۰ و ۲۱ ژانویه به ایران خبر دادند.[۸۷] در چهلمین روز فاجعه «قارا یانوار»، مراسم گرامیداشت جان‌باختگان با حضور مردم در سراسر جمهوری برگزار شد. فقط در شهر باکو بیش از یک میلیون نفر در مراسم گرامیداشت این روز حضور یافتند.[۸۸]

پس از حادثه «قارا یانوار» گروههای مخالف بر تقاضای خود مبنی بر استقلال این جمهوری مصرتر شدند و حتی نیروهای دولتی فعالیتهای خویش را برای کسب استقلال آغاز کردند. برای اولین بار در ۲۸ می ۱۹۹۰ و در سالگرد جمهوری دموکراتیک آذربایجان، پرچم و سمبلهای قدیمی این حکومت، در محل حزب کمونیست گرامی داشته شد و در طی این جلسه، حزب کمونیست خط مشی خویش را دستیابی به استقلال عنوان کرده و بر آن تأکید کرد.[۸۹]

تا زمان شروع انحلال قدرت سیاسی شوروی، باور مسأله استقلال کامل برای بسیاری از آذربایجانیها دشوار بود. برخلاف گرجستان و ارمنستان بسیاری از آذربایجانیها با شرکت در رفراندوم میخائیل گورباچف در مارس ۱۹۹۱ به حفظ اتحاد شوروی رأی داده بودند، این در حالی بود که رفراندوم در جمهوری خودمختار نخجوان با بایکوت مواجه شد. همانند سایر جمهوریها حرکت به سوی استقلال شتاب بیشتری گرفته بود و در خلال سالهای ۹۱-۱۹۹۰ با انحلال تدریجی قدرت سیاسی شوروی و با شکست کودتای نظامی در آگوست ۱۹۹۰ به تبع آن فروپاشی شوروی تشدید شد.

در ژوئن ۱۹۹۱ و در نشست سالانه جبهه خلق، این جبهه به طور رسمی به دو گروه منشعب شد. ملی مذهبی به رهبری اعتبار ممداف و لیبرال دموکرات که عموماً با نام رادیکال شناخته می‌شدند. از عواملی که باعث دو تکه شدن جبهه خلق شد رابطه بین هویت قومی آذربایجان و هویت جمهوری بود و هر دو گروه خود را عامل کسب استقلال معرفی می‌کردند. پس از شکست کودتای نظامی گورباچف، حزب کمونیست آذربایجان، عدم وابستگی و استقلال خویش را از حزب کمونیست شوروی اعلام کرد و در ۱۴ سپتامبر ۱۹۹۱ این حزب منحل شد.

پارلمان آذربایجان در ۱۸ اکتبر و به اتفاق آرا پیش‌نویس قانون «اعاده استقلال جمهوری آذربایجان» را تصویب کرد. این قانون جایگزین قانون اساسی حکومت جمهوری دموکراتیک آذربایجان (می ۱۹۱۸ تا آوریل ۱۹۲۰) شده بود. در رفراندوم ۲۹ دسامبر ۱۹۹۱ و پس از فروپاشی شوروی با آرای مثبت ۹۵٪ از رأی‌دهندگان قانون اساسی رسماً پذیرفته شد.

سرکوب در ایران

از سال ۱۹۸۳ و برخلاف افزایش نرمش در شرایط سیاسی شوروی، محیط سیاسی ایران بیش از پیش برای فعالیت سخت‌تر شد. با اینکه ابراز و بیان هویت مشترک جمعی آذربایجانیها به شدت محدود شده بود اما روشنفکران آذربایجانی در جستجوی روشی برای بیان هویت خویش بودند که این کار از طریق شعر و اشکال دیگر هنری نمود پیدا می‌کرد. هرچند اکثر این آثار مجال انتشار پیدا نکردند.

تأثیر جنگ ایران و عراق بر هویت آذربایجانی

جنگ ایران و عراق از طرق مختلف بر گسترش هویت آذربایجانی تأثیر گذار بود. شهرهای بزرگ آذربایجان «تبریز» و «ارومیه» بارها بمباران شدند. با اینکه این شهرها از سوی نیروهای عراق اشغال نشدند، اما در این شهرها فضای اندکی برای فعالیتهای سیاسی و فرهنگی وجود داشت. برخی از اقشار آذربایجان به ویژه روستائیان با عضویت در نیروهای مسلح برای اولین بار توانستند با فارسها برخورد و تماس داشته باشند. این روستائیان قبل از اعزام شدن به جنگ در شهرهای فارس‌نشین آموزش نظامی را طی کرده بودند.[۹۰]

طی این تعامل و تماس آذربایجانیها متوجه تفاوت خویش با فارسها شدند. بسیاری از رزمندگان آذربایجانی به خاطر زبان مادری، لهجه و منشاء قومی خود مورد تمسخر قرار می‌گرفتند. این‌گونه اعمال باعث شناخت و تقویت آذربایجانی به عنوان ترک آذربایجانی شد. هرچند می‌توان ادعا کرد مشارکت در جنگ باعث تعمیق روابط برخی از آذربایجانیها با حکومت گردید.[۹۱]

جمهوری اسلامی در جهت حمایت عمومی از جنگ به کرات از ناسیونالیسم ایرانی بهره گرفت. این سئوال برای ایرانیها پیش آمده بود که مرگ به خاطر کشورشان و نه فقط به خاطر حفظ اسلام. در این بین سؤالی که برای آذربایجانیها مطرح شد، این بود که معنای کشور برای آنها چیست؟ تعدادی از آذربایجانیها از دادن فحش و دشنام توسط رزمندگان

ایرانی[فارس زبان] در مراسم تشییع جنازه آذربایجانیها که در جنگ کشته شده بودند، خبر دادند.[۹۲]

با این حال آذربایجانیهای زیادی از رژیم حمایت می‌کردند. تقسیم‌بندی این دو گروه بسیار سخت و مشکل به نظر می‌رسید.

علاقه به زبان و ادبیات آذربایجانی

در دوران جنگ آثار اندکی به زبان آذربایجانی منتشر شد. اما بعد از جنگ و دوران آرامش نسبی اجازه چاپ به تعدادی کتاب شعر آذربایجانی داده شد. از شرایط موجود می‌توان استنباط کرد که تحقیق و خلق آثار ادبی در زمان جنگ تا رسیدن به شرایط سیاسی مطلوب به تأخیر افتاده بود. رضا براهنی، نویسنده شهیر آذربایجانی در سال ۱۹۸۷ توانست برای کتابش با عنوان «رازهای سرزمین من» مجوز چاپ بگیرد. حوادث این رمان از کوه ساوالان شروع و به تهران ختم می‌شد. کوه ساوالان در آذربایجان مظهر زیبایی است. سرزمین مدنظر نویسنده، آذربایجان و ایران بودند. داستان به شکل سمبولیک دوگانگی هویت تجزیه شده آذربایجانیهای ایران را بیان می‌کرد که هم به زبان مادری و زادگاه خویش افتخار می‌کردند و هم به فرهنگ فارس و ایران تعلق خاطر داشتند. این داستان بارها مورد حمله و انتقاد رژیم قرار گرفت. انتقاد رسمی و تندی علیه این کتاب منتشر شد که در آن، این کتاب به عنوان نماینده ناسیونالیسم آذربایجانی معرفی شده بود.*

در این دوران، اکثر آثار شعر که به زبان آذربایجانی منتشر شد متعلق به «ادبیات اوجاغی» بود.[۹۳] به عنوان نمونه گلچین شعر آذربایجانی، شاعران را بر حسب زادگاه خویش در منطقه آذربایجان معرفی می‌کرد. محمد دیهیم در سال ۱۹۸۹ مجموعه‌ای از شعرهای معاصر آذربایجانی را منتشر کرد. برخی از این شعرها به سبک فولکلوریک سنتی آذربایجان و یا داستانهای فولکلوریک سروده شده بودند.[۹۴]

اواسط دهه ۱۹۸۰، بسیاری از شاعران آذربایجان ایران سرودن شعر به زبان آذربایجانی را استمرار بخشیدند. این در حالی بود که تعداد اندکی از شعرها منتشر شدند.

نکته درخور توجه، شباهت مسائل طرح شده در شعرها با مسائل مورد توجه روشنفکران آذربایجان شوروی بود. لزوم کاربرد و حفظ منزلت اجتماعی زبان آذربایجانی

---

* کتابهایی با عنوان «کینه ازلی»، نوشته رضا رهگذر و ... در نقد دکتر رضا براهنی، خصوصا رمان «رازهای سرزمین من» چاپ شدند.م.

در اشعار این دوره برجسته و نمایان بود. نمونه بارز در قطعه شعری با عنوان «محبت ماهنی‌سی» درباره زبان مادری چنین نوشته بود:

هرگز اشک چشمهایم خشک نخواهد شد
روزگارم پرهیاهوست،
آن سان که برادر چوپانم را در کوهستان می‌بینم،
قاطعانه صداقت و حقیقت را در وجودش حس می‌کنم
باز من شیفته معشوقم ،
معشوق من زبان مادری و فرهنگ حقیقی خودم است،
آن هنگام که دست در دست دوستانم می‌نهم،
گرچه من با تمام ملل دوستم.[۹۵]

حیدر عباسی، شاعر آذربایجانی با تخلص «باریشماز» در اوائل دهه ۸۰، تعدادی از آثار ادبی‌اش را منتشر کرد.[۹۶] به گفته دو نفر از اساتید دانشگاه تبریز این آثار اندیشه و فولکلور آذربایجانی را منعکس می‌کرد و مبین آگاهی کامل شاعر نسبت به فولکلور آذربایجان بود. شاعر در شعرش با بهره‌گیری از استعاره‌های جذاب و ضرب‌المثلهای گوناگون، اعتقادات عمومی مردم آذربایجان را به تصویر کشیده است.[۹۷]

در سال ۱۹۹۱، کتاب شعری آذربایجانی به نام «دینله منی» در ایران منتشر شد. شاعر با اصلاح الفبای عربی نشانه‌هایی را برای نشان دادن حروف صدادار مختلف زبان ترکی آذربایجانی به کار برد.[۹۸] نویسنده در مقدمه کتاب در مورد روش نشانه‌گذاری زبان ترکی بر پایه حروف الفبای لاتین و تلاش برای اصلاح الفبای عربی برای نمایش مصوت‌های زبان ترکی آذربایجانی توضیحاتی داده بود. توجه به اصلاح الفبای مورد نیاز زبان ترکی آذربایجانی مبین این نکته بود که نخبگان آذربایجان ایران خواستار تحول در زبانشان بوده و در پی ابداع روشی هستند که اکثر مردم به راحتی قادر به خواندن آثار ادبی و نوشتار آذربایجانی باشند.

اکثر اشعاری که اوائل دهه ۸۰ توسط شعرای آذربایجانی نوشته شده بود به صورت سمبلیک به آثار تاریخی و اماکن جغرافیایی آذربایجان از قبیل کوه ساوالان و بنای ارک تبریز اشاره داشتند.[۹۹] اشعار بسیاری نیز به درد و بی اعتنایی اشاره داشتند که به ظاهر اشاره تمثیلی به ناتوانی در استفاده از زبان مادری بود.[۱۰۰]

برخی از شاعران آذربایجان با انتقاد از وضعیت فرهنگی آذربایجان ایران، اشعار خویش را در خارج از ایران منتشر کردند. پیروز دیلنچی از شعرای مهاجر آذربایجان جنوبی ساکن باکو در سال ۱۹۸۷ قطعه شعرش را با عنوان «دومانلی وطندن، گونشلی وطنه» در مجله «ادبیات و اینجه صنعت» باکو منتشر کرد.[۱۰۱] بسیاری از فرهنگ‌های لغات و کتاب‌های دستور زبان ترکی آذربایجانی در اواخر دهه ۸۰ و اوائل دهه ۹۰ منتشر شدند. بهزاد بهزادی فرهنگ آذربایجانی ـ فارسی را در سال ۱۹۹۰ منتشر کرد. وی معتقد بود که با انتشار این فرهنگ لغات رشد و گسترش زبان آذربایجانی تسهیل خواهد شد و از این طریق به بارور شدن این زبان در ایران امیدوار بود.[۱۰۲]

فرهنگ لغات دیگری با عنوان «آذری تورکجه‌سینده بنزر سؤزجوک‌لر» که بخشی از آن به دستور زبان آذربایجانی اختصاص داده شده بود، در ایران منتشر شد.[۱۰۳] پس از پایان جنگ ایران و عراق تقاضاهایی مبنی بر گسترش استفاده از زبان آذربایجانی مطرح شد. در این مورد روزنامه کیهان طی مقاله‌ای با عنوان «چند پیشنهاد برای تقویت زبان آذربایجانی» که در ۱۸ ژوئن ۱۹۸۸ منتشر شد پیشنهاداتی را ارائه کرده بود:

«توجه به فرهنگ، ادبیات و زبان آذربایجانی بسیار حائز اهمیت است با توجه به اینکه رادیو و تلویزیون بزرگترین رسانه تبلیغی ایران است؛ این سازمان باید با اخذ مجوز از شورای عالی انقلاب فرهنگی برنامه‌هایی برای بسط و گسترش زبان ترکی آذربایجانی تهیه و پخش نماید. ایجاد فرهنگستان زبان ترکی آذربایجانی، انتشار روزنامه و مجله به این زبان برای تقویت آن لازم است. انتشار روزنامه و مجله به زبان ترکی آذربایجانی زیر نظر فرهنگستان برای گسترش این زبان بسیار مفید خواهد بود و در ضمن انعکاس اخبار محلی باعث تبلیغ موفقیت جمهوری اسلامی و تجدید قوای فرهنگی مردم آذربایجان خواهد بود. باید مسئولین رادیو و تلویزیون اهمیت این موضوع را مدنظر قرار دهند که ایران از چندین قوم تشکیل شده و می‌توان فعالیتهای نظام را به هر زبانی تبلیغ کرد.»[۱۰۴]

نویسنده مقاله از پخش برنامه‌های رادیو و تلویزیون به زبان آذربایجانی در این مناطق حمایت کرده بود. در منطقه آذربایجان افراد زیادی خواستار پخش برنامه به زبان آذربایجانی بودند. در مصاحبه‌هایی که طی این مدت صورت گرفته بود مشخص شد که بسیاری از آذربایجانیها با جمع شدن در خانه‌هایی که آنتن ماهواره‌ای دارند، برنامه‌های

تلویزیون باکو را مشاهده می‌کنند. غالباً ۲۰ نفر یا بیشتر با هم در یک خانه جمع شده و به صورت دسته‌جمعی با تماشای برنامه از تلویزیون باکو به شادمانی می‌پردازند.*

بسیاری از روحانیون برجسته سیاسی که اصالتی آذربایجانی داشتند در مراسمات گوناگون به ویژه هنگامی که درباره حوادث اتفاق افتاده در آذربایجان شوروی در دهه ۹۰ سخنرانی می‌کردند به زبان آذربایجانی حرف می‌زدند.[۱۰۵] روحانیونی چون آیتا... موسوی اردبیلی که از هویت قومی ایرانی- اسلامی برخوردار بودند در زمره این روحانیون بودند و غالباً این حس همتایان فارس آنها را ناراحت می‌کرد.

به ظاهر آیتا... موسوی اردبیلی خواستار تسهیل شرایط دعوت از چهره‌های فرهنگی جمهوری آذربایجان شده بود. نخبگان حاکم در هنگام لزوم با استفاده از زبان مادری از احساسات هم‌قومیهای خویش بهره می‌بردند. در ۲۴ ژانویه ۱۹۹۰، دو عضو آذربایجانی مجلس شورای اسلامی در سخنرانیهای خود ضمن محکوم کردن فاجعه «قارا یانوار» با قربانیان این فاجعه در جمهوری آذربایجان ابراز همدردی کردند. این ابراز همدردی نمایندگان آذربایجانی مجلس بارها و به شدت در تهران محکوم شد و در سرمقاله روزنامه اطلاعات راجع به این موضوع چنین نوشته شد:

«صحبت به زبان آذربایجانی؟!

اگر صحبت نمایندگان مجلس شورای اسلامی را به زبانهای دیگر هنجار بدانیم، این هنجارها را پایانی نخواهد بود. اگر نمایندگان مناطق عرب زبان در حمایت از مردم مظلوم مناطق اشغال شده عربی، به زبان عربی صحبت کنند و یا نمایندگان کُرد هم به همین صورت و این روند ادامه داشته باشد! از نقطه نظر سیاسی این روند خلاف قانون اساسی بوده و بر ضد وحدت ملی خواهد بود.»[۱۰۶]

نماینده شبستر در مجلس شورای اسلامی طی سخنرانی به مناسبت حوادث «قارا یانوار» باکو اعتراض خویش را نسبت به سیاست تبعیض اقتصادی دولت در مورد استان آذربایجان شرقی اعلام کرد:« این منطقه در زمان رژیم طاغوت نیز مورد تبعیض قرار گرفته بود[۱۰۷] و با گذشت ۱۰ سال از انقلاب اسلامی فقر در منطقه آذربایجان ریشه‌کن نشده‌است. بررسی آمارهای موجود نشان می‌دهد که منطقه آذربایجان در بسیاری از زمینه‌ها، از جمله سطح

---

* درآن زمان آنتن‌های ماهواره‌ای در دسترس مردم نبود. بلکه در بعضی مناطق خصوصا در استان اردبیل به خاطر شرایط جغرافیایی برنامه‌های تلویزیون باکو با آنتن تلویزیون معمولی قابل دریافت بود، البته حکومت ایران با پخش و تقویت کانالهای تلویزیونی خود، در دریافت آن موانعی(پارازیت) ایجاد کرد.م.

سواد، صنعت، اقتصاد، جاده ترانزیتی، راه‌آهن و صنایع مادر در رده آخر قرار دارد. این در حالی است که از نظر مهاجرت در رده اول کشور جای گرفته است. با توجه به اهداف برنامه پنج ساله توسعه انتظار داریم با تصویب و تخصیص بودجه لازم، توجه ویژه‌ای برای ریشه‌کن شدن فساد در سطح منطقه از سوی دولتمردان صورت گیرد به طوری که در پایان برنامه پنج ساله شاهد شکوفایی صنعت استان در کلیه زمینه‌ها باشیم.»[۱۰۸]

پیوندهای آذربایجانیها

از اواسط دهه ۱۹۸۰ تا زمان استقلال جمهوری آذربایجان در دسامبر ۱۹۹۰ آذربایجانیهای شوروی حمایت و علاقه خویش را نسبت به هم قومیهای خویش در گرجستان، ارمنستان و ایران ابراز کردند. حس هویت مشترک با برادران خارج از جمهوری منعکس کننده حس هویت در داخل آذربایجان بود. شخصیتهای فرهنگی نیز همانند شخصیتهای سیاسی خواست خود را مبنی بر افزایش پیوندها و حتی وحدت با هم قومی‌های خویش بیان می‌کردند و در این بین حتی برخی خواستار استقلال آذربایجان جنوبی بودند. از سال ۱۹۸۳ اینگونه فعالیتها تحت الزامات سیاسی بسیار محدود شده بود و برخی از نویسندگان و شخصیتهای فرهنگی آذربایجان ایران گفت‌وگوی فرهنگی را ادامه دادند و حتی برخی از نویسندگان و شاعران آثارشان را در باکو منتشر کردند و اواخر دهه ۸۰ و اوائل دهه ۹۰ میلادی همکاری مستقیم فرهنگی و اقتصادی مابین استانداری آذربایجان شرقی و آذربایجان شوروی شروع و گسترش یافت. از اواسط سال ۱۹۸۳ مقالات تندی علیه محدودیت‌های اعلام شده از سوی حکومت ایران بر فرهنگ و زبان آذربایجانی در مطبوعات باکو منتشر شد و در سال ۱۹۸۴ تفسیر عمده‌ای از انقلاب اسلامی در مطبوعات باکو صورت پذیرفت و به یکباره بر تعداد مقالاتی که علیه محدودیتهای اعمال شده بر آذربایجانیهای ایران افزوده شد. میرزا ابراهیم‌اف در یکی از مقالات چنین نوشت:

«بار دیگر اخبار ناخوشایندی از ایران به گوش می‌رسد. ابرهای سیاه در آسمان جمع شده‌اند، ارتجاع بال‌هایش را گشوده است، نیروهای پیشرو تحت فشار قرار گرفته‌اند، نویسندگان و شاعران ترانه‌های وطن پرستی و حتی آنهایی که سرشار از عشق آشتی، حقیقت و وفاداری نسبت به انسانیت‌اند مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند چرا؟ زیرا که به زبان آذربایجانی می‌نویسند.»[۱۰۹]

آگوست ۱۹۸۵ ، مجله «ادبیات و اینجه‌صنعت» مقاله‌ای منتشر کرد که در آن مقاله، نویسنده اعتقاد داشت در دانشگاه تبریز اساتید بدون قید و شرط برای ارائه هرگونه اطلاعات در مورد ادبیات مدرن آذربایجان ممنوع شده بودند و اقدام ایران در ممانعت از حضور نویسندگان و شاعران آذربایجان ایران در کنگره نویسندگان مسلمان محکوم شده بود.[۱۱۰] این مقاله در پی سلسله مقالاتی که مخالف محدودیتهای اعمال شده علیه آموزش زبان و ادبیات آذربایجانی بودند درج گردید. برخی از ماهنامه‌ها ستون منظمی را به ادبیات و اخبار آذربایجان جنوبی اختصاص داده بودند. مجله «ادبیات و اینجه‌صنعت» ستونی را با عنوان «افقهای ادبیات ما» به این امر اختصاص داد.[۱۱۰]

مجلات بسیاری در مورد ادبیات نوشتاری نویسندگان آذربایجانی در باکو منتشر می‌شد. دسامبر ۱۹۸۶ ، مجله «ادبیات و اینجه صنعت» از تأسیس انجمن ادبیات آذربایجان جنوبی توسط دبیرخانه اتحادیه نویسندگان آذربایجانی خبر داد و هدف آن را نیاز به تدریس و بررسی وسیع آثار نویسندگان ادبیات آذربایجان جنوبی که از عشق به زبان مادری می‌نویسند و از زبان مادری دفاع می‌کنند، عنوان کرد. در سپتامبر ۱۹۸۷ رادیو باکو اقدام به پخش برنامه‌ای تحت عنوان «کُورپو» نمود که بخش اصلی این برنامه خواندن نامه‌هایی بود که از آذربایجانیهای خارج از جمهوری به ویژه آذربایجان جنوبی ارسال شده بود.[۱۱۱]

تقسیم آذربایجان به دو بخش، موضوع بیش از صدها اثر ادبی منتشر شده در اواسط دهه ۱۹۸۰ و اوائل دهه ۱۹۹۰ در باکو شده بود. اسماعیل شیخلی، دبیر اول اتحادیه نویسندگان آذربایجان، در سخنرانی خود در هشتمین کنگره نویسندگان آذربایجانی در باکو چنین گفت:

«از موضوعات مهم ادبیات ما، حسرت و تمنا برای آذربایجان جنوبی است. این حسرت جریان رودی متلاطم است که گاهی طغیان کرده و گاهی فرو می‌نشیند. نمی‌توان کتمان کرد که زخم ما عمیق‌تر شده است به آراز نگاه کرده او را سرزنش می‌کنیم و از ته دل می‌گرییم تلخی این حسرت را زیر زبانمان حس می‌کنیم.»[۱۱۲]

مجله ادبی آذربایجان، قطعه شعری را منتشر کرد که در آن برای نشان دادن اشتراکات آذربایجانی‌ها از نماد مراسم تدفین مشترک در این منطقه از باکو و تبریز استفاده کرده بود. جدا کردن آنها که روزی با هم روی زمین بودند، غیر ممکن است و اکنون در زیر خاک جان گرفته‌اند.[۱۱۳]

عشق به سرزمین آذربایجان و خصوصاً تبریز، موضوع ثابت آثار منتشر شده در باکو بود.[۱۱۴] مجله آذربایجان در ادامه چاپ مقالاتی در این باره در آگوست ۱۹۸۵، داستان کوتاهی با عنوان «تبریز» در این مجله چاپ کرد و خواندن آن را توسط معلمان برای دانش‌آموزان توصیه کرد. در این داستان دانش‌آموزی به نام تبریز معنای این کلمه را برای هم کلاسی‌هایش توضیح می‌دهد. همه دانش‌آموزان می‌خواهند به تبریز بروند چشمان اشکبار دانش‌آموزان با پاسخ معلم روبه‌رو می‌شود که فرزندان عزیزم، همه می‌خواهیم تبریز را آزاد ببینیم.[۱۱۵] نویسندگان در بعضی از آثار ادبی استقلال سیاسی آذربایجان را خواستار شده بودند:

زئیر و چاد حکومت مستقل دارند،
اما ما حکومت مستقل آذربایجانی نداریم.
با این همه جمعیت عظیم،
نه آزادی داریم و نه وحدت.
۵۰ سفیر به تهران روانه شدند ،
اما در تبریز یک سفارتخانه هم وجود ندارد.[۱۱۶]

آثار دانشگاهی متعدد در زمینه مسائل آذربایجان جنوبی در آذربایجان شوروی منتشر شده بود.[۱۱۷] در ژوئن ۱۹۸۶ ، کنفرانس مشترکی تحت عنوان «ادبیات مدرن، آذربایجان جنوبی، تلاش برای آزادی، دموکراسی و صلح» از سوی اتحادیه نویسندگان جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی و انستیتوی ادبیات «نظامی گنجه‌وی» برگزار شد و در سال ۱۹۸۹ نتایج حاصله از بررسی همه جانبه‌ای تحت عنوان «جنوبی آذربایجان تاریخی مسأله‌لری» که به بررسی جنبه‌های مختلف آذربایجان ایران می‌پرداخت، در باکو منتشر شد.[۱۱۸] توجه مستمر به آثار صمد بهرنگی از سوی نویسندگان آذربایجان ادامه داشت. از اواسط ۱۹۸۰ تا اوائل ۱۹۹۰ بسیاری از احزاب و سازمانهای سیاسی فعالانه خواستار احقاق حقوق هم‌قومیهای خویش در خارج از مرزهای جمهوری به ویژه در ایران بودند.[۱۱۹] در خط مشی بیشتر سازمان‌های سیاسی مخالف از قبیل «جبهه خلق آذربایجان» و «حزب احیاء آذربایجان» به وضوح افزایش تماس‌های مستقیم با آذربایجانی‌های ایران خواسته شده بود.[۱۲۰] در اکتبر ۱۹۸۹ هیأتی از سوی انجمن نیمه رسمی «وطن» از موزه «مترو پولیتن» نیویورک بازدید کرد. آنها در طی این دیدار از معرفی آثار هنری آذربایجان دوره صفوی

که در تبریز ساخته شده بود، به عنوان آثار هنری ایرانی اعتراض کرده و این اعتراض را به مسئولان موزه ابلاغ کردند.[۱۲۱]

برخی از شخصیتهای فرهنگی آذربایجان ایران سرگرم گفت‌وگو با هم‌قومیهای خویش در آذربایجان شمالی بودند. سؤنمز، شاعر آذربایجانی با تأکید بر وجود پیوند با شمال، شعر خویش را با عنوان می‌گریم (آغلارام) به دوستان خویش در آن سوی آراز هدیه کرد.[۱۲۲] وی با سرودن شعر، وجود شاعر در آذربایجان جنوبی را ثابت کرد و این شعر در پاسخ به شعر دوتایی «نبی خزری» شاعر جمهوری آذربایجان سروده شده بود. سؤنمز در نامه‌ای به خزری چنین نوشت: «وقتی شعر شما را خواندم برای سرودن شعر «آغلارام» ترغیب شدم و اینک آن را به شما هدیه می‌کنم.»[۱۲۳]

در اواخر ۱۹۸۰ تماس‌ها و همکاریهای متقابل بین استان آذربایجان شرقی و آذربایجان شوروی در چندین حوزه گسترش یافت. ابتدا به نظر می‌رسید که این تماس‌ها با نظر مساعد تهران انجام می‌گیرد. در ۱۸ سپتامبر و در اولین سالگرد شهریار، شاعر شهیر آذربایجانی، از سوی استانداری آذربایجان شرقی ۲۰۰ نفر از اندیشمندان آذربایجان شوروی جهت شرکت در این مراسم دعوت شدند.[۱۲۴]

مقامات محلی آذربایجان شرقی میزبان میهمانان خویش از آذربایجان شوروی بودند. اکبر پرهیزگار، استاندار آذربایجان شرقی اعلام کرد که مردم منطقه آذربایجان از زائران آذربایجان شوروی که جهت زیارت اماکن زیارتی از این منطقه عبور می‌کنند با آغوش باز آماده پذیرایی هستند.[۱۲۵]

ایرنا از شادمانی آذربایجانیها پس از رفع محدودیتها در مناطق مرزی در ژانویه ۱۹۹۰ خبر داد.[۱۲۶]

همچنان که اشاره شد در تعطیلات نوروزی مارس ۱۹۹۰ مرز توسط ایران و شوروی جهت بازدید و ملاقات آذربایجانیها گشوده شده بود.

طبق گزارش ایرنا ۳۵۰۰ آذربایجانی از ایران وارد آذربایجان شوروی شدند. نقطه اوج این مبادلات، اعلام استاندار وقت مبنی بر تصمیم این استانداری برای برقراری مبادلات تجاری در مناطق مرزی ایران و آذربایجان شوروی بود.[۱۲۷]

در ادامه تماس‌های مستقیم بین استانداری آذربایجان شرقی و مسئولین باکو، نمایشگاه تجاری این استان در نوامبر ۱۹۹۰ در باکو برگزار شد. هیأتی ۷۰۰ نفره از مسئولین استان آذربایجان شرقی به سرپرستی استاندار و دکتر محمد سعید بلابلی، رئیس دانشگاه تبریز به باکو مسافرت کردند و در دیدار با رهبران جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی در

مورد همکاری متقابل اقتصادی، فرهنگی، صنفی و علمی بحث و مذاکره نمودند.[۱۲۸] در ادامه این همکاریها، در نوامبر ۱۹۹۱ هیأتی به نمایندگی از استان، از نخجوان دیدار کردند و در طی این دیدار چندین سند همکاری متقابل شامل احداث بازارچه مرزی مشترک در منطقه مرزی جلفا و تبادل استاد و دانشجو به امضاء طرفین رسید. تماس متقابل مابین باکو و تهران، عمدتا توسط رجال آذربایجانی صورت می‌گرفت.[۱۲۹]

در مارس ۱۹۹۱ پیش از استقلال جمهوری آذربایجان، آیت‌الله موسوی اردبیلی عضو ارشد هیأت نمایندگی ایران، در تعطیلات نوروزی از جمهوری آذربایجان دیدار کرد.[۱۳۰]

نتیجه‌گیری

دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰، دوران فوران سریع شور و شوق در میان آذربایجانیهای شوروی برای برقراری ارتباط با آذربایجانیهای ایران بود. این شور و شوق هسته مرکزی برای بیان حس درونی هویت ملی آذربایجانی و مایه افتخار فرهنگی محسوب می‌شد. با تضعیف محدودیتهای اعمال شده از سوی شوروی، میل به گسترش تماس‌های فرهنگی و سیاسی افزایش یافت. اشتیاق عمومی برای تجدید پیوندها منجر به بروز درگیری در مناطق مرزی ارمنستان ۹۰-۱۹۸۹ شد. پذیرش مشتاقانه آذربایجانیهای شوروی توسط آذربایجانیهای ایران مؤید این مطلب بود که به رغم وجود برخی اختلافات واضح در هویت ملی، نگرش و سبک زندگی، اکثر آذربایجانیها احساس تعلق به مردم آن سوی آراز دارند. خویشاوندان بسیاری از ساکنان هر دو سوی آراز در مناطق مرزی به دنبال هم بودند تا پس از ۷۰ سال جدایی همدیگر را پیدا کنند. در این مدت جدایی حس تعلق به ریشه مشترک آذربایجانیها در داستانها بوده و نسل به نسل منتقل شده بود.

فرهنگ آذربایجانی بر مؤلفه ارزش پیوندهای خانوادگی بسیار تأکید دارد. بسیاری از آذربایجانیها خویشاوندانی در آن طرف مرز داشتند. این پیوندهای خانوادگی نقش مهمی در محافظت از خود آگاهی و تعلق به یک ملت به رغم وجود تفاوتهای شکل گرفته بین دو اجتماع داشت.

این فصل به بررسی گسترش هویت آذربایجانی، در دوران مابین انقلاب اسلامی و فروپاشی اتحاد شوروی پرداخت. پس از دوران اولیه انقلاب اسلامی، توسعه سیاسی در ایران و شوروی در مسیرهای متفاوتی شکل گرفت. در ایران و پس از تثبیت رژیم جدید، محدودیت فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی به شدت افزایش یافت. بیان هویت آذربایجانی و فعالیت سیاسی مرتبط با این هویت، به طور جدی کاهش یافته بود و در دوران آرامش

نسبی سیاسی مجال خودنمایی پیدا کرد. در آغاز دهه ۱۹۹۰ آذربایجان شوروی شاهد مسائل سیاسی و تضعیف قدرت سیاسی مسکو، افزایش حس هویت ملی آذربایجانی و گسترش مشارکت فعالانه اقشار مختلف مردم در مورد مسأله هویت ملی شد.

شرایط متفاوت سیاسی هر دو جامعه آذربایجانی بر گسترش هویت آذربایجانی مؤثر بود و وسعت اهداف سیاسی و تشخیص پتانسیلهای موجود، در گسترش هویت آذربایجانی نیز حائز اهمیت بود. با این وجود در هیچ یک از کشورها شرایط سیاسی یا رژیمهای حکومتی باعث تقویت یا حذف هویت آذربایجانی نگردید.

در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوائل دهه ۱۹۸۰، در زمان گورباچف گرایش به هویت آذربایجانی در آذربایجان شوروی شتاب گرفت. در ایران و علیرغم محدودیتهای وسیع و سرکوب مخالفان، هویت مجزای آذربایجانی مابین تعداد قابل توجهی از آذربایجانی‌ها ادامه یافت که درباره این موضوع در این فصل بحث شد. سنجش میزان و قالب فعالیتهای سیاسی و ادبی با توجه به وجود محدودیتهای فراوان اعمال شده در این زمان غیر ممکن می‌نمود.

نشانه‌های هویت مجزای آذربایجانی در ایران و در دوران آرامش سیاسی، وجود حس مجزای آذربایجانی را نشان می‌داد. در مورد گستردگی حس ناسیونالیسم آذربایجانی در آذربایجان شوروی در فصل سوم بحث شد و در مورد اهمیت نقشی که گلاسنوست و گورباچف در مورد گسترش هویت طلبی در این کشور داشت تحلیل جامعی به عمل آمد. قبل از شروع گلاسنوست، تنوع عقاید در میان هسته‌های روشنفکری آذربایجان پنهان بود. هویت ترسیم شده از سوی رژیم از طرف بسیاری از آذربایجانیها طرد می‌شد. برای بسیاری از روشنفکران آذربایجانی، سرزمین مادری و اصلی آذربایجان محسوب می‌شد نه شوروی. گلاسنوست و تغییر نظر و روش میخائیل گورباچف در امور سیاسی و اقتصادی مسکو منجر به بروز تغییراتی شد که شرایط احیای عقاید ماقبل گلاسنوست را ممکن ساخت.

یادداشتها :

۱. در بین مقالات متعدد ببینید:

G Pashayev, "B Marag," *Adabiyyat vii Inja'siinhit,* April 13, 1984, p. 7; *Miibiyyat vii Injiisiiniit,* July 6, 1984, p. 8 (UPS-84-106); R Gasimova, "Seyid Mehdi E'timad," *Adiibiyyat vii Injasanat,* May 18, 1984, p. 8; Vagif Gurbanov, "Poetik Injil *Adiibiyyat vii Injiisiiniit,* January 25, 1985, p. 6.

۲, Mirvarid Dilbazi, "Anam lshIglI Dunyam" *Aziirbayjan,* No. 3 (1985), p. 5; Ailahverdj M 'San Yolsan, Man Yolchu," *Aziirbayjan,* No. 3 (1985), pp. 161—162; and B Vahabzada, "Taras Shevchenkoya," *Aziirbayjan,* No. 8 (1986), pp. 3-4.

3. Jamal Ahm "Ad Mü Nüfüzü," *Adiibiyyat z lnjiisinat,* Ianuary 27, 1984, p. 2.

4. See for instance, Mirza lbrahimov, *"H* va Gurujulug Amili," *Adabiyyat vii Inj* May 11, pp. 1, 7; and Sabir Rust "She'rin'iizjn Diii," in *Adlibiyyat vii Injiis.iAnit,* June 15, 1984, p. 6. This trend also appeared in the period analyzed in the previous chapter.

5. *Adiibiyyal vii Injà'siina't,* June 1, 1984, p. 6 (JPRS-UPS-84-100)

6. Rasim Afandiyev, *Azarbayjan Khalg S* (Baku: IshIk, 1984); and L K *Aziirbayjan KhalchasI* (Baku: YazIchI, 1985), Part II (Baku: Gyandzhlilc, 1983), and Part III (Baku: Gyandzhlilc 1983).

7., M "San Yolsan, Man Yolchu," p. 161—162.

8. "Sozdano Obshchestvo 'Veten," *Bakinskii rabochii,* December 31, 1987, p. 3.

9. See, for example, Aghababa Rzayev**,** *Adabiyyat v Inj* January 16, 19t7, on the importance of the study of Azerbaijani contributions to world science, especially in the medieval period.

10. See, for instance,"Musavat," *Azarbayjan Sovet Ensiklopediyasi* Vol.7 (Baku,1983),p. 130.

11. Azaroghlu, "Hayat Yolu," *Aziirbayjan,* No. 8 (1987), pp. 59—67.

12. Ibid., pp. 59-60.

13. *Adiibiyyat vii Injiisiiniit,* September 11, 1987, P. 6 (JPRS-UPA-88-002).

14. Nizamm Sh "Unuduimushiar Hagginda Uvertura," *Aditbiyyat vii Injiisiiniit,* September 18, 1987, pp. 1, 6.

15. Mahmud Ismaylov, *Adiibiyyat vii Injiisiniit,* July 15, 1988, quoted in Annette Bohr and Yasin Asian, "Independent Azerbaijan, 1918—1920: Call to Reevaluate History of Former Nation-State," *RFE/RL* 377/88 (August 18, 1988), p. 1.

16. N N *Aziirbayjan Demokratik RespublikasI.*

17., *Kommunist* (Baku), June 11, 1988, p. 2; and L. Polonskii, "Hamestnik Vozhdia," *Bakinskii rabochii,* June 15, 1988, p. 3.

18. *Kommunist* (Baku), June 11, 1988, p. 2.

19., AydIn M "D K *Kommunist* (Baku), May 15, 1984, p. 4; S. Mollazade, quoted in *Adiibiyyat vii Inj* February 14, 1986, p. 8 (JPRS-UPS-86-023); Zümriid Guluzade, "Elmi Tadgigat1ain N *Adabiyyat vii Injiisaniit,* November 7, 1986; Mirz Bala, "Azarbayjan Tarikhinde Turk Albaniya," *Aziirbayjan* 10 (1989), pp. 119—166; and A. S. Sumbatzade, *Azerbaidzhantsy- Etnogenez i formirovanie naroda* (Baku: Elm, 1990).

20. Zümrüd Guluzade, "Elmi T N

21. See, for instance, Ziia M. Buniatov, ed., *Istoricheskaia geograflia Azerbaidzhana* (Baku: Elm, 1987).

22. *Addbiyyat vii In jasiniit,* November 21, 1986 and November 28, 1986 (UPS-87-024).

23. S. Mollazade on Azerbaijan toponymy, reviewed in *Adiibiyyat vii Injiisaniit,* February 14, 1986 (UPS-86-023)

24. Y. Rzayev in *Kommunist* (Baku), April 2, 1986, p. 2.

25. *Komsomol'skaia pravda,* October 7, 1987, p. 4.

26. Bakhtiiar Vagabzade (Vahabzade), *Bakinskii rabochii,* November 10, 1988.

27. AydIn M quoted in"Dil Av S *Azarbayjan Qdnjlari,* October 18, 1988, p. 2.

28. Ibid.

29. *Aziirbayjan Mu* August 12, 1987, p. 3. This journal often reflected the desire for unity with south Azerbaijan and for the establishment of links between Soviet Azerbaijan and the Muslim world

30. Ziya Bunyatov, *Elm Va Hayat,* No. 10 (1988), pp. 1—3.

31. Aziz Mirakhmedov, *Kommunist,* June 25, 1988, quoted in Yasin Asian, "Azerbaijani Intellectuals Discuss Legacy of Alphabet Reforms," *Report on the USSR,* No. 71 (February 1, 1989), p. 7.

32. *Moscow News,* No.49 (1988), quoted in William Reese, "The Role of the Religious

Revival and Nationalism in Transcaucasia," *RFE/RL* 535/88 (December 5, 1988), p. 1.
33. The first public references to the organization appeared on Radio Baku, November 23, 1988.See also Baku Domestic Service in Azerbaijani,November 28,1988 (FBIS-SOV-88-230)
34. Babak Adalatli, *Mabiyyat vii Injiisiniit,* November 25, 1988, quoted hi Mirza Mikhaeli, "Formation of Popular Front in Azerbaijan," *RFE/RL* 558/88, December 9, 1988, pp. 1—2. -
35. See Leila lunusova, "Pestraia palitra neformal'nykh dvizhenii v Azerbaidzhane," *Russkaia mysl',* September 22, 1989, p. 7.
36. See, for example, Ziia Buniatov, "Pochemu Sumgait? Situatsionnyi analiz," *El,* No. 19 (1989).
37. B Vahabzad and Suleiman Aliyarov, "Redaksiya Pochtundan," *Azarbayjan,* No. 2 (1988). English translation, Audrey L. Alstadt, *Journal of the Institute of Muslim Minority Affairs,* Vol. 9, No. 2 (July 1988), pp. 429—434.
38. Ibid., p. 432.
39. Ibid., pp. 433-434.
40. Institute of Art and Architecture in Baku, letter, printed in "Samizdat Armenia-Azerbaijan Conflict," *Central Asian Survey,* Vol. 7, No. 4 (1988), pp. 143—144.
41. Saroyan, "The Karabagh Syndrome and Azerbaijani Politics," p. 20.
42. Elizabeth Fuller, "The Nemat Panakhov Phenomenon—As Reflected in the Azerbaijani Press," *Report on the* USSR, No. 70 (January 31, 1989), p. 3.
43. Based on a colleague's conversation with a central PFA activist.

۴۳. بر اساس مصاحبه با فعالین برجسته جبهه خلق آذربایجان

44. Bakhtiyar Vahabzad "Yurnrug Kimi Birleshmali," *Adabiyyat v Inj* October 13, 1989, p. 2. Turkish component of Azerbaijani identity as president of
45. Loghman N "Ad, Familiya, T *Azarbayjan Qanjlari,* February 21, 1989.
46. Niyazi Karagashli, Baku Domestic Service in Azerbaijani, November 28, 1988 (FBIS-SOV-88-230).
47. Abulfez Elchibey, in an interview to *Gunaydin* (Istanbul) in Turkish, September 3, 1989, p. 9 (FBIS-SOV-89-173).
48. Ibid.
49. Mamedov's faction formally broke off from the PFA in June 1991.
50. AFP in English, January 25, 1990 (FBIS-SOV-90-018).
51 Abulfez Elchibey, quoted in *Radio Liberty Report on the USSR,* Vol. 1, No. 34 (August 25, 1989), p. 31.
52. Anthony Hyman, "Soviet-Iranian Relations and the Two Azerbaijans," *Report on the USSR,* No. 19 (1990), p. 15.
53. See, for instance, Mirzh Bala, "Az Tarikhinde Turk Albaniya," pp. 119—166.
54. Programme of the People's Front of Azerbaijan (Azerbaijani).
55. Ibid., p. 9.
56. Baku Domestic Service in Azerbaijani, March 18, 1989 (FBIS-SOV-89-057).
57. See, for example, M. Shiraliyev, "Taleya Biqana Olmaziar," *Kommunist* (Baku), January 17, 1989, p. 4; "H Qalan ProblemI *Azeirbayjan Muiulimi,* January 4, 1989, p. 2; Zulfugar Ahm "Ana Dili—AnamIzIn Diii," *Kommunist* (Baku), January 25, 1989, pp. 2—3; "KhalgIn v Dim Taleyi Birdir," *Adabiyyat vii Tnjiisiiniit,* January 27, 1989, pp. 1, 6; and *Bakinskii rabochii,* February 9, 1989, p. 3.
58. Moscow Domestic Service in Russian, August 24, 1989 (FBIS-SOV-89-167).
59 Leila lunusova, "End of the Ice Age: Azerbaijan, August-September 1989," *Caucasus and Central Asia Chronicle,* Vol. 8, No. 6 (1989), p. 10.
60. Ibid. The only exceptions were essential **services,** health care, and the oil wells.
61. Eighty-five percent of all transport to .and from Armenia passed along Azerbaijan railways.
62 Moscow Television Service in Russian, October 5, 1989 (FBIS-SOV-89-193).
63. Ibid.
64. Ibid.

۶۵. خشونتها منجر به خروج ارامنه از باکو شد از نظر ارامنه ژانویه سیاه نتیجه حوادث خشونت بار آذربایجانیها بود و توسط نیروهای روسی برعلیه آذربایجانیها صورت گرفت.

۶۶. بر اساس مصاحبه با لیلا یونس اووا – در پاریس ۲ ژانویه ۱۹۹۰ (FBIS-SOV-001)ب

67. Jzvestiia (Moscow), January 9, 1990, p. 1, 6.
68. AFP (Paris), January 5, 1990 (FBIS-SOV-90-004).
69. Based on an interview with a senior PFA *activist.*

۶۹. بر اساس مصاحبه با فعالین ارشد جبهه خلق آذربایجان

70. "Ob istoricheskom edinstve severnoi i iuzhnoi chastei Azerbaidzhana," *Azerbaidzhan* 1, No. 11(1990) quoted in Swietochowski, *Russia and Azerbaijan: A Borderland in Transition, p.* 203.
71. Reuters(Moscow),December 30,1989;and Samad Oghlu,*Washington Post,*January 3,1990.
72. Baku Domestic Radio Service in Azerbaijani, January 8, 1990 (FBIS-SOV-90-006); and Tehran International Service in Arabic, January 8, 1990 (FBIS-SOV-90-007).
73. Ibid.

74. IRNA (the official Iranian news agency) in English, January 7, 1990.
75. IRNA in English, January 13, 1990.
76. IRNA in English, January 14, 1990.
77. Ibid.
78. IRNA, January 27, 1990 (FBIS-NES-90-019).
79. IRNA in English, January 6, 1990.
80. See, for instance, *Jomhuri-ye Eslami,* January 22, 1990, pp. 1,2 (FBIS-NES-90-022).
81. IRNA in English, January 13, 1990.
82. *Tehean Times,* January 6, 1990, pp. 2, 7.
83. IRNA in English, January 19, 1990.
84. IRNA in English, January 20, 1990.
85. IRNA in English, January 19, 1990.
86. In contrast, articles against the proposed change appeared in the Iranian *Varliq,* instead advocating the adoption of the Arabic alphabet. See Abas'Ali Javadi, *Varliq* (July-September 1991), pp. 88—96.
87. IRNA in English, January 21, 1990. 88. AFP, March 1990 (FBIS-SOV-90-043), and confirmed by PFA activists.
89. Moscow TASS in English, June 8, 1990.
90. According to Cottam, in the Pahiavi period the Azerbaijani garrisons were composed mostly of recruits and officers from Azerbaijan, primarily because of the language difficulties recruits would face if they served outside Azerbaijan and the expense of transport. See Cottam, *Nationalism in Iran: Updated Through 1978,* p. 130.
91. This assertion is made in H. E. Chehabi, "Ardabil Becomes a Province: Center-Periphery Relations in Iran," *International Journal of Middle East Studies,* Vol. 29 (1997), p. 235.
the war.

۹۲. بر پایه مصاحبه با آذربایجانیهایی که در آن زمان در ایران زندگی میکردند.

93. Yayda Shaida, *Edebiyyat Ujaghi* (Tabriz, 1987).
94. Mohammad Dayhim, *Tazkireh-ye Shu'ara-ye Azerbaijan,* four volumes (Tabriz, 1989), quoted in Javadi, "Research Note: Azeri Publications in Iran," p. 87.
95. Barez, "Mohabbet Mahnisi," unpublished poem, referred to in I-Iariri-Akbari and Aazbdaftari, "A Brief Review of Contemporary Azerbaijani Poetr" *Critique* (Fall 1997, No. 11), p. 101.
96. Barishmaz (Heydar Abbasi), *Naghmeh Daghi va Estimar* (Tabriz: Nashr-e Talash, '*v* 1984-85); *Chaghirilmamish Qonaqiar* (Tabriz: Ketabforushi Laleh, 1984—86); and *Oudomlu Dirak* (Tabriz: Chap-e Shafaq, 1988—89).
97. Hariri-Akbarj and Aazbdaftari,"A Brief Review of Contemporary Azerbaijani Poetry" P.۱۰۳

۹۸. عزیز محسنی دینله منی (۱۹۹۱).

۹۹. برای نمونه، ناصر مرقاتی "یاد توپراغیم" و محمدعلی نهاوندی "سولطان ساوالان" که هر دو مورد در کتاب اکبری و دفتری(؟) مروری کوتاه بر شعر معاصر آذربایجان ص ۱۱۰ تا ۱۱۴ ذکر شده است.

۱۰۰. برای نمونه قطعه شعر "من ایزله‌میشم" سؤنمز در مجله وارلیق، شماره‌های ۷۳ و ۷۴ می و جولای ۱۹۸۵ ص ۶۵ ، این شعر نیز در کتاب مروری کوتاه بر شعر معاصر آذربایجان حریری اکبری و دفتری(؟) ص ۹۸ ذکر شده است.

۱۰۱. پیروز دیلنچی "دومانلی وطندن گونشلی وطنه" ادبیات و اینجه صنعت ، ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۷، ص ۸.

۱۰۲. فرهنگ لغات بهزاد بهزادی (آذربایجان – فارسی سوزلوک، تهران، ۱۹۹۰)

به نقل از جوادی در Research Note: Azeri Publicatins in iran ص ۸۹

۱۰۳. علی اسماعیل فیروز آذربایجان تورکجه‌سینده بنزر سؤزجوکلر (تهران، ۱۹۸۹).

۱۰۴. چند پیشنهاد برای تقویت زبان آذری، روزنامه کیهان ، ۱۵ ژوئن ۱۹۸۸.

۱۰۵. در برخی از مراسم نماز جمعه در ژانویه ۱۹۹۰، آیت‌الله موسوی اردبیلی در پایان خطبه زبان فارسی و عربی به زبان آذربایجانی صحبت می‌کرد ولی در این سخنرانیها نسبت به وضعیت آذربایجانیهای شوروی ابراز همدردی می‌کرد.

106. *Ettela'at,* January 24, 1990, p. 2.
107. The "tyrant" is a reference to Mohammad Reza Shah of Iran.
108. Hasan Aminlu, *Resalat,* January 29, 1990, p. 5.
109. *Aziirbayjan* 2 (1984), pp. 165-167. For additional articles from the Azerbaijani press condemning the Islamic Revolution and the regime in Iran, **S** M: SadIgzad "Iran Islam RespublikasI Hara Qedir," *Kommunist,* October 7, 1984; *Miibiyyat vii Injiisiiniit,* February 20, 1987 (UPS-87-036); and *Adiibiyyat vii In jitsiinat,* January 20, 1989, p. 8 (UPA-89-035).
110. *Adiibiyyat vii Injiisiincit,* August 9, 1985, p. 2 (UIA-85-014).
111. *Adabiyyat vii Injiisiinat,* December 26, 1986 (UPS-87-034).
112. *Adiibiyyat va Injiisiniit,* May 30, 1986, p. 3.
113. Az "H Yolu," p. 66.
114. For instance, ibid., pp. 59—67.
115. Nazim Huseynov, "T *Azarbayjan Muiulimi,* August 2, 1985.
116 Eldar Bakhish, "BalIg Olümü," *Azarbayjan,* No. 7 (1988), p. 16.
117. Examples include: Nasib Nasibzade, "Puti i formy ideologicheskogo vozdeistviia shakhskogo rezhima na Azerbaidzhanckoe azerbaidzhanskoe naselenie Irana (60-70-e gody)," *Ideologiia i politika,* Part II (Moscow: Oriental Institute, 1986); Nasib Nasibzade, "Territoriia rasselenlia i vopros o chislennosti azerbaidzhantsev v Irane," *Aktual'nye problemy stran Blizhnego i Srednego Vostoka* (Moscow: USSR Academy of Sciences, 1986), pp. 130—140;

S. Z. Bairamzade, “Osnovnye izmeneniia sotsial’no-klassovoi struktury Iranskogo Azerbaidzhana v 1947-1962 gg,” *Aktual’nye problemy stran Blizhnego I Srednego Vostoka* (Moscow: USSR Academy of Sciences, 1986), pp. 80—88; and V.K. Mustafaev, “Nekotorye aspekty kontseptsh natsil v obshchestvennoi i mysli Irana (konets XIX - I polovina XX v.)” History Philosophy and Legal Series, No. 2 (Baku: Academy of Sciences, Azerbaijan SSR), 1989.
118. *Janubi Azarbayjan Tarikhi Masahiiuiiri.* (Baku: Elm, 1989).
119., Bakhish, “Balig Oltimu”; Magsud HajIyev, “Okimü Iha Doghulan Insan,” *Aziirbayjnn* 12 (1986), PP. 120—124; and Magsud Hajiyev, “Sbm Behranqinin H Va YapadijighIna Dair,” Azerbaijan SSR Academy of Sciences, *Khiibiirli* (Literature, Language and Art Series), No. 3 (1988).
120. lunusova, “Pestraia palitra neformal’nykh dvizhenii v Azerbaidzhane,” p. 7.
121. *Kommunist,* October 1, 1989, p. 4.
122. *Adabiyyat vii Injiisllniit,* June 15, 1984, p. 4.
123. Excepts from Sonmez’s letter (dated October 25, 1986) and the poem were published in *Adabiyyat vii Injiis* December 12, 1986, p. 4.
124. Shahriyar is the author of the poem “Heydar Babaya Salam.”
125. IRNA in English, July 15, 1989.
126. IRNA in English, January 7, 1990.
127. IRNA in English, March 27, 1990.
128. Tehran Domestic Service in Persian, January 12, 1990 (FBIS-NES-90-009).
129. Tehran Voice of the Islamic Republic of Iran in Persian, November 15, 1991 (FBIS-NES-91-225).
130. TASS (in English) March 22, 1991 (FBIS-SOV-91-058).

فصل پنجم

استقلال جمهوری آذربایجان

پس از استقلال جمهوری آذربایجان در دسامبر ۱۹۹۱، آذربایجانیهای ایران و این جمهوری نوپا وارد مرحله جدیدی از فعالیت جدی سیاسی، فرهنگی و فکری شدند که این فعالیتها بیانگر اشکال مختلفی از هویت جمعی بود. تأسیس دولت جدید منجر به کشف و بازتعریف هویت ملی توسط آذربایجانیها شد. دولت تازه به استقلال رسیده شمالی، باید تصمیمات مهمی اتخاذ و مؤسساتی را تأسیس می‌کرد تا هویت دولتی جمهوری را فرمالیزه کند و این امر باعث به چالش کشیده شدن فعالیتها و مناظرات عمومی می‌شد. عده کمی از آذربایجانیها در ایران نسبت به استقرار جمهوری آذربایجان بی‌تفاوت بودند. کم کم نقطه‌نظرها نمود بیشتری پیدا کرد و افراطی‌تر شد؛ آنهای‌ی که در درجه اول خود را ایرانی و مسلمان می‌دانستند، احساس می‌کردند که لازم است این نقطه‌نظر را بیان کنند که تأسیس جمهوری آذربایجان باعث پررنگ‌تر شدن هویت آذربایجانی شده و عده کمی در بین این گروه طرفدار جدایی استانهای آذربایجان از ایران و الحاق آنها به جمهوری جدید بودند. در حالی که اکثر آذربایجانیها بر تقاضاهای خود مبنی بر گسترش حقوق فرهنگی و زبانی در ایران تأکید می‌کردند.

ایران در دوران پس از استقلال جمهوری آذربایجان شاهد ظهور فعالیتهای سیاسی باز و سازمان یافته و تأسیس سازمانهای‌ی بود که آذربایجانیها را از سرتاسر کشور و با نقطه‌نظرات بسیار متنوع گرد هم می‌آورد. به عنوان مثال نمایندگان آذربایجانی مجلس، ائتلافی را تشکیل دادند تا مدافع منافع آذربایجان باشند. در حالی که گروههای‌ی از دانشجویان به دنبال تغییرات بنیادی در سیاست دولت در قبال اقلیتهای قومی کشور بودند. فعالیتهای سیاسی در

، تسهیل یافته بود.

طی دهه پایانی دوران شوروی، ارتباطات محدودی مابین آذربایجانیهای دو سوی آراز صورت می گرفت. در آستانه استقلال جمهوری جدید، دیدارهای دوجانبه کاملاً معمول شده بود، پیوندهای اجتماعی دوباره برقرار شده و همکاریهای اقتصادی مابین آذربایجانیها شکوفا شده بود.

این فصل به بررسی میزان تأثیرگذاری متقابل آذربایجانیهای دو کشور بر هویت آذربایجانی می پردازد. عامل دیگری که بر زنجیره حوادث تأثیرگذار واقع شد، تأثیرات اعمال شده از خارج آذربایجان از قبیل برنامه های شبکه های تلویزیونی جمهوری ترکیه بود که هم در جمهوری آذربایجان و هم در ایران دریافت می‌شد.

سرآغاز استقلال: فضای ایدئولوژیکی پرمسئولیت

پس از یک سری دولتهای انتقالی، سرانجام جبهه خلق آذربایجان تحت رهبری ابوالفضل ائلچی بَی در ماه مه ۱۹۹۲ پس از برگزاری نخستین انتخابات دموکراتیک به قدرت رسید. دوران پس از استقلال تا سقوط دولت ائلچی بَی، از لحاظ ایدئولوژیک به غایت فشرده بود. دولت جدید محدودیتهای‌ی جزئی را در مورد آزادی بیان اعمال کرد و مناظرات مربوط به هویت دولت جدید و شهروندان آن در رسانه ها رواج یافت. آذربایجان مستقل فرصت تعیین مرام ها و اول‌ویتهای ملی خود را در آن برهه نداشت. در عوض دولت در بدو تأسیس گرفتار مسائلی چون درگیری نظامی با ارمنستان، جمعیت عظیم آوارگان جنگی، روابط تنش دار با سایر همسایگان و سیستم رفاهی فرو ریخته شده بود.

مناظرات ایدئولوژیک بر سر هویت دولت جدید به علت ضرورت اتخاذ فوری سیاستهای لازم تقویت شده بود. به عنوان نمونه دولت جدید بایستی نمادهای دولتی و زبان ملی را تعیین می کرد. دولت با چالشهای‌ی روبرو بود که اولویت‌بندی ارزشهای دولتی را ایجاب می کرد. به عنوان مثال ثبات در مقابل آزادیهای مدنی، برخورد علائق مابین دولت جدید وگروه قومیتی آذربایجانی، تعریف این که شهروند کیست، تعیین حقوق شهروندان غیرآذربایجانی هم از لحاظ فردی و هم از لحاظ گروهی، تعیین رابطه بین مذهب و سیاست، حل مسأله چگونگی توجه به سرزمین های تاریخی ماورای قلمرو حقوقی دولت جدید و روابط مابین دولت جدید و هم‌نژادهای آن سوی مرزها از آن جمله بودند.

در زمان اقتدار جبهه خلق آذربایجان سران این حزب ضروری می‌دانستند که بین هویت قومی آذربایجانی و هویت مدنی دولت آذربایجانی تعادل برقرار کنند و هویت‌ی دولتی را

یزه کنند تا بتواند گروه قومیتی آذربایجانی را همانند سایر گروههای قومیتی در دولت جدید در برگیرد. این مسأله وضعیت دشواری را به وجود آورده بود چرا که نتیجه سالها سرکوب فرهنگی، در دولت جدید نیروی محرکه‌ای را برای ایجاد دولتی که نماینده فرهنگ قومی آذربایجانی باشد القا می کرد. در عین حال ارزشهای لیبرال و واقع-بینی نخبگان حاکم جدید، آنها را وامی‌داشت که به دنبال جایگاهی مناسب برای گروه-های قومیتی غیرآذربایجانی، در جمهوری باشند. قبل از به قدرت رسیدن جبهه خلق، سیاست اصلی پیش روی حزب، تأکید بر هویت مبتنی بر قومیت آذربایجانی بود. بعد از به دست آوردن قدرت، سران حزب سعی کردند که هویت مدنی و دولتی بر مبنای قلمرو را بیافرینند و فرمولی ارائه کنند که تمام شهروندان دولت جدید جمهوری را شامل شود. به عنوان مثال، اصطلاحات آذربایجانی و آذربایجانیسم برای کلیه شهروندان کشور و میهن-دوستی هم در همین راستا به معنی دوست داشتن آذربایجان به کار می رفت. در حالی که عنوان ترک و یا ترک آذربایجانی برای مشخص کردن گروه قومیتی آذربایجانی استفاده می شد. بحث بر سر هویت سرزمینی و هویت قومیتی همانند بحث بر سر توازن مابین هویت مدنی و هویت قومیتی در دولت جدید همچنان باقی مانده بود. این موضوعات در دوران پس از استقلال مورد بحث قرار گرفتند. این مسأله با توجه به این واقعیت که اکثریت گروه قومیتی آذربایجانی خارج از مرزهای دولت جدید زندگی می کنند، پیچیده تر می شد. شرایط حاکم بر دولت جدید، بسیاری از اصول ایدئولوژیکی جبهه خلق آذربایجان را که در زمان اپوزیسیون از آنها طرفداری می کردند، به چالش کشید. به عنوان نمونه، سران جبهه خلق و در رأس آن ائلچی بَی، حرکت گسترده‌ای را برای توسعه پیوند با آذربایجانیهای ایران و حمایت از حقوق فرهنگی و زبانی آنها شروع کرده بودند. این مسأله روابط ایران و آذربایجان را به شدت بغرنج می کرد. در دوران جنگ با ارمنستان و با توجه به روابط متشنج جمهوری آذربایجان با روسیه، جمهوری جدید به سختی می توانست از عهده روابط خصمانه با همسایه جنوبی خویش [ایران] برآید. از این رو ائلچی بَی، در دوران ریاست جمهوری خویش فعالیتهای‌ش را در زمینه آذربایجان جنوبی تعدیل کرد.

بیان تاریخ

به عنوان بخشی از فرایند دولت‌سازی، نگرش دولتی در مورد تاریخ آذربایجان در متون کتابهای درسی اعمال شد. وقایع تاریخی به طور رسمی گرامی داشته شدند و مؤسسات و

موزه‌های تاریخی شروع به کار کردند. معمولا در بخشی از فرایند دولت‌سازی گروههایی برای تقویت هویت جمعی اقدام می‌کنند. این گروهها در تلاش هستند تا خاطرات جمعی مشترک را به شهروندان دولت جدید القا کنند.

ملتهای‌ی که ساختار سیاسی تازه‌ای پیدا می‌کنند، اغلب تلاش دارند تا با استناد به گذشته های دور، ریشه های تاریخی و باستانی حیات جمعی مشترک خویش را نشان دهند. بسیاری از گروهها، از این اشتراکات تاریخی برای مشروع جلوه دادن دولت خویش استفاده می‌کنند.[۱]

بسیاری از مطالب تاریخی انتشار یافته در دوران پس از استقلال، نمای‌ان‌گر منشأ آذربایجان به عنوان مردمان ترک ب‌استانی با ریشه های بومی درازمدت در قفقاز می‌باشد.[۲] همچنین برخی از این مطالب سعی بر این داشتندکه ادعای حیات جداگانه و بلند مدت سایر مردمان در قفقاز به ویژه ارامنه را بی‌اعتبار نشان دهند تا از این طریق ادعای آنها بر سر اراضی مورد مناقشه را رد کنند.

در طول این دوره، موزه های دولتی به جای تاریخ همه گروههای قومی موجود در قلمرو جمهوری، بر گروه قومیتی آذربایجانی تأکید می‌کردند. اکثر نمایشگاهها فرهنگ سکولار آذربایجانی را برجسته می‌ساختند و تنها برخی از نمایش‌گاه‌ها هویت اسلامی را نشان می‌دادند و همزمان اغلب آنها، فرهنگ و تاریخ آذربایجانیهای ایران را به عنوان بخش یکپارچه‌ای از تاریخ عمومی مردم خویش ارائه می‌کردند. به عنوان نمونه، موزهٔ ادبیات ملی «نظامی گنجه‌وی» آذربایجان، مؤلفین، شخصیت های تاریخی و آثار ادبی مربوط به آذربایجان جنوبی را به عنوان بخشی از میراث ادبی آذربایجان معرفی کرده بود. نویسندگانی همچون «نظامی گنجه‌وی» را که اصالتش آذربایجانی، ولی عمدهٔ آثار خویش را به فارسی نوشته است به عنوان شاعر آذربایجانی و آثارش را به عنوان بخشی از ادبیات ملی آذربایجان معرفی می‌کردند و هیچ تمایزی مابین شخصیتهای آذربایجان شمالی و جنوبی قائل نمی‌شدند. نقشه های چاپ شده نیز هر دو قسمت آذربایجان را به عنوان یک جزء واحد نشان می‌داد. به عنوان مثال نقشه های آذربایجان در موزه های تاریخ باکو، آذربایجان جنوبی را نیز شامل شده و آنها را به عنوان بخشی از آذربایجان نمایش می‌داد. همانند دوران شوروی در موزه ملی فرش، فرش های بافت تبریز برچسب محصولات آذربایجان خورده بود.[۳]

در ادامه روندی که در دوران شوروی آغاز شده بود، مطالعات باستان شناسی زیادی در آذربایجان انجام شد. کمال علی‌اف در اثر خود تحت عنوان «آلبانیای قفقاز باستان» بر

شناسی در این جمهوری با بیان اینکه مطالعه این موضوع و فرهنگ باستانی در داخل جمهوری عملا موضوع یکپارچگی قومی جوامع باستانی آذربایجان را روشن تر می سازد، تأکید کرده است [۴].

در واقع بسیاری از فعالان آذربایجانی بر پیوندهای بین تاریخ آذربایجان و دولت مستقل جدید تأکید کرده اند. حزب جمهوریخواه آذربایجان درخواست نامه‌ای مبنی برحفظ وحدت ملی انتشار داده و در آن خواست تا آذربایجانیها آزادی خویش را حفظ نموده و آذربایجان به عنوان قلمرو ملی که از نیاکان به ارث رسیده است، به آیندگان سپرده شود [۵]. سران جمهوری تازه به استقلال رسیده «آذربایجان» بر این باور بودند که جمهوری جدید وارث جمهوری دموکراتیک آذربایجان در سالهای ۱۹۲۰ـ ۱۹۱۸ می باشد. رژیم جدید بسیاری از سمبلهای جمهوری دموکراتیک آذربایجان را به کار برده و شعارهای آن را اقتباس کرد. ائلچی بَی اعلام کرد که سیاستهای مذهبی و قومی رهبری آذربایجان دنباله رو سنتهای جمهوری دموکراتیک آذربایجان در سال‌های۲۰۱۹ـ ۱۹۱۸ خواهد بود؛ سنتهای‌ی که توسط بنیانگذار آن، «محمد امین رسول زاده» بنا نهاده شده بود. [۶] آذربایجانیها جشن جمهوری را در ۲۸ می برگزار می کنند، روزی که در آن جمهوری اول آذربایجان تأسیس شده بود. اسامی خیابانها و اماکن در باکو و سایر شهرها تغییر داده شد و در آنها ارزشها و شخصیتهای مربوط به دوران شوروی با اسامی جدیدی که یادآور شخصیتها و وقایع مربوط به جمهوری اول آذربایجان از قبیل «رسول زاده» و «۲۸ می» هستند جایگزین شدند. یکی از موضوعات مورد بحث بین نخبگان آذربایجانی در این دوره، مفهوم معاصر یکی از شعارهای نهضت پان ترکسیم یعنی: «ترکی سازی، اسلامی سازی و مدرن شدن» بود. این شعار توسط رسول زاده و جمهوری تحت رهبری وی پذیرفته شده بود که بعدا توسط ائلچی بَی از نو احیاء شد. عیسی قنبر رهبر حزب مساوات بیان کردکه بعد از استقلال مفهوم این شعار تنها جنبه نمادین دارد. وی عبارات سه گانه این شعار را این گونه تشریح می کند:

«از عبارت اسلامی سازی منظور ما آزادی مذهب و تساوی حقوق است. همچنین از عبارت ترکی سازی نباید برداشت لغوی شود. مردم آذربایجان دارای اصالت ترکی هستند. برای مثال تا سال ۱۹۳۶ در شناسنامه هایی که بصورت برگه‌ای جهت مشخص شدن ملیت افراد ارائه می شد، حامل عبارت «تُرک» بودند. بنابراین ما در اینجا درباره بازگشت به ریشه های تاریخی و هویت خودمان صحبت می کنیم. به هر حال در بین سه شعار ذکر شده

م‌درنیزاسیون دارای بیشترین اهمیت می‌باشد و ما توجه خود را بیشتر روی این مورد متمرکز خواهیم کرد.»[۷]

مفاهیم جدید هویت آذربایجانی

قبل از استقلال جمهوری آذربایجان، بسیاری از فعالان آذربایجانی و شخصیتهای فرهنگی، هویت آذربایجانی را به عنوان یک هویت قومی مدنظر قرار می‌دادند. پس از استقلال، دولت تلاش کرد تا این عبارت را به عنوان یک هویت کشوری فراگیر شامل همه شهروندان آذربایجان بدون توجه به زمینه قومی آنها به کار ببرد.

از آنجای‌ی که آذربایجان نیازمند هویت‌ی دولتی بود که همه شهروندان آن را شامل شود، مناظره بر سر توازن درستی که دولت جدید می‌بایست ما بین هویت دولتی فراقومی، هویت ترکهای آذربایجانی و میزان حقوق اجتماعی برای سایر اقلیتهای جمهوری برقرار کند، پدیدار شد. همه سازمانهای سیاسی جامعه از پذیرش هویت دولتی در برگیرنده همه شهروندان، اعطای حقوق مدنی فردی مساوی به اقوام غیرآذربایجانی، و خودمختاری فرهنگی در سطح عمومی حمایت کردند. اگرچه آنها در مورد اینکه دولت تا چه حد باید نماینده فرهنگ قومیتی ترکی آذربایجانی باشد، اختلاف داشتند.

دولت ائلچی‌بَی از ایده اعطای خودمختاری کامل فرهنگی به اقلیت‌ها حمایت می‌کرد.[۸]

ائلچی بَی در بیانیه‌ای که برای انتخابات می ۱۹۹۲ ارائه کرد، چنین گفته بود: «ما نهایت تلاش را برای اعتماد سازی و بهبود تفاهم و درک متقابل در جامعه چند قومیتی خویش به انجام خواهیم رساند. ما به این امر واقف هستیم که چند قومیتی بودن جامعه ما تضمی‌ن کننده پایداری جامعه ماست و این باعث تسریع در پیشرفت ما خواهد شد. در هرحال برای تضمین نیل به اهدافمان، همه شهروندان آذربایجان صرف نظر از منشأ قومیتی و مذهبشان، باید از حقوق و فرصت‌های یکسان برای حفظ و توسعه هویت قومی خویش برخوردار باشند.[۹]»

انعکاس مجادلات شدت گرفته در دوران اقتدار ائلچی‌بَی بر سر ایجاد توازن مناسب بین هویت دولتی آذربایجان و هویت قومیتی آذربایجان در دولت جدید را در مباحث دسامبر ۱۹۹۲ مربوط به زبان رسمی جمهوری می‌توان دید.

عدم قاطعیت در مورد رابطه بین هویت دولتی و هویت قومیتی، در این واقعیت تجلی یافته بود که دولت جدید در بدو تأسیس، قانون شهروندی کامل را فرمول‌بندی نکرده و

سوی مرزهای جمهوری از قبیل ایران، ترکیه و یا آذربایجانیهای رانده شده از ارمنستان باید حقوق شهروندی و تابعیت اعطا شود یا نه، اجماع نظر کلی وجود نداشت و عدم اتفاق نظر در مورد معیارهای شهروندی، نشانگر فقدان اجماع نظر کلی دربارهٔ روابط بین دولت و هم‌نژادهای آن سوی مرزها، و حقوق آذربایجانی تبارها در برابر دولت، در مقابل حقوق شهروندان بومی صرف نظر از قومیتشان بود. ائلچی‌بَی از اعطای تابعیت به افسران آذربایجانی تبار ارتش ترکیه و اعطای حق اتخاذ تابعیت مضاعف توسط شهروندان آذربایجان حمایت می‌کرد.[۱۰] او حتی یکی از شهروندان ترکیه به نام «جمیل اونال» را به عنوان یکی از وزرای دولت تحت رهبری خود انتخاب کرده بود. به علاوه، برخی از فعالان ملی آذربایجان جنوبی، در جمهوری آذربایجان پناهندگی گرفتند و بسیاری از آنها فعالیتهای سیاسی خود را در باکو ادامه دادند.[۱۱]

بسیاری از آنهای‌ی که تأکید داشتند که دولت آذربایجان نماینده گروه قومیتی آذربایجانی است، بر این باور بودند که دولت جدید باید مدافع حقوق فرهنگی آذربایجانیهای خارج از مرزهای جمهوری، و به خصوص آذربایجانیهای ایران باشد و اعتقاد داشتند که جمعیت دولت جدید بدون هم قومیهای خارج از مرزها ناقص می‌باشد. در بخش بعدی درباره راهکارهای اتخاذ شده رقابتی و گاهاً موازی که در دوران پس از استقلال آذربایجان ظاهر شدند، بحث خواهد شد.

هویت ترک

در دوران ائلچی‌بَی، نخبگان حکومتی و روشنفکران حاکم، هویتشان را هم ترک و هم آذربایجانی بیان می‌کردند؛ در حالی که هویت دولتی به یک هویت فراقومیتی ارتقا یافته بود.

همانند دوران قبل از استقلال، عده‌ای هویت ترکی را به معنی تمایل به اتحاد سیاسی با جمهوری ترکیه یا سایر کشورهای ترک می‌دانستند. برای اکثر آنها اتحاد با بقیه ترک‌ها به سطح فرهنگی محدود می‌شد. حتی نیروهای سیاسی دارای قویترین جهت‌گیریهای طرفدار ترکیه، به عنوان مثال؛ جبهه خلق یا مساوات و حزب استقلال ملی طرفدار همکاری سیاسی مابین کشورهای ترک بودند، ولی اندیشهٔ ایجاد یک دولت واحد ترک را رد می‌کردند.[۱۲]

یکی از مهمترین تصمیمات اولیه جمهوری تازه استقلال یافته آذربایجان، بکارگیری الفبای لاتین به صورت رسمی در ۲۵ دسامبر ۱۹۹۱ بود. این نکته که این اقدام قبل از به قدرت رسیدن دولت جبهه خلق صورت گرفت، حائز اهمیت خاصی است. نسخه مصوب اولیه از الفبای لاتین نسبت به فرم نهایی آن که چند ماه بعد تصویب شد، شباهت زیادی به الفبای مورد استفاده در ترکیه داشت.[۱۳]

دولت بلافاصله به چاپ و انتشار مطالب برای آموزش الفبای لاتین برای شهروندان کشور اقدام کرد.[۱۴] اعضای جنبش اسلامی، که الفبای عربی را ترجیح می دادند، با این تصمیم مخالفت کرده و برخی از اعضای انجمنهای مذهبی- اسلامی به تدریس و آموزش الفبای عربی اقدام نمودند.[۱۵] ولی این دوره‌های آموزشی در سالهای ۱۹۹۴ـ ۱۹۹۳ تعطیل شدند. وقتی که گروه های اسلامی دیدند پشتیبانی اندکی از پذیرش الفبای عربی می شود به کمونیست ها و سایر گروههای‌ی که خواستار حفظ الفبای کریل بودند، ملحق شدند. در سپتامبر ۱۹۹۲، اولین کتابهای درسی با حروف لاتین برای استفاده در کلاس اول ابتدائی ارائه شدند. از پای یز ۱۹۹۲، نشریات جدید برای استفاده در مدارس با حروف لاتین منتشر گردیدند. گرچه زبان جمهوری از سال ۱۹۳۸ به طور رسمی «آذربایجانی» نامیده می شد؛ ولی در سطح عامه تقریباً همیشه به آن ترکی اتلاق می شد. یکی از مهمترین اتفاقات عنصر ترکی هویت آذربایجانی، تصمیم پارلمان در ۲۲ دسامبر ۱۹۹۲ مبنی بر نامیدن زبان رسمی تحت عنوان «تورکجه دیلی» بود. بحث گسترده در پارلمان و رسانه ها قبل از اتخاذ این تصمیم صورت گرفت. مجادلات بر سر مسأله هویت ملی و تغییر صورت گرفته در مفهوم عبارت «آذربایجانی» پس از استقلال، نشانگر وجود نقطه نظرات مختلف بود.

برخی از فعالان در مورد استفاده رسمی از اصطلاح «تورکجه دیلی» و استفاده های دیگر از عبارت ترک، با این بیان که آنها اهمیت غیرمتناسبی به قوم‌ی‌ت آذربایجانی این جمهوری قائل هستند، اعتراض نمودند. آنان اظهار کردند که عبارت آذربایجانی، که در این دوره به تمامی شهروندان آذربایجان اتلاق می شد، باید جایگزین آن شود. رهبران حزب سوسیال دموکرات آذربایجان (SPDA) جزو مخالفینِ نامیدنِ زبان دولتی تحت عنوان «زبان ترکی» بودند.

اولین نائب رئیس پارلمان آذربایجان، تامرلان قارایف، تصمیم پارلمان مبنی بر نامیدن زبان دولتی با عنوان «زبان ترکی» را تأیید کرد و استدلالش این بود که بازگشت ما به «زبان ترکی» به معنی بازسازی نام تاریخی ملت «ترکهای آذربایجانی» نیز می باشد.[۱۶]

قارایف اعتقاد داشت که این تصمیم به جدایی و یا بیگانه سازی بین گروههای قومیتی در آذربایجان منجر نخواهد شد.

«با برقراری مجدد نام تاریخی، ترکها خود را از نظر حقوق مدنی با همه گروههای قومی موجود در آذربایجان برابر یافتند و در این مورد همه ملتها و قومیتها می توانستند خود را آذربایجانی بنامند تا ایده تعلق مدنی و نه تعلق ملی خویش را بیان کنند. اگر ما واقعاً خواهان پی ریزی یک دولت دموکراتیک هستیم فقط یک راه داریم و آن این است که همه شهروندان آذربایجانی را آذربایجانی بدانیم و تجربه ایالات متحده آمریکا نشانگر نمونه درخشان در این باره است.»[۱۷]

اتفاق نظر گسترده‌ای دربارهٔ ضرورت بکارگیری زبان آذربایجانی و حذف زبان روسی در سراسر کشور وجود داشت. قانون وضع شده در دسامبر ۱۹۹۲ درباره زبان رسمی جمهوری آذربایجان تصریح می کرد که زبان ترکی آذربایجانی باید در تمام نهادها و ارگانهای رسمی کشور مورد استفاده قرار گیرد. با این حال در دوران اولیه پس از استقلال، زبان روسی برای خیلی از آذربایجانیها به صورت زبان پرستیژ باقی مانده بود.

اغلب تحصیل کردگان آذربایجانی علی‌رغم توجه و حمایتی که برای ارتقاء موقعیت قانونی زبان آذربایجانی داشتند، به استفاده از زبان روسی در بین خود بالاخص در مواقعی که درباره مباحث سیاسی و آکادمیک صحبت می کردند، ادامه دادند. اگرچه از اواسط دهه ۱۹۹۰ زبان آذربایجانی به عنوان زبان غالب مابین آذربایجانیهای جمهوری مورد استفاده قرار گرفته است.

اواخر ۱۹۹۱ و اوای‌ل ۱۹۹۲، ترکیه شروع به پخش برنامه های تلویزیونی در جمهوری آذربایجان کرد. این برنامه ها توجه سریع و گسترده‌ای کسب کردند و به صورت پربیننده ترین برنامه ها در جمهوری درآمدند. در بلند مدت این برنامه‌ها می توانستند تأثیر قابل توجهی بر روی شناخت آذربایجانیها مبنی بر اینکه آنها خود را جزئی از یک دنیای بزرگتر ترک بدانند، داشته باشند و همچنین به نزدیکی بیشتر ترکی آذربایجانی و ترکی آناتولی کمک کنند. با وجود اینکه این زبانها از سوی هر دو طرف قابل درک هستند، ولی بسیاری از اصطلاحات این دو زبان متفاوتند و ترکی آذربایجانی شامل لغات عربی و فارسی خیلی بیشتری نسبت به ترکی جمهوری ترکیه است. آذربایجانیها شروع به پذیرش و درآمیختن بسیاری از اصطلاحات مورد استفاده در ترکیه نمودند. چنین به نظر می رسد که اگر پخش این برنامه ها ادامه یابد زبان‌ها خیلی بیشتر به هم نزدیک شوند. برخی از روشنفکران از جمله آنهای‌ی که با حزب مساوات همبستگی داشتند، شروع به جایگزینی

؛ به عنوان مثال به جای
عبارت بلی که ریشه عربی دارد evet را به کار بردند.

هویت اسلامی سکولار

بینش منحصر به فردی از اسلام که با سنت سکولار آذربایجانی همخوانی داشت به طور گسترده‌ای در جمهوری آذربایجان مورد پذیرش قرار گرفت. بسیاری از آذربایجانیهای جمهوری نوپا هویت خویش را اسلامی ارزیابی کرده و به برقراری پیوند با سایر کشورهای‌ی که ساکنین آنها مسلمان هستند، ابراز علاقه کردند. اغلب کسانی که پشتیبان هویت اسلامی بودند آن را با بینش سکولار و به صورت عنصر درجه دوم هویت آذربایجانی می‌نگریستند.

برای اکثریت افراد، اسلام جنبه‌ای از فرهنگ و روابط اجتماعی بود، نه حکم دینی. رهبران دولت جدید به طور مستمر تأکید داشتند که جمهوری آذربایجان دولت سکولار خواهد بود که مردم آن به حفظ هویت اسلامی خویش مفتخرند.[۱۸]

صابر رستم‌خانلی- وزیر فرهنگ- نیاز به ایجاد روابط با دنیای عرب را مطرح کرد که از نظر او با آذربایجانیها پیوند تاریخی و فرهنگی داشتند. هر چند او تأکید کرد که آذربایجانیها استفاده از مذهب در فعالیت‌های سیاسی را مطرود می‌دانند.[۱۹] ولی عیسی قنبر رهبر حزب مساوات و از فعالان برجسته جبهه خلق ابراز داشت که «مذهب یکی از فاکتورهای سهیم در روحیات اخلاقی جامعه است، با این وجود اسلام نباید در کشور نقش سیاسی بازی کند.»[۲۰] ائلچی‌بَی نیز معتقد بود: «بنیادگرایی اسلامی می‌تواند به دو مفهوم شناخته شود: یکی مطالعه تاریخ اسلام و فرهنگ اسلامی که خطرناک نیست ولی استفاده از ایده‌های بنیادگرایی اسلامی که توسط افراطیونی که خواهان ارتقاء آن تا سطح سیاست دولت هستند، یک مسأله دیگر است.»[۲۱]

در هر حال گروه اندکی از مردم که اکثراً با حزب اسلامی آذربایجان همبستگی داشتند طرفدار نقش پررنگ‌تر اسلام در جمهوری بودند. حزب اسلامی آذربایجان به طور رسمی در ۶ دسامبر سال ۱۹۹۲ تشکیل یافت که دارای جهت گیری شدید متمایل به ایران بود.

در بین مردم عادی نیز اظهارات مداومی از «هویت شیعی» مشاهده می‌شد. از جمله استفاده از تصویر امام علی در تاکسی‌ها، منازل و زیارتگاههای مذهبی در دوران پس از استقلال حتی در بین اشخاص شدیداً سکولار مشاهده می‌شد. با این وجود احساسات ضدایرانی در جمهوری آذربایجان رشد کرد و شیعه گری دارای نمود سیاسی اندکی شد.

می‌شد که پیروان مذهب شیعه و سنی در مساجد با هم نماز می‌خوان‌دند و با هم در حوزه‌های علمیه در جمهوری آذربایجان تحصیل می‌کنند.

جهت‌گیریهای خارجی

در طول دوران پس از استقلال، بسیاری ازآذربایجانیها هویت مردم خویش را بصورت توازن منحصر به فردی ما بین شرق و غرب و یا آسیا و اروپا بیان می‌کردند. برخی خود را به عنوان پلی مابین این دو دنیای فرهنگی می‌دانستند. ائلچی‌بَی در تبلیغات انتخاباتی خویش ابراز داشت که: «آذربایجان، دولتی که در محل تلاقی اروپا و آسیا واقع شده، دارای این حق و اختیار می‌باشد که هم در فرایند تازه متولد شده آسیای‌ی و هم در مکانیسم توسعه یافته اروپائی برای همکاری صلح‌آمیز و حفظ امنیت بین‌المللی مشارکت داشته باشد.»[۲۲]

در نخستین سالهای پس از استقلال، بسیاری از آذربایجانیها نسبت به برخی دولتهای خارجی اظهار علاقه کرده و تمایل فرهنگی نشان دادند که اولین و عمده‌ترین آنها جمهوری ترکیه بود. هر چند که، تقریباً همگی با غلبه فرهنگی بیگانه و یا یکپارچگی سیاسی با دولتهای بیگانه شدیدا مخالف بودند. صابر رستم خانلی- وزیر فرهنگ- اظهار داشت که عالی‌ترین آرمان آذربایجان، استقلال است و «ما می‌دانیم که خیلی از کشورها می‌خواهند آذربایجان را به نحوی کنترل کنند، ولی استقلال یکی از آرمانهای مبارزاتی مردم آذربایجان است.»[۲۳]

از سوی دیگر اعضای جنبش اسلامی آذربایجان به ایران تمایل داشتند و مشتاقانه از ایران جانبداری می‌کردند. به عنوان مثال، حزب اسلامی آذربایجان از انعقاد قراردادهای عمده توسعه نفتی با ایران حمایت می‌کرد و در آوریل ۱۹۹۴ خواستار باز پخش برنامه‌های تلویزیونی ایران شد.[۲۴]

در زمان ائلچی‌بَی، آذربایجان پیوستن به هرگونه اتحادیه سیاسی مشخص را - به عنوان بخشی از سیاست طرد هرگونه استیلای خارجی- رد کرد. آذربایجان در دوران ائلچی‌بَی به جامعه کشورهای مشترک‌المنافع (CIS) نپیوست و فشارهای روسیه برای امضای قراردادهای‌ی مبنی بر حضور مستمر پایگاه‌های نظامی روسیه در خاک آذربایجان را نیز نپذیرفت.[۲۵]

سیاست عدم پذیرش استقرار سربازان روس در آذربایجان در زمان حیدر علی‌اف نیز ادامه یافت.

بازگشت به هویت دولتی با تأکید بر آن

در ژوئن ۱۹۹۳، حکومت ائلچی‌بَی با شورش نظامی روبرو شد. در پی این شورش ائلچی‌بَی باکو را ترک کرد و قدرت به حیدر علی‌اف که رئیس مجلس وقت بود، رسید. ریاست جمهوری وی بعداً در انتخابات تثبیت شد. اگرچه بحث درباره ایدئولوژی و هویت ملی بعد از به قدرت رسیدن علی‌اف همچنان در هر دو سطح عامه و نخبگان ادامه یافت. ولی رژیم بیشتر به هدایت روز به روز کشور و تمرکز کمتر بر مسائل ایدئولوژیکی پرداخت. به علاوه دولت قوانینی وضع کرد که شامل اعمال سانسور و محدودیت در مورد مباحثات عمومی بود.

فوران اشتیاق ایدئولوژیکی و هیجان سالهای آغازین پس از استقلال علی‌الخصوص به علت شکست نظامی از ارمنستان، عدم وجود اتحاد در کشور و فروپاشی سیستم رفاه اجتماعی فروکش کرده بود. آثار ادبی این دوره اغلب منعکس کننده نا امیدی‌ها و دشواریهای زمانه بود.[۲۶] شکاف بزرگی مابین تعاریفی که رژیم از هویت داشت و منتشر می‌کرد و نقطه‌نظرات روشنفکران مستقل، حاصل شده بود. علی‌اف تمایل داشت که هویت دولتی را در نقطه مقابل گروه قومیتی آذربایجانی قرار دهد و حتی گفته بود که:

«آذربایجان موطن همه کسانی است که در آذربایجان زندگی می‌کن‌ند، صرف نظر از ملیت، مذهب و اصلیتشان من جمله ارامنه ساکن در قاراباغ کوهستانی.»[۲۷]

در قانون اساسی جدید که در نوامبر ۱۹۹۵ منتشر شد، زبان کشور دوباره با عنوانی که در زمان شوروی داشت یعنی - زبان آذربایجانی- نامیده شد و تصمیم اتخاذ شده در دوران جبهه خلق برای ترکی نامیدن آن لغو شد.[۲۸] با این وجود، اطلس رسمی که برای استفاده در مدارس متوسطه و راهنمایی تهیه شده و توسط انستیتو تاریخ آکادمی علوم جمهوری آذربایجان تأیید شده بود، بر گروه قومیتی آذربایجانی تأکید می‌کرد. اطلس مدرسه‌ای شامل نقشه اتنوگرافیک آذربایجانیها بود که بیانگر آذربایجانیهای ساکن در خارج از مرزهای کشور و نه فقط جمعیت ساکن در قلمرو جمهوری جدید بود.[۲۹]

این نقشه بسیاری از قبایل ترک ایران را آذربایجانی عنوان می‌کند که شامل ترک‌های شمال خراسان و قشقاییها در جنوب غرب شیراز نیز می‌باشد. به علاوه نقشه‌های آذربایجان که قلمرو آذربایجان را تا قرن نوزدهم نشان می‌دهند، شمال غرب ایران فعلی را جزئی از آذربایجان تعیین می‌کنند.[۳۰] اگرچه در نقشه‌هایی که نشانگر موقعیت بعد از تقسیم

روشنفکران، غالباً آنهای‌ی که مخالف دولت بودند، به بحث درباره توازن مطلوب بین هویت دولتی آذربایجان و ملیت مبتنی بر قومیت آذربایجان ادامه دادند. تبادل نظر بین متفکران ارشد جنبش مساوات بر سر پیش نویس مرامنامه حزب نشانگر وجود این مناظره است. حکمت حاجی‌زاده با تأکید بر هویت دولتی به عنوان هویت ملی جمهوری آذربایجان، در طرح پیشنهادی خویش عنوان کرد: «حقوق بشر باید یک رکن جدید برای وحدت ملی باشد. آذربایجان تنها دولت ترکهای آذربایجانی نیست، بلکه همچنین نماینده تمامی گروه‌های قومی ساکن کشور و همه شهروندان می‌باشد. ملت نه یک باور قومیتی بلکه یک باور سیاسی است و ما عقیده و باورمان چنین است که ملت آذربایجان یک ملت داوطلبانه متشکل از تمامی شهروندان کشور صرف نظر از منشأ قومیتی، مذهب و یا سایر پارامترها می‌باشد.»[۳۱]

از طرفی دیگر، طرح پیشنهادی نصیب نصیب‌زاده اظهار می‌کرد که هویت ملی باید مبتنی بر هویت گروه قومیتی ترک آذربایجانی باشد. نصیب‌زاده طرفدار تشکیل دولت دموکراتیک قدرتمند بود که ناسیونالیزم به عنوان عامل استحکام بخش دولت آن باشد.

«ترکهای آذربایجانی دولتی متعلق به خود ایجاد کرده‌اند که همان جمهوری آذربایجان است ولی اینجا حقوق اقلیتهای قومی باید حفظ شود. علت جنگ قاراباغ از یک سو جدائی‌طلبی و از دیگر سو ضعف حس وطن دوستی در بین خود ماست. در دوران اصلاحات، ملت باید دارای روحیه همبستگی باشد و گروههای اجتماعی مختلف در کنار یکدیگر با سازگاری زندگی کرده و به سوی وفاق ملی هدایت شوند. آذربایجان باید مرکز سیاسی و اخلاقی برای آذربایجانهای سرتاسر دنیا باشد. چون آذربایجان جزئی از پیکرهٔ جهان ترک است. ضمن اینکه از نظر سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی پیوستگی ما با آن دنیا منطبق بر منافع ملی ماست.»[۳۲]

روشنفکران و نشریات رسمی به نمایش تصویری از آذربایجانیها به عنوان مردم ترک باستان ادامه دادند و به پیوندهای ماقبل تاریخی تأکید کردند. به عنوان مثال در مقدمه «ilk Azerbaycan kitabi» که نسخه‌های خطی آذربایجان را گاهشماری می‌کند، مؤلف آذربایجانیهای باستان را اجداد ملل ترک عنوان می‌کند که در قرون اولیه ادبیات مشترک را خلق کردند.[۳۳] در این کتاب، تاریخ و فرهنگ آذربایجانی در شمال و جنوب به عنوان

واحد در نظر گرفته می‌شد. به عنـوان نمونه، این کتاب بر روی دست‌خط های نوشته شده در تبریز طی قرن سیزدهم تمرکز می کرد.

قانون اساسی جمهـوری آذربایجـان نیـز هماهنـگ بـا موضـع دولـت قبلـی کـه در دوران حکومت علی‌اف بازنویسی شد به وضوح جدایی دین و سیاست را اعلام می‌داشت.[۳۴] در دوران علی‌اف، آذربایجان به جامعـه کـشورهای مـستقل مـشترک‌المنـافع ملحـق شـد کـه برخلاف سیاست ضد CIS دولت پیـشین بـود و نـشانگر رویکـرد پراگماتیـک‌تـر و تقلیـل ملاحظات ایدئولوژیک دولت جدید بود.

تأثیر استقلال آذربایجان شمالی برآذربایجان ایران

استقلال جمهوری آذربایجان مقارن با یک دوره تساهل نـسبی سیاسـی در ایـران بـود کـه زمینه را برای ابراز عقیده راجع به این مسأله مساعد می‌ساخت. این امر منجر بـه رادیکـالیزه شدن و یا سنگربندی نقطه‌نظرات و موضع‌گیریها در رابطه با اشـکال متفـاوت هویـت اولیـه آذربایجانیهای ایران از نظر مسلمان بودن، ایرانی بودن و یـا آذربایجـانی بـودن شـد و افـراد زیادی به تأسیس دولت جدید عکس‌العمل نشان دادند.

در اوائل دهه ۱۹۹۰ افزایش صراحت در بیان هویت ارتقاء یافته آذربایجانی در ایران قابل توجه بود. اگرچه همه آنهایی که به ظهور دولت جدید عکس‌العمل نـشان دادنـد الزامـاً آن را به عنوان پدیدهٔ مثبت نمی‌نگریستند. ولی همه آنها به بیان هویت ارتقاء یافته آذربایجـانی پرداختند. به نظر می‌رسید آنهایی که هویت اولیه مسلمان و یا ایرانی را قبول داشـته و آن را اظهار می‌داشتند، جزو این دسته نیستند.

بسیاری از آذربایجانیها به شکافی که مابین موقعیت ساختاری و موقعیت اجتماعی خویش احساس می‌کردند عکس‌العمل نشان دادند. در اوائل دهه ۱۹۹۰، آذربایجانیها نسبت بزرگی از سران حکومتی را تشکیل می‌دادند و بخشهای تجاری عمـده‌ای را در اختیـار داشـتند. بـا وجود این، مسخره کردن آذربایجانیها در جامعه ایرانی ادامه داشـت و در نتیجـه بـسیاری از آذربایجانیها بر این باور بودند که برای پیشرفت و موفقیـت حتمـاً بایـد فارسـیزه و آسـیمیله شوند. نیمه نخـست دهـه ۱۹۹۰ بـا اظهـاراتی از رنجـش و خـشم نـسبت بـه موقعیـت پـائین اجتماعی که درتضاد با موفقیتهای گسترده سیاسی و اجتماعی آنهاست، مشخص مـی‌شـود. بسیاری از آذربایجانیها، رسانه‌های جمعی را که لهجه آنها را مـسخره کـرده و تـرک را بـه عنوان بی‌فرهنگ نشان می‌دادند، مورد انتقاد قـرار دادنـد. فعـالان آذربایجـانی مکـرراً ایـن واکنش‌ها را در ازای رفتارهایی که استهزا می‌دانستند، نشان دادند و به موازات آن خواستار

گسترش حقوق فرهنگی خویش شدند. چنین به نظر می‌رسد که این مسأله ناشی از افزایش غرور قومی در این دوره باشد. استقرار جمهوری آذربایجان ـ دولتی بر مبنای فرهنگ قومی آذربایجانیها ـ و پخش برنامه‌های تلویزیونی ترکیه ظاهرا تأثیرات مثبتی بر روی ارتقاء عزت نفس قومی آذربایجانیها داشته است.

یکی از اولین گرایش‌های عمده که پس از استقرار جمهوری آذربایجان، در بین آذربایجانیهای ایران ظاهر شد، گرایش آنها به نامیدن خویش با اسامی آذربایجانی می‌باشد. اکثر آنها خویش را ترک می‌نامیدند. عبارت ترک که تا اوائل دهه ۱۹۹۰ تقریباً در همه موارد استعمال می‌شد، کمی جنبه منفی برای شخص داشت و این ریشه گرفته از رفتار رژیم شاه با این اصطلاح بود که تُرکها سوژه جوکهای بی‌شماری در ایران بودند. در ادبیات و نوشتار نیز آذربایجانیها در ایران شروع به عنوان کردن زبان خویش با عناوین «زبان آذربایجانی» و یا «ترکی آذربایجانی» در مقابل ترکی که قبلاً مرسوم بود، نمودند.

احیای فعالیت ادبی آذربایجانی در ایران

در نیمه نخست دهه ۱۹۹۰، در اثر وجود فضای نسبتا آزاد سیاسی نهضت ادبی عمده‌ای در آذربایجان ایران پدیدار شد. بسیاری از آثار ادبی با الفبای عربی و آوا نگاری ترکی نوشته شدند. فرهنگ لغت‌ها و کتابهای گرامر زبان ترکی آذربایجانی زیادی در این دوره چاپ شدند که از آن جمله می توان به «آذربایجان دیلی‌نین گرامری» که در سال ۱۹۹۲ در تبریز چاپ شد، اشاره کرد.[۳۵] این کتاب برگردانی از یک کتاب گرامر آذربایجان شوروی با حروف کریل بود و انتشار آن نشانگر وجود همکاری آکادمیک بین آذربایجانیها و حس همزبانی آنها می‌باشد. در این کتاب از زبان به عنوان «زبان آذربایجانی» یاد شده است. کتاب راهنمای مکالمات ترکی آذربایجانی – فارسی اثر شایان ذکر دیگری است[۳۶] که به الفبای عربی نوشته شده است و شامل عبارتها به هر دو زبان فارسی و ترکی آذربایجانی است که در جدولی معادل‌های حروف الفبای عربی به الفبای لاتین و کریل آورده شده است. آوردن جدول حروف کریل نشانگر تمایل برای تسهیل خواندن متون از جمهوری آذربایجان است.

بسیاری از کتابهای چاپ شده در این دوره راجع به ادبیات، شعر و مثلهای آذربایجانی می باشند.[۳۷] مثال قابل ذکر در این باره کتاب «آذربایجان ادبیات تاریخیندن قیزیل یارپاق-لار» است که برخی از آثار بزرگ ادبی آذربایجان را مورد بررسی قرار داده است.[۳۸] کتاب جالب دیگری که در زمینه زبان آذربایجانی منتشر شد، مجموعه «دادلی سؤزلر»

باشد.[۳۹] در این دوره، کتابهای خودآموز بسیاری از این قبیل در بین مردم عادی رایج شد که بالاخص طبقات با تحصیلات پایین را مخاطب قرار می داد.

انتشار چنین کتاب‌های‌ی نشان‌دهنده تمایل غیر روشنفکران برای مطالعه آثار مکتوب به زبان ترکی آذربایجانی است. در گذشته عموماً تنها روشنفکران در ایران علاقه‌مند به خواندن کتاب و مطالب دیگر به زبان آذربایجانی بودند.

اکثر کتابها و مقالات شامل فرهنگ و فولکلور آذربایجانی بودند.[۴۰] یک مثال در این باره یک مجموعه چند جلدی مربوط به جنبه های مختلف فولکلور آذربایجانی است. به علاوه کتابهای زیادی در زمینه آذربایجان و تاریخ و فرهنگ آن به زبان فارسی منتشر شدند.[۴۱] به عنوان مثال کتاب «ارس در گذرگاه تاریخ» که در مورد مسائل زیادی راجع به رود آراز بحث می کند.[۴۲]

برخی از آذربایجانیهای ایرانی به انتشار کتاب و مقاله در جمهوری آذربایجان پرداختند. به عنوان نمونه، جواد هیئت، سردبیر وارلیق، تعدادی کتاب در زمینه تاریخ مردمان ترک و ادبیات آذربایجان با حروف کریل منتشر کرد که مشخصا خوانندگان جمهوری آذربایجان را مخاطب قرار می داد. در این آثار جواد هیئت مکررا به ریشه مشترک آذربایجانیهای شمال‌ی و آذربایجانیهای جنوبی تأکید کرده است.[۴۳]

از سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ به بعد بسیاری از روزنامه‌های مهم ایرانی از قبیل کیهان، اطلاعات و جمهوری اسلامی ضمیمه ای نیز به زبان ترکی آذربایجانی چاپ می‌کردند. مؤلفین صفحات ضمیمه ترکی آذربایجانی بعضاً مقالاتی می‌نوشتند که با توجه به مضامین آنها اگر به فارسی نوشته می شدند، احتمال داشت سانسور ش‌وند.

به طور نمونه در ژانویه ۱۹۹۳، مقاله‌ای با عنوان «رئیس جمهور آذربایجان: آذربایجانیهای جهان متحد شوید» در کیهان هوائی چاپ شده بود. گزارش این مقاله چنین بود:

«ابوالفضل ائلچی‌بَی، رئیس جمهوری آذربایجان گفت:« اگر ما با آذربایجانیهای ساکن در خارج متحد شویم، قادر خواهیم بود تا از حقوق آنها حمایت کنیم. به گزارش روزنامه «Bakinskii Rabochi»، ائلچی‌بَی در جریان کنگره آذربایجانیهای جهان در باکو بیان داشت: هدف اصلی و نهائی ما تأکید به وحدت تمامی آذربایجانیهای ساکن در کشورهای خارجی بر مبنای حیات فرهنگی، ملی و روانی مشترک می باشد.»[۴۴]

با بهره گیری از روش ماهرانه در این مقاله که به صورت مقاله خبری معمولی نوشته شده بود، ایده وحدت دو آذربایجان علی‌الظاهر به پرزیدنت ائلچی‌بَی نسبت داده شده بود و

تواند به آذربایجانیهای ایران کمک کند و همچنین علاقه‌مندی باکو برای پیوستن به آذربایجان ایران ابراز شده بود.

در اواخر سال ۱۹۹۱ حکومت [ایران] مجوز انتشار مجلهٔ «یول» به زبان ترکی آذربایجانی را صادر کرد. هر شماره یول شامل یک صفحه «سؤزلوک» بود که اصطلاحات آذربایجانی و ترجمه فارسی آنها را به منظور ترویج استفاده از آنها چاپ می‌کرد و این نشانگر این واقعیت بود که مؤلفین«یُول»کتابها و مقالات منتشر شده در آذربایجان شمالی را مطالعه کرده و با اکثر اصطلاحاتی که در آنجا به منظور استفاده آکادمیک ایجاد شده بود، آشنایی داشتند.

افزون بر این، مجله «یول» شامل مقالات متعددی درباره نواحی تاریخی استانهای آذربایجان بود. یول غالباً شامل یک صفحه ویژهٔ کودکان بود که با بازیها و داستانهای آموزشی، هدف ترغیب و تشویق نسل جوانتر برای خواندن به زبان ترکی آذربایجانی را دنبال می کرد.

با وجود اینکه «یول» منعکس کنندهٔ مواضع حکومت بود؛ لکن بسیاری از پیامهای ناسیونالیستی آذربایجانی را نیز به سبک پیچیده و ماهرانه‌ای انتقال می داد. به عنوان نمونه، مجله اغلب مقاله هایی را چاپ می کرد که در ظاهر فعالیتهای سازمانهای ناسیونالیست آذربایجانی فعال در اروپا را نکوهش می کردند و از همین طریق پیام این تشکلها را ترویج می کرد. در یکی از شماره ها، سمبل «آنادیلی» که یک روزنامه ناسیونالیست آذربایجانی منتشره در آلمان است به صورت یک صفحه کامل چاپ شده بود.[۴۵]

«یول» در بین آذربایجانیهای ایران رواج زیادی داشت و حکومت که این استقبال را تهدیدی آشکار برای خود می دید- پس از دو سال انتشار- آنرا توقیف کرد.

نشریات آذربایجانی در ابتدا برای نخبگان چاپ می شدند چرا که شمار زیادی از ساکنین استانهای آذربایجانی بی سواد بودند.[۴۶] بنا به گفته استاد دانشگاه تبریز، زبان ترکی آذربایجانی در بین روستائیان و قشر فقیر شهری که شامل بخش اعظم جامعه آذربایجانی ایران است به عنوان زبان مادری استفاده می شد.[۴۷]

اشعار فولکلوریک آذربایجانی در بین جماعت عادی بسیار متداول بود و شعرا به انعکاس تجربیات و زبان مشترک آذربایجانی در اشعار جدید خویش ادامه دادند. بنابراین بسیاری از شعرای آذربایجان آثار خود را ترویج می کردند، بدون آنکه آنها را چاپ کنند. در این دوره، بیشتر مضامین اشعار مربوط به سرزمین آذربایجان و زیباییهای آن بود.

اوائل دهه ۱۹۹۰، آذربایجانیها به مسأله جایگاه زبان آذربایجانی در ایران و استفاده آن پرداختند.

جمهوری اسلامی در مقایسه با رژیم پهلوی، درباره امکان دادن به استفاده عمومی از زبان آذربایجانی رفتار ملایم تری داشت. روحانیون آذربایجانی غالباً سخنرانیهای خود را برای عموم به زبان آذربایجانی ایراد می کردند و خطبه های نماز جمعه در شهرهای بزرگ آذربایجانی اغلب به همین زبان ایراد می شد.

اهمیت پایبندی آذربایجانیها به زبان خویش را می توان از آنجا درک کرد که وقتی سران حکومتی آذربایجانی تبار ایران از قبیل آیت‌الله خامنه‌ای به استانهای آذربایجانی سفر می کردند اغلب جملاتی نیز به آذربایجانی بر زبان می آوردند. هر چند که محتوای ایرادات رسمی هنوز شدیدا کنترل شده و بر پخش برنامه های آذربایجانی زبان توسط آذربایجانیها و غیرآذربایجانیها شدیدا نظارت می شد. حسینقلی سلیمی در مجله وارلیق، زبان مورد استفاده در رادیو و تلویزیون تبریز را مورد انتقاد قرار داده و آن را «زبان پی‌دجین آذربایجانی Pidgin Azerbaijan» نامید. او اظهار داشت که این برنامه‌های به اصطلاح آذربایجانی زبان، ساختار جمله‌ای فارسی با آمیزه‌ای از لغات ترکی آذربایجانی و فارسی را به کار می‌برند.[۴۸] نویسنده‌ای آذربایجانی در همین باره بیان داشت: «این تمسخر است. مادر من نمی‌تواند این برنامه‌ها را متوجه شود. این استهزای زبان است. این سیاست شوونیستی محرک سایر سیاستهای شوونیستی است.»[۴۹]

با این وجود، بسیاری از روشنفکران آذربایجانی هنوز فارسی را به عنوان زبان شأن و اعتبار در ایران می‌نگریستند. به عنوان مثال دانشجوی آذربایجانی رشته پزشکی در دانشگاه تهران در مصاحبه‌ای بیان داشت که او چگونه تمام تلاش خود را به کار می گیرد تا لهجه ترکی‌اش معلوم نباشد و وقتی که سعی می کند نظر دختری را جلب کند، سعی دارد که مثل یک فارس به نظر برسد.

تقاضاها برای گسترش استفاده از زبان آذربایجانی، در تعدادی از نشریات بیان شدند. بسیاری از فعالان درخواست‌های خویش را با تکیه به اصل ۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی بیان کردند. در نامه سرگشاده ای خطاب به رهبری ایران به عنوان بخشی از فعالیتهای نامه‌نگاری جمعی، دانشجویان آذربایجانی نوشتند:

«حال زمان آن فرا رسیده است که با اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مدارس دو زبانه در ایران تأسیس شود. این امر عامل جدایی ما نخواهد بود. چرا که

همه ما در مسلمان بودن و ایرانی بودن سهیم هستیم نه در زبان فارسی. باید بدانیم که اگر مسأله زبانهای بومی ایرانیان را در نظر نگیریم و فرهنگ و دیگر خواسته‌های آنها را نادیده بگیریم در آینده شاهد حوادث ناخوشایندی خواهیم بود. اشخاصی که در حال حاضر برنامه‌های آموزشی و فرهنگی را تهیه می‌کنند، باید هرچه سریعتر به زبانهای غیررسمی مخصوصاً زبان ترکی آذربایجانی اهمیت لازم را بدهند.»[۵۰]

دانشجویان شرکت کننده در فعالیت طومار نویسی خواستار پخش برنامه‌های محلی به زبان آذربایجانی از ایستگاههای رادیوئی و تلویزیونی تبریز، ارومیه، زنجان، اردبیل و همدان شدند و فقدان چنین برنامه‌های را نقض قانون اساسی عنوان کردند. این درخواست برای گسترش پخش برنامه‌های آذربایجانی زبان طی نامه نوشته شده توسط دانشجویان مشکین شهری انعکاس یافته بود. که این نشان دهندهٔ هماهنگی در فعالیتهای سیاسی دانشجویان است. علاوه بر این در حالی که دانشجویان مشکین شهری افزایش استفاده از زبانهای غیرفارسی پس از سقوط شاه را می‌ستودند، از این شِکوه داشتند که آذربایجانیهای ایران هنوز از حق خواندن و نوشتن به زبان مادری خویش که در قانون اساسی تصریح شده است، محروم می باشند.[۵۱]

تمامی آذربایجانیهای ایرانی مورد مصاحبه در یک بررسی که هر دو والدینشان آذربایجانی بوده اظهار داشتند که قویاً به زبان مادری خویش دلبسته می‌باشند. با وجود اینکه فارسی زبان اول آنها برای خواندن و نوشتن بود، تقریباً همگی به زبان آذربایجانی تمایل و علاقه نشان دادند و تعداد زیادی آن را «زبان زیبا» نامیدند. خیلی از آنها بیان داشتند که قصه گوی‌ی مادرانشان به زبان آذربایجانی خاطره مثبتی از دوران کودکی آنان بوده و عامل مهمی در عزیز شمردن زبان آذربایجانی در نزد آنها بوده است. هم در شمال و هم در جنوب، آذربایجانیها به اهمیت سنت قصه گوی‌ی که هنر زنان آذربایجانی می‌باشد، در القای عشق به زبان و فرهنگ خویش و همچنین احترام به زبان آذربایجانی، توجه داشته‌اند. این سنت در بسیاری از آثار فرهنگی از قبیل آثار رضا براهنی و بختیار وهاب‌زاده به تصویر کشیده شده است.[۵۲] در عین حال، اغلب آذربایجانیهای ایران، به خصوص آنهای‌ی که بالای چهل سال سن دارند به زبان فارسی علاقه و احترام نشان می‌دهند. به هر حال بسیاری اظهار داشتند که آنها از تلاش فارس‌ها برای پائین آوردن شأن و اعتبار زبان آنها و بی‌مهری به زبانی که آذربایجانیها احترام زیادی برایش قائلند رنجیده خاطرند.

تأثیر شگرف تلویزیون ترکیه

برنامه های تلویزیون ایران به خاطر محتوای بیش از حد مذهبی با استقبال عمومی کمتری مواجه می‌شد. به همین خاطر بسیاری از مردم ایران به تماشای تلویزیونهای خارجی در مواقعی که به ماهواره دسترسی داشتند، روی آوردند.[۵۳] در سال ۱۹۹۲، قیمت گیرنده‌های ماهواره در ایران یکباره ارزان شد، تا حدی که بسیاری از خانواده ها توانایی خریداری و دسترسی به آن را پیدا کردند. به نظر می رسد که این امر تأثیرات اجتماعی مهمی داشته است. آذربایجانیها که ترکی را به آسانی متوجه می شدند غالباً تلویزیونهای ترکیه را برای تماشا انتخاب کردند. برنامه های ترکیه با اقبال عمومی بیشتری نسبت به برنامه های تلویزیون باکو مواجه شدند. آذربایجانیهای تهران و استانهای آذربایجان اظهار داشتند که تلویزیونهای ترکیه از سال ۱۹۹۲ به طور منظم در خانه آذربایجانیها تماشا می شد. بسیاری از مصاحبه شوندگان بیان داشتند که این مسأله تأثیر عظیمی بر روی خودشناسی آنها به عنوان آذربایجانی و ترک داشته است. تعداد زیادی اشاره داشتند که برای اولین بار آنها ترک را با تصویری مثبت، تحصیل کرده، موفق و ثروتمند در تلویزیون مشاهده می کردند و این برخلاف رسانه های ایران بود که در آنها تصویر ارائه شده از ترک‌ها ترک خر، کارگران بنایی، رفتگر و دهاتی های بی فرهنگ بود.

در سال ۱۹۹۴، در دانشگاه ارومیه شاهد تظاهراتی در اعتراض به تصویر ارائه شده از آذربایجانیها در رسانه های ایران بود. تظاهرکنندگان خواستار گسترش برنامه های تلویزیونی به زبان آذربایجانی شدند و تقاضا کردند که زبان ترکی آذربایجانی در مدارس و دانشگاهها تدریس شود. طبق نظر برخی مصاحبه‌شوندگان جرقهٔ این تظاهرات پخش برنامه های تلویزیونی ترکیه با ارائه تصویر مثبت از تُرک بود که با تصویر ارائه شده در رسانه های ایران تفاوت فاحشی داشت.

تغییر حدود و نام استانها و عکس‌العمل آذربایجانیها به آن

در دهه ۱۹۹۰ تهران مکررا دست به تغییر مرزهای استانهای خود با توجه به بافتهای جمعیتی زد، تا اداره «ج م عیتهای خاصی» را با توجه به چالشهای مختلف تحت کنترل داشته باشد.

" در سال ۱۲۹۹ هجری شمسی با به قدرت رسیدن رضاخان میرپنج فارس زبان، حاکمیت سلسله آنتی آذربایجان پهلوی بر فلاتی که ممالک محروسه قاجار نامیده می‌شد، آغاز گشت و بدین ترتیب از آن زمان تا به امروز آذربایجان ایران به انحاء مختلف تقسیم و پاره

۱. در مهر ماه سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷) به موجب قانون مجلس پهلوی اول تقسیمات کشوری متعلق به دوران ممالک محروسه قاجار لغو شده و با حذف اسامی تاریخی کشور به شش استان شمال غرب، غرب، شمال، جنوب و شمال شرق تقسیم شد.
۲. در آذرماه ۱۳۱۶ با تجدید در قانون تقسیم‌بندی قبلی کشور به ۱۰ استان تقسیم شده و با شماره‌های یک تا ده مشخص شد. در این تقسیم‌بندی تبریز به عنوان مرکز استان سوم و ارومیه به عنوان مرکز استان چهارم معرفی شد و نام و حدود آذربایجان به شکل کامل از نقشه‌های کشور حذف شد. با این وجود اردبیل، زنجان، قزوین، همدان و ساوه به عنوان بخشی از استان سوم به مرکزیت تبریز باقی ماندند.
۳. در سال ۱۳۳۹ استانهای سوم و چهارم به ترتیب با نام استان آذربایجان شرقی (تبریز) و آذربایجان غربی (ارومیه) مشخص شدند. ایران به ۱۳ استان و ۸ فرمانداری کل (بعدا ۱۱ فرمانداری کل) تقسیم شد. شوونیست های پهلوی در این تقسیم‌بندی بعضی از شهرهای آذربایجان را به استانهای مجاور واگذار کردند. اما اردبیل، زنجان و قزوین باز هم جزو آذربایجان شرقی به مرکزیت تبریز باقی ماندند. در این دوران با تبدیل شدن همدان به فرمانداری کل، روند انتزاع همدان از آذربایجان شرقی شکل کامل به خود گرفت. قبل از تقسیم‌بندی سال ۱۳۳۹ و دقیقا در سال ۱۳۳۷ آستارا که بخشی از شهرستان اردبیل بود، به شهرستان تبدیل شد و در سال ۱۳۵۰ از آذربایجان شرقی جدا شده و به گیلان واگذار شد. بدین ترتیب ارتباط آذربایجان با سواحل طبیعی خود در دریای خزر و بندرگاه آستارا قطع شد.
۴. همزمان با تحولات فوق، زنجان نیز به فرمانداری کل تبدیل شد و به همراه دیگر فرمانداریهای کل کشور در سال ۱۳۵۷ به استان تبدیل شد.
۵. در سال ۱۳۷۲ (۱۵ سال بعد از انقلاب اسلامی و ۲ سال بعد از استقلال جمهوری آذربایجان) اردبیل نیز از آذربایجان شرقی جدا شده و به استان اردبیل با مرکزیت اردبیل تبدیل شد، که چگونگی تقسیم آن در زیر خواهد آمد.
۶. در سال ۱۳۷۳ قزوین و تمامی مناطق ترک نشین اطراف آن از زنجان جدا شده و به استان قزوین با مرکزیت قزوین تبدیل شد."

تهران در اکتبر ۱۹۹۲ (مهر ۱۳۷۱) تصمیم گرفت تا استان آذربایجان شرقی را تقسیم کند و استان جدیدی را در ناحیه اردبیل ایجاد کند.[۵۴]

اس‌ام‌ی سبلان، سهند و اردبیل برای استان جدید پیشنهاد شد.[۵۵] بحث و بررسی این تصمیم نشان داد که آذربایجانیها خواستار نقد علنی حکومت در رابطه با این مسأله بودند و همچنین حتی آنهای‌ی که هویت خود را ایرانی می‌دانستند، شدیداً طرفدار حفظ نام آذربایجان برای این منطقه بودند.

مردم عادی آذربایجان، مثل نمایندگان مجلس در اوایل دهه ۱۹۹۰ که نمی‌شد همه آنها را رادیکال یا مخالف دانست، به شدت و علنا برای ممانعت از حذف نام آذربایجان از روی استان مجادله کردند و این نشانگر آن بود که برخی از آذربایجانیهای ایران که قویا وابسته به حکومت هستند، هویت منحصر به استانهای آذربایجان و هویت قومی خویش را حفظ می‌کنند. مشاجرات بر سر نامگذاری این استان همچنین نشان داد که فضای سیاس‌ی در ایران برخی اوقات نسبتا باز است و بحث‌های گسترده‌ای بر سر سیاستهای مختلفی صورت می‌گیرد.

خود ایده تقسیم استان، مخالفت کمی را از سوی آذربایجانیها موجب شد و بسیاری از اهالی منطقه اردبیل آشکارا از این ایده حمایت کردند، به این امید که تأسیس یک سیستم استانی جدید می‌تواند منابع بیشتر و امکانات و شرای‌ط بهتری را برایشان فراهم کند. ولی تصمیم به حذف نام آذربایجان از استان جدید موجب رنجش و نارضایت‌ی گردید. نامه‌های‌ی در مخالفت با حذف نام آذربایجان در جراید منتشر شد. بسیاری پیشنهاد کردند که استان جدید آذربایجان شرقی نامیده شود و استان به مرکزیت تبریز نیز آذربایجان مرکزی باشد. نامه‌ای از یکی از اهالی اردبیل که در «وارلیق» چاپ شده بیان می‌دارد:

«آیا نامیدن استان جدید با نامی غیر از نام سرزمین مادریمان آذربایجان از لحاظ منطقی درست است؟! درست است که سبلان بلندترین کوه آذربایجان و یکی از زیباترین کوههای جهان است ولی آیا درست است که نام یک کوه جایگزین نام درخشان و مشهوری همچون آذربایجان شود؟ نام اردبیل، مرکز تاریخی آذربایجان نیز نمی‌تواند جایگزین نام آذربایجان شود. استان جدید شامل شهرهای‌ی همچون مشکین‌شهر، آستارا و خلخال است. ساکنین این شهرها اردبیلی نیستند ولی آذربایجانی هستند. بنابراین انتخاب نام آذربایجان‌شرقی برای استان جدید به مرکزیت اردبیل منطقی‌تر است. حذف عبارت آذربایجان از نام استان با مرکزیت اردبیل، کهن‌ترین فرزند سرزمین مادری‌مان، برای ما اردبیلی‌ها به مانند مبارزه و تعدی با خودمان و با مادر خودمان است، آیا غیر از این است؟»[۵۶]

در ۱۵ اکتبر سال ۱۹۹۲ (۲۳ مهر ۷۱) دولت [هاشمی رفسنجانی] تصمیم خویش مبنی بر تأسیس استان جدید و انتخاب نام سبلان بر روی آن را اعلام کرد.[۵۷] با این وجود، چون مخالفت با حذف نام آذربایجان ادامه یافت، مصوبه نهای‌ی کمیسیون امور داخلی مجلس در ژانویه ۱۹۹۳ (دی ۱۳۷۱) چنین بود که استان جدید آذربایجان شرقی نامیده خواهد شد و نام استان آذربایجان شرقی با مرکزیت تبریز به آذربایجان مرکزی تغییر خواهد یافت.[۵۸] یکی از اعضای کمیسیون که مسئول این تغییرات بود لایحه را ارائه داد و ابراز داشت که: «در لایحه چنین آمده است که علیرغم اینکه دولت نام سبلان را برای استان جدید برگزیده است، ولی در پی بحث‌های‌ی که در کمیسیون صورت گرفت و با توجه به این واقعیت که نام آذربایجان همراه با تاریخ درخشان قیامهای مردم شجاع، از خودگذشته، مؤمن و متعهد سراسر آذربایجان است و همچنین این نام همواره یادآور خاطرات مردم شریف این خطه است. برای حفظ این خاطره حماسی، نام آذربایجان به استان جدید داده می‌شود. در نتیجه، جمهوری اسلامی ایران از این پس سه استان با نام آذربایجان خواهد داشت؛ آذربایجان غربی به مرکزیت ارومیه، آذربایجان مرکزی به مرکزیت تبریز، و آذربایجان شرقی به مرکزیت اردبیل.»[۵۹]

با وجود اینکه دولت همچنان بر سر حذف نام آذربایجان از استان پافشاری می‌کرد، آذربایجانیهای زیادی به مخالفت با این عمل ادامه دادند. نماینده مردم شبستر در آذربایجان شرقی در مجلس بیان کرد:

« علیرغم این واقعیت که سبلان و سهند دو نام زیبا برای دو کوه زیبا در آذربایجان هستند، آذربایجانیها هویت و اصالت خویش را تحت نام آذربایجان حفظ کرده‌اند و آذربایجانیها در طول قرنها و اعصار متمادی حافظان سرزمین عزیزمان ایران و حامیان دنیای اسلام بوده‌اند.»[۶۰]

نهایتا در مصوبه نهای‌ی در ۱۱ آوریل، ۱۹۹۳ (۲۲ فروردین ۱۳۷۱) نام استان جدید، اردبیل اعلام شد و نام آذربایجان شرقی بر روی استان به مرکزیت تبریز باقی ماند.[۶۱] به نظر می‌رسد که انتخاب این نام یک تصمیم دقیقه آخر بوده باشد. برخی از ادارات و مراکز رسمی از این تغییر بی‌اطلاع بودند و به اشتباه استان جدید را سبلان یا آذربایجان شرقی می‌نامیدند.[۶۲]

نورالدین(حسن) نوعی اقدم، نماینده اردبیل در مجلس در حمایت از تصویب نهای‌ی این مصوبه در مجلس شورای اسلامی، تأسیس استان جدید را به لزوم مبارزه با نفوذ

گفت که یکی از ثمرات سیاسی تصمیم نهای‌ی مربوط به استان جدید این است که باعث برهم زدن رؤیای جنایتکارانه و مرده پان ترکسیم شد که در آن سوی مرز شکل گرفته است.[۶۳] و منظور وی جمهوری آذربایجان بود. این مصوبه نشان می‌دهد که تصمیم برای تقسیم آذربایجان شرقی و اصرار دولت برای زدودن نام آذربایجان تا حد زیادی مبتنی بر تمایل دولت برای از بین بردن تمامی پیوندهای بالقوه بین استانهای آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان بود.

پس از اعمال نام جدید، برخی از آذربایجانیها به ابراز نارضایتی از حذف نام آذربایجان از روی استان جدید ادامه دادند. در سال ۱۹۹۴دانشجویان آذربایجانی طی طوماری این مسأله را دوباره مطرح کردند. گروهی که خود را «دانشجویان آذربایجانی دانشگاه‌های تهران» می‌نامیدند، نامه سرگشاده ای خطاب به نمایندگان استانهای آذربایجانی در مجلس شکایت از این داشتند که چرا نام استان جدید دربرگیرندهٔ نام آذربایجان نیست.[۶۴]

طی نامه سرگشاده دیگری دانشجویان مشکین شهری دانشگاههای سراسر کشور خطاب به دولت جمهوری اسلامی ایران مخالفت قطعی خود را با حذف نام آذربایجان از استان جدید اعلام کردند:

«به عقیده ما تغییر نام استان جدید به اسم یک شهر، اشتباهی تاریخی است که پس از چند سال حادتر خواهد شد. در تاریخ ایران ما چنین روندی را در مورد استان باختران در زمان رژیم پهلوی شاهد بودیم.»[۶۵] این نامه در هفته‌نامه امید زنجان چاپ شد.

دانشجویان اعلام کردند که تصمیم دولت برای تقسیم استان آذربایجان شرقی موجبات نگرانی و ناراحتی را در بین مردم فراهم آورده است. آنها شک و بدبینی خود را نسبت به فوای‌د فرضی حاصل از اعلام استان جدید اعلام کردند و حتی از به رسمیت شناختن نام جدید امتناع ورزیدند:

«در شرای‌طی که سای‌ر استانها و مناطق شاهد رشد سریع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هستند، این بخش از آذربایجان به نام استان اردبیل تحت شرای‌ط سخت و فقر مطلق به سر می‌برد. این استان که روزگاری در رده سوم از لحاظ توسعه‌یافتگی در بین استان‌های کشور قرار داشت اکنون رتبه هفدهم را داراست. البته، رهبر ما از شرای‌ط حاکم بر استان جدید آگاه است. واقعیت این است که شهرهای ما در حال حاضر مثل روستاهای بزرگ هستند و در زمینه‌های آموزش، بهداشت عمومی، فرهنگی و غیره کمبود جدی وجود دارد.»[۶۶]

تجزیه استان آذربایجان شرقی، درک مردم از این واقعیت را که این سه استان تشکیل دهنده بخشی از آذربایجان هستند تغییر نداد. علی رغم موقعیت اداری آنها به عنوان استانهای جداگانه، نمایندگان مجلس این سه استان اغلب به صورت یک بلوک واحد برای بررسی مسائل مربوط به آذربایجان عمل می کردند.

تغییرات ایجاد شده در حوزه استحفاظی سایر استانها نیز عکس‌العمل‌های‌ی را برانگیخت. در آگوست ۱۹۹۴ (مرداد۷۳) ناآرامیهای‌ی در شهر قزوین بر سر طرح استان شدن قزوین به وقوع پیوست. جمعیت قزوین از لحاظ قومی مختلط است که عمدتاً آذربایجانی و فارس هستند. برخی از فعالان آذربایجانی اقدام برای جدا کردن قزوین از استان آذربایجانی زنجان را به صورت بخشی از سیاست پراکنده سازی جمعیت ترک‌ها در بین واحدهای غالبا فارس تعبیر کردند. روزنامه رسالت گزارشی از بروز احساسات ناسیونالیستی در وقایع قزوین چاپ کرد.[۶۷]

«ترک خر»، دیگر هرگز!

آذربایجانیها یکی از متداول‌ترین سوژه‌های تمسخر در جامعه ایرانی هستند. لهجه متمایز آنها اغلب مسخره می‌شود و به آذربایجانیها مکرراً «ترک خر» می گویند. این عبارت مخرب مخصوصاً در سالهای پایانی رژیم پهلوی استفاده می‌شد. در آن زمان چنین به نظر می‌رسید که اکثر آذربایجانیها این جوکها را تحمل می کنند. آنهایی که هویت اصلی خود را ایرانی می‌دانستند شاید این مسأله را بخش طبیعی از جامعه ایران می‌دیدند که تمامی گروههای قومی را مسخره می کنند. با این حال در اوائل دهه ۱۹۹۰، عبارات توهین‌آمیز علیه آذربایجانیها اغلب واکنشهای شدیدی برمی‌انگیخت. بسیاری از بیانیه‌های صادر شده توسط آذربایجانیها در این دوره نه تنها خواستار گسترش حقوق زبانی و فرهنگی آنها بود بلکه حاوی اعتراض به چیزی بود که آنرا «اهانت فرهنگی» می‌نامیدند.

آنها اظهار می داشتند که نادیده‌انگاری و رفتار نامحترمانه را بیش از این تحمل نخواهند کرد. اعتراض به تحقیر شدن توسط رژیم، و به ویژه رسانه‌های آن، در نامه سرگشاده دانشجویان آذربایجانی دانشگاههای تهران به نمایندگان آذربایجانی مجلس ایران بیان شده بود. نویسندگان نامه مدعی شده بودند که رسانه‌های ایران پیرو سیاست بدنام کردن فرهنگ و زبان شیعیان آذربایجان هستند و پرسیده بودند که کی امکان آن وجود خواهد داشت که پاسخ مؤثری به همه این اهانت‌ها و تمسخرها داده شود؟[۶۸]

در بهار ۱۹۹۵ یک پرسشنامه پخش‌شده توسط صداوسیمای ایران حاکی از یک پیشداوری منفی بسیارگسترده فارسها نسبت به آذربایجانیها بود. سؤالات مطرح شده در پرسشنامه و نتایج حاصل از بررسی جوابهای داده شده به سؤالات، خشم آذربایجانیها را برانگیخت و موجب عکس‌العملهای شدید و علنی شد. طبق بیانیه‌ای که توسط جبهه استقلال آذربایجان جنوبی (GAMIC) منتشر شده بود نزدیک به ۲۰۰۰ نفر از دانشجویان آذربایجانی در تظاهرات ضددولتی در دانشگاه تبریز در تاریخ ۹ می(۱۹اردیبهشت۱۳۷۴) در پاسخ به پرسشنامه نژادپرستانه توزیع شده صداوسیمای جمهوری اسلامی شرکت کردند. این بیانیه اعلام کرد که تظاهرات توسط پلیس پراکنده شد. شرکت‌کنندگان دوباره در سالن دانشگاه گردهم آمدند که در آن عبدالعلی‌زاده- استاندار آذربایجان شرقی- با آنها دیدار کرد و آنها موافقت کردند که پس از مذاکره با وی پراکنده شوند. مطابق این بیانیه که بیان می‌داشت فعالان GAMIC در تظاهرات شرکت داشته‌اند، پرسشنامه موهن مذکور به منظور تشدید تنشهای قومی و انحراف مبارزه ملی از مسیر اصلی و تقلیل دادن آن به سطح دعوای ترک و فارس صورت گرفته بود.[۶۹]

روزنامه سلام گزارش کرده بود که در ۲۱ می ۱۹۹۵ (۳۱ اردیبهشت۱۳۷۴)گروهی از دانشجویان دانشگاه تبریز همزمان با دانشجویان ترک دانشگاه تهران تظاهراتی را در تبریز بر علیه پرسشنامه مزبور برپا کردند. برطبق گزارش روزنامه سلام تظاهرکنندگان پرسشنامه را بی‌احترامی به شرف جامعه آذربایجانی در ایران اعلام کرده بودند.[۷۰] ده روز بعد از انتشار این پرسشنامه، صداوسیما وجود هرگونه ارتباط با آن را انکار کرده و اعلام کرد که مرکز تحقیق و بررسی تنها نتایج آن را انتشار داده است. پس از انکار صداوسیما، دانشجویان آذربایجانی نامه‌هایی را به دفتر ریاست جمهوری، مجلس و ائمه جمعه و به استانداران استانهای آذربایجان شرقی و غربی، زنجان و اردبیل نوشتند و از آنها خواستار حمایت از استفاده و تدریس زبان ترکی آذربایجانی در دانشگاه تبریز شدند و پرسشنامه مزبور را محکوم کردند.

واکنش شدید بسیاری از آذربایجانیها به این پرسش‌نامه می‌تواند نشانگر افزایش غرور و عزت نفس آنان باشد. علاوه بر این، اگر این پرسشنامه نشان دهندهٔ صحت نظر فارسها در ایران باشد پیشداوری و نگرش فراگیر ضدآذربایجانی به طور مشخص در ایران جاری بوده و هویت مجزای آذربایجانی را تقویت کرده است.[۷۱]

در تابستان ۱۹۹۵، تعدادی از آذربایجانیها برعلیه برنامه‌های صداوسیما که در آن جوکهایی درباره لهجه آذربایجانیها ساخته شده بود، تظاهرات کردند. افزون بر این

در این دوره تغییراتی درباره طرز نگاه آذربایجانیها به تاریخشان به وقوع پیوست. بررسیها نشان دادند که بسیاری از آذربایجانیها شامل آنهایی که خود را در درجه اول ایرانی می‌دانستند، اکنون نظر مثبتی به دوره پیشه‌وری داشتند و اقدامات وی در زمینه تقویت فرهنگ، زبان و آموزش و پرورش آذربایجانی را می‌ستودند.

فعالیت سیاسی

نیمه نخست دهه ۱۹۹۰ (۱۳۶۴ش) شاهد تشکیل بسیاری از سازمان‌ها و تشکلهای سیاسی آذربایجان و افزایش فعالیت سیاسی آذربایجانیها در ایران بودیم. این گروهها منعکس کننده طیف وسیعی از نظرات مختلف بودند که از فعالیت در صحن مجلس ایران گرفته تا تلاش برای جدایی استانهای آذربایجان از ایران را شامل می‌شدند.

یکی از مهمترین پیشرفت‌های سیاسی، ایجاد تشکلی در مجلس در ۱۹۹۳ به نام «مجمع نمایندگان آذربایجانی» مجلس بود که از نمایندگان استانهای آذربایجان تشکیل شده بود و بر روی مسائل استانهای آذربایجان و گسترش روابط با جمهوری آذربایجان تمرکز داشت.[۷۲]

افزون بر این، اعضای آذربایجانی مجلس علناً نظرات خویش را دربارهٔ مسائل و مشکلات کل آذربایجانیها (و نه فقط مسائل مربوط به حوزه استان انتخابی خویش) بیان می‌کردند. به عنوان نمونه در ژوئیه ۱۹۹۳ (تیر ۱۳۷۲)، نماینده مرند علناً تهران را به خاطر انتصاب فرمانداران و استانداران غیرآذربایجانی به سیستم اداری آذربایجان و همچنین به خاطر تبعیض مرکز علیه آذربایجانیها مورد انتقاد قرار داد.[۷۳]

جراید جمهوری آذربایجان و سازمانهای ناسیونالیست آذربایجان در خارج از ایران اغلب از وجود سازمان‌های مختلف ناسیونالیستی آذربایجان در ایران خبر می‌دادند که در این بین می‌توان به سازمان فدائیان آذربایجان، جبهه خلق آذربایجان جنوبی و سازمان آزادیبخش آذربایجان اشاره کرد.[۷۴]

البته ارزیابی میزان این فعالیتها و پی‌گیری دایره تسلط این سازمانها در ایران امری دشوار است. بسیاری از این سازمان‌ها اشاره داشتند که فروپاشی شوروی و استقرار جمهوری مستقل آذربایجان بر روی مسیر فعالیتهای سیاسی آنها تأثیرگذار بوده است. بیانیه تأسیس GAMIC، جبهه‌ای که در برگیرنده تعدادی از سازمانهای فعال در راستای استقلال آذربایجان جنوبی بود و در ۱۹۹۵ تأسیس شده بود، اعلام می‌دارد: «تلاش و مبارزه ملتهای تحت سلطه در سرتاسر جهان به همراه حمایتی که آنها از جامعه بین‌المللی برای نیل به هدفشان دریافت می‌کنند یکی از برجسته‌ترین مشخصه‌های عصر معاصر است. شکل‌گیری تعدادی ملل مستقل از ویرانه‌های امپریالیسم شوروی تصدیق‌کننده حقیقت فوق‌الذکر است.» [۷۵]

سازمان فدائیان آذربایجان بیانیه مشابهی صادر کرد: «توسعه اقتصادی و سیاسی در کشورهای تازه استقلال یافته اتحاد شووی مانند جمهوری‌های آذربایجان، اوکراین و غیره برای ایران و به ویژه برای آذربایجان بسیار قابل توجه است. چنین روندها و وقایع سیاسی مثل فاکتورهای بیدارکننده‌ای برای مردم آذربایجان و روشنفکران است و آنان را به مقایسه وضعیت اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خویش با مردم اصفهان، شیراز و غیره وامی‌دارد. این مقایسه به شکل‌گیری چشم‌انداز سیاسی جدید در آذربایجان و ایران منجر شده و موجب تشکیل موج جدیدی از ناسیونالیسم پیش رونده شده است.» [۷۶]

در ارزیابی سفر رئیس جمهور رفسنجانی در ژوئیه ۱۹۹۵ به تبریز، فدائیان آذربایجان بیان داشتند: «او نگفته است که چرا دولت ایران به بیش از چهارده درخواست و تقاضانامه ارسال شده توسط هزاران تن از دانشجویان آذربایجانی پاسخ نمی‌دهد. او دلائل وجود چنین بینش‌های منفی را نسبت به زبان و ادبیات آذربایجانی توضیح نمی‌دهد. رئیس جمهور ایران نمی‌تواند دلیل سیاست ناعادلانه در قبال آذربایجان را توضیح دهد.» [۷۷]

سازمان دیگر تأسیس شده در ایران که از استقلال آذربایجان جنوبی حمایت می‌کرد AQT (آذربایجان قورتولوش تشکیلاتی) بود. برطبق اساسنامه این سازمان، اهداف استراتژیک آن عبارت بودند از: «استقلال آذربایجان جنوبی، وحدت دو آذربایجان، ارتقای اصول ملی و دموکراتیک، تسهیل فعالیتهای مشترک اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و گسترش همکاری ما بین تمامی ملل ترک و توسعه سیستم اقتصادی بازار آزاد با زیربنای تکنولوژیک مدرن.» [۷۸]

یکی از شگرف‌ترین وقایع سیاسی آذربایجانیها که در این دوره، در بهار ۱۹۹۶، در انتخابات مجلس صورت پذیرفت کاندیداتوری دکتر محمودعلی چهرگانی بود که با خط

و مشی‌ای در تبریز کاندید شده بود که خواستار تقویت و استفاده از زبان ترکی آذربایجانی در آذربایجان و تمرکز تلاش‌ها بر روی توسعه اقتصادی آذربایجان بود. از شعارهای اعلام شده در تبلیغات انتخاباتی وی می‌توان به مورد زیر اشاره کرد:

«تلاش برای احیای فرهنگ ملی- اسلامی و بالاخص تقویت و احیای ادبیات، سنتها و زبان مادری [ترکی آذربایجانی].» [۷۹]

این شعار تا حدی درخور توجه است؛ چون چهرگانی تقویت زبان ترکی آذربایجانی را به عنوان بخشی از فرهنگ ملی - اسلامی تعریف می‌کرد.

شعارهای انتخاباتی چهرگانی مفاد دیگری را نیز شامل می‌شد که در ایران تا حدی غیرمعمول بودند. چهرگانی بر روی جلد بروشور تبلیغاتی خود، رأی‌دهندگان را آذربایجانی خطاب کرده و آنها را فرزندان وطن‌پرست و دلاور شیخ محمد خیابانی و ستارخان، دو تن از قهرمانان ایرانی آذربایجانی‌تبار نامیده بود و زیر عکس خویش، یک قطعه شعر از شهریار، شاعر شهیر آذربایجانی، نوشته بود: «حیدربابا مرد اوغول‌لار دوغگینان» که «حیدربابا» به کوهی در نزدیکی محل تولد شهریار اشاره دارد. نوشتن یک عبارت ترکی عمل فوق‌العاده‌ای بود. با این عبارت او سعی داشت احساسات آذربایجانی رأی‌دهندگان را زنده کند و به آنها بگوید که فرزندان خود را با طبع مردم آذربایجان پرورش دهند. علاوه بر این، ارک تبریز، سمبل محبوب آذربایجانیهای ایران نیز بر روی بروشور تبلیغاتی وی نقش بسته بود. چهرگانی در توضیح پیشینه خود عنوان کرد که تلاشهای وی در راستای گسترش استفاده از زبان ترکی آذربایجانی در ایران بوده است. او یادآور شد که تِز دکترای وی در زمینه تأثیر لغات ترکی بر زبان فارسی بوده است و اینکه طبق یافته‌های وی فارسی امروزی شامل ۴۰۰۰ واژه ترکی می‌باشد.

چهرگانی همچنین ادعاهای مکرر فارسها مبنی بر پیشرفته‌تر بودن زبانشان را به چالش کشید و بیان کرد که زبان ترکی در سطح بالاتری از زبان فارسها قرار دارد. چهرگانی اراده خویش را برای مشارکت در تأسیس فرهنگستان زبان و ادب آذربایجانی متذکر شد. وی در تمامی سخنرانیهای انتخاباتی‌اش از این زبان با عنوان ترکی آذربایجانی نام برد. با این وجود، وی در سخنرانیهای رسمی به وفاداری خویش به ایران و اهداف انقلاب اسلامی تأکید می‌کرد.

در انتخابات آوریل ۱۹۹۶ (اردیبشهت ۷۵)، چهرگانی استقبال و حمایت گسترده رأی دهندگان را کسب کرد. ولی نیروهای امنیتی او را به مدت دو هفته بازداشت کردند تا اینکه او با کناره‌گیری از مبارزات انتخاباتی مجلس موافقت کرد. اعلام استعفای وی به

.[۸۰] چهرگانی پس از آزادی از زندان، بارها برای بازجویی توسط نیروهای امنیتی ایران احضار و در سپتامبر ۱۹۹۶ (شهریور ۱۳۷۵)برای یک دوره ۶۰ روزه دیگر زندانی شد.

چهرگانی دوباره تلاش کرد که برای انتخابات مجلس ایران در سال ۲۰۰۰ کاندید شود ولی در ژانویه ۲۰۰۰ (دی ۷۹) درخواست او توسط مقامات رد شد. بر طبق گزارشها تظاهراتی در تبریز پس از رد نامزدی چهرگانی توسط مقامات حکومت، برگزار شد. مقامات ایرانی به وجود این تظاهرات اذعان کردند؛ ولی سعی نمودند که آن را کم‌اهمیت جلوه دهند و ابراز کردند که تنها ۵۰ نفر در تظاهرات شرکت داشته‌اند.[۸۱]

سایر آذربایجانیها نیز همچون چهرگانی حس می‌کردند که به توسعه و رفاه تبریز و آذربایجان کم‌توجهی می‌شود. آنها علناً نارضایتی خود را از عدم توسعه استانهای آذربایجان ابراز کردند و خواستار تخصیص منابع بیشتری شدند. در نامه دانشجویان آذربایجانی به دولت ایران در ۱۹۹۴، آنها عدم توسعه این استانها را متذکر شده و از نمایندگان آذربایجانی مجلس درخواست کردند که منابع بیشتری را برای آنها فراهم بیاورند. آذربایجانیهای تهران نیز در اعتراض به شرایط اقتصادی‌شان تظاهرات کردند.

در آوریل ۱۹۹۵(اردیبهشت۷۵) ، تظاهرات شدیدی برعلیه حکومت در اسلام‌شهر تهران برگزار شد که اکثر اهالی آنرا آذربایجانیها تشکیل می‌دهند. خواسته‌های تظاهرکنندگان عمدتاً اقتصادی بود. ولی این واقعیت که آنها آذربایجانیهایی بودند که عکس‌العمل شدیدی به سیاست حکومت نشان دادند، می‌تواند حاکی از افزایش حس بیگانگی آنها نسبت به حکومت باشد.

فعالیت طومارنویسی جمعی دانشجویان آذربایجانی در اوائل دهه ۱۹۹۰، تجلی افزایش هویت آذربایجانی بود. نامه‌های آنها در برگیرندهٔ تقاضاهای مشترک زیادی بودند که نشان

می‌دهد این فعالیتها نتیجه تلاشهای هماهنگ هستند. آنها همچنین نوعی حس خودگردانی را منعکس می‌کنند. چرا که ادعا می‌کنند که تعداد آذربایجانی‌ها در ایران ۲۷ میلیون نفر است.

نویسندگان نامه دانشجویان مشکین‌شهری دانشگاههای کشور، از آذربایجان به عنوان «سرزمین ماد» یاد کرده و قبل از ارائه خواسته‌های سیاسی‌شان چنین بیان داشته اند: « ما تأکید داریم که تا ابد ایرانی خواهیم بود و به عنوان مردمان آذربایجان به صورت بخشی از ایران، برای استقلال و تمامیت ارضی سرزمین اسلامی‌مان تلاش خواهیم کرد.»[۸۲]

یکی از تقاضاهای مطرح شده در نامه این بود که مسئولین محلی توسط اهالی محل انتخاب شوند. دانشجویان از این واقعیت انتقاد داشتند که استاندار جدید اردبیل از اهالی بومی نیست و حتی قادر نیست به زبان ترکی آذربایجانی صحبت کند. «متأسفانه پس از ماهها انتظار ما به استاندار جدید خویش خوشامد گفتیم در حالی که وی حتی زبان ما را بلد نبود. این در حالی است که نصف جمعیت ما فارسی نمی‌دانند. آیا این تأسف برانگیز نیست، و یا آیا امکان این وجود ندارد که استانداری از اهالی بومی شهر آیت ا... مشکینی و از بین اردبیلی‌ها انتخاب شود.»[۸۳]

دانشجویان همچنین دولت جدید را به خاطر انتصاب غیر بومی‌های ناآشنا به فرهنگ و زبان آذربایجانی برای فعالیت در استانداری جدید را مورد سرزنش قرار دادند. آنها این سیاست را «نوعی اهانت به شخصیتهای توانای بومی» عنوان کردند.

«همزمان با انتصاب استاندار جدید، تعدادی از چهره‌های فعال، انقلابی و متعهد از سمتهای اداری خود عزل شده و با غیر بومی‌هایی که در منطقه ما تجربه کافی ندارند، جایگزین شده‌اند. آنها به خصوصیات فرهنگی و جغرافیایی ما آشنا نیستند و زبان ما را نمی‌فهمند و.... ما مطمئن هستیم که چنین گامهایی باعث ادامه شکستها و ناکامیها در عرصه آموزش و پرورش و محیط زیست خواهد شد.»[۸۴]

تهران و چالش آذربایجانی

یکی از مهمترین شاخصه‌های مسأله آذربایجان در ایران، رفتار تهران و سیاستهای آن است؛ تهران نشان داده است که به مطرح شدن هویت قومی آذربایجان حساس بوده و همچنین از باکو به عنوان عامل بالقوه جاذبه برای آذربایجانیهای ایران هراس دارد. عامل قومیت آذربایجانی داخل ایران تأثیر عمیقی بر روابط بین دولتهای آذربایجان و ایران داشته و سیاست تهران در قفقاز را متأثر از آن کرده است. به عنوان مثال، ایران هراس دارد که

[۸۵] علیرغم تظاهر
ایران مبنی بر بی‌طرفی در جنگ قاراباغ که با ایدئولوژی رسمی دولتی که خود را طرفدار و مدافع شیعیان جهان می‌داند در تناقض بود و در طول دوران پس از استقلال بارها با ارمنستان همکاری نمود.

حتی در سازمانهای کاملاً اسلامی از قبیل شورای همکاری اقتصادی(ECO) نیز، تهران از محکوم کردن ارمنستان خودداری نمود.[۸۶] در بیان علت درگیریها و جنگ، نمایندگان ایرانی و رسانه‌های رسمی ایران، قدرت‌های استعماری و سایر عوامل خارجی مثل جمهوری روسیه، ترکیه و ایالات متحده و گاهاً صهیونیستها را مقصر می‌دانستند. آنها حتی رئیس جمهور آذربایجان، ائلچی‌بَی را به خاطر جنگ مورد انتقاد قرار دادند در حالی که به ندرت به ایروان اشاره داشتند. عدم طرفداری تهران از آذربایجان در این دوره به قدری آشکار بود که تندروهای مذهبی در ایران در اعتراض به سیاست رسمی دولت اظهار داشتند که این انعکاس صحیحی از رسالتهای مذهبی و ایدئولوژیک ایران نیست.[۸۷] محمود واعظی- معاون وزیر خارجه ایران- از نقش ملاحظات داخلی به عنوان یکی از فاکتورهای عمده در سیاست ایران در قبال مناقشه قاراباغ نام برد.[۸۸] شاید بهترین نشانه تمایل ایران به سمت ارمنستان این باشد که ایروان و ارامنه قاراباغ به کرات نقش ایران در روند مذاکرات را ستوده و اولویت خود را برای میانجیگری تهران، نسبت به بسیاری از کشورهای دیگر بیان داشتند.[۸۹]

به طور مسلم از بیم حضور دائمی آذربایجان در مرکز آذربایجان ایران، تهران اجازه گشایش کنسولگری آذربایجان در تبریز را نداد. اگرچه دو کشور توافق‌نامه‌ای که به هر کدام از طرفین اجازه گشایش کنسولگری را می‌داد، امضا کرده بودند و تهران قبلاً کنسولگری خود را در نخجوان تأسیس کرده بود. جمهوری اسلامی دست به تبلیغات رسانه‌ای مخربی علیه ائلچی‌بَی زد که مسلماً دلیل آن تلاشهای ائلچی‌بَی برای احقاق حقوق آذربایجانیهای ایران بود.[۹۰]

جمهوری اسلامی همچنین از روی کار آمدن علی‌اف در ژوئن ۱۹۹۳ استقبال کرد.[۹۱] از اواخر سال ۱۹۹۲ تهران سعی کرده است که از تماس مستقیم مابین آذربایجانیها در دو سوی مرزها جلوگیری کند. ایران برخلاف سیاستش در قبال آوارگان افغانی و عراقی،

آوارگان آذربایجانی مناطق جنگی با ارمنستان را بازگردانده و آنها را به اردوگاههای آوارگان جنگی در داخل خاک جمهوری آذربایجان فرستاد.

نشانه دیگری از هراس تهران از ناسیونالیسم آذربایجانی این بود که سخنرانیهای ایراد شده توسط مقامات بلندپایه ایرانی در دیدار از آذربایجان، اغلب بر وحدت ملی کشور تکیه داشته و نقش آذربایجان در دفاع از تمامیت ارضی ایران را می‌ستودند. این واقعیت که سران ایران در دیدار از آذربایجان خود را مجبور به ذکر و ستایش وحدت ایران می دیدند، نشان می‌دهد که مسأله وفاداری آذربایجانیها و روابط قومی در دستور کار ایران قرار دارد.[۹۲]

پافشاری بر هویت ایرانی

بسیاری از آذربایجانیهای ایران، وفاداری خود را به ایران و حکومت اعلام کرده و هویت خود را ایرانی می‌دانند که مشخصاً این عکس‌العملی به مسأله هویت فردی است که پس از استقرار جمهوری آذربایجان و از تعاملات بین جوامع هم‌قومی پدیدار شده است.

«فاطمه همایون مقدم»، نماینده مردم تبریز در مجلس، اصرار داشت که باکو نباید به فکر ضمیمه کردن استانهای آذربایجان ایران به خود باشد، بلکه باید بپذیرد که به عنوان بخش یکپارچه‌ای از قلمرو ایرانی درآید. او اظهار داشت که آذربایجان بخشی از قلمرو ایران بوده و باید به ایران بازگردد تا رؤیای آذربایجانیهای ایران را واقعیت بخشد.[۹۳] علاوه بر این وی طرفدار جلوگیری از دریافت برنامه‌های تلویزیونی خارجی از طریق ماهواره بود و باور داشت که « برنامه‌های تلویزیون بیگانه به دنبال تخریب هویت ایرانی، ملی و اسلامی ما هستند.»[۹۴]

اختلاف نظرها در بین آذربایجانیهای ایران و آذربایجانیهای جمهوری آذربایجان در تظاهراتی که در اعتراض به جایگاه اسلام در دولت جدید برگزار شده بود به تصویر کشیده شد. در ۱۲ نوامبر سال ۱۹۹۵ (۲۱ آبان ۱۳۷۴) در پاسخ به انتشار پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری آذربایجان، نمازگزاران نماز جمعه تبریز در اعتراض به بندی که مذهب را از سیاست جدا می‌کرد و این امر که اسلام به عنوان دین رسمی این جمهوری اعلام نشده بود تظاهرات کردند. به نوشته روزنامه کیهان، «ترتیب دهندگان تظاهرات گفتند که مردم تبریز برادران عزیز آذربایجانی خود را به رد قانون اساسی فرا خواندند.»[۹۵]

آیت الله محسن شبستری- امام جمعه تبریز- در می ۱۹۹۶ (اردیبهشت۷۵) گفت:« رهبران جمهوری آذربایجان بدانند، این آنها هستند که باید به ایران بازگردند. برخی عوامل

۹۶

این سخنان نشان می‌دهد که مسأله روابط با جمهوری آذربایجان در تبریز مورد بحث بوده و شبستری فعالان ملی آذربایجان را محکوم کرده است، که نشان می‌دهد فعالیتهای ناسیونالیستهای آذربایجانی در آنجا انجام می‌شده است.

بسیاری از آذربایجانیها اظهار داشتند که تقاضای حقوق آذربایجانی در تناقض با وفاداری به ایران نیست. نامه‌ای که در «وارلیق» چاپ شده بود، بیان می‌داشت که برای آذربایجانیهای ایران «پرچم ما همان پرچم ایران است.»[۹۷] با این حال مؤلف اضافه می‌کند که «غیرممکن است که در ایران احساس رضایت کرده و آن را ستود در حالی که آذربایجانیها به طور پیوسته اذیت و تحقیر می‌شوند.»[۹۸]

مؤلف در ادامه می‌نویسد:« در حال حاضر در دانشگاه تهران دپارتمانهای انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی و عربی وجود دارند ولی غیرممکن است که یک کلمه ترکی به دانشجویان و محققانی که در دپارتمانهای مختلف تحصیل می‌کنند و قرار است که پس از اتمام تحصیلاتشان به آذربایجان فرستاده شوند تا پستهای مهمی را در شهرهای مختلف آن در اختیار بگیرند، آموزش داده شود. شهر کوچکی در سوئد به نام لینشوپناگ (Lishopnag) وجود دارد که در کتابخانه این شهر مجموعه‌ای از کتابهای ترکی و کردی وجود دارد. برعکس در کتابخانه‌های ایران بسیار دشوار می‌توان منبعی برای یادگیری و تحقیق در مورد زبانهای قومی و محلی ایران پیدا کرد.»[۹۹]

نویسندهٔ نامه همانند دانشجویان مشکین‌شهری، عملکرد تهران را در فرستادن مدیران و فرمانداران به استانهای آذربایجانی که زبان اهالی را بلد نیستند، محکوم می‌کند.

دانشجویان طی نامه‌ای به رئیس جمهور- رفسنجانی- خواستار عملی شدن اصول ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی شدند. دانشجویان طی نامه خویش اظهار داشتند که حق آنها برای استفاده از زبانشان در قانون اساسی قید شده و بنابراین درخواست آنها در تضاد با جایگاهشان به عنوان شهروندان وفادار به ایران نیست و بیان داشتند:« ما مردمانی هستیم که با تقدیم

۱۰۰

دانشجویان همچنین آن دسته از ایرانیانی را که سعی داشتند تلاش آنها برای احیای زبان مادریشان را غیرقانونی نشان دهند، محکوم کرده و آنها را جدایی‌طلب و غیرایرانی نامیدند.[۱۰۱]

اظهار نظر جالب توجه دربارهٔ مسأله خودمختاری آذربایجان ایران توسط سفیر ایران در جمهوری آذربایجان بیان شد: «هیچ مشکلی برای خودمختاری آذربایجان جنوبی وجود ندارد. شما می‌توانید برای آذربایجان جنوبی تقاضای خودمختاری کنید، ولی ما این کار را انجام نمی‌دهیم. رهبر روحانی ایران، بسیاری از وزرا و سفیران ترک هستند، شخص بنده ترکم و جانشینان و معاونان من نیز ترک هستند. در حالی که ما ایران را اداره می‌کنیم چه لزومی دارد که خودمختاری برای آذربایجان بخواهیم؟»[۱۰۲]

مصاحبه‌شوندگان در بررسی نظرات جالب توجهی را درباره هویت فردی آذربایجانیهای ایران ارائه کردند. بعضی اشاره کردند که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ آذربایجانیها عمدتاً طرفدار راه‌حلهای عام‌گرا همچون اسلام و کمونیسم برای حل مسائلشان بودند. بسیاری نیز ابراز داشتند که نسل جدید به دنبال راه‌حلهای خاص‌گرا همچون ناسیونالیسم هستند. مصاحبه‌شونده‌ای بیان داشت؛ در حالی که در گذشته تشیع عامل پیوند فارسها و آذربایجانیها بود ولی اکنون در اثر عملکردهای رژیم به یک عامل جداکننده تبدیل شده است. اکثریت آذربایجانیها امیدوار بودند که به خودمختاری گسترده فرهنگی در ایران دست می‌یابند و به آذربایجانی بودن خویش افتخار می‌کردند. با این وجود بسیاری از افراد نیز خود را ایرانی دانسته و به ایران از یک منظر فراقومیتی نگاه کرده و آنرا مساوی با هویت و زبان فارسی نمی‌دانستند. به عقیده برخی از مصاحبه شوندگان هویت ایرانی توسط سلسله صفوی نمادین شده بود که در آن زمان زبان ترکی آذربایجانی زبان عمده اداری و دربار بوده و پایتخت ایران در مدت زیادی از این دوره در آذربایجان واقع شده بود.

روابط: از تماس تا تعامل

به دنبال استقلال جمهوری آذربایجان، تغییرات شگرفی در ماهیت تماس‌ها و ارتباطات مابین آذربایجانیها در دو سوی مرز پدیدار شد. در اوائل و اواسط دهه ۱۹۸۰ تماس‌ها محدود بودند. لکن در بدو استقلال و پس از استقرار دولت این پیوندهای محدود به تعاملات عمیقی تبدیل شدند.

ما بین آذربایجانیهای شوروی، حس تمایل شدید برای پیوند با هم‌قومیهای خود در ایران به صورت یک نقطه کانونی برای بیان حس هویت ملی آذربایجانی خویش و احساس غرور به فرهنگ خود درآمده بود. این اشتیاق‌ها برای گسترش تماسهای فرهنگی و سیاسی به محض برداشته شدن محدودیتها در اتحاد شوروی و کاهش کنترل مسکو افزایش یافت. محققان غربی عمدتاً «آرزوی پیوند با آذربایجان ایران» در طول دوره اتحاد شوروی را صرفاً بخشی از تلاشهای مسکو برای کسب نفوذ در ایران می‌دانستند.[۱۰۳]

با وجود اینکه مسکو فعالان باکو را با توجه به منافع خود در این راه تشویق می‌کرد ولی رشد این تمایل پس از انحلال قدرت شوروی ثابت می‌کند که اشتیاق برای پیوند، پایه در احساسات بومی و عمیقاً ریشه‌داری دارد که در آذربایجان شوروی وجود داشته است. علاقه آذربایجانیهای جمهوری نوپا به آذربایجانیهای ایران با این امر نمود پیدا می‌کند که موزه‌های باکو تاریخ و فرهنگ آذربایجانیهای ایران را به صورت بخش یکپارچه‌ای از تاریخ عمومی مردم خویش عرضه می‌کردند.

قبل از استقلال جمهوری آذربایجان دیدارهای زیادی صورت گرفته بود. بنا به گفته حسن رضایی، فرماندار آستارا در سال ۱۹۹۲ به تنهایی در گمرک مرزی آستارا به طور متوسط ۴۰۰ خانواده در هفته از ایران و جمهوری آذربایجان با همدیگر ملاقات می‌کردند.[۱۰۴] افزون بر این، در دوره اوج پیشرویهای ارمنستان در پائیز ۱۹۹۳ در جنگ با آذربایجان، ده‌ها هزار آواره جنگی از جمهوری آذربایجان از مرز وارد قلمرو ایران شدند تا از دست نیروهای در حال پیشروی ارمنی نجات پیدا کنند.[۱۰۵]

دیدارها و تعاملات چنان متداول شدند که وزارت خارجه ایران در دسامبر ۱۹۹۳ دفتری را در تبریز باز کرد تا مراقب حجم روزافزون ملاقات‌ها و تجارت باشد.

ولایتی، وزیر خارجه ایران، بیان داشت که:« با تأسیس دفتر وزارت خارجه در تبریز، کلیه امور کنسولی، تحصیلی، فرهنگی، اقتصادی و مسافرتی استان‌های آذربایجان شرقی و غربی و اردبیل فوری و در محل انجام خواهد شد و مردم دیگر مجبور نخواهند بود برای این کارها به تهران مراجعه کنند.»[۱۰۶]

خویشاوندان به جستجوی یکدیگر پرداختند و بسیاری از پیوندهای خانوادگی تجدید شد. آذربایجانیها در هر دو سوی مرز در روزنامه‌های باکو و ایران آگهی دادند تا خویشاوندانی را که با آنها ارتباطشان در زمان شوروی قطع شده بود، پیدا کنند. آذربایجانیهای دو طرف با همدیگر ازدواج کردند و این ازدواج‌ها به عامل مهمی برای تجدید پیوندها مابین آذربایجانیها تبدیل شد. آذربایجانیهای ایران و جمهوری آذربایجان

۱۰۷

درعرصه حمل و نقل و ارتباطات نیز بهبودها و پیشرفتهایی حاصل شد. در ۱۱ ژوئیه ۱۹۹۳(۲۰ تیر۱۳۷۲) ، پروازهای مستقیم بین تبریز و باکو برقرار شد. به علاوه، سرویسهای اتوبوسرانی متعددی برای حمل و نقل مسافر بین استانهای آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان به طور منظم شروع به فعالیت کردند.

یکی از مهمترین پیشرفتها، شروع همکاری و رفت وآمد رسمی و مستقیم مابین استانداریهای استانهای آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان بدون دخالت تهران بود. هیأتهایی از سه استان آذربایجانی از باکو دیدار کرده و همکاری رسمی و مستقیم در زمینه‌های مختلف شامل تجارت و بازرگانی، آموزش و پرورش و تحقیقات علمی برقرار کردند. به عنوان مثال، نمایندگان استانهای آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان قراردادها و پروتکل‌هایی برای همکاری دو جانبه مستقیم در زمینه صنعت و اقتصاد امضا کردند.[۱۰۸]

در سالهای ۹۳ و ۱۹۹۲ بیشتر کمکهای انسان‌دوستانه و کمک به آوارگان از سوی ایران به جمهوری آذربایجان مستقیماً از استانهای آذربایجان سازماندهی می‌شد.[۱۰۹] از تابستان ۱۹۹۲ به بعد بسیاری از مجروحان آذربایجانی جنگ قاراباغ در بیمارستانهای تبریز تحت درمان قرار گرفتند. در سالهای ۹۳ و ۱۹۹۲ کاروانهای کمک‌رسانی و سایر کمکها مستقیماً از استانهای آذربایجانی به نیازمندان و آوارگان جمهوری آذربایجان ارسال شدند؛ در ابتدا نمایندگان آذربایجانی مجلس این کاروانها را سازماندهی می‌کردند.[۱۱۰]

به عنوان مثال در ژوئن ۱۹۹۲ هیأتی اعزامی از ارومیه یک اردوگاه آوارگان جنگی در نخجوان برپا کردند و در سپتامبر ۱۹۹۳ استان آذربایجان شرقی نیز یک اردوگاه برای آوارگان در داخل قلمرو جمهوری آذربایجان ایجاد کرد.[۱۱۱] گرچه این کمکهای انسان دوستانه می‌توانسته‌اند باعث پیوندهای مستقیم شوند، ولی مانع از جذابیت جمهوری نوپا برای آذربایجانیهای ایران شدند چون آنها در معرض شرایط سخت ناشی از جنگ قرار گرفته بودند.

جمهوری آذربایجان فعالیتهای همکاری خود را به جای تهران در تبریز متمرکز کرد. در آگوست ۱۹۹۲ جمهوری آذربایجان نمایشگاه بازرگانی در تبریز برپا کرد. در سال ۱۹۹۲، همکاری و مبادله منظم بین دانشگاه تبریز و آکادمی علوم آذربایجان و دو دانشگاه بزرگ

[۱۱۲] برخی از تبادلات مستقیماً در سطح استانی ما بین استانهای آذربایجانی ایران و جمهوری خودمختار نخجوان انجام می‌شد. این تبادلات به ویژه در دوره‌ای که علی‌اف ریاست دولت نخجوان را قبل از تصدی قدرت در باکو در دست داشت، رواج داشت. برای مثال در می ۱۹۹۳ استاندار آذربایجان غربی از نخجوان دیدار کرد.[۱۱۳]

نمایندگان استانهای آذربایجان در مجلس ایران در تسهیل روابط ایران و جمهوری آذربایجان تلاش خاصی داشتند. اعضای مجمع نمایندگان آذربایجانی مجلس ملاقاتهایی را با اعضای پارلمان جمهوری آذربایجان انجام داده و با آنها چندین پروژه همکاری شروع کردند. مجمع تظاهراتهایی را بر علیه ارمنستان ترتیب داده و نمایندگان استانهای آذربایجان تهران را به منظور تقلیل روابط با ارمنستان تحت فشار گذاشتند.

آنها در مجلس علناً خواستار کمک تهران به آذربایجان شده و در تظاهرات علیه ارمنستان شرکت کردند.[۱۱۴]

در ۱۳ آوریل ۱۹۹۳، نماینده مردم خوی در مجلس در محکومیت اقدامات ارمنستان برعلیه آذربایجان، حتی به زبان آذربایجانی نیز سخنرانی کرد. چرا که می‌خواست عملکردهای ارمنستان بر علیه آذربایجان را محکوم کند.

علاوه بر این وی یک اطلاعیه مطبوعاتی راجع به این مسأله را برای چاپ در روزنامه همشهری و سایر نشریات ارائه کرد.[۱۱۵] در ۶ آوریل ۱۹۹۳، نماینده مردم تبریز قطعنامه‌ای را از طرف مجمع نمایندگان آذربایجانی مجلس قرائت نمود و طی آن حملات ارمنستان به آذربایجان را محکوم کرده و خواستار حمایت ایران از جمهوری آذربایجان شد. در این بیانیه ارائه شده به مجلس، که نشانگر آگاهی وی از تاریخ آذربایجانیهای شمال بود، حملات ارمنستان به کمک روسیه علیه آذربایجان را با جنایات صورت گرفته توسط لشکر نهم ارتش سرخ در سال ۱۹۲۰ در آذربایجان همسان قرار داده بود.[۱۱۶] نمایندگان آذربایجانی مجلس به خاطر علاقه خاص‌شان به گسترش روابط با جمهوری آذربایجان، در مباحث ویژه پارلمان ایران در زمینه پیوندها و روابط با دولتهای قفقاز و آسیای مرکزی شرکت می‌کردند. آنها همچنین پیشنهادهایی را در طی این مباحث برای گسترش فعالیتهای فرهنگی و اقتصادی ایران در این کشورها مطرح کردند.[۱۱۷] نمایندگان آذربایجانی مجلس علاوه بر نقشی که در تسهیل روابط مابین تهران و باکو بازی کردند، تماس‌ها و

نماینده مردم اردبیل در مجلس و عضو گروه پارلمانی آذربایجانی طی ملاقات از باکو در اوت ۱۹۹۶، اظهار امیدواری کرد که تقویت روابط بین دو مجلس ایران و آذربایجان بتواند به گسترش روابط تجاری و اقتصادی بین جمهوری آذربایجان و استانهای آذربایجانی ایران منجر شود.[۱۱۸] در سال ۱۹۹۳ گروه دوستی بین پارلمانی نیز بین ایران و جمهوری آذربایجان به وجود آمد. اکثریت شرکت‌کنندگان ایرانی، آذربایجانی بودند.[۱۱۹] به علاوه، نماینده مردم مرند در سازماندهی کمکهای استان آذربایجان شرقی به نخجوان نقش فعالی داشت. به نظر می‌رسد که تلاشهای صورت گرفته در راستای تبادل و همکاری مستقیم به افزایش تمایل برای کنترل بومی امور در استانهای آذربایجانی مخصوصاً در استان آذربایجان شرقی کمک کرده است. همکاری دو جانبه مستقیم با جمهوری آذربایجان به صورت یک روال و زمینه‌ای برای گسترش فعالیتهای مستقل استانهای آذربایجانی با کشورهای خارجی مخصوصاً با سایر جوامع ترک درآمد. به عنوان مثال در ۸ می ۱۹۹۶ استاندار آذربایجان شرقی از استانبول دیدار کرد که طی آن مذاکراتی درباره فعالیتهای بازرگانی و تبادل دانش فنی ما بین صاحبان صنایع ترکیه و استان آذربایجان شرقی صورت گرفت. افزون بر این در ۱۴ فوریه ۱۹۹۶، استان آذربایجان غربی قرارداد تجاری با جمهوری خودمختار تاتارستان امضا کرد.[۱۲۰] یکی از بارزترین چالشها برای قدرت مرکزی، درخواست نماینده مردم مرند در مجلس، برای اعطای اختیارات بیشتر به مقامات آذربایجان شرقی برای سازماندهی کمک به جمهوری آذربایجان بدون دخالت مسئولین گمرک ایران بود.[۱۲۱]

قراردادها و همکاریهای ما بین استانهای آذربایجان و جمهوری آذربایجان، بر اهمیت این استانها که موقعیت اقتصادی‌شان در مقایسه با سایر نقاط ایران در دوران پهلوی و همچنین جمهوری اسلامی عقب نگه داشته شده بود، می‌افزود. تجارت خارجی این استانها به طور چشم‌گیری افزایش یافت و این استانها به نقطه ترانزیت برای گسترش مبادلات بین ایران و جمهوریهای تازه استقلال یافته شوروی سابق تبدیل شدند. به طوری که کل صادرات غیرنفتی از مارس ۱۹۹۱ تا مارس ۱۹۹۲ بالغ بر ۴۴۰۰ میلیارد ریال بود که نسبت به سال گذشته ۴۵۰ درصد رشد نشان می‌داد.[۱۲۲]

نمایندگان آذربایجانی مجلس ایران اغلب بر نقش سه استان آذربایجانی در پایه‌گذاری روابط با جمهوری آذربایجان تأکید می‌کردند تا بدین وسیله اهمیت آنها را یادآور شده و درخواست خود برای تخصیص بودجه و منابع بیشتر را توجیه کنند.[۱۲۳]

در ابتدا، ایران از تبادلات بین شهروندان آذربایجان و هم‌قومیهایشان در جمهوری آذربایجان استقبال کرده و آنرا فرصتی می‌دید تا نفوذ ایران را در جمهوریهای نوپای مسلمان گسترش داده و در زمینه‌های مختلف از جمله اقتصادی با آنها همکاری برقرار کند. با وجود این، در اواخر سال ۱۹۹۲ تهران احساس کرد که نفوذ می‌تواند هر دو طرفه باشد و این مبادلات می‌تواند به افزایش هویت آذربایجانی در ایران کمک کند. ایران از آن پس سعی کرد که دوباره کنترل ارتباط‌ها را به دست گرفته و در اواخر ۱۹۹۲ شروع به ایجاد موانع بر سر تماس‌های مستقیم بین آذربایجانیها کرد. به عنوان مثال، مقامات ایرانی دستور دادند که کسانی که خواستار ازدواج با شهروندان جمهوری آذربایجان باشند باید مجوز ویژه داشته باشند و اعلام کردند که تمامی ازدواج‌هایی که بدون مجوز رسمی باشند غیرقانونی بوده و از نظر قوانین جمهوری اسلامی فاقد اعتبار می‌باشند.[۱۲۴] ایران از دیدارهای مقامات بلندپایه جمهوری آذربایجان از تبریز و سایر شهرهای استانهای آذربایجان ممانعت به عمل آورد. وزارت خارجه ایران بازدیدهای رسمی نصیب‌زاده، سفیر آذربایجان، از تبریز را ممنوع اعلام کرد و مانع از آن شد که وی در آنجا با ماشین سفارت و ضمن نمایش دادن پرچم آذربایجان مسافرت کند.[۱۲۵] در آستانه سفر از پیش تعیین شده علی‌اف به ایران در مارس ۱۹۹۴ وی علناً اظهار داشت که تصمیم دارد از تبریز و سایر شهرهای استانهای آذربایجانی دیدار کند. این دیدار چندین مرتبه به تأخیر انداخته شد، چون که ایران درخواست بازدید علی‌اف از تبریز را رد می‌کرد. گرچه او از طرف استاندار آذربایجان شرقی دعوت شده بود.[۱۲۶] دیدار از ایران به استثنای تبریز سرانجام در ژوئیه ۱۹۹۴ ولی در یک جو پرتنش صورت گرفت. تهران چندین بار در طول دهه مانع از آن شد که علی‌اف در برنامه سفرهایش دیدار از تبریز را هم بگنجاند و این امر غالباً موجبات تنش در بازدیدها و سفرهای بالقوه می‌شد.

در سطح مردم عادی، بسیاری از آذربایجانیها همبستگی خود را با جمهوری آذربایجان در جنگ با ارمنستان بر سر منطقه قاراباغ اعلام کرده و همکاری ایران با ارمنستان در طی درگیری را مورد انتقاد قرار دادند. در ۲۵ می ۱۹۹۲، ۲۰۰ نفر ازدانشجویان دانشگاه تبریز با سر دادن شعار مرگ بر ارمنستان تظاهرات کردند. آنها وقتی که می‌خواستند سکوت مسلمین را در قبال جنایات ارامنه به عنوان خیانت به قرآن محکوم کنند اشاره به تهران

[۱۲۷] بنا بر نوشته روزنامه سلام، تظاهرکنندگان آذربایجانی در تبریز، طی یک راهپیمایی توأم با شعارها و احساسات ناسیونالیستی، از تهران خواستند که جمهوری آذربایجان را در این مبارزه یاری کند.

روزنامه سلام گزارش کرده بود که این راهپیمایی علی‌رغم مخالفت مسئولین برگزار شده بود.[۱۲۸] در ۱۳ آوریل ۱۹۹۳ دانشجویان دانشگاه تهران در مقابل سفارت ارمنستان اعتراض و تظاهرات برپا کردند تا حمایت خود را از جمهوری آذربایجان در این نبرد نشان دهند.[۱۲۹] نشریات و جراید آذربایجانی در ایران توجه خاصی به مناقشه قاراباغ نشان داده و مقالات متعددی را در اظهار همدردی و همبستگی با آذربایجانیهای آنجا به چاپ رساندند. در بهار ۱۹۹۴، یک مقاله پر حرارت توسط «جواد هیئت» در مجله «وارلیق» خطاب به «سلیمان دمیرل»، رئیس جمهور ترکیه، نوشته شده بود که در آن خواستار کمک ترکیه به آذربایجان در مناقشه قاراباغ شده بود.[۱۳۰]

«وارلیق» به طور مکرر مقالاتی را درباره قربانیان آذربایجانی این جنگ چاپ می‌کرد و در یادبود سربازان شهید آذربایجانی اشعاری را منتشر می‌کرد.[۱۳۱] آیت الله موسوی اردبیلی، روحانی آذربایجانی اغلب در خطبه‌های نماز جمعه[تهران] به مسأله قاراباغ اشاره می‌کرد و در حمایت از جمهوری آذربایجان جسورتر از روحانیان دیگر بود. موسوی اردبیلی همچنین دیدارهایی را از جمهوری آذربایجان پس از استقلال به عمل آورد. برخی ادعا می‌کنند که آذربایجانیها در عکس‌العمل به مناقشه قاراباغ تهدیدهایی را علیه ارامنه ایران به عمل آورده‌اند.[۱۳۲]

این اظهار همبستگی، نمایشگر میزان هویت ویژه آذربایجانیها با شمال بود. علاوه بر این برای بعضی از آذربایجانیهای ایران، عدم حمایت تهران از باکو در این نبرد باعث ایجاد تنش بین هویت آذربایجانی و ایرانی آنها شده است.

نشریات آذربایجانی در ایران دائماً اخباری را درباره وقایع جمهوری آذربایجان و درباره همکاریهای تبریز - باکو درج کرده و مقالاتی را از آذربایجانیهای جمهوری از جمله سفیر آذربایجان در ایران چاپ می‌کردند.[۱۳۳]

نامه ای که در بهار ۱۹۹۱ در وارلیق چاپ شده بود، فرهنگ آذربایجانیها را مورد بررسی قرار داده و به شخصیتهای فرهنگی ایران و باکو اشاره کرده بود.[۱۳۴] به دنبال استقلال جمهوری آذربایجان، «وارلیق» شعری از «بارز» با عنوان «باکو» چاپ کرد.[۱۳۵] «وارلیق» حتی مقاله‌هایی از نویسندگان شمال، از قبیل «نبی خزری» که در بیان حمایتش از حقوق آذربایجانی‌ها در ایران و برقراری پیوندها بین دو طرف بسیار بی‌پرده و صریح بود را چاپ

۱۳۶

حسرت شمال برای نیمه دیگر

به دنبال استقلال جمهوری آذربایجان، افراد و نمایندگان کلیه طیفهای سیاسی به پیوند با هم‌قومیهای خود در ایران اظهار علاقه کرده و به حقوق فرهنگی آنها توجه نشان دادند. اکثر سیاستمداران این دوره در جمهوری آذربایجان، آذربایجانیهای ایران را با مردم خود یکسان می‌پنداشتند. لکن درباره چگونگی و زمان برقراری این روابط و تلاش برای احقاق حقوق آنها اختلاف نظر زیادی وجود داشت.

برخی از فعالان آذربایجانی اظهار داشتند که استقلال شمال آذربایجان تنها اولین مرحله از حرکت ملی آذربایجان بوده و اتحاد با آذربایجان جنوبی مستقل لازمه نیل به اهداف این حرکت است.[۱۳۷] با این حال، در سطح مردم عادی، بسیاری از افراد احساس می‌کردند که با وجود شرایط دشواری که جمهوری نوپا درآن قرار دارد، اتحاد با جنوب می‌بایست به صورت یک آرمان عاطفی و غیرعملی باقی بماند.

ائلچی‌بَی مسأله تلاش برای احقاق حقوق آذربایجانیهای ایران را تا سطح سیاست دولتی ارتقا داد. بسیاری از نخبگان سیاسی جبهه خلق، اتحاد با هم‌قومیهای خود در ایران را به صورت راهی برای استقرار یک آذربایجان قدرتمند و مستقل می‌نگریستند. در آستانه انتخابات، ائلچی‌بَی بیان داشت که اگر او انتخاب شود برای استقلال آذربایجان جنوبی تلاش خواهد کرد و افزود: «بیست میلیون ترک ساکن در آذربایجان جنوبی حتی یک مدرسه نیز ندارند. اقدام ایران برای کمک به ما اصلاً متقاعدکننده نیست بالاخص وقتی شما می‌بینید که آنها حتی اساسی ترین حقوق مردم ساکن در قلمرو خویش را انکار می‌کنند.»[۱۳۸]

با وجود این، ائلچی‌بَی در تریبون رسمی خویش و در مراسم سخنرانی افتتاحی خویش به موضوع آذربایجان جنوبی اشاره‌ای نکرد که مشخصاً به دلیل آگاهی وی از امکان پیامدهای سیاسی بود. با این همه، وی در اوت ۱۹۹۲ نصیب‌زاده را به عنوان نخستین سفیر جمهوری آذربایجان در ایران انتصاب کرد. نصیب‌زاده که قبلاً شاگرد ائلچی‌بَی بود، مطالعات آکادمیک زیادی درباره آذربایجانیهای ایران انجام داده بود و نظرات و عقاید وی در حمایت از اتحاد شمال و جنوب، «شناخته شده» بود. ائلچی‌بَی با انتصاب نصیب‌زاده موضع روشنی درباره انگیزه‌اش در راستای اتحاد اتخاذ کرد.[۱۳۹]

دولتهای مختلفی که در جمهوری آذربایجان پس از استقلال به قدرت رسیدند، همگی روز ۳۱ دسامبر را به عنوان روز همبستگی آذربایجانیهای جهان اعلام کرده‌اند.

اولین بار در سال ۱۹۸۹ بود که جرقه برای برخوردهای مرزی زده شد. از زمان استقلال به بعد، هم رهبران دوره کمونیستی و هم مخالفان از افزایش ارتباط با آذربایجانیهای ایران حمایت کرده‌اند.

ایاز مطلب‌اف، رئیس دولت انتقالی در پاسخ به سؤالی که دربارهٔ آذربایجانیهای ایران مطرح شده بود، بیان داشت:« مسأله مثل یک زخم در حال خونریزی است. ما خویشاوندان زیادی در شمال و شمال غرب ایران داریم، این یک امر طبیعی است که ما با آنها در تماس باشیم. ما می‌خواهیم که الفبای لاتین را به کار ببریم ولی آنها از الفبای عربی استفاده می‌کنند. البته که ما می‌خواهیم با آنها متحد شویم ولی این مسأله بسیار دشواری است. ما باید جنبه‌های سیاسی مربوط به این مسأله را در نظر داشته باشیم.»[۱۴۰]

در روز همبستگی در سال ۱۹۹۳، پرزیدنت علی‌اف بیان داشت:« من این روز نمادین را به تمامی آذربایجانیهای جهان تبریک می‌گویم و امیدوارم که در آینده همبستگی قوی‌تری بین آنها وجود داشته باشد.»[۱۴۱] هر چند، اظهارات وی در سال ۱۹۹۹ قدرتمندانه‌تر بود:« میلیونها آذربایجانی در کشورهای مختلف جهان زندگی می‌کنند. رسالت تاریخی آذربایجان این است که یک عامل وحدت بخش بین اینها باشد. تمامی آذربایجانیها باید بدانند که آذربایجان مستقل وطن آنهاست. سرنوشت جمهوری ما و وطن ما باید سرنوشت هر میهن پرست آذربایجانی باشد.»[۱۴۲]

در زمان علی‌اف، در یک سوم تمامی مقالات روزنامه‌های منتشره در جمهوری آذربایجان که به ایران مربوط می‌شدند (از بهار ۱۹۹۵ تا بهار ۱۹۹۶) از عبارت «آذربایجان جنوبی » استفاده شده بود.

جراید رسمی دولت در مورد بحث درباره مسأله آذربایجان جنوبی محتاط بودند، در حالی‌که جراید مستقل و مخالف، مقالات زیادی را در حمایت از هم‌قومیهای خود و مقوله آذربایجان متحد چاپ می‌کردند.[۱۴۳]

با این حال، پرزیدنت علی‌اف همچنین به موضوع «آذربایجان جدا شده» در حین سخنرانیها و اسناد عمده ملی اشاره داشته است. علی‌اف طی یک سخنرانی رسمی بیان داشت:« تجزیه ملت آذربایجان و چند تکه شدن سرزمینهای تاریخی ما با عهدنامه‌های گلستان و ترکمنچای شروع شد که در سالهای ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ به امضا رسیدند. تراژدی ملی مردم جدا شده آذربایجان با اشغال سرزمین‌هایشان ادامه یافت.»[۱۴۴]

به دنبال استقلال، مطالبی چند به زبان ترکی آذربایجانی برای توزیع در ایران در جمهوری آذربایجان منتشر شد. یکی از آنها یک کتاب آموزشی برای کودکان به سه زبان (ترکی آذربایجانی، فارسی وانگلیسی) با عنوان «شکیل‌لی سؤزلوک» بود که در آن کلمات آذربایجانی هم با الفبای عربی و هم با الفبای لاتین نوشته شده بود.[۱۴۵] به نظر می‌رسد که هدف کتاب این بود که الفبای لاتین را به کودکان آذربایجانی در ایران و الفبای عربی را به کودکان شمال یاد بدهد. در دوره علی‌اف مجموعه تلویزیونی با عنوان «شهریار» درباره فرهنگ آذربایجان جنوبی به طور منظم از باکو پخش می‌شد که در ایران نیز قابل دریافت بود. ظاهراً باکو آن را مخصوصاً در زمانی که روابط با ایران دچار تنش بود، پخش می‌کرد؛ مثل زمانی که ایران مرز خود را با جمهوری آذربایجان، به عنوان راهی برای هشدار دادن به باکو بست. دانشگاهیان در جمهوری آذربایجان به انتشار آثار متعددی در زمینه فرهنگ و تاریخ آذربایجان جنوبی ادامه دادند که از آن جمله می‌توان به انتشار جلد چهارم مجموعه ادبیات آذربایجان جنوبی، نوشته میرزا ابراهیم‌اف، اشاره کرد.[۱۴۶] آثار بسیاری از مؤلفان آذربایجان جنوبی در جمهوری آذربایجان منتشر شد که کتابهای جواد هیئت - سردبیر وارلیق- از آن جمله‌اند.[۱۴۷]

به دنبال استقلال جمهوری آذربایجان، نام بسیاری از اماکن تغییر داده شد و اغلب اسامی مرتبط با آذربایجان جنوبی برای اماکن انتخاب شدند. به عنوان مثال کارخانه «سرهنگ اشمیت» به «کارخانه ماشین سازی ستارخان» تغییر نام یافت.[۱۴۸] همچنین خیابانهایی در سراسر شهرها و روستاهای آذربایجان، بنام «تبریز» نامگذاری شدند. آذربایجانیهای جمهوری به بناهای فرهنگی آذربایجان ایران توجه و علاقه خاصی نشان دادند. به عنوان مثال، آنار رضایف، مدیر کمیسیون فرهنگی مجلس، اقدام تهران را در رابطه با تخریب ارک تبریز محکوم کرد و نامه اعتراض‌آمیزی به مجلس ایران فرستاد.[۱۴۹]

پس از استقلال جمهوری آذربایجان، بسیاری از احزاب و سازمانهای سیاسی، شامل جبهه خلق، مساوات و حزب همت اعلام کردند که یکی از اهدافشان تقویت پیوند با آذربایجانیهای ایران است و خیلی از این گروهها با فعالان در ایران رابطه برقرار ساختند. فعالان «یورد داش» در کنگره‌شان در فوریه ۱۹۹۳ اعلام کردند که این حزب تصمیم دارد که نماینده دیاسپورای آذربایجان باشد.[۱۵۰]

ائلچی‌بَی، پس از خروج از قدرت در سومین کنگره جبهه خلق در ژوئن ۱۹۹۵ ، بیان داشت که تلاشهای پیوسته آذربایجانیها در آذربایجان جنوبی و شمالی در راستای نیل به استقلال دولت آذربایجان یکی از اساسی‌ترین اهداف حزب است.[۱۵۱] در تظاهراتی که در

جلوی سفارت ایران در باکو برگزار شد، فؤاد قلی‌اف- نایب رئیس حزب وفاق ملی- اظهار داشت:« ما بر علیه پایمال شدن حقوق سیاسی و مدنی آذربایجانیها در ایران تظاهرات می‌کنیم.»

امیرعلی لاهرودی- رئیس فرقه دموکرات آذربایجان- بیان داشت که:« ما در سال ۱۹۹۲ روش جدیدی اتخاذ کردیم. هدف ما خودمختاری فرهنگی و ملی برای آذربایجان جنوبی است. باور ما این است که ایران باید به یک دولت فدرال با الگوی ایالات متحده، روسیه فعلی، هند، سوئیس و... تبدیل شود. ما طرفدار ایران فدراتیو هستیم، تمایل برای استقلال کامل آذربایجان جنوبی و جدایی آن از ایران در داخل خود ایران جلب حمایت نخواهد کرد. این کاملاً روشن است. ما باید به این واقعیت توجه داشته باشیم که نه تنها فارسها بلکه، نخبگان آذربایجانیها، کردها و بلوچها خود با رؤیاهای ایران بزرگ زندگی می‌کنند.»[۱۵۳]

در دسامبر ۱۹۹۷، جنبش آذربایجان متحد در باکو تأسیس شد تا حقوق آذربایجانیهای ایران را ارتقا بخشد و اتحاد جمهوری آذربایجان و آذربایجان ایران را عملی سازد. بسیاری از سازمانهای جوانان به این حرکت ملحق شدند. رهبری این حرکت را رئیس جمهور سابق، ائلچی‌بَی برعهده داشت. سایر سازمانهای مستقر در باکو که هدف اصلی‌شان تلاش برای احقاق حقوق و یا استقلال آذربایجانیهای ایران بود، عبارتند از جنبش استقلال ملی آذربایجان جنوبی و کانون سیاسی آذربایجان. این سازمانها اغلب تظاهراتهایی را در مقابل سفارت ایران در باکو ترتیب داده و خواستار حقوق هم‌قومیهای خویش در ایران شدند.

نهادها و احزاب سیاسی بسیاری در جمهوری آذربایجان استدلال کردند که جمهوری نوپا برای حفظ استقلال خویش و تبدیل شدن به دولت قدرتمند نیازمند اتحاد با آذربایجان جنوبی است. آصیف آتا، بنیانگذار جنبش «اینام» اظهار داشت که:« مسأله آذربایجان جنوبی عمده‌ترین مسأله سیاسی آذربایجان است. تنها پس از یکپارچه شدن ما قادر خواهیم بود که روی پای خود بایستیم. هم آذربایجان شمالی و هم آذربایجان جنوبی دارای پشتوانه است برتری ما در گرو اتحادمان است.»[۱۵۴]

توجه باکو به حقوق فرهنگی آذربایجانیهای ایران اغلب روابط بین دولتهای ایران و آذربایجان را جدای از اینکه چه رژیمی در باکو بر سر قدرت باشد، بغرنج و پیچیده می‌کرد. با این حال، بسیاری از آذربایجانیها با سیاست جبهه خلق برای اتحاد طلبی مخالف بودند و ادعا داشتند که این امر کاملاً غیرعملی است. خیلی‌ها احساس می‌کردند که فکر کردن درباره آذربایجان جنوبی برخلاف مصلحت است. در حالی که جمهوری درگیر

جنگ با ارمنستان بوده و سرحدات فعلی آن مورد تهدید قرار گرفته است. زرتشت علیزاده، از فعالان سابق جبهه خلق و رهبر بعدی حزب سوسیال دموکرات و سردبیر روزنامه استقلال بیان داشت:« این امر که جبهه خلق برای وحدت آذربایجان جنوبی و شمالی اعلام مبارزه می‌کند می‌تواند به یک صفحه غم انگیز دیگر در تاریخ مردم آذربایجان تبدیل شود... اگر هرگونه درگیری و اغتشاش ایجاد شود ما آوارگان میلیونی از جنوب خواهیم داشت، و من اطمینان دارم که این بار نیز همچون ژانویه ۱۹۹۰ جبهه خلق خود را به کنار کشیده و همه کس به غیر از خودش را سرزنش خواهد کرد.»[۱۵۵]

تمایل برای پیوندهای سیاسی با آذربایجانیهای ایران از عکس‌العمل گسترده‌ای برخوردار نبود. گرچه گروهها و اشخاص زیادی در جمهوری به اتحاد با آذربایجان جنوبی ابراز علاقه کردند، ولی افراد معدودی از جنوب علناً تمایل خود را برای اتحاد اعلام کردند. بنابراین در جنوب یک حرکت محدود وجود داشت که طرفداران چندان چشمگیری در جنوب نداشت. بدیهی است که هرگونه فعالیتی از این نوع شدیداً توسط تهران محدود می‌شد.

دیدگاه دو آذربایجان به همدیگر

ملاقاتهای گسترده مابین آذربایجانیهای ایران و جمهوری آذربایجان، تصورات و تخیلاتی را که در طی سالیان جدایی ایجاد شده بود، از بین برد.

بسیاری از آذربایجانیهای دو طرف که مورد مصاحبه قرار گرفته بودند نسبت به آذربایجانیهای طرف دیگر کنجکاوی نشان می‌دادند و خیلی از آنها به آنجا سفر کردند. بسیاری از آذربایجانیها در این دوره به جستجوی خویشاوندان خود در طرف مقابل پرداختند و خیلی از آذربایجانیها در دو طرف از ملاقاتها و تجدید پیوندهای فامیلی هیجان زده بودند. طی مصاحبه‌ها، خیلی از آنها از برقراری تماس‌های شغلی با هم‌قومیهای هم‌پیشه خود در طرف دیگر ابراز خرسندی می‌کردند. برخی از آذربایجانیهای ایران در طی سفر به جمهوری آذربایجان و مشاهده مدارس، نشریات و حیات فرهنگی جاری در زبان آذربایجانی، به هیجان در می‌آمدند و چنین به نظر می‌رسد که این امر جرقه‌ای را در آنها برای تشدید مطالبات آزادی فرهنگی زده باشد.

با این وجود، پس از یک دوره ماه عسل، آذربایجانیهای دو سوی مرز تفاوتهای زیادی را در دیدگاههای رایج و معیارهای فرهنگی طرف مقابل کشف کردند. بسیاری از شمالی‌ها بیان می‌کردند که آذربایجانیهای ایران خیلی مذهبی و محافظه‌کار هستند. در حالی که

بسیاری از آذربایجانیها در مصاحبه‌ها، یک نوع حس برتری را نسبت به هم‌قومیهای طرف مقابل بیان می‌کردند. شمالی‌ها خودشان را جهانی‌تر از جنوبی‌ها می‌دیدند. در حالی که جنوبی ها خود را دارای فرهنگ غنی‌تر و متمدن‌تر از هم‌قومیهای شمالی خویش می‌پنداشتند. یک حس رقابت را می‌شد در مصاحبه‌ها تشخیص داد و هر گروه خود را مرکز و گروه دیگر را پیرامون می‌دانست.[۱۵۶] بسیاری از مردم مصاحبه‌شده هم در جمهوری آذربایجان و هم در ایران از استعاره آلمان شرقی و آلمان غربی استفاده می‌کردند. با این حال حتی آنهایی که تفاوتهای عمیقی را درک می‌کردند، اعلام می نمودند که آنها همه آذربایجانیها را به صورت بخشی از یک ملت می‌بینند. با این وجود، مشخص نبود که منظورشان این است که آنها اعضای گروه قومی یکسانند یا اینکه یک ملت واحد می‌باشند.

نتیجه گیری

استقلال جمهوری آذربایجان راه را برای تعامل گسترده آذربایجانیها در دو سوی رود آراز هموار کرد. این تعامل بر جمهوری آذربایجان تأثیر مضاعفی داشت. این امر به عده‌ای از مردم یک حس قدرتمند بودن و اینکه آنها اعضای یک جامعه بزرگ‌تر و قوی‌تری هستند القا می‌کرد. ولی برای اکثر مردم این تعامل ایجاد کننده یک حس واقع‌بینی و جدیت بود؛ زیرا آنها تفاوتهای عمیقی را در هویت و ارزشهای دو جامعه آذربایجانی مشاهده می‌کردند.

موجودیت دولت آذربایجان و تأثیر آن، تحریک‌کننده یک فرایند هویت‌جویی در بین بسیاری از آذربایجانیها در ایران شد. برخی بر هویت ایرانی خویش پافشاری می‌کردند در حالی که در بقیه احساس غرور به آذربایجانی بودن پررنگ‌تر شده بود که آنها را به مطالبه حقوق فرهنگی بیشتر و مقابله با تلاشهای تحقیرگرانه ترغیب می‌کرد. در حالی که اکثریت آذربایجانیهای ایران خواستار حقوق گسترده‌تر برای کاربرد و توسعه زبان و فرهنگشان هستند، عده کمی از آنها طرفدار جدایی استانهای آذربایجانی می‌باشند. از نظر اکثر آذربایجانیها مطالبه حقوق فرهنگی بیشتر در تناقض با هویت ایرانی آنها نیست، ولی با این حال از نظر تهران قبول این امر مشکل است. تهران عمدتاً تأکید بر هویت و زبان آذربایجانی و سایر مطالبات در این باره را به مثابه رد استفاده اجباری از زبان فارسی و عدم

وفاداری به ایران تلقی می‌کند. بنابراین، این دولت فعلی ایران است که همچون رژیم پهلوی قبل از آن، اقلیتهای قومی را به انتخاب بین هویت قومی و هویت ایرانی وا می‌دارد. این امر هویت آذربایجانی یک عده را تقویت کرده و یک عده دیگر را به آسیمیلاسیون در قوم فارس سوق داده است.

بسیاری از محققان، اشتیاق باکو برای تجدید پیوندها با آذربایجانیهای ایران در دوران شوروی را به عنوان یک تدبیر تبلیغاتی برای افزایش نفوذ اتحاد شوروی در شمال ایران و احیاناً با هدف نهایی استیلا بر این منطقه توصیف می‌کنند. در هر حال علاقه‌مندی آذربایجانیهای شمالی به گسترش روابط با آذربایجانیهای ایران و احساس ملت واحد بودن با جنوب ادامه یافته و حتی پس از سقوط اتحاد شوروی افزایش یافت. این امر نشان می‌دهد که این پیوندها تنها یک داستان ساخته و پرداخته شوروی نبوده و از ادراک بومی آذربایجانیها از هویت مشترک برخاسته است. البته مسکو این تمایلات را صرفاً در جهت منافع خود مورد استفاده قرار می‌داد. در این دوره‌ها سیر تکاملی هویتها در دو جامعه بسیار متفاوت بود. اکثریت قاطع آذربایجانیهای جمهوری، مشخصاً دارای هویت اولیه قومی و ملی آذربایجانی هستند. هویتهای افزوده‌ای از قبیل مسلمان و ترک توسط اکثر افراد جزئی از هویت آذربایجانی به شمار می‌رود. به هر حال این که تا چه میزان هویت ترکی جزئی از هویت آذربایجانی می‌باشد ،کاملاً مشخص نشده است. از نظر اکثر آذربایجانیها، هویت ترکی نسبت به هویت آذربایجانی در مرحله دوم قرار دارد. در جمهوری آذربایجان، اهالی بیشتر بر تکامل هویت دولتی تمرکز دارند.

یادداشتها:

1. Eric Hobsbawm, *Nations and Nationalism Since 1780* (Cambridge: Cambridge University Press, 1990), P. 76.
2. See, for instance, Kemal Aliev, *Antichnaia Kavkazskaia Albaniia* (Baku: Izdatelstro Azerbaidzhan, 1992).

۳- در آن هنگام، در آذربایجان ایران نتایج کاوشهای اماکن باستانی منتشر شده بود.

۴.Kamal Aliev, Antichnaia, Kavkazskaia Albaniia, p.4.
5. Radio Baku Network in Azerbaijani, January 7, 1992 (FBIS-SOV-92-009).
6. Moscow Ostankino Television First Program Network, July 5, 1992 (FBIS-SOV92-130).

۷. برخی از فعالین عبارت Europeanize را به مدرنیزه تعبیر می‌کنند که این مورد بیشتر حالت شعاری دارد. مصاحبه با عیسی قنبر در بوداپست، Magyar Hirlap May 26 , 1992 ,p.8 (F BIS- SOV-92-104)

۸. با توجه به مناقشه قاراباغ کوهستانی با ارمنستان و فعالیت سیاسی غیر آذربایجانیها، روشنفکران آذربایجان در تلاش بودند به روابط ما بین اقلیت –اکثریت بپردازند. حتی اگر جمعیت بسیار اندک غیر آذربایجانی وجود داشته باشد.

۹. مانیفست انتخاباتی ائلچی‌بَی، خبرگزاری اینتر فاکس به زبان انگلیسی، ۱۱ می ۱۹۹۲

۱۰. روزنامه حریت (استانبول)، ۲۸ ژوئن ۱۹۹۲، صفحه ۱۵ (F BIS- SOV-92-128)

۱۱. به عنوان مثال پیروز دیلنچی که تحت نام «علی اسماعیل ثمرین» برای وارلیق می‌نوشت (۸۸ - ۱۹۸۴)، به باکو مهاجرت کرد و در آنجا در زمینه فعالیتهای سیاسی جانبدار آذربایجانیهای ایران فعال شد.

۱۲. برخی از مؤلفین اشتباهاً این سازمانهای سیاسی و بخصوص جبهه خلق را پان ترکیست می نامند. این سازمانها بر پیوندهای فرهنگی با سایر ترکان و تمایلشان به همکاری سیاسی با جمهوری تأکید داشتند ولی خواستار یکپارچگی سیاسی نبودند.

۱۳. به عنوان مثال صدای (اَ، فتحه در ابتدا به صورت ä نشان داده می‌شد نه به صورت ə که بعداً تطبیق داده شد. نسخه اولیه شامل q و x که در جمهوری ترکیه نیز کاربرد ندارند نبود.

14. See, for instance, "Latin Grafikali Az AlifbasI" (Baku: Azarnashr, January 28, 1992).
15. Tamam Bayatly, "Alphabet Transitions: The Latin Script: A Chronology, Symbol of a New Azerbaijan," *Azerbaijan International*, Vol. 5, No. 2 (Summer 1997), p. 24.
16. *Turan* in English, December 26, 1992.
17. Ibid.
18. See remarks of Elchibey, *Mifliyet* (Istanbul), May 31, 1992, p. 19 (FBIS-SOV92-109).
19. *A1-Sharq Al-Awsat* (London), February 1, 1992, p. 2 (FBIS-SOV-92-025).
20. Interview with Isa Gambar in Budapest, *Magyar Hirlap*, May 26, 1992, p. 8 (FBISSOV-92-104). . -
21. Moscow Ostankino Television First Program Network, July 5, 1992 (FBIS-SOV92-130).
22. Interfax in English, May 11, 1992.
23. *A1-Sharq Al-Awsat* (London), February 1, 1992, p. 2 (FBIS-SOV-92-025).
24. *Turan* in English, April. 15, 1994; and *Azadliq*, November 1, 1994, pp. 1, 3.

۲۵. تنها استثناء عبارت بود از نیروی اندکی در پایگاه قبله که بخش پیوسته‌ای از سیستم نظارتی روسیه برای موشکهای باستیک می باشد.

۲۶. به عنوان مثال نگاه کنید به آنار، اوتئل اوتاغی (باکو ؛ ۱۹۹۵) که در شوله و اتانابی نقل شده «آذربایجان» ادبیات امروز جهان، جلد ۷۰ شماره ۳ (تابستان ۱۹۹۶) صفحه ۴۹۷

۲۷. شبکه رادیو تلویزیون آذربایجان باکو، نوامبر ۱۲ _ ۱۹۹۵ (۲۱۹ – ۹۵ - FBIS- SOV)

۲۸. قانون اساسی جمهوری آذربایجان (باکو : آذربایجان پرس ۱۹۹۶) پاراگراف ۲۱

۲۹. این نقشه اتنوگرافیک در برگیرنده بخشی از شرق ترکیه، تمامی شمال غرب ایران شامل ناحیه ای از جنوب زنجان تا اطراف تهران می شود که شامل خود تهران نیز بوده و نشان می دهد که این نواحی دارای ساکنین قومی آذربایجانی می باشند.

30. Ziya Bunyatov, *Azarbayjan Tarikhi Kiziiritlllari* (Baku: Azarbayjan EnsildopediyasI,
31. *Azadliq,* March 16, 1995, pp. 2—6, 15.
32. N N *Yeni Musavat*, April 17, 1995.
33. Aydin Khalilov, *Ilk Azeirbayjan KitabI* (Baku: Sharq-Qarb, 199), p. 9.
34. *Azarbayjan RespublikasmnIn Konstitusiyasz.* paragraph 18.
35. Qasam Hasanov, Kamil Aliyov, and Faridun Khalilov, *Azarbayjan Dilinin Grameri* (Tabriz, 1992).
36. ‘Abed Alkarim Manzuri Khamena, *Muka?emat-e Ruzmarah-e Turki-Farsi* (Türkche-Farsche Me’amuli Danishiqlar) (Tehran, 1993).
37. See, for instance, ‘A. Zafarkhah, *Ata Babalar Diyiblar* (Tabriz: Entesharat-e yaran, 1991—92).

۳۸. عزیز محسنی، آذربایجان ادبیات تاریخیندن فیزیل یارپاق‌لار (تهران: انتشار ۱۹۹۵)

۳۹. وحدت شبستری، دادلی سؤزلر (تبریز ۱۹۹۲)

۴۰. به عنوان مثال، میرهدایت حصاری «آذربایجان فولکلوروندان نمونه‌لر» وارلیق (ژانویه- آوریل ۱۹۹۲) صفحه ۷۱ - ۶۷؛ زهره وفائی، فولکلور گنجینه‌سی، اویونلار (انتشارات یاران، ۱۹۹۱)

۴۱ . به عنوان مثال بهروز خاماچی، طواف سهند (تبریز: مؤسسه تحقیقاتی و مرکز انتشارات ذوقی) که راجع به قبایل نواحی کوه سهند در آذربایجان می باشد و کتاب آذربایجان در مسیر تاریخ ایران از رحیم رئیس نیا در دو جلد (تهران ۱۹۹۱) به نقل از جوادی « نکته تحقیقی: انتشارات آذربایجانی در ایران » صفحه ۸۷

۴۲. ارس در گذر تاریخ از محمد حافظ‌زاده (۱۹۹۵، Aztasharatniye)

۴۳. به عنوان نمونه نگاه کنید به «مبانی نام و سرحدات آذربایجان» از جواد هیأت.

۴۴. رئیس جمهوری آذربایجان: « دونیانین بوتون آذربایجانلی‌لاری بیرلشمه‌لیدیرلر». کیهان هوائی (بخش آذربایجانی) ۲۰ ژانویه ۱۹۹۳ صفحه ۴

۴۵.یول، ۲۲ دسامبر ۱۹۹۱، صفحه ۲

46. Hariri-Akbari and Aazbdaftari,“A Brief Review of Contemporary Azerbaijani Poetr”p.96.
47. Ibid.

۴۸. حسین قلی سلیمی: تبریز رادیوسونون و ئریلیشله‌رینه بیرباخیش، وارلیق (ژانویه- آوریل ۱۹۹۲)، صفحه۴۸- ۳۸

۴۹. از مصاحبه صورت گرفته در .۱۹۹ با یک نویسنده آذربایجانی که خارج از ایران بود و بیشتر دوره حیاتش را در ایران بوده است.

۵۰. نامه دانشجویان آذربایجانی دانشگاههای تهران به نمایندگان مجلس ایران، ژوئن ۱۹۹۴ - (منتشر نشده)

۵۱. نامه دانشجویان مشکین شهر در دانشگاههای مختلف کشور به دولت جمهوری اسلامی ایران وارلیق (آوریل _ ژوئن ۱۹۹۴) صفحه ۹۶ _ ۹۳. (چاپ اول در هفته نامه امید زنجان)

۵۲. نگاه کنید به عنوان نمونه، اتوبیوگرافی بختیار واهاب زاده، ویرایش هادی سلطان قرائی، منتخب آثار بختیار واهاب زاده، صفحه ۲۶.

۵۳. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تلویزیون باکو در شهرهای مرزی که گیرندگی خوبی داشتند بطور مستمر تماشا می‌شد.

54. See Chehabi, “Ardebil Becomes a Province: Center-Periphery Relations in Iran,” pp. 235—253, for an in-depth discussion of the author’s views of the motivations for the creation of the new province, and the processes involved.

۵۵. سبلان و سهند دو کوه در ناحیه اردبیل و تبریز هستند. خود آذربایجانیها به سبلان، ساوالان می گویند.

۵۶. نامه از علیرضا حمیده‌خو درباره تشکیل استان اردبیل (فارسی)، وارلیق، اکتبر- دسامبر ۱۹۹۲، صفحه ۱۱۰ - ۱۰۹)

۵۷. ایرنا (انگلیسی)، ۱۵ اکتبر ۱۹۹۲

۵۸. رسالت، ۱۳ ژانویه ۱۹۹۳، صفحه ۵

59. Ibid

۶۰. رسالت، ۱۱ مارس ۱۹۹۳، صفحه ۵

۶۱. رسالت، ۱۲ آوریل ۱۹۹۳، صفحه ۵

۶۲. ایرنا، به عنوان نمونه در ۱۳ آوریل ۱۹۹۳ گزاش داده است که : نمایندگان مجلس از استان آذربایجان شرقی، مرکزی و غربی بر علیه حرکات ارمنیها اعتراض به عمل آوردند. حتی احمد همتی، نماینده‌ای از شهر مشکین شهر در استان جدید، از استان جدید با عنوان استان سبلان نام برده و در عین حال از تصمیم مجلس تجلیل کرد. رسالت، ۱۹ آوریل ۱۹۹۳، صفحه ۵

63. Ibid

۶۴ . نامه دانشجویان آذربایجانی دانشگاههای تهران به نمایندگان آذربایجانی مجلس ایران.

۶۵. نامه دانشجویان مشکین شهری دانشگاههای کشور به دولت جمهوری اسلامی ایران.

66 Ibid.
67. *Resalat,* August 8, 1994.

۶۸. نامه دانشجویان آذربایجانی دانشگاههای تهران به نمایندگان آذربایجانی مجلس.

۶۹ اعلامیه GAMIC در رابطه با تظاهرات دانشجویان آذربایجانی، مه ۱۹۹۵ (منتشر نشده)
۷۰. روزنامه سلام ۲۱ مه ۱۹۹۵
۷۱. به عنوان نمونه، بر طبق یک بررسی بسیاری از فارسها پاسخ دادند که دوست ندارند که یک همسایه آذربایجانی داشته باشند یا اینکه دخترشان با یک آذربایجانی ازدواج کند.
۷۲. نخستین مرجع انتشار یافته برای مجمع به آوریل ۱۹۹۳ مربوط می شود. نگاه کنید روزنامه رسالت ۷ آوریل ۱۹۹۳ صفحه ۳.
۷۳. خبرگزاری رویترز، ۲۷ ژوئیه ۱۹۹۳
۷۴. توران، ۷ آوریل ۱۹۹۵
۷۵.گوننی آذربایجان میللی استقلال جبهه‌سی (جبهه استقلال ملی آذربایجان جنوبی)، بیانیه تأسیس، ۱۹۹۵، به زبان ترکی آذربایجانی، منتشر نشده).
۷۶. فعالان آذربایجانی خارج از ایران ادعا دارند که این سند در ایران نوشته شده و تکثیر شده است. رفسنجانی در آذربایجان به دنبال چه بود؟ تشکیلات فدائیان آذربایجان)، ۱۳ ژوئیه ۱۹۹۵. (به زبان فارسی، منتشر نشده)

77 Ibid.

۷۸. اساسنامه آذربایجان قورتولوش تشکیلاتی (ترکی آذربایجانی، منتشر نشده)
۷۹. پلاتفرم انتخاباتی محمودعلی چهرگانی ۱۹۹۶، که به عنوان بخشی از فعالیت انتخاباتی‌اش در سطح وسیعی توزیع شده بود.
۸۰. مصاحبه تلفنی با محمود علی چهرگانی ۲۷ ژوئیه ۱۹۹۶، نقل شده از برنامه حقوق بشر خاورمیانه، جلد ۹ شماره ۷ (E) سپتامبر ۱۹۹۷ صفحه ۲۸
۸۱. تهران تایمز، ۱۱ ژانویه ۲۰۰۰
۸۲. نامه دانشجویان مشکین شهری دانشگاههای کشور به دولت جمهوری اسلامی ایران

83 Ibid.
84. Ibid.

۸۵ نمونه‌هایی از کمکهای ایران به ارمنستان شامل برقراری روابط دیپلماتیک با ارمنستان در فوریه ۱۹۹۲ و امضای تعدادی موافقت‌نامه اقتصادی با ارمنستان در بحبوحه جنگ بین آذربایجان و ارمنستان می‌باشد. در آوریل ۱۹۹۲ در یکی از حساس‌ترین نقاط درگیری بین آذربایجان و ارمنستان، ایران موافقت کرد که گاز طبیعی و نفت به ارمنستان بدهد و خطوط حمل و نقل بین دو طرف توسعه داده شد که محاصره ارمنستان توسط باکو را شکست. (نگاه کنید. اینتر فاکس (انگلیسی) ۱۵ آوریل ۱۹۹۲)
۸۶. به عنوان مثال، اطلاعیه منتشر شده در انتهای نخستین اجلاس سران ECO در تهران (۱۷ – ۱۶) فوریه ۱۹۹۲، حتی اشاره‌ای نیز به مناقشه قره باغ نکرده بود. برعکس، این اطلاعیه بیانه صریحی در حمایت از احقاق حقوق حقهٔ مردم فلسطین و رسیدگی به حقوق مردم کشمیر دارد. نگاه کنید به ایرنا (انگلیسی)، ۱۷ فوریه ۱۹۹۲
۸۷. جمهوری اسلامی، ۲ مارس ۱۹۹۲، صفحه ۲
۸۸. محمود واعظی در اینتر فاکس (انگلیسی)، ۲۵ مارس ۱۹۹۲ (۰۵۹- ۹۲ –FBIS-SOV). همچنین نگاه کنید به تهران تایمز، ۱۰ مارس ۱۹۹۲، صفحه ۲، برای رجوع به تأثیر عامل آذربایجانی ها و ارامنه داخل بر مناسبت ایران در میانجی‌گری جنگ قاراباغ.
۸۹. به عنوان مثال، نگاه کنید به TASS. ۲۸ فوریه ۱۹۹۲ (۵۴۰- ۹۲ -FBIS- SOV)
۹۰. ابرار، ۲۸ ژوئن ۱۹۹۲، تهران تایمز همچنین بیان کرد که انتخاب ائلچی‌بَی خبر خوبی برای ایران بود. نقل شده در ایرنای انگلیسی، ۸ ژوئن ۱۹۹۲، ایرنای انگلیسی ۲۸ ژوئن ۱۹۹۲ و سلام ۲۵ ژوئن ۱۹۹۲ صفحه ۱۰ (۱۳۰-۹۲-FBIS-NES)
۹۱. نگاه کنید به عنوان مثال، ایرنا، ۱۶ ژوئن ۱۹۹۳
۹۲. نگاه کنید به عنوان نمونه به : بازدید آیت‌الله خامنه‌ای از تبریز، اولین برنامه تلویوزین IRIB تهران ۲۷ ژوئیه ۱۹۹۳ (۴۳- ۹۳ -FBIS- NES)؛ دیدار آیت‌الله خامنه‌ای از تبریز، ایرنا ۲۱ نوامبر ۱۹۹۸، ۲۸ ژوئیه ۲۰۰۰ و سخنرانی خاتمی در اورمیه، فایننشال تایمز، ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۰.
۹۳. به نقل از آژانس خبری فرانسه از تهران ۱ مارس ۱۹۹۵
۹۴. رسالت، ۱ ژوئن ۱۹۹۴، صفحه ۵
۹۵. کیهان، به نقل از خبرگزاری رویتر، ۱۲ نوامبر ۱۹۹۵
۹۶. سخنان آیت الله شبستری در جمع طلاب حوزه علمیه تبریز، SOBZ، ۲۸ مه ۱۹۹۶. به نقل از Human Right Watch / ویژه خاورمیانه. جلد ۹ شماره ۷ (E) سپتامبر ۱۹۹۷، صفحه ۲۷
۹۷. نامه‌ای از نصرت خوانی، وارلیق، صفحه ۹۲

98. Ibid, pp. 92—93.
99. Ibid, p. 94.
100. *Akhbar*, June 8, 1996, p. 2.
101. Ibid.
102. *Zerkalo*, June 1, 1996.
103. For example, Alexandre Bennigsen and S. Enders Wimbush, *Muslims of the Soviet Empire: A Guide* (Bloomington: Indiana University Press, 1986), P. 144.
104. IRNA in English, February 26, 1993.
105. IRNA in English, November 2, 1993, reported that in the last week of October 1993, 37,027 refugees crossed the Araz seeking refuge in Iran.

106. Voice of the Islamic Republic of Iran First Program, December 8, 1993 (FBIS-NES-93-234).
۱۰۷. آرم کنفرانس (منتشر شده در وارلیق، اکتبر- دسامبر ۱۹۹۲)، صفحه ۹ به زبانهای مختلفی ظاهر شد ترکی آذربایجانی- کریل- فرانسه و انگلیسی ولی فارسی مابین آنها نبود.
108. See, for instance, IRNA in English, February 22, 1993.
109. See, for instance, IRNA in English, August 31, 1993.
110. Voice of the Islamic Republic of Iran First Program Network in Persian, June 11, 1992 (FBIS-NES-92-114); and lENA in English, April 22, 1993.
111. IRNA in English, September 7, 1993.
112. Voice of the Islamic Republic of Iran First Program Network in Persian, January 21, 1996 (FBIS-NES-96-016)
113. Voice of the Islamic Republic of Iran in Azerbaijani, May 12, 1993 (FBIS-SOV-93-092).
114. *Resalat,* April 19, 1993, p. 5; and LENA in English, April 13, 1993
115 *Resalat,* April 14, 1993, p. 5.
116. *Resalat,* April *7,* 1993, p. 3.
117. *Resalat,* November 18, 1992, p. 5.
118. *Turan* (English), August 5, 1996
۱۱۹. روزنامه آذربایجان، ۹ دسامبر ۱۹۹۴ صفحه ۴ (FBIS _ SOV _ ۹۵ _ ۵۲۸ _ S)
۱۲۰. ایرنا انگلیسی، ۱۴ فوریه ۱۹۹۶
۱۲۱. رسالت، ۸ مارس ۱۹۹۳، صفحات ۶ - ۵
۱۲۲. ایرنا انگلیسی، ۱۶ ژوئن ۱۹۹۲، این دوره مطابق با سال ۱۳۷۰ در تقویم شمسی ایران می‌باشد.
۱۲۳. رسالت، ۲۳ دسامبر ۱۹۹۲، صفحات ۶ - ۵
۱۲۴. روزنامه جمهوری اسلامی، به نقل از کیهان (لندن)، ۲۴ دسامبر ۱۹۹۲، صفحه ۱ (FBIS- NES- Q3- 007)
۱۲۵. از مصاحبه‌ای با سفیر آذربایجان، نصیب نصیب‌زاده
۱۲۶. تهران تایمز، ۲۸ ژوئن ۱۹۹۴ و مصاحبه با سفیر آذربایجان نصیب‌زاده
۱۲۷. سلام، به نقل از رویترز، ۲۵ مه ۱۹۹۲
۱۲۸. سلام، به نقل از خبرگزاری فرانسه، ۲۵ مه ۱۹۹۲
۱۲۹. ایرنا، ۱۳ آوریل ۱۹۹۳
۱۳۰. جواد هیأت، در وارلیق (آوریل- ژوئن ۱۹۹۴)، صفحات ۳۰ - ۲۵
۱۳۱. به عنوان نمونه، «خوجالی»، وارلیق (آوریل- ژوئن ۱۹۹۲)، صفحات ۳۳ -۳۱ و «شهید لر» وارلیق (ژانویه- مه ۱۹۹۵) صفحات ۱۳۶- ۱۳۵
۱۳۲. بنا بر مصاحبه‌ای با یکی از مقامات ارمنی، در استانهای آذربایجانی ایران تقریباً ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ ارمنی زندگی می‌کنند که اکثراً در تبریز، سلماس، اورمیه و روستاهای اطراف متمرکزند.
۱۳۳. نگاه کنید به عنوان مثال، وارلیق (اکتبر- دسامبر ۱۹۹۲)
۱۳۴. نامه‌ای از خوانی، وارلیق، صفحه ۹۵
۱۳۵. ائل بارز، باکی (به زبان ترکی آذربایجانی)، وارلیق (ژوئیه- سپتامبر ۱۹۹۲)، صفحه ۱۲۵
۱۳۶. جواد هیئت، تلگرام از وارلیق به نخست وزیر آذربایجان در هنگام مصاحبه‌اش با تلویزیون باکو (فارسی)، وارلیق (اکتبر- دسامبر ۱۹۹۱)، صفحات ۱۳۶- ۱۳۴
۱۳۷. به عنوان مثال، ائلچین عارف اوغلو، «مخالفت»، ۲۰ دسامبر ۱۹۹۵، صفحه ۴
۱۳۸. روزنامه «ترکیه» چاپ استانبول، ۲۸ مه ۱۹۹۲، صفحه ۱۳ (FBIS-SOV– ۹۲ -۱۰۸)
۱۳۹. نصیب‌زاده در ژانویه ۱۹۹۴ از سمت خود عزل شد.
۱۴۰. ملیت (چاپ استانبول)، ۲۶ ژانویه ۱۹۹۲، صفحه ۵ (FBIS- SOV- ۹۲ -۰۲۳)
۱۴۱. رادیو باکو (به زبان ترکی آذربایجانی)، ۱ ژانویه ۱۹۹۴ (FBIS-SOV-۹۴- ۰۰۲)
۱۴۲. بیانیه منتشر شده در خبرنامه سفارت آذربایجان در واشنگتن. D.C، ۳۰ دسامبر ۱۹۹۹
۱۴۳. روابط آذربایجان و ایران (باکو، مرکز FAR برای تحقیقات اقتصادی و سیاسی)، مه ۱۹۹۶، صفحات ۲۳ و ۷
۱۴۴. فرمان رئیس جمهوری آذربایجان، منتشر شده در ۲۶ مارس ۱۹۹۸
۱۴۵. شکیل‌لی سؤزلوک از حافظ پاشایف. (اوشاق کیتابی، باکو، ناشران آذربایجان، ۱۹۹۲)
146. See Mirz Ibrahimov, ed., *Janubi Azarbayjan AdabiyyatrAntoloqiyasi* Vol. 4 (Baku: Elm, 1994); Nis Mustafeyeva, *Janubi Azarbayjan Khanli1ari* (Baku: Azerbaijan Government Publishers, 1993); *Tiibrizd Dord Da'ftiir* (Baku: Azerbaijan State Publishers, 1994).
۱۴۷. نگاه کنید به عنوان مثال به «یالان دونیا» اثر محمد حسین شهریار. همچنین نگاه کنید به: تورک‌لرین تاریخ و مدنیتینه بیر باخیش، اثر جواد هیأت (باکو، ناشران دولت آذربایجان، ۱۹۹۳)؛ و ایدم، آذربایجان ادبیاتینا بیرباخیش (باکو، زیازیچی ۱۹۹۳). کتابی درباره هیأت با عنوان «دکتر جواد هیأت» نیز در این دوره انتشار یافت، (باکو: ناشران آذربایجان، ۱۹۹۵)
۱۴۸. توران (به زبان انگلیسی، ۴ ژانویه ۱۹۹۳)
۱۴۹. آزاداینفورم، ۱۱ دسامبر ۲۰۰۰
۱۵۰. شبکه رادیو باکو به زبان آذربایجانی، ۱ مارس ۱۹۹۳ (FBIS _ SOV _ ۹۳ _ ۰۳۹)

۱۵۱. توران، ۲۶ ژوئن ۱۹۹۵
۱۵۲. توران (انگلیسی زبان) ۵ ژوئیه ۱۹۹۵
۱۵۳. زرکالو _ ۲ دسامبر ۱۹۹۵ صفحه ۸
۱۵۴. حریت، ۲۶ مه ۱۹۹۶
۱۵۵. توران (انگلیسی) ۵ ژوئیه ۱۹۹۵

156. Such rivalry is common in the relations of many centers with their diasporas. For a discussion of the rivalry between Israel and the Jewish diaspora, and among the Palestinians, see Sheffer, "A New Field of Study: Modern Diasporas in International Politics," pp. 10—11.

157. For example, Benmgsen and Wimbush, *Muslims of the Soviet Empire: A Guide,* p.144

فصل ششم

ملاحظاتی در مورد ایران و تئوری هویت

موج جوان! ناگهان خروشید و از اقیانوس بی تلاطم پرسید، مادر! آیا می توانیم بفهمیم که در قلب ساوالان پیر چه می گذرد؟ اقیانوس گفت: با نگاه به ظاهر کوه نمی توان به اسرار درونی آن پی برد، چنانچه کوه نمی تواند از اسرار درونی اقیانوس آگاه شود؛ باید آموخت که صبور بود و منتظر ماند. چرا که رازی در موعد مشخص، آشکار خواهد شد.

به نقل از داستان محلی آذربایجان

در طول قرن بیستم، هویت متمایز آذربایجانی عبارت بود از هویت مشترک و برجسته آذربایجانیهای شوروی و خلف آن یعنی جمهوری آذربایجان، بسیاری از آذربایجانیهای ایران با وجود تلاشهای بسیار برای از بین بردن فرهنگ و هویتشان [توسط فارسها] ، «هویت خویش» را حفظ کرده اند. در حال حاضر و با توجه به وجود کشور مستقل جمهوری آذربایجان، هویت بومی یا ملی آذربایجان در برگیرنده تنش بین جنبه های هویت سرزمینی آذربایجان و هویت اجتماعی جمهوری مستقل آذربایجان می باشد.

آذربایجانیهای جمهوری آذربایجان پیوستگی خاصی با سایر هموطنان خویش دارند و به شدت هویت آذربایجانی خود و مشخصات بومی خویش را به ماورای مرزهای کشورشان نسبت می دهند. بسیاری از آذربایجانیهای ایران که به عنوان آذربایجانی شناخته می شوند، به همین ترتیب با آذربایجانیهای خارج نیز شناخته می شوند. بسیاری خود را ساکن جمهوری آذربایجان محسوب نمایند. (اگر چه ساکن جمهوری آذربایجان نباشند).

تاسیس جمهوری آذربایجان منجر به ظهور هویت و افزایش حس هویت شناسی مابین آذربایجانیهای ایران شد.

نتیجه‌گیری ذیل که هویت متمایز آذربایجانی در سطح وسیعی در ایران وجود داشته بسیاری از آثار آکادمیک را در مورد ایران به چالش می کشد علاوه بر این علائمی وجود دارد که از نقش موثر سیاستهای قومی در توسعه پایدار و مداوم ایران خبر می دهند.

دومین نتیجه گیری ماحصل از کتاب، این است که فعالیت سیاسی آذربایجان، بعدی از ابعاد وجودی انقلاب اسلامی ایران بوده است و ناکامی انقلاب در مورد تحقق حقوق زبانی و فرهنگی آذربایجانیها ، حمایت انها از رژیم و هویت ایرانی را تحت تاثیر قرار داده است.

سومین نتیجه‌گیری اثر فوق تشریح تاثیر بحران قاراباغ در بیداری سیاسی آذربایجانی در اتحاد شوروی می باشد. این امر، نظریه ابزاری بودن نبرد قاراباغ و گلاسنوست در بروز جنبش معاصر ملی آذربایجانی را زیر سوال می برد و برخلاف آثاریست که ادعا می کنند آذربایجانیها فقط در سال ۱۹۸۰ آشکارا هویت ملی خویش را نشان داده اند و این ادعا اساساً پاسخی به کشمکش با ارمنستان بر سر کنترل منطقه قاراباغ کوهستانی بود.[۱]

با توجه به اینکه تعابیر مختلفی از هویت ملی آذربایجانی در حوزه اتحاد جماهیر شوروی پیش از شروع دوران گلاسنوست و در اواسط دهه ۱۹۸۰ وجود داشت. گلاسنوست زمانبندی شدت و توفیق کشورشان جنبش ملی آذربایجان را تحت تاثیر قرار داده و حتی باعث آشکارشدن هویتهایی شد که با هویت رسمی مدنظر اتحاد جماهیر شوروی در تقابل بودند. همچنین شرایط را برای انجام فعالیت سیاسی افرادی که به هویت های گوناگون اعتقاد داشتند، مهیا گردانید.

چالشها و تهدیدات خارجی از جانب ارمنستان و روسیه در دوران گلاسنوست منجر به دگرگونی هویت اجتماعی آذربایجانی و تبدیل آن به جنبش فعال سیاسی گردید . هویت آذربایجانی در واکنش به چالشهای بیرونی نمایان نشده بود. رژیم ها و سیاستهای ملی که هر دو گروه آذربایجانیها در مدت بیش از ۱۵۰ سال با آنها مواجه بوده اند. پیشرفت هویت اجتماعی آنها را تحت تاثیر قرار داده است. سیاست شوروی بطور ناخواسته باعث پیشرفت هویت اجتماعی آذربایجان و بسیاری از گروههای قومی دیگر شد. چرا که ایدئولوژی رسمی شوروی مبنی بر آسیمیلاسیون کامل «غیر اسلاوها» باعث ناسازگاری آذربایجانیها با هویت رسمی شوروی شد. اما در ایران با توجه به ممنوعیت ابزار عقاید قومی و بخصوص هویت ملی برای اقوام غیرفارس و اعمال سیاست آسیمیلاسیون اقوام غیرفارس در فرهنگ و زبان قوم فارس شرایط به گونه دیگری بود.

تعداد زیادی از آذربایجانیها هویت اولیه ایرانی را بجای هویت متاثر از جمهوری آذربایجان پذیرفته بودند. این کتاب چنین نتیجه می گیرد که جدایی و تحت حکومت دو رژیم متفاوت قرارگرفتن (اتحاد جماهیر شوروی، بعدها جمهوری آذربایجان و رژیم پهلوی بعدها جمهوری اسلامی ایران) باعث ایجاد برخی تفاوتهای فرهنگی بین آذربایجانیهای شمال و جنوب شده است.

با وجود اینکه تعداد زیادی از آذربایجانیهای هر دو طرف شمال و جنوب خود را متعلق به یک گروه قومی و ملت واحد محسوب می نمایند در شمال اکثریت قریب به اتفاق مردم هویت اجتماعی اولیه خود را با آذربایجانیهای جنوب مشترک محسوب می نمایند. با این وجود قسمت عمدهٔ آذربایجانیهای جنوب ارتباط هویتی خویش را با شمال حفظ نکرده اند.

آذربایجانیها نمونه بارزی برای مطالعه در مورد چگونگی نقش جمعیتهای همجوار در رشد هویت مشترک و جنبشهای ملی در دو طرف مرز می باشند. با استقلال جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۹۱ هویت آذربایجانیهای ایران دچار چالش شد و منجر به این گردید که بسیاری از آنها هویت خویش را مورد بازبینی قرار دهند که آیا هویت ایرانی خود را تقویت کنند و یا اینکه به آذربایجانی بودن

پس از استقلال جمهوری آذربایجان و متعاقب آن کاهش محدودیتها در ایجاد روابط مستقیم، روابط خانوادگی و تجاری از سر گرفته شد، تبادلات و تعاملات فکری و آکادمیک بیشتری صورت پذیرفت و در مدت زمان اندکی پس از تجدید روابط، حس هویت آذربایجانی و غرور قومی آذربایجانی در ایران مشاهده شد. آذربایجانیها در قبال جوکهایی که زبان و لهجه آنها را به سخره می گرفت، واکنش نشان داده و همچنین خواستار احقاق حقوق قانونی خویش درباره فرهنگ آذربایجانی شدند. دانشجویان آذربایجانی با تاسیس سازمانهایی درصدد مطالبه حقوق فرهنگی خویش برآمدند. بسیاری از این خواستها بیشتر بر سطح نمادین و انتزاعی تکیه داشت تا به سطح ملموسی مثل خاتمه دادن به تمسخر و تحقیر آنها و یا ابقای نام «آذربایجان» در استان جدید التاسیس (اردبیل) می توان گفت این امر نشان از ادراک در مورد تعبیر خویشتن می باشد.

مفهوم بسیاری از بیانیه های دانشجویان آذربایجانی و خط مشی سازمانهای جدید التاسیس تاثیر استقلال جمهوری آذربایجان و تجدید روابط با شمال را نشان می دادند.

در این بین آذربایجانیهای شمال نیز تحت تاثیر تجدید روابط با جنوب قرار گرفته بودند بسیاری از فعالین شمال که به هویت و فرهنگ آذربایجانی تاکید داشتند، به تجدید روابط با جنوب پرداختند و اغلب «آزادی» جنوب را نقطه بحرانی آسایش و رفاه شمال محسوب می نمودند. وضعیت و احقاق حقوق آذربایجانهای ایران به موضوع مهمی در سیاستهای داخلی باکو مبدل شده بود و رابطه این جمهوری با هم قومیهای فراسوی مرز، بخش مهمی از هویت این جمهوری جدید را شامل می شد بطوریکه که حتی روابط و سیاست خارجی را نیز تحت تاثیر قرار می داد.

ریشه های هویت آذربایجانی

کتاب فوق به تجزیه و تحلیل روند شکل گیری هویت آذربایجانی از زمان انقلاب اسلامی در اواخر سال ۱۹۷۰ پرداخته و نشان می دهد که بسیاری از آنها سابقه حضور در رویدادهای قبلی تاریخ معاصر ایران را داشته اند. نتایج اثر فوق در بین رویدادهای مربوط به پیشرفت هویت آذربایجانی نشان می دهد که مرزهای رسمی کشورها، محدود کننده مرزهای انسانی و فرهنگی نمی باشد.

بارز بودن نقش سکولاریسم در بین آذربایجانیها، تاکید آنها بر اهمیت زبانشان، دیدگاه خاص تهران نسبت به حقوق قومی آذربایجانیها " تهران هرگونه مطالبه در مورد احقاق حقوق را به تجزبه طلبی تغییر می کند " تاثیر توسعه و گسترش تکنولوژیها در شکل گیری هویت موثر بوده است. با وجود اینکه سرزمین آذربایجان در سال ۱۸۲۸ و تحت معاهده ترکمنچای به دو بخش تقسیم شده، اما روابط تجاری و فرهنگی بین این دو منطقه تا زمان اقتدار استالین پایدار و مستحکم باقی مانده بود.

آذربایجانیهای دو طرف مرز فضای روشنفکرانه را تشکیل دادند که ازآن افکار و ایدئولوژیهای سیاسی در تبریز و باکو ریشه گرفتند (که به سمت تهران پیش رفت) و با تعامل در اذهان آذربایجانیها پرورش یافت.

با وجود خطرات متعدد بسیاری از آذربایجانیها برای دیدار اقوام خود در آن سوی رود آراز بطور غیرقانونی مسافرت می کردند. با کاهش قدرت سیاسی شوروی، در زمان گورباچف، آذربایجانیهای دو سوی مرز به جستجوی هویت خویش پرداختند که این جستجو مواردی از قبیل ملاقاتهای مرزی، و انتشار آگهی تبلیغاتی در روزنامه های باکو و تهران را شامل می شد.

از زمان تقسیم آذربایجان در نیمه اول قرن نوزدهم، روابط بین هم قومیها از مرزهای سیاسی جداکننده آنها فراتر رفت. بطوریکه بسیاری از تاثیرات دو جانبه هنوز هم باقی است. آذربایجانیهای دو سوی رود آراز دارای خاطرات تاریخی مشترک، همراه با نمادهای مشترک هستند سلسله صفویه به عنوان نمادی از رهبری و زمامداری آذربایجان در ایران مورد احترام هر دو طرف می باشد. نیروی نظامی «قیزیل باش» به عنوان نماد قدرت نظامی آذربایجانیها و «بابک» نماد مشترک استقلال و مقاومت آذربایجانیها در مقابل نفوذ و سلطه نیروهای خارجی است.

تصاویر ارک تبریز و کوه ساوالان در خانه آذربایجانیهای دو طرف رود آراز مشاهده می شود. مورد آذربایجان نشان دهندهٔ وجود چندین نوع مرز می باشد که این مرزها عبارتند از مرزهای سیاسی، فیزیکی و فرهنگی و اینکه همیشه اینگونه مرزها متجانس نیستند؛ به اذعان محققین مرزهای سیاسی همواره مهمترین تاثیر را بر هویت مردم می گذارند.

طی نیمه دوم قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم استانهای مرزی شمال غرب ایران از طریق روسیه و استانبول با جهان غرب در ارتباط بودند. پس از فروپاشی شوروی این استانها خواستار ایفای دوباره این نقش بویژه در زمینه روابط و همکاریهای خارجی شدند.

تبریز در گذشته نقش تقویت موقعیت ایران را در منطقه برعهده داشت.و بار دیگر با بهره گیری از روابط جدید التاسیس خود با باکو برای مطالبه منابع از مرکز و آزادی عمل بیشتر برای داشتن همکاری های مستقیم استفاده کرد. استانهای آذربایجان در ایجاد روابط با باکو و سایر کشورها در گسترش فعالیت سیاسی در عرصه روابط خارجی پیش قدم شدند. همکاری آزادانه استانهای آذربایجان با باکو، غالباً تهران را غافلگیر می کرد برقراری روابط مستقیم استانهای آذربایجان با جمهوری آذربایجان، مردم آذربایجان ایران را به ایجاد روابط با سایر مردم ترک ترکیه و تاتارستان تشویق می کرد. برای درک نقش تاریخی آذربایجان بعنوان مدافع دموکراسی در ایران می توان به سخن خاتمی در سال ۱۹۹۸ (۱۳۷۷) در هنگام بازدید از تبریز اشاره کرد که گفت : آذربایجان محل تولد جامعه مدنی در ایران است.[۲]

قانون اساسی مصوب ۱۹۹۵ جمهوری آذربایجان برپایه جدایی دین و سیاست باعث نمایان شدن سکولاریسم اسلامی و روحانیت ستیزی در بین آذربایجانیهای شمال و جنوب گردید.

در حالیکه بسیاری از نخبگان مذهبی آذربایجان ایران و همچنین مردم عادی انرا قبول نکردند. طی نیمه دوم قرن نوزدهم آذربایجانیها پیشرو مسلمانانِ طرفدار هویت اسلامی سکودار بودند. در امپراطوری روسیه فعالیت روحانیون بسیار محدود شده بود و آنها حتی در مواقعی نمی توانستند برعلیه روشنفکران سکولار سخنی بگویند. مشابه همان عملی که در دنیای اسلام انجام می شد.

علاوه بر این دسترسی آذربایجانیها به آموزش و پرورش سکولار در امپراطوری روسیه باعث انتقال این افکار از سوی منطقه قفقاز به آذربایجان ایران شد. روشنفکران آذربایجانی و قفقازی فارغ از تهدید علمای ایران به نوشتن مقالات سکولار پرداختند. اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم با توجه به انزوای سایرگروههای قومی تعداد زیادی از ایرانیهای طرفدار ایدئولوژی سکولار، آذربایجانی بودند.

آذربایجانیهای دو طرف با هردوجهان ترک و شیعه در ارتباط بودند و نقش مهمی در دفاع از ایدئولوژی اسلام "پان اسلام " شیعه و سنی را ایفا می کردند.

درطول قرن بیستم هر زمان که قدرت دولت مرکزی رو به افول می گذاشت. مطالبات سیاسی آذربایجانیها که به هویت مشترک آنها مرتبط می گردید، نمایان می شد. چرا که بخاطر کاهش قدرت مرکزی هویت خواهی با خطر کمی مواجه می شد؛ به عنوان مثال آذربایجانیهای تحت تسلط روسیه پس از سقوط سلسله «رومانوف» درصد دستیابی به استقلال برآمدند آذربایجانیهای ایران نیز در زمان افول قدرت تهران در پیگیری مطالبات سیاسی خویش بسیار پیگیر بودند. قیام خیابانی در سال ۱۹۲۰ هنگامی صورت پذیرفت که حکومت قاجار در حال اضمحلال بود و یا هنگامی که ایران تحت اشغال متفقین قرار داشت، دولت ایالتی آذربایجان در سال ۱۹۴۵ در تبریز تاسیس شد.

اواخر دهه ۱۹۷۰ با افول قدرت تهران و مسکو آذربایجانیها به شدت پیگیر مطالبات سیاسی خویش بودند که در این بین سیاست گلاسنوست (سیاست لیبرالی که توسط گورباچف در سال ۱۹۸۰ ایجاد شده بود) در اتحاد جماهیر شوروی، (۱۹۸۷-۱۹۹۱) و یا ناآرامی های پس از انقلاب اسلامی ایران بین سالهای (۱۹۷۸-۱۹۷۹)، و در دوره پس از جنگ ایران و عراق یعنی زمانی که جو لیبرالی سیاسی پدیدار شد و بر این مساله تاثیرگذار شدند. در این بین مجله وارلیق کمتر به پیگیری مطالبات و خواستهای آذربایجانیها می پرداخت و بعد از سفت و سخت شدن قوانین جمهوری اسلامی ایران به طور صریح و واضح این گونه درخواستها را مطرح کرد.

افت و خیزهایی که در جریان اجرای مصوبات و عدم توجه به ضمانت های اجرایی این قوانین پدیدار شد، ناشی از عملکرد قدرت مرکزی بود و نه بخاطر تغییر در اعتقادات طرفداران. ضعف قدرت مرکزی منجر به افزایش مطالبات در مورد هویت مشترک آذربایجانیها نشد، بلکه امکان مطرح کردن هویت را فراهم آورد و مطالبات سیاسی مرتبطی را ایجاد نمود. با توجه به سیستم محدودکننده حکومت می توان فرض نمود که هویت ملی آذربایجانی در این دوران سرکوب نیز

مسئله استفاده و وضعیت زبان آذربایجانی مورد توجه و تمرکز هر دوی آذربایجانیهای شمال و جنوب قرار داشت که در این بین افرادی قرار داشتند که زبان آذربایجانی را بصورت حرفه ای بکار نمی بردند طی دوران آزادی سیاسی نسبی آذربایجانیهای تحت حکومت ایران و شوروی در ترفیع موضوع زبان جدی و مصر بودند. برای مثال ازدیاد نشریات آذربایجانی زبان در دوران آزادی سیاسی نسبی در ایران مکرراً مشاهده شده است. بسیاری از این نشریات در دوران سرکوب منتشر نمی شدند بلافاصله پس از فرار شاه از ایران و بار دیگر از اوائل دهه ۱۹۹۰ نشریات زیادی به زبان آذربایجانی منتشر شدند. در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ روشنفکران آذربایجانی تلاشهای بسیاری را در جهت اشاعه استفاده از زبان آذربایجانی در بین آذربایجانیها بکار بستند.

بعد از انقلاب اسلامی روشنفکران به بررسی و جستجوی مناسب ترین الفبا برای زبان آذربایجانی پرداختند برخی الفبای لاتین و برخی دیگر نسخه های ویرایش شده الفبای عربی را مناسب تشخیص دادند.

بسیاری از نویسندگان آذربایجانی علائم مصوت را به الفبای عربی افزودند تا زبان آذربایجانی برای آذربایجانیها قابل دسترسی و استفاده باشد؛ زیرا این مصوتها نوشتن زبان ترکی را تسهیل می‌نمود. وضعیت زبان آذربایجانی، نام و الفبای مناسب برای این زبان درآذربایجان شوروی قبل و بعد از استقلال مورد بحث بوده است. بسیاری از فعالین آذربایجانی در هر دو آذربایجان شوروی و ایران همانند فعالین سایر جنبشهای ملی، در کشمکش برای تجدید حیات زبانی بودند که بنا به دلایلی زبان اصلی آنها نبود و همچنین برای بقای فرهنگی که در آستانه محو شدن بود، در تلاش بودند. چه اینکه اغلب آذربایجانیها زبان مادریشان را بخوبی و پیشرفتگی زبان روسی و فارسی می پنداشتند.

در طول قرن بیستم ناظران و محققین تهرانی و خارج از ایران، عموماً هر نوع خواسته جدی در مورد احقاق حقوق فرهنگی زبانی را از سوی جنبشهای مختلف آذربایجانی یا سایر گروههای قومی در ایران به عنوان تلاشی برای جدایی طلبی و یا نتیجه دخالتهای خارجی تفسیر و معرفی می کردند. این گونه تفسیر از مطالبات اقوام، منجر به غیر مشروع جلوه دادن مطالبات اقوام غیر فارس شده است.

محققین و سیاستمداران نیز همواره از اصطلاحاتی استفاده می کردند که این جنبشها را شامل نمی شد مثلاً دولت ایالتی تبریز در سال ۱۹۴۵ را به جمهوری دموکراتیک آذربایجان نسبت داده

بسیاری از فعالین برجسته آذربایجانی مثل خیابانی، رهبران دولت ایالتی در سال ۱۹۴۵، و نویسنده بنام آذربایجانی علی تبریزلی بوضوح توضیح دادند که دارای هویت فراقومی ایرانی هستند. هویتی که گروههای قومی غیرفارسی را در برمی گرفت "مثلاً یک اسکاتلندی شاید بتواند خود را بریتانیایی بنامد ولی خود را یک انگلیسی معرفی نمی کند."

با وجود اینکه بسیاری از آذربایجانیها در حمایت از ایران قدرتمند، پیشرو بودند و حتی برخی از آنها به منظور حفظ وحدت کشور بکارگیری و انطباق زبان فارسی را برای تمامی اقلیت های قومی حمایت می کردند. اما آنها که از پدر و مادر آذربایجانی متولد شده بودند، خود را نه اینکه «فارس» بلکه خود را ایرانی محسوب می نمودند. بسیاری از ناظران غربی معتقدند که تلقی هویت ایرانی توسط اعضای گروههای قومی ایران بیانگر نوع هویت آنها و یا آسیمیله شدن در قوم فارس بوده است. این گونه هویت فراقومی مکرراً در کتاب فوق مورد اشاره بوده به عنوان مثال دانشجویان آذربایجانی که به نوشتن طومار و نامه سرگشاده می پرداختند. بارها به هویت فراقومی خویش اشاره داشته اند. تلقی بسیاری از آذربایجانیها از ایرانی بودن مساوی فرهنگ و زبان قوم فارس نبود.

علاوه بر این آنها شاهد نقش اساسی آذربایجانیها در تاریخ و پیشرفت ایران بودند. از آنجا که دولت ایران از ادعاهای هویت قومی احساس تهدید می کرد. در اغلب موارد اقلیتهای قومی را مجبور می کرد که از بین هویت قومی و هویت ایرانی یکی را انتخاب کنند. این اقدام حکومت باعث شد که تعدادی از آذربایجانیها، هویت آذربایجانی خویش را تقویت کنند و در عین حال تعداد زیادی نیز به سمت قوم فارس متمایل شدند. پیشرفت تکنولوژیها ارتباط بین آذربایجانیها و غیرآذربایجانیها را هم تسهیل کرده و باعث سست شدن حلقه های انسجام هویت مشترک آنها نیز شد.

همان طور که آبراهامیان اشاره کرده است پیشرفتهای تکنولوژیک اوائل حکومت رضاشاه روابط هم قومیها را در نواحی همجوار افزایش داده و بروز هویت قومی را در استانهای مرزی ایران تسهیل کرد. [۳]علاوه بر این مواجهه اعضای گروههای مختلف قومی باعث برجسته تر شدن تفاوت های موجود ما بین آنها شد، و بدین ترتیب باعث هویت خاص آنها شد. در عوض زیر ساختهای پیشرفته و امروزی نیمه اول قرن بیستم باعث تسهیل دستیابی شده و بسیاری از اعضای گروههای مختلف قومی کشور را در مقابل دولت مدرن و جدید با هویت فردی با آن دولت قرار می داد مدرنیته و پیشرفت تکنولوژی در ایران باعث ازدواجهای بین قومی شده و آسیمیلاسیون در قوم فارس را تسهیل کرده و در برخی موارد باعث اعتقاد عده ای به ایران قوی و مرکزی شده است. و بالعکس، در شمال تعامل با غیرآذربایجانیها باعث گسترش هویت آذربایجانی شد، که این

به نظر می رسد شهر تهران به دیگ جوشان ایرانی تبدیل شده که باعث تقویت هویت ایرانی بسیاری از افرادی شد که در آن زندگی می کنند. برنامه های تلویزیونی ترکیه اثرات شگرفی بر مردم هر دو آذربایجان شوروی و ایران داشته و باعث افزایش غرور و عرق ترکی و آذربایجانی شده است. در جمهوری آذربایجان تشابهات بین زبانهای ترکیه و آذربایجانی به سرعت مشخص شد و آگاهی از هویت عظیم ترک بسیار گسترش یافته بود.

سقوط دیوار دیگر: احیا پیوندها ؟

تاثیر فروپاشی اتحاد شوروی در احیای پیوندهای شرق و غرب بوضوح مشخص است. این فروپاشی منجر به شکستن و فروریختن دیوار دیگری نیز گردید دیوار شمال و جنوب، تاثیر بسیار مهم فروپاشی شوروی در رشد روابط مستقیم و همکاری بین ساکنان جمهوری جدید و هم قومیهای آنها در نقاط مجاور ایران نمود پیدا کرد.

بدنبال استقلال جمهوری آذربایجان تغییرات چشمگیری در نوع و شدت تماسها و روابط بین آذربایجانیهای هر دو سوی مرز پدیدار شد. در پرتو تماسهای ضمنی و رو به رشد بین جمعیتهای بسیاری از مناطق مرزی ایران می توان به مشخصات مربوط به روابط مرکز کشور با پیرامون آن تعمیق کرد. ممکن است زندگی در پیرامون یک کشور (مناطق مرزی) یک امتیاز باشد و استانهای ایران در پرتو شرایط سخت اقتصادی سعی در تغییر محل زندگی در جهت تقویت روابط باهم قومی هایشان در استانهای مرزی داشتند. از آنجا که بسیاری از ساکنان مناطق مرزی ایران غیرفارس هستند این گونه توسعه بطور غیرقابل اجتنابی روابط قومی در ایران را تحت تاثیر قرار خواهد داد.

ملاحظاتی در مورد هویت مشترک

نتایج ماحصل از این کتاب هفت اصلاحیه برای فرضیه هویت مشترک ارائه می دهد:

اول : پیوندهای خانوادگی عامل مهمی در حفظ هویت مردمی است که در مرزهای سیاسی تقسیم شده زندگی می کنند.آذربایجانیهای دو سوی آراز برای روابط خانوادگی و فامیلی ارزش خاصی قائل هستند. چرا که این گونه پیوندها به حفظ مفهوم ملت مشترک با وجود تقسیم سیاسی یا وجود تقسیم سیاسی و فیزیکی آذربایجان یاری رسانیده است. آذربایجانیهایی که دارای اقوامی در طرف دیگر مرز هستند، نسبت به احیای روابط با جامعه دیگر مشتاق تر به نظر می رسند و بدون توجه به این پیوندها خود را ملت مشترک می پندارند.

دوم: غالباً پیشنهاد می شود که هر چه میزان دسترسی اعضای زیرگروهها به قدرت دولتی بیشتر باشد، تمایل به شناخته شدن با این دولت نیز برای آنها افزایش می یابد و بسیاری از سیاستهایی که

هرچه آذربایجانیها بصورت حرفه ای به پستهای دولتی وارد شده و پیشرفت می کنند، نسبت به بی عدالتیهای گذشته و شکافهای موجود انگشت می گذارند و خواهان رفع مشکلات سر راه آذربایجانیها می شوند. نیمه اول دهه ۱۹۹۰ تحقیر بسیاری علیه آذربایجانیها شکل گرفت به نظر می رسد که سیاست باقی مانده از رژیم پهلوی که ترکها را در قیاس با قوم [فارس شهروند]درجه دوم هستند، به باور برخی تبدیل شده است و حتی بسیاری نیز در تلاش هستند تا در قوم فارس آسیمیله شوند.

در دوران جمهوری اسلامی چندین عامل از قبیل تاسیس و شکل گیری جمهوری آذربایجان باعث افزایش غرور قومی آذربایجانی شده و میزان مطالبات مشترک آنها را نیز افزایش داد. از اواخر دهه ۱۹۷۰ بسیاری از آذربایجانیها خواستار پایان دادن به تحقیر آنها و اعادهٔ نام آذربایجان به برخی از مناطق آن از سوی مرکز شدند. ماهیت و خمیرمایه این مطالبات نشان می دهد که وضعیت اجتماعی همانند وضعیت اقتصادی حرفه ای و قانونی برای آنها دارای اهمیت بوده است. سیاستهای کلانی که همسانی اقتصاد و شغل را ترویج می کرد؛ شاید برای ترویج اولیه هویت دولتی کارکرد اندکی داشته باشد.

سوم : تاسیس دولت جدید [جمهوری آذربایجان] بطور متفاوتی بر هم قومیهای ماورای مرزها تاثیرگذار شد.[۴] در اغلب موارد چنین به نظر می رسد که تاسیس دولت جدید منجر به گسترش و تسریع فهم هویت هم قومیها شده و روابط آنها با آن دولت را نیز تسریع می کند.

تاسیس جمهوری آذربایجان هویت هم قومیها را در فراسوی مرزهای دولت جدید بچالش کشید و باعث تحریک برخی شد که هویت خود را با آن کشور تعریف کنند . همچنین تاسیس دولت جدید می تواند باعث سیاسی شدگی هم قومیهای خارج از مرزها نیز شود؛ چرا که تشکیل کشور جدید می تواند به عنوان راه حلی برای مشکل ملی گروههای خاص مطرح شود. برای درک بهتر موضوع آذربایجان باید به این مسئله توجه کرد که چگونه تاسیس یک کشور فلسطینی می تواند سایر فلسطینیها را تحت تاثیر قرار دهد و یا چگونه خودمختاری کردها[ی عراق]، سایر کردها را تحت تاثیر قرار می دهد.

سوال مهمی که در اینجا مطرح می شود این است که آیا ایجاد ماهیتهای سیاسی می تواند تلاشی برای پایان کشمکشهای قومی باشد؟ متداول ترین پاسخ در مواجهه با مطالبات قومی ایجاد ماهیت سیاسی است که در اغلب موارد تاسیس یک کشور یا منطقه خودمختار است.

آیا زمانی که این محدودیتها شامل اکثر سرزمینهایی که گروه قومی در نظر دارند و یا سرزمین سنتی و تاریخی که شامل اکثریت هم قومیهایش می شود، نباشد آیا اختلاف قومی حل می شود و یا در آینده مورد اختلاف جدیدی را پیش خواهد آورد؟!

چهارم : مسئله ایران نیاز به بررسی تمایز موجود بین جوامع پراکنده (Diaspora) و جوامع قومی مجاور را ثابت می کند. روابط ما بین دولت مرکزی و هم قومیهای مجاور با روابط بین یک کشور قومی و اعصار پراکنده قومی در خارج از مرزهای آن بسیار متفاوت است. بخصوص اگر هم قومیها از این سرزمین مهاجرت کرده باشند. عقیده بر این است که سرزمین هم قومیها غالباً بخشی از سرزمین مادری و قدیمی بوده و جزئی از روابط دولت قومی و هم قومیها در فراسوی مرزهایش می باشد. همچنین می تواند موضوع بحث و مناقشه در روابط کشورهای همسایه نیز باشد.

اکثریت قریب به اتفاق اقلیت های قومی ایران از این کشور مهاجرت نکرده اند. آنها ایران را کشور خویش و نه میزبان خود می دانند. آنهایی که در استانهای آذربایجان زندگی می کنند هرگز احساس نمی کنند که در خارج به سر می برند آنها خویش را هم آذربایجانی و هم ایرانی می پندارند. بسیاری از آذربایجانیها ، ایران را کشوری آذربایجانی محسوب می کنند و برخی از گروههای سیاسی دو طرف مرز ادعا می کنند که آذربایجانیها بزرگترین اقلیت قومی ایران هستند[۵]. اکثر آثار ادبی در مورد پیوندهای مابین دولتهای قومی و هم قومیهای خارج از کشور بر این اصل استوار است که اکثریت گروه قومی، دولت مرکزی را تشکیل داده است. اما در بسیاری از کشورهایی که در اوائل دهه ۹۰ به استقلال و خود مختاری رسیده اند حداقل نصف و یا بیشتر اعضای گروه قومی آن در خارج از جمهوری جدید التاسیس و اغلب در مناطق هم جوار جمهوری زندگی می کنند.

هیچ آمار دقیقی در مورد تعداد ساکنان استانهای آذربایجان و آذربایجانیهای ساکن در تهران وجود ندارد. اکثر آذربایجانیهای ایران، باکو را بعنوان پایتخت خویش محسوب نمی کنند؛ اما تبریز را بعنوان مرکز تاریخی مردم آذربایجان پذیرفته اند.

علاوه بر این به نظر می رسد که نوعی رابطه پراکندگی، مرکز بین آذربایجانیهایی که در استانهای آذربایجان و یا آنهائیکه در تهران زندگی می کنند به مرکزیت تهران وجود داشته باشد.

پنجم : درک تمایز بین هویت دینی و محافظه کاری اجتماعی مهم است. عوامل زیادی از قبیل اختلاف طبقاتی، تمایز شغلی بین زن و مرد، پوشش اسلامی و پوشاندن موهای زنان به عنوان علائم بیرونی تعصب دینی و هویتی توسط محققین بسیاری مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

در نوشتن این کتاب با آذربایجانیهای بسیاری که دارای دیدگاه سکولار بودند، برخورد کردم. این افراد عمدتاً اهل شمال بوده و بسیاری از قوانین صریح اسلامی (مثل نخوردن گوشت خوک و نوشیدن الکل) را رعایت نمی کردند. اما در عین حال مقید به رعایت بسیاری ازآداب و رسوم اجتماعی بودند.

بسیاری از تحصیل کردگان را مشاهده کردم که سنتهای اجتماعی را با باورهای دینی در هم نیامیخته بودند در بررسی جنبه های مختلف هویت مسلمان آنچه اهمیت دارد این است که محافظه کاری اجتماعی از عقاید اسلامی و زهد دینی مجزاست. در تاریخ معاصر بینش سکولار بسیار قوی در بین بخش عظیمی از طبقات تحصیل کرده هر دو طرف [آذربایجان] وجود داشته است. این در حالی است که هنوز هم بسیاری از هنجارهای محافظه کارانه اجتماعی وجود دارند.

ششم : همیشه انتخاب زبان شاخص مورد اعتماد در مورد هویت و تقدم آن نیست، ممکن است وابستگی عاطفی فرد به زبان از شاخصهای قوی هویت اولیه باشد تصمیماتی که در مورد استفاده از زبان فارسی یا زبان روسی بجای زبان آذربایجانی اتخاذ می شد با ملاحظاتی مورد بازبینی واقع می شد و هیچ وقت یک انتخاب عاطفی یا ایدئولوژیک صرف نبوده است. زبان اولیه هر فرد از شاخصهای هویت اولیه محسوب می شود چرا که در جوامع چند قومیتی بسیاری از شهروندان در واقع چند زبانه هستند؛ مثلاً بسیاری از آذربایجانیهای ایران زبان آذربایجانی را بعنوان زبان اولیه خود می پندارند، اما زبان فارسی را بعنوان زبان نوشتاری و خواندن محسوب می نمایند. در خانواده هائیکه با سایر اعضای گروههای قومی ازدواج کرده اند. برغم داشتن زبان مادری آذربایجانی بخاطر ارتباط با این افراد به زبان فارسی صحبت می شود و بدین ترتیب زبان مورد استفاده در این گونه خانواده ها به فارسی تغییر می یابد.[۶] هر فردی می تواند زبان حرفه ای (کاری) و هم زبان مورد استفاده در خانواده داشته باشد. وسیله ارتباطی را می توان از طریق استفاده زبان اولیه معین نمود. برای مثال: دو نفر که زبان اولیه مشترکی دارند و در کنار آن زبان انگلیسی را هم می دانند ممکن است «ایمیل» را به زبان انگلیسی ارسال کنند، ولی در حالی که در مکالمه تلفنی از زبان مشترک استفاده می کنند. بسیاری از مصاحبه شوندگان اذعان دارند که در بین مشاغل آذربایجانی در تهران این سنت رایج است که سفارشهای مشتریان آذربایجانی را به زبان آذربایجان دریافت می کنند و در حالی که این سفارشها را به زبان فارسی می نویسند؛ چرا که آنها نمی توانند به زبان آذربایجانی بنویسند و یا به نوشتن آن عادت ندارد.

هفتم : وضعیت آذربایجانیهای ایران نشان می دهد که هویت اولیه برای بسیاری از اعضای این گروه قومی واضح نیست بسیاری از آذربایجانیهای ایران که هم دارای هویت ایرانی و هم هویت آذربایجانی هستند در مورد ارجح بودن یکی از آنها نظر خاصی ندارند. بسیاری از این افراد این هویتها را همزیست می پندارند و خود را با آنها انطباق می دهند. آذربایجانیهای شمال و جنوب توانایی همانند توانایی طبیعی کودکان برای چند زبانگی نشان داده اند که دو زبانه و دو فرهنگی

دغدغه های ایران

طی دهه ۹۰ آذربایجانیهای ایران بخاطر وضعیت پائین اجتماعی و تحقیرشدن اعتراض کردند. این در حالی بود برخی از آنها دارای موقعیتهای سیاسی و اقتصادی در ایران بودند. آزادی خواهی و تمرکززدایی از عمده مطالبات آنان بوده است و هنوز سخنی از جدایی و استقلال طلبی مطرح نشده بود. تلاش حکومت ایران در این بود که آذربایجانیها باید خود را با فرهنگ قوم فارس تطبیق داده و در فرهنگ آنها آسیملیه شوند. کتاب فوق پیشنهاد می کند که فاکتور قوم آذربایجانی باید در ارزیابی میزان ثبات رژیم ایران مورد ملاحظه قرار گیرد و همچنین باید از آن به عنوان عنصر بالقوه ای که در آینده توسعه کشور مطرح است، یاد کرد. مطالبات قومی همه اقوام ایرانی بصورت یکجا ارائه شده و این مطالبات عبارت بودند از: احقاق حقوق فرهنگی و زبانی چراکه این مطالبات مورد بی حرمتی قرار گرفته و آزادیهای مدنی آنها از سوی حکومت رد شده بود. در دوران انقلاب اسلامی و بار دیگر در اوایل دهه ۱۹۹۰ آذربایجانیها قابلیت خویش را در سازماندهی فعالیت سیاسی هماهنگ به نمایش گذاشتند و گروههای دانشجویی آذربایجانی در تلاش برای احقاق حقوق فرهنگی و زبانی در این دهه دست به کار شدند و می بایست نقش آن در سیاست گذاری حکومت ایران درباره گروههای قومی در تحقیقات آینده مورد بررسی دقیق قرار گیرد. کتاب فوق رشد سیاست عدم تمرکز را آشکار ساخت.[۷]

تعداد زیادی از سخنرانیهای نمایندگان مجلس در پی تلاش برای تخصیص منابع برای استانهای حوزه انتخابیه خود بوده است. سخنرانیها ، هویت قومی و احساس وابستگی به آن را نشان می دهد. بسیاری از آذربایجانیهای ایران و حتی آنهائیکه ابتدا خود را ایرانی می دانند و حتی نمایندگان مجلس که وابسته به رژیم هستند، احساس پیوستگی خاصی نسبت به آذربایجان دارند و علاقمند شکوفایی و پیشرفت آذربایجان هستند.

گسترش میل به سیاست عدم تمرکز به عنوان اهرم فشار فزاینده به دولت مرکزی در حال گسترش بوده و همکاریهای مستقیم و خارجی تبریز باعث تشویق سایر استانها برای برقرار ارتباط و همکاری مستقیم با فراسوی مرزهای ایران شده است که این امر می توانست چالشهای بسیاری را بر میزان کنترل دولت مرکزی فراهم آورد. افزایش مطالبات قومی می تواند نزاع و کشمکشهای بین قومی در ایران را تشدید کند. بخصوص هنگامی که این کشمکشها برای تعیین مرزها و منابع آن منطقه در کشور باشد

پذیرش برخی از روابط سیاسی از قبیل روابط فدراتیو یا ائتلافی از سوی تهران در مورد اقلیتهای قومی ممکن است باعث ایجاد تضاد و چالش ما بین اقلیت های مختلف شود و یا آنها را تحریک

[۸] و می تواند سایر مناطق را تحت تاثیر قرار دهد.

احساسات و مطالبات قومی که دهه ۱۹۹۰ در ایران ظاهر شد ریشه محلی و قومی داشتند. باید این واقعیت را در نظر داشت که روابط اقلیت های قومی ایران باهم قومیهای خود در کشورهای همسایه بر توانائی تهران در مقابله با مطالبات قومی تاثیر گذاشته است . بسیاری از کشورهای همسایه از قبیل اتحاد جماهیر شوروی روابط خود را با اعضای اقلیتهای قومی و نژادی حفظ کرده اند و اغلب از حربه خودمختاری و استقلال آنها برای تاثیرگذاری بر آنها و اخذ امتیاز از تهران بهره می گیرند.

تاریخچه روابط موجود بین قومیتها، ایران را نسبت به مطالبات اقوام حساس تر کرده است. تا آنجا که کمتر می توان موردی از همراهی دولت مرکزی ایران با مطالبات اقوام مشاهده کرد . تهران فعالیت هر نوع جنبش و سازمانی را برای احقاق حقوق قومی ممنوع کرده است. تا به ظن خویش با تجزیه طلبی و خودمختاری محلی مبارزه کند. در این بین برخی از جنبشهای قومی برای جدایی از ایران فعالیت کرده اند اما این جدایی طلبی یا خودمختاری باید به عنوان حق طبیعی آنها در جامعه ایران نگریسته شود. عدم اجابت مطالبات اقوام از سوی تهران ممکن است برخی از سازمانهای قومی را برای مطالبه حقوق خود تشویق کرده باشد.

وجود جامعه عظیم آذربایجانی در درون مرزهای ایران و در مجاورت جمهوری تازه استقلال یافته [اذربایجان] به شدت بر روابط بین تهران و باکو تاثیرگذاشته است. نگرانی و ترس ایران از اینکه ظهور کشور مستقل و مقتدر آذربایجان باعث تاثیرگذاری بر اقلیت آذربایجانیهای ایران شود، باعث گردید تا ایران در سیاست مستقیم و غیرمستقیم خود در قبال مناقشه قاراباغ کوهستانی از ارمنستان حمایت کند. باکو اغلب از جمعیت آذربایجانی ایران برای تعدیل و تغییر سیاستهای ایران در قبال این کشور استفاده می کند، مانند بسته شدن مرزها.

میزان تاثیر دموکراسی بر هویت قومی مردم ایران مشخص و واضح نیست محدودیتهای استفاده از زبانهای غیرفارسی و سرکوب فرهنگ اقوام باعث بروز ناسازگاری در اشتراکات متنوع مردم ایران شده است و این ناسازگاری می تواند میزان وابستگی آنها را به کشور و هویت مرتبط با آن را تعیین نماید.با این وجود دموکراسی همه طبقات اجتماعی کشور (گروههای قومی، منطقه ای و...) را برای مطالبه حقوق مشروع خود و تضعیف وابستگی پیوندها و وابستگی نسبت را تحریک می کند.

ایرانیان فارس تبار احساسات ضد و نقیضی نسبت به برقراری دموکراسی در ایران دارند. چرا که لازمه برقراری دموکراسی در ایران احقاق حقوق اقلیتهای قومی و خاتمه دادن به انحصار زبان فارسی است. ممکن است افزایش هویت قومی باعث برانگیختن ناسیونالیسم فارس[پان‌فارسیسم]

برخی از نیروهای سیاسی از قبیل محمد خاتمی بر مطالبات اقوام تکیه کرده بودند. خاتمی در انتخابات سال ۱۳۷۶ ریاست جمهوری، موضوع بکارگیری زبان آذربایجانی و زبان کردی را مطرح کرد که این امر نسبت به گذشته در مورد بکارگیری زبانهای غیرفارسی عمل تازه ای بود.

خاتمی در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری به طرفدارانش وعده داد که اصول ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که در مورد احقاق حقوق اقوام غیرفارسی بود، اجرا کند. وی خاطر نشان کرد این موضوع برای اقلیتهای قومی بسیار مهم و حائز اهمیت است. احیای قانون شوراها توسط خاتمی به عنوان بخشی از تمایل وی نسبت به جلب رضایت اقلیتها و اهمیت دادن به تمامی مردم ایران است.[۹]

سیاست خاتمی در مورد عدم توجه به مطالبات اقوام و منابع و قدرت محلی اثرات دراز مدتی در برخواهد داشت. در حالی که این سیاست در کوتاه مدت برای حفظ و تقویت پایگاه حمایتی خاتمی اثر مثبتی داشته باشد ولی با قدرت گرفتن این اقلیتها برخلاف خواست خاتمی هم شرایط به وضعیت اولیه برنخواهد گشت.

بیان حس قومی و مطالبات سیاسی قومی در ایران در کنار تلاش و چالشها برای روابط مرکزی – پیرامون سلطه زبان و فرهنگ فارسی موضوع مهمی در عرصه سیاسی ایران می باشد که حتی ممکن است ثبات رژیم را تحت تاثیر قرار دهد.

یادداشتها :

۱. برای نمونه ببینید:
Saroyan, “The Karabagh Syndrome and Azerbaijani Politics,” Pp. 14—29; and Carrere d’ Encausse, *The End of the Soviet Empire, p.* 59.

۲. ایرنا ، ۲۲ نوامبر ۱۹۹۸

3. Abrahamian, Iran between two revolutions, p. 428.

۴. تاثیر تاسیس کشور اسرائیل بر جوامع پراکنده یهودی نیز بیانگر این نکته است جوامع و افراد مختلف یهودی از شیوه های مختلف از سال ۱۹۴۸ درصدد تاسیس کشور یهودی هستند.

۵. آذربایجانیها اغلب به این نکته اشاره دارند که خواستگاه سلسله صفویه که در سال ۱۵۰۱ تاسیس شده آذربایجان بوده است و این سلسله به زبان ترکی آذربایجانی تکلم می‌کردند. در نامه‌ای که توسط روشنفکران آذربایجانی در پنجم ماه می ۱۹۹۸ به خاتمی نوشته شده بود جمعیت آذربایجانیها بیش از نصف جمعیت ایران ذکر شده بود. قورتولوش Qurtulush (سال ۱۹۹۹)، ص ۴

۶. Hobsbawm در کتاب خود ۱۹۷۰ Nation and Nationahsm since. ص ۹۹
به نتایج تحقیقات habasbugs در این مورد اشاره کرده است که سؤال زبان خانوادگی در مقابل زبان مادری مطرح شده بود.

۷. خاتمی از روند منطقه‌گرایی آگاه بود و از این موقعیت بهره‌برداری سیاسی می‌کرد. می‌توان به نقش مؤثر او در تأثیرگذاری بر انتخابات شوراهای محلی در سال ۱۹۹۹ اشاره کرد.

۸. برای مثال خشونتهای رخ داده بین کردها و آذربایجانیها در استان آذربایجان غربی و به ویژه در شهرنقده، بر سر اراضی از این جمله است.

۹. برگزاری انتخابات شوراهای محلی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده ولی تا زدوره خاتمی به اجرا درنیامده بود.

Selected Bibliography

Periodicals and Newspapers

Ädäbiyyat vä injäsänät(Baku). Writers union and ministry of Culture, Azerbaijan SSR, literary weekly
Azarbayjan (Baku). Writers union monthly.
Khalq-e Musulman(Tehran) journal of the muslim peoples republican party (MPRP).
Kommunist(Baku), Azerbaijan Communist party daily(in Azarbaijani).
Varliq(tehran) inithe organ of the Anjuman-i Azerbayjan.yol(Tehran).

Primary Sources

Afandiyev, Rasim. Azarbayjan khalg sanati(Baku: Ishik, 1984).
Akhunov, A. AzarbayjanKhalg Dastanlari (Baku: Yazichi, 1980).
Aliyev, Heydar. Bakinskii rabochii, june14, 1981Aliyev, Heydar. Bakinskii rabochii december 12, 1981.
Aliyev, Kemal. Antichnaia Kaukazskaia Allbaniya (Baku: IzdatelstroAzerbaidzhan, 1992).
Alkarim, abed, and Khamena, Manzuri. Mukalememat- e Ruzmarah-e Turki_Farsi(Turkche- Farsche MeamuliDanishiqlar) (Tehran, 1993).
Ashurbeyli, Sara. Gosudarstoo Shiruanshakhoo (Baku: Elm, 1983).
"-Azerbayjan Jumhuriyat reis :Dunyanin Butun Azerbayjanlari Birlash mehlidirler "Kayhan Havai (azerbaijani section) January 20,1993.
Azaebayjan Mahabbat Dastanlari (Baku:Elm,1979).
Azarbayjan Respublikasinin Konstitusiyasi (Baku:azarbayjan press, 1996).
Azarbayjan Sovet Enshklopediyasi.
Azerbayjan Tarikihi: An Gadim Dovrlardan XX Asrin Avvallarina Gadar(Baku: Elm, 1993).
Azeroqhlu, "Hayat Yolu," Azerbayjan 8(1987).
Baghcheban, Samineh.Galin Turkga Danishiq(Tehra: Offiset Publishinq House, 1981). Baieamzade, S.Z "Osnovnye izmeneniia sotsialno - klassovoi struktury Iran - skoqo Azerbaidzhana v 1947 - 1962 gg" Aktualnye Problemy Stran Vlizhnego i Srednego Vostoka (Moscow: USSR Academy of Sciences, 1986), PP. 80-88.
Bakhish, Eldar. "Balig olumu," Azerbayjan 7 (1988).
Bala, Mirza. "AzerbayjanTarikinde Turk Albaniya," Azerbayjan 10 (1989).
Baraheni, Reza. The crowned cannibalse: Wrritings on Repression in Iran(New York:Vintage books, 1977).
Behrangi, Samad . "Agha-ye Cox Bakhtiar" (A Very lucky Man), unpublished poem.
Behrengi, Samad. Afsanaha-ye Azerbayjan(Tales of Azerbayjan) , translated from Azerbayjan into persian. vol.1 , (Tabriz , 1965), vol. 2, Tehran(1968).
Berahani, Samad: " ALook at Todays Literature: A Stody of (Gholam Hosayn Saedis) the Mournerrs of Bayal," in Thomas M. Richs , ed.
Critical Perspectives on Modern PersianLiterature (Washington, D.C : Three continents Press, 1984).
Behrangi, Samad. The Black Fish and other Modern Persian Stories (Washington, D.C: Three Conttinents Press, 1987).
Behsadi, Behzad. Azerbayjan- Farcha Sozluk (Tehran, 1990).
Buniatov, Ziya. Azerbayjan Tarikhi Kharitalari (Baku: Azarbayjan Ensiklopediyasi, 1994).
" Chand pishnahad Bara-ya Taqviyat- e Zaban-e Azeri, " Keyhan, June 15, 1988.
Constitution of the Islamic Republic of Iran, Keyhan , November 17, 1979.
Doktor Havad Hey'at (Baku: Azerbayjan Publisher, 1995).
Farzanah, Muhammad'Ali. Dastur-e Zaban-e Azerbayjan(1979).
Firuz, 'Ali Isma'il. Azeri Turkicesinde Benzer Sozcukler (Tehran, 1989).GAMIC Announcement Rearding Azerbayjan Students' DDemonstration, May 1995 (unpublished).
Guluzade, Zumrd."Elmi TadgigatlarinNashri,"Adabiyyat ea Injasanat, Novem-ber 7, 1986.
Guney Azerbaycan milli Lstiqlal Jabhasi (The South Azerbaijan National Front for Independence) Founding statement, 1995 (Azerbaijan, unpublishsd).
Hafizzadah, Muhammad. Aras dar Guzargah-e Tarikh (Aztasharatniye, 1995).
hajiev , Magsud. "Samad Behranqinin Hayat va Yapadijighina Dair," Azerbaijan SSR Academy of Sciences Khabarli (LIterature, Language and Art Series) No. 3, (1988).
Hariri-Akbar, Mohammad and Aazabdaftari, Behrooz. "A Brief Review of contemporarry Azerbaijan Poetry,"Critique (Fall 1997 , No. 11).
Hasanov , Qasam. Alyov , Kamil, and Khalilov , Faridun. Azerbayjan Dilinin Grameri (Tabriz, 1992).

Heyat , Javad. "Regression of Azeri Language and Literature under the
Oppressive
Period of Pahlavi And Its Renaissance after the Islamic Revolution "First Iternational Conference of Turkic studies,Bloomington, Indiana . May 19- 22, 1983).
___ Yurklarin tarikh va Madaniyyatina Bir Bakhish (Baku:Azerbaijan State Publishers, 1993).
___ (Baku: Azerbayjan State Publishers, 1993).
___ Azerbayjan adabiyyatina bir bakhish (baku: Yazichi, 1993).
___ "Origins of the Name and Boundaries of Azerbaijan, "Reform, Vol. 1, No. 1(March1995).
Huseynov, Nazim. "Tabriz," Azerbayjan Muallimi, August 2, 1985.
Ibrahimov, Mirza (Mirza). Azerbaijanian Poetry: Classic, Modern and Traditional(Moscow: Progress Publishers, 1969).
___ Janubda Dirchalish, Azerbayjan 1 (1980).
___ Janubi Azerbayjan Adabiyyati Antoloqiyasi, Vol. 1 (Baku: Elm Publishers, 1981).
___ Janubi Azerbayjan Adabiyyati Antoloqiyasi, Vol. 2 (Baku: Elm Publishers, 1983).
Janubi Azerbayjan Adabiyyati Antoloqiyasi, Vol. 4 (Baku: Elm , 1994).Institute of Art and Architecture in baku, Letter printed in "Samizdat Armenia - Azerbaijan conflict , "Central Asian Survey, Vol. 7, No.4 (1988).
Ismayil, Mahmud. AzerbayjanTarikhi (Baku: Azerbaijan State Government Publishers, 1993).
Iunusov, Leila. "Pestraya palitra neformal'nykh dvizhenii v Azerbaidzhane," Russkaia mysl', September22, 1989.
End of the Ice Age: Azerbaijan , August-September 1989" CACC, Vol. 8, No. 6 (1989).
Junubi Azerbayjan Tarikhi Masalalari (Baku: Elm, 1989)>
Karimov, Latif. Azerbayjan Khalchasi (Baku: Yazichi, 1985), Part II (Baku: Gyandzhlik, 1983), Part III (BAku: Gyandzhlik, 1983). Kasravi, Ahmad. al-'Irfan, Tishirin I, 1922,pp. 121-123.(Evan Siegal, translation).
Khalilov, Aydin. IIk Azerbayjan Kitabi(Baku: Sharq-Qarb, 1995).
khamachi, nabi. "Dokkuz Qun, Dokkuz Qece-Iran Taassurati, " Azerbayjan 9 (1983). " Latin Grafikali Azerbayjan Alifbasi," (Baku: Azarnashr,January 28, 1992)."Letter of the Azerbaijan Students in Tehran Universitiesto the Azerbayjani Deputies of the Iranian Majles " (Persian) , June 1994 (unpublished) .
"Letter of the Meshkinshar Students Studying in the Universities o the Country to the Government of the Islamic Republic of Iran , "Varliq-June,1994), PP. 93-96.
(originally published in the weekly omid-e Zenjan).
Mamadli, Allahverdi. "San Yolsan, Man Yolchu, "Azerbayjan 3 (1985).
Mohsen, Eziz. Azerbayjan Edebiyyat Tarikhinden Qizil Yarpaqlar (Tehran: Neshar, 1995).
Muhammad Chehregani's election platform, 1996 (unpublished).
Muhsini, Aziz. Dinlah Mani(1991).
Mustafaov, V.K. "Nekotorye aspekty kontsptsii natsii v obshchectvennoi mysli Irana (Konets XIX - I polovina xx v.),:(Baku: Academy of sciences, AzerbaijanSSR, History, Philosophy and legal Series, 1989,No.2).
Mustafeyeva, Nisa. Janubi Aserbayjan khanliglari (Baku: Azerbayjan Government Publishers, 1993).
Naseri, Halil. "Farhang-e Ma Huiyat-e mast, " Ulker, Esfand, 1359 (February-March1981).
Nasibzada,Nasib. (Nasib Nasibzada),"Tabriz Universiteti,"Ulduz 9(1983).
___"k ekonomicheskoi politike shakhskogo pravital'atva v Azebaizane v 60-70-kh godakh, Problemy ekonomicheskogo razvitaiia stran Azii i severnoi Afriki(Moscow-Nauka,1983).
___"Puti iformi ideologicheskogo vozdeisteviia shakhskogo rezhima na Azerbaidzhanckoe naselenie Irana(60-70-gody),"Ideologiia iPolitika (part II)(Moscow:Oriental Institute,1986).
___"Territoriia rasseleniia i vopros o chislennosti Azerbaidzhantsev v Irane,"Aktual'nye problemy Stran Vlizhnego i Srednego Vostoka (Moscowa: USSR Asademy of Sciences, 1986).
___ "A. R. Nabdel' i A. Tabrizli: Dva uklona v ideologii natsional'no-oscoboditel'nogo dvizheniio Azerbaidzhantsev v Iran," AnAz.SSR Izvestiia, Ser. Ist. Fil. No. 2 (1988).
___ Azerbayjan Demokratik Respublikasi (Baku: Elm, 1990).
___ Yeni Musavat, April 17, 1995.
Oruhovun, A.A Azerbajan Dilinin Izahli Lughati (Baku: Elm Publishers,1983).
Pashayev, hafiz. shakilli sozluk (Ushap kitabi, Baku: azerbayjan Publishers, 1992).
Payfun, Muhammad. Farhang-e Azerbayjani (Tehran: Danishneye Publishing, 1983).
Programme of the People's Front of Azerbayjani Dar Azerbayjan Bedonbale che Bud? Teshkilat-e Feda'iyin-e azerbayjan (Azerbayjan Feda'iyin Orrganization), Huly 13, 1995 (persian, unpublished).
"Report of the Partiotic Muslim Students of Tabriz on the Tabriz Uprising," RIPEH/The Reviw of Iranian Political Economy and History , Vol. 2, No 2 (June 1978).
Sarabi Tabrizi, Gholam-Reza . Iran: a Child's Story , a Mar's Esperience (Edinburgh: Mainstream Publishing Company , Ltd., 1989).
Saladdin, Ali. Azerbayjan She'ri ae Folklor XIX-XX Asrlar (Baku: Elm Publishiers, 1982).
Samed Vurgun 1906-1956: Bibliografiya (BakU: Azerbayjan SSR Academy of Sciences Publishing, 1965).
Shabistari, Vahdat. Dadli Sozler (Tabriz,1992).
Shaida, Yayda. Edabbiyat Ujaghi (Tabriz ,1987).
Shahriyar, Mahammad Huseyn. "Heyder Babaya Salam," (1954), in Yalan Dunya (Baku: Azerbayjan Ensiklopediyasi, 1993).
Shukur, Muzaffar,Ed. Ashik Shamshair (Baku; Azerbayjan State Publishiers, 1973). Sumbatzade, A. S. Azerbaidzhantsy-Etnogenez i Formirovanie Naroda (Baku: Elm 1990).
Tabrizden dord Douftur (Baku: Azerbayjan State Publishers, 1994).
Taghiyeva, Sh. A. "Azadlig va Maslak Fadaisi,"Azerbayjan SSR Academy of Sciences, Khabarlari

(History, Phlosoghy and law series) Vol. 1 (1983)(Baku: Elm Publishers).
Taqizadeh, Hasan. "The Bachground of the Constittional Movement in Azerbayjan ," Zahareh. Folkolor Ganjinahsi, Oyunlar (Entesharat-e yaran).
Vahabzade, Bakhtiyar. Mughan (Baku: Azerbayjan SSR Government Publications, yazichi, 1982).
___ Hadi Sultan-Qurraie, ed.) Selected Works of Bakhtiyar Vahabzade (Boomington, Indiana University Turkish Studies Publishcations, 1998).
Zafarkhan, ;A. ata Babalar Diyiblar (Tabriz: Entesharat-e yaran, 1991-1992).
Zeyhalov, Farhad. Turkoloqiyanin Asaslari (Baku: Maarif Publishing,1981).

Secondary sources

Books

Abrahamian,ERvand.IranBetween Tow Revoletions(Princeton;Princton University Press,1992).
___Radical islam:The Iranian Mojahedin(Londen:I.B.Tauris &Co.Ltd., 1989).
___Khomeinism:Essays on Islamic Law (Berkeley and Los Angeles:University of California PRESS,1993).
Akzin, Benjamin. States and Nations (Garden City,N.Y.:Anchor Books.1964). Alstadt,Ausrey.The Azerbaijan Turks(Stanford:Hoover Institute,1992).
Anderson,Benedict,Imagined Communities (N.Y.:Verso,1991).
Andrevs,Peter Alford.Ethnic Croups in the Republic of turkey (Wiesbaden:Dr.
Lutwig Reichert Verlag, 1989)
Area Handbook for Iran (Washington,D.C: U.S. Government Printing Office[GPO],1971).
Atabaki Touraj.Azerbayjan: Ethnicity and Autonomy in twentieth- Centry Iran (London: British Academic Press, 1993).
Atkin, Muriel . Bussia and Iran 1780-1828(Minneapolis: university of minneapolis, 1980).
Browne, E.G. A- Literary History of Persia, Vol. 4: Modern Times(1500-1924)(London, 1924).
___A Year Amongst the Persian (London: Adam and Charles Blak, 1959).
Bayat, Mongol. mysticism and Dissent: Socioreligious Thought in Qajar Iran (Syracues : Syracues university Press, 1982).
___ Iran's First Revolution: Shi'ism and the Constitotional Revolution of 1905-1909
(N.Y.: Oxford University Press, 1991).
Bennigsen, Alexander and Wimbush, S. Enders. Muslim National communism in the soviet Union: A Revolutionary Sterategy for the Colonial Word (Chikago: the University of Chikago Press, 1979).
___ Muslims of the Soviet Empire: A Guide(Bloomington, Indiana: Indiana University Press, 1986).
Beregian, Sakine. Azeri and Persian Literary Works in twentieth-Centory Iranian Azerbaijan (Berlin: Klaus Schwarz Verlag, 1988).
Brubaker,Rogers. Nationalism Reframed: Nationhood and the National Quistion in the new Europe, (Cambridge: Cambridge University Press, 1996).
Carrere d'Encausse, Helene. The End of the Soviet Empire (New york:Basic Books, 1993).
Cottam, Richard W. Nationalism in Iran: Updated Thought 1978 (Pittsburgh: University of Pittsborgh Press, 1979).
Deutsch, Kark. Nationalism and social Communication (Cambrighe: MIT Press, 1953).
Frans, Erhard Minderheiten in Iran (Hamborgh : German Orient Institute, Middle East Documentation< 1981).
Gellner, Ernest. Nations and Nationalism(Oxford: Basil Blackwell, 1983).
Ghods,M.Reza .A Comparative Study of the Causes,Deveiopment,and Effects of the Revolutionary Movements in northern Iran in 1920 -21 and 1945-46 (Ann Arbor Michigan:University Microfilms,1991).
Halliday,Fred Iran :Dictatorshipand Development, 2d. ed.,(London:Penguin Books,1979).
Hiro,Dilip.Iran Under the Ayatollahs (London:Routlege and Kegan Paul,1985). Hobsbawin,Eric. NAtions and Nationalism Since 1780(Cambridge University Press,1990).
Hunetr,Shireen T.TheTranscaucasus in Transition: Nations Building and Conflict (Washington,D.C.:Center for Strategic and Internatipnal Studies,1994).Javadi,ahsan.Satire inPersian Literature (London:Macmillan, 1981).
Kazemi, Farhad. Poverty and Revolution in Iran: the Migrant Poor, Urban Marginality and Politics (New Yourk: New York University Press, 1980).
Kecmanovic, Dusan. The Mass Pcychology of Ethnonationalism (New York and London: Plenum Press,1996).
Kiddie, Nikki R. Iran and the Muslim World: Resistencs and Revolution (New York: New York University Press, 1995).
Kurian, Geoege Thomas, ed. Ensyslopedia of the Third World (New York: Facts on File, 1992), Vol. 2.
Lapidus, Ira M. A History of Islamic Societies (Cambridge: Cambridge University Press,1988).
Litvak, Meir. Sh'i Scholars of Nineteenth-Century Iraq: The "Ulama" of Najaf and Karbala (Cambridge: Cambridge University Press, 1998).
Menashri, David. Education and the Making of Modern Iran (Ithaca: Cornell University Press, 1992).
Nahaylo, Bohdan and Swoboda, Victor. Soviet Disunion: A History of the Nationalities Problem in the USSR (New York: The Free Press, 1990).
Nissman, David. The Soviet Union and Iranian Azerbayjan. The Uses of fNationalism for Political Penetration (Boulder: Westview. 1987).
Parsa, Misagh. Social Origins of the Iranian Revolution (New Brunswick: Rutgers University Press, 1989).
Savory, Roger. Iran Under the Safavids (London: Cambbridge University Press, 1980).

Schahgaldian, Nikola B . The Iranian Military Under the Islamic Republic (Santa monica: RAND Corp. 1987).
Seton, Watson, Hugh. Nations and States: An Enguiry in to the Origins of Nations and the Politics of Nationalism (Boulder, Colo: Westview Press, 1977).
Shiffer,Gabriel, ed. Modern Diasporas in International Politics (London: Croom Helm, 1986).
Smith, Anthony D. National Identity (Reno: University of Nevada Press, 1991).
Spector, Ivar. The Soviet Union and tha Muslim World 1917-1958 (Seattle and London: University of Washington Press, 1959).
Suny, Ronald Grigor. The Revenge of the Parst: Nationalism, Revolution and the Collapse of the Soviet Union (Standford, Colifornia: Stanford Press, 1993).
Swietochowski, Tadeuz Russian Azerbayjan, 1905-1920: The Shaping of Nattional Identity in a Muslim Community (Combridge: Combridge University Press, 1985).
___ Russia and Azerbayjan : A Borderland in Transition (New York: Columbia University Press, 1995).
Taheri, Amir. The Spirit of Allah: Khomeini and the Islamic Revolution (London: Hutchinson, 1985).
U.S. Government (as represented by the ecretary of the Army), Iran : A ountry Study (Washington, D.C: U>S> Government, 1989).
Vostokovednye atsentry a SSR, Vol. I (Azerbayjan, Georgia, Ukraine) (Moscow: Main Editor of Eastern Literature, 1988).
Zebih, Sepehr. The Iranian Military in Revolution and War (London and New York: Routledge, 1988).

ARTICLES

Abrahamian , Ervand. " Communism and Communalism in Iran: the Tudah and the Firqah-i Dimukrat," International of Journal of Middle East Studies, Vol. 1, No 4 (1970).
___ "Kasravi: The Integrative Nationalist of Iran, " in Elie Kedourie and Sylvia G. Haim (eds.), Towards a Modern Iran: Studies in Thought , Politics and Society (London: Frank Cass, 1980).
Afary, Janet. "Peasant Rebellion of the Caspian Region During the Iranian Constitutional Revolution 1906-1909, " International Journal of Middle East Studies, Vol. 23 (May 1991).
Aghajanian, Akbar. " Ethnic Inequality in Iran: an Overview," International Journal of Middle East Studies Vol. 15, No 2 (1983), pp. 211-224.
Al-e Ahmad, Jalal. "Samad and the Folk Legend, " in Mishael C. Hillmann (ed.), Iranian Society: An Anthology of Writings by Jalal Ale-Ahmad (Lexington, Kentucky: Mazda Press, 1982).
Aliyev, S. "The Problem of Nationalities in Contemporary Iran," English summary of the Russian text in The Central Asian Review, Vol. 16 (1966).
Amirahmadi, Hooshang. " A Theory of thnic Collective Movements and its Application to Iran, " Ethnic and Racial Studies, Vol. 10, No. 4 (1987).
Aslan, Yasin. Azerbaijan Intellectuals Discuss Legacy of Alphabet Reforms, " Report on the URSS (RFE/RL), No. 71 (February 1/1989).
Azerbaijan-Iranian Relations (Baku: FAR Center for Economic and Political Research), May 1996.
Babayev, E. Ch. "Iuzhnyi Azerbaidzhan v Iranskoi Reviliutsii 1978-1979 gg,"Janubi Azerbayjan Tarikhi Masalalari (Baku: ELM, 1989).
Bakhash, Shaul. "Center-Periphery Relations in Nineteenth-Century Iran, "Iranian Studies Vol. 14, Nol-2 (Winter-Spiring 1981).
Bayatly, Tam3,am. "Alphabet Transitions: The Latin Script: A Chronology, Symbol of a New Azerbaijan," Azerbaijan International, Vol. 5,No. 2 (Summer 1997).
Bennigsen, Alexander. Azerbaijan (Paper Prepared for conference of the Kennan Institute for Advanced Russian Studies, The Wilson Center, May 1979).
Bilnski,Yaroslav."The Soviet Edcation Laws of 1958-59 and Soviet Nationalities Policy,"Soviet, Vol. 14, No.2 (Octobre 1111962).
Bohr, Annette and Aslan,Yasin."Independent Azerbaijan, 1918-1920: call to Reevaiuate History of Former Nation-State,"RFE/RL 377/88(August 18,1988).
Chahabi,H.E. "Ardabil Becomez a Provins:Center periphery Relations in Iran, "International Journal of Middle East Studies, Vol.29.No.2(1997),pp. 235-253.
Connor, Walker. "Nation-Building or Nation-Destroying?",World Politics 24 (April 1972).
___"Ethnonationalism: Looking Backward,"in Myron Weiner and Samuel Huntington (eds.),Understanding POlitical Devolopment (Glenview, Illinois: Scott, Foresman/Little, BrownHigher Education, 1987).
Ememi-Yeganeh, Jody."Iran vs. Azerbaijan (1945-46: Divorce, Separation or Rsconciliation?),"Central Asim Sorvey ,Vol. 3, No. 2(1984).
Fischer, Michael.Iran:From Religious Dispute to Revolutios (Cabridge:Havard University Press, 1980).
Fuller, Elizabeth."The Namet Panakhov Phenomenon-As Reflected in the Azerbaijan Press,"Report on the Ussr, No.70 (January 31,1989).
Honson, Brad. "The Westoxication' of Iran: Depitions and Reactions of Behrengi, Al-e Ahmad ,and Shari'ati,"International Journal of Middle East Studies,Vol. 15, No. 1(1983).
Higgins,Patrica J. "Minoriry-Relations in Contemporary Iran,"Iranian Studies, Vol.17, No. 1(Winter 1984).
Hyman, Anthony. "Soviet-Iranian Relations and the Tow Azerbaigan ,"Ropert on the USSR,No.19 (1990).
Javdi,Hasan. "Research Note:Azeri Poblicationsin Iran,"Critique, No.8(Spring 1996).
Kazemi,Farhad. "Ethnicity and Iranian Peasantry,"in Milton J.Esman and Itamar Rabinovich (eds.) Ethnicity,Pluralism, and the State , plunalism, and the Middle East (Londen and Ithact: Cornell university Press, 1998).
Keddie, Nikki R. "The Iranian Power Stracture and Social change 1800-1969: An Overview, "

International Journal of Middle East Studies, Vol. 2, No. 1(1971).
Hunter, Shireen T. " Great Azerbaijan: Myth are Reality?" , in M.R Djalili (ed.), Le Caucase Postovietigue: La Transition Dans Le Conflit (Paris: L.G.D.J.,1995).
Law Henry D.G."Modern Persian Prose(1920s-1940s) , in Thomas M. Richs (ed.). Critical Perspectives on Modern Pesian Literature (Washigton, D.: Three continents Press, 1984).
Lazzerini, Edward J. "Sayyid Jamal al-Sin ai-Afghani from the Perspective of a Russian Muslim," in Elie Kedourie and Sylvia G.Haim(eds.), Towards a Modern Iran: Studies in Thought, Politics and Society (London: Frank Cass, 1980).
Lemercier-Quelquejay, Chantal. "Islam and Identity in Azerbaigan," CentralAsim Survay, Vol.3,No. 2(1984).
Menashri,David. "Shi'ite Leaderahip:in the Shadow of Conflicting Ideologies,"Iranian Studies,Vol. 13 (1980).
Michaeli, Mirza. "Formation of Popular Front in Azerbaijan,"RFE/RL 558/88 (December 9,1988).
___"Azerbaijan Niotebook, " Report on the USSR (RFE/RL)155/1989(March 15, 1989).
Minorsky, Vladimir. "The Poetry of Shah Islam'il I, "Bulletin of the School of Oriental and African, Vol. 10,No.4(1942).
Mojab, Shahrzad and Hassanpour, Amir. "The Politics of Nationality and Ethnic Diversity," in Saeed Rahnema and Sorab Behdad, Iran after the Revolution: Crises of an Islamic State (London: I.B. Tauris and Co.Ltd, 1996).
Morton, A.H.The Early Years of Shah Lsma'il in the Afzal al-tavarikh and Elsewhere, Pemborke Papers 4 (1996).
Nikazmerad, Nicholas M. "A Chronological Survey of the Iranian Revolution,"Iranian Studies, Vol. 13, Nos. 1-4 (1980).
Nissman, David. "The Origins and Development of the Literature of 'Longing," Journal of Turkish Studies, Vol. 8 (1984), pp. 199-207.
Oberlang, Pierre." Iran,"in Margaret Bainbrifge (ed.), The Turkic Peoples of the Wold (London: Kegan Paul InternationalLtd.,1993).
Oztopchu, Kurtulush. "A Comparison of Modern Azer With Modern Turkish, Azerbaijan International (September 1993).
Perry, John R. Persian in the Safavid Period: Sketch for an Etat de Langue, Pembroke Papers 4 (1996).
"Persia-Part II," Central Asia Review ,No. 2 (1956).
Reese, William. "The Role of the Religious Revival and Nationalism in Transcaucasia," RFE/RL 535/88 (December 5, 1988).
Renan, Ernest. "What Is a Nation?" in Omar Dahbour and Misheline R. Ishay, The Nationalism Reader (Atlantic Highlands, New Jersey: Humanities Press,1995). Originally appeared in Oeuvres Completes (Paris,1947-61), Vol. 1, pp. 887-907.
Ross, E. Denison. "The Early Years of Shah Isma'il," Journal of the Royal Asiatic society (1996).
Rossow, Robert Jt." The Battle of Azerbaijan, 1946," The Middle East Journal, Vol. 10 (Winter 1956), PP. 17-56.
Saroyan,Maek. "The Karabagh Syndrome and azerbaijan Politics," Problems of Communism, Vol. 39, No. 5 (Sebtember/October 1990).
Slezkine, Yuri." The USSR as a Communal Apartment, or How a Socialist State Promoted Ethnic Particularism," in Geoff Eley and Ronald G. Suny (eds), Becoming National (New York: Oxford University Press, 1996).
Suny, Ronald Grigor. "Nationalism and Social Class in the Russian Revolution: the Cases of Baku and Tiflis<"in R.G.Suny (ed.), Trenscsucasia: Nationalism and Social Change (Ann Arbor: University of Michigan Press, 1983).
Vatanabi Shouleh. (ed.), "Azerbaijan," World Literature Today, Vol. 70, No 3 (Summer 1996).
Wimbush, S. Enders. "Divided Azerbaijan: Nation Bulding, assimilation, and Mobilization Between Three States,"in William o. McCagg, Jr. and Brian D. Silver (eds.), Soviet Asian Ethnic Frontiers, (New York: Pergamon Press, 1979).
Feldman, Shai, and Yiftah shapir, eds., The Middle East military Balance 2000-2001 (2001).
Forsborg,Randal,ed., The Arms Production Dilemma: Contration and Restraint in the World Combat Air craft Industury(1994).
Hagerty, devin T.,The Consequences of Nomber Prolieration:Lessons from South Asia (1998).
JHeymann,Philip B., Trorism and AmericaP: A Comonsense Strategy for a Democratic Society (1998).
Kokshin, Andri A., soviet Strategic Thought,1917-91 (1998).
Lederbsrg, Joshua, BiologicalWeapons: Limiting the Threat (1999).
Shaffer, Brenda, Borders and brethren: Iran and the Challenge of Azerbaijan Identity (2000).
Shaields, John M., and William C. Potter, eds., Dismantling the Cold War: U.S. and NIS Perspecyives on the Nunn-Lugar Cooperative Threat Reduction Program(1997).
Tucker, Jonathan B., Toxic Terror: Assessing Terrorist Use of Chemical and dBiological Weapons (2000).
Utgoff, Victor A., ed., The Coming Crisis: Nuclesr Prroliferation, U.S. Interests, and World Oeder (2000).
Williama, Cindy, ed., Holding the Line: U.S. Defense Alternatives for the Early 21st Century (2000).

آمار روستاها و مناطق جغرافیایی ترک نشین ایران

استان	نام شهرستان	تعداد روستاهای ترک نشین
آذربایجان	تبریز	کل
	اردبیل	کل
	اورمیه	اکثریت
	زنجان	کل
	قزوین	کل
	همدان	اکثریت
	آستارا	کل
مرکزی	اراک	۳۳۴
	محلات	۱۳
تهران	ساوه	۲۲۴
	تهران	۲۰۹
	دماوند	۲۸
خراسان شمالی	بجنورد	۱۹۳
	قوچان	۳۳۰
	سبزوار	۱۰۹
	درگز	۹۹
خراسان رضوی	مشهد	۲۵
	نیشابور	۴۶
کردستان	بیجار	۱۳۵
	سنندج	۸۳
لرستان	خرم آباد	۶۵
بوشهر	بوشهر	۵۷
فارس	شیراز	۲۹
	کازرون	۵۳
	فیروزآباد	۱۲
	فسا	۴۷
	لار	۱۰
	آباده	۶۵
گیلان	طوالش(هشپر)	۶۸
	رشت	۳۹
	بندر انزلی	۱۰
	لاهیجان	۴
	فومن	۴
چهارمحال	شهرکرد	۳۰
اصفهان	شهرضا	۱۹
	اصفهان	۷
	فریدن	۸۲
سمنان	شاهرود	۱۵
قم	قم	۱۷
کرمانشاه	کرمانشاه	۸
مازندران	ساری	۷
	آمل	۲
	نوشهر	۱
خوزستان	اهواز	۵
کرمان	سیرجان	۴
	بافت	۵

**** علاوه بر این آمار:**

- تمامی شهرهای بزرگ و کوچک آذربایجان ترک هستند.
- قریب به ۵۰ درصد شهر تهران
- اکثریت ساکنین اسلامشهر و سلاوجبلاغ و رباط کریم و همچنین درصد بسیار بالایی از شهرهای کرج، پاک دشت و چهاردانگه تهران ترک هستند.
- اکثریت قریب به اتفاق ساکنین استان جدیدالتاسیس خراسان شمالی به مرکزیت بجنورد ترک می‌باشند.
- شهر فیروزآباد شیراز و درصد بالایی از ساکنین شهرهای کازرون، فسا و آباده ترک (قشقایی) هستند.
- اکثریت قریب به اتفاق ساکنین شهرستان زرین شهر اصفهان و روستاها و قصبه‌های اطراف آن و روستاهای فراهان و نجف آباد ترک نشین هستند.
- در اطراف کلاردشت چالوس چند روستای ترک نشین از جمله «بازار محله» وجود دارد.
- در کتاب جغرافیای انسانی زمان رضاخان (۱۳۰۰ش)، تعداد روستاهای ترک نشین پیچاقچی و افشار کرمان ۲۰۰۰ خانوار قید شده است.
- بیش از ۳۰ درصد ساکنین «شهرکرد» مرکز استان چهارمحال و بختیاری ترک هستند. علاوه بر آن ساکنین شهرستانهای بِن، بروجن، گندمان، فرخ‌شهر، سامان و شهرک اکثرا ترک هستند.

*** اکثریت قریب به اتفاق ساکنین روستاها و شهرهای استان گلستان ترک (ترکمن) هستند.

مأخذ:

- فرهنگ جغرافیای ملی ترکان ایران زمین، نوشته دکتر م. پناهیان، انتشارات ستاد ارتش (۱۳۲۸-۱۳۳۱)، چاپ ۱۳۵۱ خارج از کشور.
- زبان و لهجه‌های ترکی، دکتر جواد هیئت
- جغرافیای استانها
- زبان ترکی، موقعیت و تاریخچه آن، مهندس حسن راشدی بهار۱۳۸۳

پیوست:

جمعیت آذربایجان

قریب به ۹۱ درصد از جمعیت ۸/۱ میلیونی جمهوری آذربایجان را قومیت آذربایجانی تشکیل می دهد.[۱] در جمهوری گرجستان نیز تقریبا ۴۰۰ هزار آذربایجانی زندگی می کنند. در ترکیه نیز درگستره مناطقی از kars تا Igdir حدود ۵۰۰ هزار تا ۲ میلیون نفر آذربایجانی ساکن هستند.[۲] برآورد می‌شود در عراق بیش از یک‌ونیم میلیون نفر ترک آذربایجانی زندگی می کنند که از باکو مهاجرت کرده‌اند و اطلاعات زیادی درباره هویت ملی آنها در دست نیست.

نیمی از جمعیت ایران را نیز غیر فارسها تشکیل می‌دهند. در رژیم پهلوی و همچنین نظام جمهوری اسلامی سرشماری دقیقی بر اساس زبان و هویت قومی شهروندان ایرانی منتشر نشده است. علاوه بر این هویت قومی در ایران در حال تغییر و تحول است.

جزئیات هویت قومی در ایران به این ترتیب است:

جمعیت ترکهای آذربایجانی و سایر ترکها بین ۲۵ تا ۳۷ درصد، اکراد ۸ درصد، بلوچ ۳ درصد ، عرب ها ۳ درصد و ترکمن ها حدود ۲ درصد.[۳]

بسیاری از اقلیتهای قومی در ایران در استانهای مشخص و خاصی متمرکز هستند. برای مثال آذربایجانیها در استانهای آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی ، اردبیل، زنجان، قزوین و همدان جمعیت ویژه محسوب می‌شوند. تهران نیز مرکز تجمع اقوام مختلف است و اکثر جمعیت آن را غیر فارسها تشکیل می‌دهند. با وجود این، بسیاری از محققین در تحقیقات خود از آماری که همکارانشان برپایه برآوردها بدست آورده‌اند بهره می گیرند. از سوی دیگر بسیاری از احزاب و گروههایی که دارای گرایش و تمایلات خاصی هستند برای پیش بردن برنامه‌های سیاسی خود اطلاعات را دستکاری می کنند. منابع رسمی ایران تمایل دارند که برای اکثرت نشان دادن فارسها در ایران از تعداد آذربایجانیها بکاهند و بدین ترتیب ادعاهای خود مبنی بر غلبه زبانشناختی و برتری این قوم حفظ کنند.[۴] البته گروه‌های سیاسی آذربایجانی نیز برای تقویت ادعاهای خود مبنی بر حقوق آذربایجانیها سعی در افزایش آمار جمعیت آذربایجانی دارند. در این کتاب منابع و ادعاهای رسمی ایران توسط فعالان آذربایجانی خارج از ایران محاسبه و بحث نشده است. ولی اعلامیه‌های گروههای فعال سیاسی در ایران به چشم می‌خورد. اغلب برآوردهای کلی در خصوص ترکیب جمعیتی اقوام ایرانی ادعا می کنند که فارسها تقریبا ۵۰ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند. نیمی دیگر از جمعیت ایران متشکل از اقلیتهای مختلفی است که اکثریت آنها آذربایجانی می‌باشند.[۵] اغلب برآوردها درباره جمعیت آذربایجانیها بین یک چهارم

تا یک سوم جمعیت ایران متغیر است و تاکید بیشتر بر یک سوم است.[۶] برآورد گروههای آذربایجانی در ایران بیشتر از تعداد واقعی آنهاست. گروه های دانشجویی ادعا کرده‌اند ۳۷ میلیون آذربایجانی در ایران ساکن هستند.[۷] جواد هیئت، سردبیر وارلیق تعداد آنها را یک سوم جمعیت ایران اعلام کرده است.[۸] فاکتورهای متعددی در برآوردهای متفاوت از تعداد آذربایجانیها در ایران مؤثربوده است. اول از همه اینکه چه کسی آذربایجانی است. برخی از بررسیها همه کسانی را که به زبان ترکی صحبت می‌کنند را در این گروه جای داده است. در حالی که برخی از برآوردها سایر گروه‌های طایفه‌ای و ترکمنها را نیز جزو این گروه به شمار آورده است. برخی از این برآوردها شامل کسانی که در خارج از استان های آذربایجان زندگی می‌کنند نمی‌شود.[۹]

با احتساب بسیاری از آذربایجانی‌های مقیم تهران و جمعیت ترک ساکن در حد فاصل استانهای آذربایجان مثل همدان و قزوین، بسیاری از برآوردهای فوق نادرست خواهد بود.[۱۰]

برآورد تعداد ترکهای ساکن تهران بین یک سوم تا نیمی از جمعیت این شهر متغیر است.[۱۱]

در این مطالعه گروههای طایفه‌ای ترکها نیز آذربایجانی محسوب می‌شوند. با اینکه بسیاری از این ترکها هویت طایفه‌ای خاصی هم دارند. در مصاحبه‌ای که با یک ترک طایفه‌ای شد وی مدعی هویت مشترک ترکهای طایفه‌ای با آذربایجانیها بود و خواستار همسانی و یکسانی فرهنگی همه ترکهای ساکن ایران با فارسها گشته و در خصوص حفظ فرهنگ و زبان ترکی که بخش اصلی فرهنگ آنها را تشکیل می‌دهد، از خود مقاومت نشان داد.

زبان بسیاری از ترکهای قبیله‌ای ایران آذربایجانی است و در مقایسه با ترکهای غیر قبیله‌ای تعداد کمی از جمعیت آنها فارسی را به عنوان زبان اول خود پذیرفته‌اند.[۱۲]

علاوه بر این بسیاری از این قبایل ترک مثل شاهسونها واقع در شمال آذربایجان قبیله‌های مشترک (Co-tribesemen) دارند. از سوی دیگر ترکمنها در این مطالعه به عنوان گروه قومی جداگانه‌ای فرض شده‌اند. همانگونه که خودشان بر این باور هستند.

البته باید در نظر داشت ترکمنها مانند بسیاری از گروههای ترک بستگانی در آذربایجان شمالی ندارند. بنابراین هویت مشترکی برایشان تعریف نشده است.

با احتساب آذربایجانیهای خارج از استانهای ذکر شده به ویژه آذربایجانیهای ساکن تهران جمعیت آنان بین یک چهارم و یک سوم متغیر خواهد بود، یعنی تقریبا ۲۵ میلیون از جمعیت ایران. با در نظر گرفتن این مطلب که ترکها در مقایسه با فارسها در مناطق کشاورزی زندگی می‌کنند و تمایل به داشتن فرزندان بیشتری دارند، دلیلی بر کاهش جمعیت ترکها در ایران وجود ندارد حتی انتظارمی‌رود که درصد نسبی جمعیت ترکها افزایش نیز یافته باشد. تحلیل میشل فیشر در خصوص دانشجویان قم نیز گواه دیگری بر آذربایجانی بودن تقریبا یک سوم جمعیت ایران می‌باشد. فرض فیشر این بود که طلبه‌های قم نماینده جمعیت کل ایران هستند. وی دریافت که یک سوم طلاب حوزه علمیه در قم را آذربایجانیها تشکیل می‌دهند.

یادداشتها:

۱.کمیته آماری استان آذربایجان سال ۲۰۰۰

۲. نویسنده عکسهایی منسوب به حضرت علی(ع) را در مغازه‌های این منطقه مشاهده کرده است که نشان دهنده هویت شیعی بسیاری از ساکنان آن مناطق می‌باشد. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره ترکهای آذربایجان رجوع کنید به پیتر اندروز، "گروه‌های قومی در جمهوری ترکیه"، (Wiesbaden) دکتر لوتویک ریچره ورلاگ، ۱۹۸۹، صفحات ۷۳-۷۷.

۳. شهرزاد مجاب و امیر حسن پور، "سیاستهای ملیت و جدایی قومی"، سعید رهنما و سهراب بهداد، "ایران پس از انقلاب: نقطه عطف سرزمین های اسلامی"، لندن: آی بی توریس، ۱۹۹۵، صفحات ۲۳۰- ۲۲۹.

۴. "کتاب راهنمای مناطق ایران"، واشنگتن دی سی: اداره دولتی چاپ، ۱۹۱۷، صفحه ۸۱، بیا ن می کند که "دولت ایالات متحده تصریح می کند سرشماری سالهای ۱۹۵۶، ۱۹۶۶ به دلیل متدهای سرشماری نادرست و تلاشهای دولت برای کاهش اهمیت جدایی قومی و زبانی بی اعتبار می باشد. نیکی کدی تصریح می کند: "آمار رسمی ایران به طور عمده جمعیت بزرگترین گروه قومی ـ آذربایجانی هاـ را کمتر جلوه می‌دهد. این در حالی است که برخی دیگر از آمارها در بیان این آمارها مبالغه می کنند." رجوع کنید به نیکی. آر.کدی، "ایران و جهان اسلام: مقاومت و انقلاب"، نیویورک: انتشارات نیویورک، ۱۹۹۵، صفحه ۱۳۴.

۵. در میان کسانی که جمعیت فارس زبان را تقریبا ۵۰درصد کل جمعیت ایران می‌دانند، پاتریشیا جی هیگینز را می‌توان نام برد. "پیوستگی اقلیتی در ایران این دوره"، مطالعات ایرانی، جلد ۱۷، شماره ۱، زمستان ۱۹۸۴، صفحه ۴۷.

برخی محققان ایرانی برآورد کرده‌اند که جمعیت فارسی زبان ایرانی کمتر از ۵۰ درصد جمعیت کل است.

به عنوان مثال یرواند آبراهامیان ادعا کرده است که فارسی زبانها تنها ۴۵ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند. "کمونیسم و اشتراک در ایران: توده و فرقه دموکرات"، مجله بین المللی مطالعات خاورمیانه، جلد ۱، شماره ۴، سال ۱۹۷۰، صفحه ۲۹۲. همچنین رجوع کنید به س. علی‌اف "مشکل ملیتها در ایران"، خلاصه انگلیسی متن روسی، "بازبینی آسیای مرکزی"، جلد ۱۶، سال ۱۹۶۶، صفحه ۶۴.

۶. جرج توماس کوریان از جمله کسانی است که ادعا می کند آذربایجانیها حدود یک سوم جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند، "دایره المعارف جهان سوم"، نیویورک، سال ۱۹۹۲، جلد ۲، صفحه ۸۶۹، فرهاد کاظمی، "قومیت و رعیت ایرانی"، میلتون جی اسمن و ایتمار رابینوویچ، "قومیت، پلورالیسم و دولت در خاورمیانه"، لندن، انتشارات دانشگاه کربل، ۱۹۸۸، صفحه ۲۱۳.

یک جمعیت شناس ارشد ایران در گفتگویی با نویسنده برآورد کرده است که جمعیت آذربایجانی حدود یک سوم کل جمعیت ایران است. ادعاهایی مبنی بر اینکه یک چهارم جمعیت ایران شامل آذربایجانیهاست عبارتند از: ارهارد فرانس، Minderheiten in Iran، هامبورگ: انستیتو مشرق زمین آلمان، اسناد خاورمیانه، ۱۹۸۱، صفحه ۲۳

شهرزاد مجاب و امیر حسن پور،"سیاستها و جدایی قومی"، صفحه ۲۲۹، پیرابرلانگ، "ایران"، مارگارت بن بریج، "ترکهای دنیا"، لندن، مرکز انتشارات بین المللی Kegan Paul، ۱۹۹۳، صفحه ۱۴۸

کدی، "ایران و جهان اسلام: مقاومت و انقلاب"، صفحه ۱۳۱ و آبراهامیان، "کمونیسم و اشتراک در ایران"، صفحه ۲۹۲.

۷. نامه دانشجویان آذربایجانی دانشگاه‌های تهران به نمایندگان آذربایجانی مجلس ایران و نامه دانشجویان مشکین‌شهری به دولت جمهوری اسلامی ایران.

۸. هیئت، "پسرفت زبان و ادبیات آذربایجانی"، صفحه ۹.

۹. رجوع کنید به امیر احمدی، "تئوری جنبش‌های جمعی قومی و وابستگی آن به ایران"، صفحه ۳۷۴.

۱۰. هیئت، "پسرفت زبان و ادبیات آذربایجانی"، صفحه ۱.

بسیاری از ارزیابی‌ها ادعا می کنند که مرز مناطق زبانی ترکی آذربایجانی با فارسی نزدیک مناطق دوزبانه‌ای مثل قزوین و نزدیک تهران است . رجوع کنید به Wimbush، "آذربایجان تقسیم شده: ساختار ملت، همگون سازی و حرکت میان سه استان"، صفحه ۷۵.

۱۱. برآورد یک سوم از طرف دولت ایالات متحده است، ارائه شده توسط وزیر دفاع، "ایران: مطالعه یک کشور"، واشنگتن دی سی : دولت ایالات متحده، ۱۹۸۹، صفحه ۹۲.

۱۲. قشقاییها با گویش ترکی بسیار مشابه آذربایجانیها صحبت می کنند حال آن که شاهسونها کاملا به ترکی آذربایجانی صحبت می کنند. در "فارسی – بخش ۲"، بازبینی آسیای مرکزی، شماره ۲ م ۱۹۵۶، صفحه ۴۱۹ گفته شده است که زبان افشاریه ترکی آذربایجانی بوده است.

۱۳. Chantal Lemrcier-Quelqujc ، "اسلام و هویت در آذربایجان"، بررسی آسیای مرکزی، جلد ۳، شماره ۲، سال ۱۹۸۴، صفحه ۴۲.

۱۴. یرواند آبراهامیان ارزیابی می کند که آذربایجانیها و جمعیت طایفه‌ای ترک ایران در سال ۱۸۵۰، ۲۹ درصد کل جمعیت ایران بوده است. آبراهامیان، "ایران بین دو انقلاب"، صفحه ۱۲.

۱۵. میشل فیشر، "از مناقشه مذهبی تا انقلاب"، کمبریج: انتشارات دانشگاه هاروارد، ۱۹۸۰، صفحه۷۸.

نمایه
(فهرست اعلام)

الف

آچیق سؤز، ۴۴
آقا اوغلو، احمدبَی ۳۶
آنا دیلی ۴۱
آنار ۱۲۳
آخوندزاده، میرزا فتحعلی ۲۵-۲۶
آخوندوف، به میرزا فتحعلی آخوندزاده مراجعه کنید، جنگ تاتار و ارمنی (۱۹۰۳) ۳۲
رضا، آنار ۱۹۹
آتا، آسی ۲۰۱
آزادیستان ۴۲
آذراوغلو ۷۳، ۱۰۹
آذرسینا حبیب ۸۹
آذربایجان قورتولوش تشکیلاتی ۱۸۱، ۱۸۲
آذربایجان یازیچی‌لار هیئتی ۵۸
آذربایجانیها در رهبری انقلاب اسلامی ایران ۸۴، ۸۵
آذربایجانیها در بین نخبگان مذهبی انقلاب اسلامی ایران ۸۵
آذربایجانیها ۴۰، ۴۲، ۱۰۷، ۱۲۱
آذربایجان دیلی‌نین گرامری ۱۶۹
آذربایجان ادبیات تاریخیندن قیزیل یارپاق‌لار ۱۶۹
آذربایجان خالق صنعتی ۱۲۰
آذربایجان خالچاسی ۱۲۰
آذربایجان معلیمی ۱۰۴، ۱۲۴
آذربایجان سسی ۸۸
آذربایجانیها در فعالیت ضدشاهی ۶۴، ۸۰
آسیمیلاسیون آذربایجانیها در اتحاد جماهیر شوروی ۶۹
آسیمیلاسیون آذربایجانیها در ایران ۵۰، ۵۲، ۹۲، ۷۰، ۷۵، ۷۷، ۷۹
آموزش زبان ترکی آذربایجانی در امپراتوری روسیه ۳۴، ۳۵
آموزش زبان ترکی آذربایجانی در ایران ۴۸
آموزش زبان ترکی آذربایجانی در جمهوری آذربایجان ۱۶۶
آموزش زبان ترکی آذربایجانی در اتحاد جماهیر شوروی ۱۲۴
آموزش آذربایجانیها در ایران ۲۴ و ۲۵
آوارگان مناقشه قره باغ
انقلاب اسلامی ایران ۸۴، ۷۷
انقلاب مشروطه ۴۰
انقلاب اسلامی در ۸۰، ۸۲، ۸۳
انقلاب مشروطه در ادبیات آذربایجان ۱۴۹
اتحاد آذربایجانی، ببینید ناسیونالیسم آذربایجانی و مداخل هویت آذربایجانی
اوپرای آذربایجانی ۳۴
اسامی آذربایجان در اتحاد جماهیر شوروی ۱۲۹، ۱۳۰
از اتحاد جماهیر شوروی تا ایران ۱۰۶
از ایران تا اتحاد جماهیر شووری ۲۸
ادبیات آذربایجانی در ایران ۵۸ ، ۵۹ ، ۸۸ ، ۱۴۳ ، ۱۶۹، ۱۷۰
ادبیات آذربایجانی در جمهوری دمکراتیک آذربایجان ۵۶
ادبیات آذربایجانی ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۸۸، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۶۹، ۱۷۱
استقلال آذربایجان از اتحاد جماهیر شوروی ۱۴۱
اتحادیه نویسندگان آذربایجان ۱۲۳
انستیتو آموزشی آذربایجان ۱۲۳
الفبای آذربایجان و حروف نویسی، ۸۹، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۱۱
اثر تکنولوژی ۶۲، ۷۶، ۹۸، ۹۹، ۲۱۲
اسداله اوغلو، میرزا صادیق ۳۱
اکینچی ، ۲۹
ادبیات اوجاغی ۱۴۳
ادبی اثرلر ۵۸
احمداف جمال ۱۱۹
اثلچی‌بَی ابوالفضل ۶۸، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۶، ۱۹۷، ۲۰۰
اثلچین ۱۲۰
اطلاعات (روزنامه) ۸۱، ۱۷۰
ابراهیم‌اف، میرزا ۷۲، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۴۸، ۱۹۹
ایلقار، قشم ۱۰۸
ایران نو ۴۴
اتفاق المسلمین ۳۷، ۳۶
اسماعیل‌اف، محمود ۱۲۲
اثر درآمد نفت بر آذربایجانیهای امپراطوری روسیه ۲۷، ۲۸
اثر درآمد نفت بر آذربایجانیهای ایران ۶۲
ایشیق ۸۸
اسلامی بیرلیک ۸۷
هویت اسلامی در آذربایجان ۱۸، ۲۵
ارتباط با جهان غرب ۱۹۴
اشغال ایران توسط شوروی (۱۹۴۵) ۵۳
امین‌لو حسن ۱۷۶
انجمن آذربایجان ۸۹،۹۲
اردبیل ۱۷۵-۱۷۶
احمدعلی ۶۰
اولدوز ۷۷، ۸۴
اونال، جمیل ۱۶۱
اوزوبکوف، نصیب بی ۳۷
انجمن شعرا و نویسندگان آذربایجان ۹۲، ۹۳
انجمن آذربایجانیهای مقیم تهران ۹۲
انجمن تبریز ۴۰، ۴۱
اتحاد جماهیر شوروی۸، ۲۷ ، ۱۱۱، ۱۱۹
ایران ۴۹، ۶۳، ۷۹، ۸۰

ب

بابک رولت ۱۸
باقراف، ۶۶
براهنی، رضا ۶۰، ۶۴، ۱۴۳، ۱۷۳
بارز، عباس ۸۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۹۶
بازرگان، مهدی ۸۴، ۸۵
باریشماز (حیدرعباسی)
بهرنگی، صمد ۵۸، ۶۰، ۷۵، ۱۰۵، ۱۵۰
بیرلیک پارتیاسی ۱۴۰
بلابی، سید محمد ۱۵۲
بنیاداف، ضیاء ۱۲۳، ۱۲۴
بورس تحصیلی آذربایجان شوروی برای آذربایجانیهای ایران ۱۰۴، ۱۰۵
برنامه‌های رادیو تلویزیون ترکیه در جمهوری آذربایجان ۱۶۳، ۱۷۴

ت

تبعیض علیه آذربایجانیها در ایران ۴۸، ۴۹، ۸۰، ۱۴۲، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۱۲
تبعیض علیه آذربایجانیها در امپراطوری روسیه ۲۷و۲۸
تبعیض علیه آذربایجانیها در اتحاد جماهیر شوروی ۱۲۹
تقسیم مرزها بین جمعیت آذربایجان ۲۲
تظاهرات سیاسی علیه ارمنستان ۱۲۸، ۱۳۳
تظاهرات سیاسی آذربایجانیها در مرزهای ایران و شوروی ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸
تبریز ۲۰، ۲۱، ۸۰، ۸۲، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۴۹
تبریزلی، علی ۶۱، ۲۱۱
تقی‌اف، زین‌العابدین ۳۰، ۴۳
تظاهرات تبریز (دسامبر ۱۹۷۹) ۹۵، ۹۷
تجدد ۴۱
تازه حایات ۳۳
تاثیر تکنولوژی بر هویت آذربایجانی در ایران ۱۹، ۶۲، ۷۶، ۹۸، ۹۹
تاثیرتکنولوژی بر هویت آذربایجانی در امپراطوری روسیه ۱۶
توپچی باشی، علی مردان بی ۳۰، ۳۵
ترک یوردو ۳۶
ترک خر ۱۷۸، ۱۷۹
تنش ترک، فارس در ایران ۱۷، ۲۰، ۲۸
تاثیر ژانویه سیاه ۱۴۰
تاریخ آذربایجان در قرن بیستم ۱۷، ۱۸
تاریخ ایران، قرن بیستم ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۰
تئوری هویت مشترک ۷، ۱۳، ۲۱۳، ۲۱۶
تماسهای برون مرزی بین آذربایجانیها ۲۲، ۲۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۵۷، ۷۲، ۷۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۳
تظاهرات دانشجویان آذربایجانی ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۵

تظاهرات دانشجویان آذربایجانی در دانشگاه تبریز ۷۹، ۸۰
تظاهرات دانشجویان آذربایجانی در دانشگاه ارومیه ۸۱
تظاهرات آذربایجانیها علیه ارمنستان در مناقشه قره‌باغ کوهستانی ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۹۶
تاثیر جنبش جوانان ترک بر آذربایجانیها ۳۶، ۳۷

پ

پیشه‌وری، جعفر ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۱۷۲
پاشایف، رضایف ۱۹۹
پیفون، محمد ۸۹
پرهیزکار، اکبر ۱۵۱
پهلوی، رضاخان، ببینید رژیم پهلوی در ایران
پاکسازی استالین در آذربایجان ۶۵

ج

جمهوری دموکراتیک آذربایجان (ث‌آ، ۲۰-۱۹۱۸) (۳۲، ۳۸، ۳۹، ۵۴، ۱۴۱، ۱۵۹)
جمعیت دوستداران آذربایجان (آذربایجان دوستلاری جمعیتی)، ۵۸
جمعیت فدائیان آذربایجان ۱۸۱-۱۸۲
جمهوری آذربایجان ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۹۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۶
جنبه‌های سکولار ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۶
جنبه‌های شیعه ۱۶۴
جنگ ایران و عراق و عکس‌العمل آذربایجانیها ۱۴۳
جعفرزاده، عزیزه ۱۱۱
جاوید، حسین ۶۷
جمهوری اسلامی ۱۷۰
جنوبی آذربایجان ادبیات انتولوگیاسی ۱۰۵
جبهه خلق قزلباش ۱۲۶
جمهوری آذربایجان ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴
جمهوری ترکیه ۱۳۱
جبهه خلق آذربایجان جنوبی برای استقلال ۱۷۹، ۱۸۱
جبهه خلق آذربایجان جنوبی ۱۸۱
جبهه خلق آذربایجان ۲۰۰، ۲۰۱، ۱۴۱، ۱۲۵، ۱۱۷
جنبش پان اسلام در امپراطوری روسیه ۳۶، ۳۷
جنبش جمهوری خلق مسلمان ۹۰، ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹
جنبش آذربایجان متحد ۲۲۰
جنبشهای ناسیونالیستی آذربایجانی در اتحاد جماهیر شوروی ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۴۱
جمعیت وطن ۱۵۰
جنبه های سکولار ۴۴

چ

چنلی بئل (سازمانی در باکو) ۱۲۱
چنلی بئل (مجله) ۸۸
چهرگانی محمود ۱۸۲، ۱۸۳

ح

حیدرعباسی، ببینید باریشماز
حاجی بَی‌لی اوزئیر ۳۴
حاجی‌زاده، حکمت ۱۶۷
حایات ۳۲
حیدربابایا سلام ۵۸
حریت ۳۴
حسین زاده، علی بی ۳۱، ۳۲
حزب دموکرات آذربایجان ۴۱، ۴۲، ۹۳
حمله نظامی شوروی به باکو ۱۹۸۹، قارا یانوار
حزب مساوات ۳۷، ۳۹، ۱۲۱، ۱۲۲
حزب اسلامی آذربایجان ۱۶۴
حزب کارگران سوسیال دموکرات روسیه ۳۴
حزب سوسیال دموکرات آذربایجان
حملات عثمانی ۲۰، ۲۱
حملات سومقاییت ۱۲۶
حزب توده ۵۰، ۵۲، ۵۳

خ

خانواده در فرهنگ آذربایجان ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۹۱
خودمختاری آذربایجان در ایران، ملاحظه کنید سیاست ایران در قبال مناطق آذربایجان
خلخالی، آیت ا... صادق ۸۵، ۸۴
خالق پارتی، حزب خلق مسلمان
خلق مسلمان (روزنامه) ۹۰
خامنه‌ای، آیت الله علی ۸۴، ۱۹۸، ۱۷۲
خان، ملکم ۲۵
خان، میرزا تقی ۴۲
خان، ستار ۴۰، ۴۱، ۱۸۲
ختایی، شاه اسماعیل
خاتمی، محمد ۲۰۹، ۲۱۹
خیابانی، محمد ۴۱، ۴۳، ۵۴، ۱۸۲، ۲۱۱
خویی، آیت ا... عبدالقاسم ۸۴
خراسانی، آیت ا... فاضل ۸۳
خمینی، آیت ا... روح ا... موسوی ۷۸، ۸۴، ۹۶، ۱۰۰
خشونت دولت ایران ۸۱، ۸۲

د

دَده قورقود ۸۷
دیهیم، محمد ۱۴۳
دموگرامی، متدولوژی ۲۲۲، ۲۲۳
دموگرامی (جمعیت شناسی) قومی آذربایجان ۲۲۱، ۲۲۵
دموگرامی ایران ۱، ۲۲۱، ۲۲۵
دموگرامی ، جمعیت های ترک ۲۲۴
دیلنچی پیروز ۱۴۵
دینله منی ۱۴۴
دولت محلی آذربایجان ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۱۵۹
دولت سازی ۱۵۷
دومین گنگره حزبی دولت موقت آذربایجان ۳۹
دانشگاه تبریز ۱۹۲

ر

رهبران کمونیست آذربایجان در اتحاد جماهیر شوروی ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶
روابط آذربایجان، ارمنستان، مناقشه قره باغ کوهستانی
رده هویت در بین آذربایجانها در ایران ۵۰
روابط قومی در ایران ۱، ۶۴
روابط قومی در جمهوری آذربایجان ۱۶۰، ۱۶۵
رادیو صدای آزاد ایران ۹۴
رضاشاه ۴۳، ۴۸
رضائی حسن ۱۹۰
رشدیه میرزا حسن ۴۰
روابط مسلمانان و روسها در امپراطوری روسیه ۲۳، ۲۴
روسی زدگی در آذربایجان ۷۱
رستم، سلیمان ۷۲، ۸۸، ۱۰۷
رستم خانلی، صابر ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۶۴، ۱۶۵
رادیو باکو ۱۰۸
رادیو تبریز ۹۵
رفسنجانی، هاشمی ۱۹۲
رسول زاده، محمدامین ۴۴، ۱۵۹
رفراندوم جمهوری اسلامی ایران (۱۹۷۹) ۷۸
روابط ایران- آذربایجان ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۸
رژیم پهلوی در ایران ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۸۱

ز

زردابی، حسن بی ۲۹
زبان روسی در جمهوری آذربایجان ۱۶۲

س

سیاست ایران در مورد حقوق و زبان ترکی آذربایجانی ۷۱، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷
سیاست ایران در منطقه آذربایجان ۸۵، ۱۷۴، ۱۹۳، ۱۹۴
سیاست ایران در مورد اقلیت های قومی ۶۹، ۲۱۷، ۲۱۸
سیاست ایران در قبال جمهوری آذربایجان، ببینید روابط ایران- آذربایجان
سرکوب آذربایجانیها در ایران ۱۱۸
ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ایران، ساختار سیاسی ۹۱، ۹۲، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹
سیاست ایران در ۱۳۹، ۱۹۴، ۱۹۵
سیاست اتحاد جماهیر شوروی و نقش ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۰۲
سرکوب فرهنگی آذربایجانیها در ایران ۴۷، ۵۷
سلسله قاجار ۲۱، ۲۲، ۴۳، ۴۸
سیاست زبانی ۱۶۰
سیاست شهروندی ۱۶۰، ۱۶۱
سلسله قاجار ۲۱، ۲۲

سلسله صفویه ۱۹، ۲۱
سیاست ایران در ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۳
سیاست ایران در قبال آوارگان ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۲۶
سیاست شوروی در ۱۲۹
سرکوب ضدآذربایجانی در ایران،
سیاست برخوردها ۱۳۴
سیاستهای چپ گرایانه آذربایجانی در ایران ۵۸، ۵۹، ۸۷، ۹۳، ۹۴
سیاست زبانی ۱۶۰
سبلان ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶
ساعدی، غلامحسین ۵۸، ۶۰
سلسله صفویه در ایران ۱۹، ۲۲
سهند ۱۷۴
سلیمی، علی ۷۴
سلیمی، حسینقلی ۱۷۲
ساوالان (شاعر) ۸۹، ۱۰۶
ساوالان (کوه) ۱۰۷، ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۰۵، ۲۰۸
سحر ایشیقلائیر ۸۸
سیاست شوروی در آذربایجان ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۱۱۰، ۱۲۰، ۲۰۶، ۲۰۷
سیاست شوروی در مورد زبان ترکی آذربایجانی ۷۱، ۷۳
سیاست شوروی در مورد اقلیت ها ۶۹، ۷۰
سیاست شوروی در مورد آذربایجان ایران ۱۰۸

ش

شبسترلی، علی ۸۳
شفی زاده، بال اوغلان ۱۱۰
شبستری، آیت الله محسن ۱۸۸
شهریار ۱۹۹
شهریار، محمدحسین ۵۸
شاخیسنکی، محمدآقا ۳۱
شلاله ۳۶
شریعتمداری، آیت الله کاظم ۷۹، ۸۳، ۸۶، ۹۰، ۹۷، ۱۰۳
شریعتمداری، حسن ۹۰
شرق روس ۳۱، ۳۲
شکیل‌لی سؤزلوک ۱۹۹
شمی زاده، نظام‌الدین ۱۲۲
شیعه‌گری در آذربایجان ۱۹، ۶۴، ۱۱۹
شیعه‌گری در تاریخ ایران ۱۹،۲۰
شوخلو، اسماعیل ۱۴۹
بی عدالتی سیاسی اقتصادی نسبت به آذربایجانیها در ایران ۹۴، ۱۴۷
سونمز ۸۶، ۱۰۶، ۱۵۱
شعر آذربایجانی ۱۸، ۶۷، ۶۸، ۷۳، ۸۸، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۱
شعر آذربایجانی در آذربایجان ۱۱۰، ۱۱۱
شعر آذربایجان در ایران ۸۸، ۱۰۷، ۱۴۳، ۱۴۴
شاه اسماعیل ۱۹
شرایط اقتصادی در منطقه آذربایجان ایران ۶۴، ۱۹۴
شورای استانی آذربایجان ۳۸
شورش در حمایت از آیت ا... شریعتمداری ۱۰۰
شورش کردها در ایران ۵۴، ۷۸

ص

صابیر، تقی زاده ۸۷
صراف، ابراهیم ۱۸۰، ۱۹۳

ط

طاهرزاده، میرزا علی اکبر صابر ۴۳، ۳۰
طالب زاده، عبدالرحیم ۲۷

ع

عبدالعلی‌زاده، ۱۷۹
عابدین‌زاده کامل، ۱۹۲
عدالت، ۳۴
عدالتلی بابک، ۱۲۵
علی‌اف حیدر، ۶۷، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۸
علی‌اف کمال ۱۵۸
علی، محمد ۴۰، ۴۱، ۴۴
علیزاده زرتشت، ۱۳۶، ۲۰۱
علیاراف، سلیمان، ۱۲۷
عهدنامه گلستان ۲۲، ۷۳
عهدنامه ترکمنچای ۴، ۲۲، ۱۰۶، ۱۰۷
عمادالدین نسیمی ۱۸
عکس‌العمل آذربایجانیهای ایران ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۹۲
عزالدین، حسن اوغلو ۱۸

غ

غلبه شوروی بر آذربایجان ۳۹ (۱۹۲۱)

ف

فرزانه، محمد علی ۸۹
فرقه دموکرات آذربایجان ۵۰، ۵۳، ۵۵
فرقه اجتماعیون ۴۱
فضولی، محمدسلیمان اوغلو ۱۸، ۳۴
فعالیت سیاسی آذربایجان در ایران ۳۲، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۹۲ هم چنین ببینید تظاهرات دانشجویان آذربایجانی در ایران
فعالیت سیاسی آذربایجان در امپراطوری روسیه ۳۲
فعالیت سیاسی آذربایجان در اتحاد جماهیر شوروی ۱۲۶، ۱۳۵

ق

قنبر عیسی ۱۵۹، ۱۶۴
قولی‌اف، فؤاد ۲۰۰
قضایی، احد ۱۹۳
قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ۹۴، ۹۵
قریشان، سید حسن ۵۸
قولوزاده، زمرد ۱۲۳
فدراسیون ماوراء قفقاز (۱۹۱۷) ۳۶، ۳۷
«فارسی زدگی» در بین آذربایجان ایران ۵۰، ۵۱، ۷۰، ۷۵
قارا یانوار ۱۴۰

گ

گلاسنوست در آذربایجان ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۵
گوک آلپ ضیاء ۳۱
گورباچف میکائیل ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۵۴

ک

کارایف، تامرلان ۱۶۲، ۱۶۳
کریم زاده، فرمان ۱۱۱
کشکول ۳۰
کاسپی ۳
کسروی ، احمد ۱۷، ۴۲، ۵۰، ۵۱
کرمانی، میرزا آقاخان ۲۵، ۲۶
کیهان ۱۷۰
کیهان هوایی ۱۳۹
کوراوغلو ۸۸
کنفرانس معلمان مسلمان ۳۴
کشتار تبریز ۸۲، ۸۳

ل

لاهرودی، امیرعلی ۲۰۰
لیلی و مجنون

م

مسئله زبان و هویت آذربایجانی در ایران ۱۹، ۲۰، ۴۲، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۷۱،۹۲، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۱۹، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۶.
مسئله زبان و هویت آذربایجانی در اتحاد جماهیر شوری ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۴
مسئله زبان و هویت آذربایجانی در جمهوری آذربایجان ۱۶۰ ، ۱۶۲ ، ۱۹۹، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۶
نشریات و رسانه‌های آذربایجانی زبان در ایران ۳۳، ۵۳، ۷۴، ۷۹، ۸۶، ۸۸، ۹۳، ۹۶، ۹۹، ۱۰۶، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹
مسئله تبریز ۱۴۹
مسئله اتحاد ۱۴۹
مهاجرت آذربایجانی ۲۷، ۲۸، ۴۹، ۶۳، ۷۹، ۸۰، ۱۰۶
مسئله جدایی در ۱۸۷
مسئله اتحاد در ۱۴۷، ۱۵۱
مهد آزادی ۶۰
مقدم، فاطمه همایون ۱۸۷
میراحمداف، غدیر ۱۲۴، ۱۲۵

محمدزاده، کامل ۱۱۲
مراغه‌ای، مقدم ۱۲۹
محمداف، اعتبار ۱۳۱، ۱۴۱
ملانصرالدین (تهران ۱۹۷۹) ۸۷
ملانصرالدین ۳۳، ۴۰
مجاهدین خلق ۸۲
موسوی اردبیلی آیت ا... عبدالکریم ۸۴
مصطفایئف امام ۶۶، ۶۷
انتخابات مجلس در ایران(۱۹۹۶-۲۰۰۰) ۱۸۲، ۱۸۳
مناقشه قاراباغ کوهستانی ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۳
مباحثات ایدئولوژیک و سیاسی ۱۵۶
موسیقی آذربایجان ۳۴، ۷۴
مرکزی هنری باکو ۱۲۰
مهاجرت ترکها به آذربایجان ۱۸
مخالفت سیاسی اتحاد شوروی و سیاستهای شوروی ۱۲۵، ۱۲۸
مرز، نظامی ادبیات ملی آذربایجان ۱۵۸
مجلس ایالتی ۹۱
مجمع نمایندگان آذربایجانی مجلس ۱۸۰، ۱۹۲

ن

نگرش آذربایجانیها نسبت به امپراطوری روسیه ۳۵-۳۶
نشریات و رسانه های آذربایجانی زبان در امپراطوری روسیه ۷۲، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۴۸
نقش قومیت در ناسیونالیسم ۲، ۴، ۱۱
نهضت رادیکال ۶۵
نجف ۲۸،۲۹
نجف، شیخ حسین ۲۸، ۲۹
نریمان‌اف، نریمان ۳۵
نصیب‌لی نصیب، ببینید نصیب زاده، نصیب
نصیب‌زاده، لقمان ۱۲۹
نصیب‌زاده، نصیب ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۶۷، ۱۹۵، ۱۹۷
ناسیونالیسم، تئوری ۳، ۴، ۷، ۱۳
صدای ملی ایران ۹۳، ۹۴
نژاد سرخانی، علی ۱۹۳
نظامی گنجوی ۱۸
نوعی اقدم، نورالدین ۱۷۷
نطقی، حمید ۸۶
ناسیونالیسم ایرانی ۷۵
نقش آذربایجانها ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۱۱۳
نقش کردها ۸۰، ۸۲، ۸۳
نقش تبریز ۱۰۳، ۱۰۹
نابدل، علیرضا ۶۱، ۶۲

و

واعظی، محمود ۱۸۶
وهابزاده، بختیار ۶۸، ۷۳، ۸۷، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۷۲
واله حسن ۱۰۸
وارلیق ۸۶، ۸۷، ۱۰۶، ۱۱۸
وطن دیلی ۴۰
وطن یولوندا ۴۶
ولایت فقیه ۹۰، ۹۵، ۱۰۳
ولایتی، علی اکبر ۱۹۰، ۱۹۱
وطن ۱۲۰
وورغون، صمد ۶۷، ۶۸

هـ

هویت تاریخی، فرهنگی آذربایجان و مناطق تاریخی ۱۳، ۱۵، ۳۲
هویت قومی و فرهنگی آذربایجان در میان آذربایجان ایران ۱، ۲، ۵، ۷، ۴۳، ۴۵، ۵۰، ۵۵، ۶۱، ۶۳، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۱۰۱، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷
// // قبل از انقلاب اسلامی ۵۰، ۵۵، ۶۱، ۶۳، ۷۵،۷۶
// // دوران جنگ ایران و عراق ۱۴۲، ۱۴۳
// // دوران انقلاب اسلامی ۷۹، ۸۰، ۸۲
// // دوران جمهوری اسلامی ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۱۰۱
// // دوران استقلال جمهوری آذربایجان ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷
هویت ملی آذربایجانی در بین آذربایجانیهای ایران، هویت فرهنگی و قومی آذربایجان در بین آذربایجان
هویت قومی و فرهنگی آذربایجانی در بین آذربایجانیهای امپراطوری روسیه ۲۲، ۲۴، ۳۲، ۳۴، ۴۵
هویت قومی و فرهنگی آذربایجانی در بین آذربایجانیهای اتحاد جماهیر شوروی ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۶، ۱۲۰، ۱۵۳ ملاحظه کنید.
هویت ملی آذربایجانی در بین آذربایجانیهای جماهیر شوروی، تاریخ آذربایجان و اصلاح طلبی تاریخی در اتحاد جماهیر شوروی ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۳
هویت تاریخی و پیش از اسلام آذربایجانی ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۸۲، ۱۸۳
هویت ملی و ناسیونالیسم آذربایجانی در ایران ۵۶، ۱۷۱، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۱۰
هم چنین ببینید هویت قومی و فرهنگی آذربایجانی در ایران
هویت ملی و ناسیونالیسم آذربایجانی در جمهوری آذربایجان ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲،۱۶۳، ۱۶۶،۱۶۷، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶ هم چنین ملاحظه کنید هویت قومی و فرهنگی آذربایجان در جمهوری آذربایجان
هویت ملی و ناسیونالیسم آذربایجان در اتحاد جماهیر شوروی ۱۱۸، ۱۴۲، ۲۰۶
هم چنین ببینید هویت فرهنگی و قومی آذربایجانی در اتحاد جماهیر شوروی
هیئت ، جواد ۸۶، ۸۸، ۱۰۹، ۱۷۰، ۱۹۵، ۱۹۹
همیت ۳۴، ۳۵، ۲۰۰
هویت آذربایجانی در ایران ۷۹
هویت قومی و سیاستها در ایران (عمومی) ۲۱۷، ۲۱۹
هیئت ، جواد ۸۶، ۸۸، ۱۰۹، ۱۷۰، ۱۹۵، ۱۹۹
همیت ۳۴، ۳۵، ۲۰۰
هویت فرهنگی ترک ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۳۰، ۳۶، ۶۰، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۴
// // در بین اهالی آذربایجان ایران ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۳۶، ۶۰، ۱۷۱
// // در بین اهالی جمهوری آذربایجان ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۷
// // در بین اهالی آذربایجان امپراطوری روسیه ۱۸، ۳۰، ۳۱، ۳۶
// // در بین اهالی آذربایجان شوروی ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۰
هویت آذربایجانی و تئوری سیاست۴۴، ۳۲، ۲۳

ی

یتنی مساوات ۱۳
یول ۱۷۱
یولداش ۸۷
یونس اووا، لیلا ۱۳۶
یورد (سازمان) ۱۲۰
یورددداش ۲۰۰